

اصلاحات اقتصادی داخلی؛

راهکار اساسی دلارزدایی

گفت‌وگو با

دکتر محمدرضا مهدیار اسماعیلی



تحلیلی بر مشکلات ساختاری

اجرائی در سنجش عملکرد

سازمان‌های دولتی

گفت‌وگو با دکتر محمد محمدی



تصویر ناصحیح از جایگاه زن در تاریخ

اجتماعی ایران توسط جریان روشنفکری

گفت‌وگو با

حجت‌الاسلام امیر مهاجر میلانی



علوم انسانی اسلامی در

مواجهه با علوم انسانی بومی

گفت‌وگو با

دکتر حسین هوشنگی



رهنا برای اندیشه



فصلنامه تخصصی

سال دوم

شماره پنجم

بهار ۱۴۰۲

صفحه ۲۶۰

قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان

ISSN: 2980-8448

گفت‌وگو با دکتر محمد باقر خرمشاد

چند جانبه گرایی هوشمند؛

گامی در جهت سیاست واقع‌بینانه و عمل‌گرایانه

با گفتارهایی از: دکتر سیدحسین رضوی‌پور، دکتر حسین درودیان، اصغر آهنی‌ها، دکتر تینا چهارسوقی امین
دکتر محمدصادق تراب‌زاده، دکتر حسین مهربانی‌فر، دکتر محمدحسین شاه‌آبادی، مجتبی شیرین‌پاسخ رستمی، حسین حق‌پناه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فصلنامه تخصصی

رهافت اندیشه

سال دوم | شماره پنجم | بهار ۱۴۰۲

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: محمد مهدی بیکی

سردبیر: نادر زینلی

هیئت تحریریه: سیدعلی سیدی فرد، علیرضا بهرامی،
مجتبی حسنی، محمدرضا فتح الله بیاتی، جواد کجوری،
سیدمرتضی احمدزاده، محمدصابر اسدی، محمدامین مهدی زاده،
بهنام امینی، سیدحسین هاشمی، حمیدرضا طاهری جانباز لو،
محمدعزیز صانعی، سعید سالاری

امور اجرایی: محمدزمگه، محمدرضا میرزایی راوندی

گرافیک و صفحه آرایی: محمدرحیمی، مهدی صادقی

ویراستار: عباس حق خواه

چاپ: اصیل

نشانی: تهران، سعادت آباد، میدان شهید تهرانی مقدم (کاج)،

خیابان سرو شرقی، پلاک ۵۳

کدپستی: ۱۹۹۸۶۴۸۶۹۳ | تلفن: ۰۲۱۲۶۷۴۳۷۹۷

رایانامه: rahyaftandisheh@gmail.com

◀ رهافت اندیشه در تلخیص و ویرایش مطالب آزاد است.

◀ باز نشر مطالب فصلنامه با ذکر منبع بلامانع است.

◀ آرای نویسندگان و گفت و گو شوندگان، لزوماً بیانگر

دیدگاه فصلنامه نیست.

سرمقاله

رویداد

پرونده افق‌های نوین در سیاست خارجی و جامعه‌شناسی سیاسی



چندجانبه‌گرایی هوشمند؛ گامی در جهت سیاست واقع‌بینانه و عمل‌گرایانه ۲۰
گفت‌وگو با دکتر محمدباقر خرمشاد



نقش تجربیات تاریخی در تعیین اولویت‌های تعاملات فرامنطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران ۲۶
یادداشتی از سعید منصوریان



مردم‌سالاری دینی رؤیای تحقق یافته ۲۸
یادداشتی از امیر ناعیمی



کار بست‌های رتوریک سیاسی در گفتمان سیاسی ۳۲
گفت‌وگو با دکتر تینا چهارسوقی امین



رتوریک سیاسی؛ سازوکاری برای اقناع افکار عمومی ۴۲
یادداشتی از سعید سالاری



گریزی از «خیابان» نیست! ۴۶
یادداشتی از مصطفی سمیعی



نقض حق بر امنیت و سلامت روان عموم مردم توسط چهره‌های مشهور (سلبریتی‌ها) ۴۸
یادداشتی از سید حسین هاشمی



کنشگری توئیتری در ایران؛ واقعیت فضای نخبگانی ۵۰
یادداشتی از یوسف اسمعیل‌زاده

پرونده ساحت‌های تربیتی و بایسته‌های آنها



از نفعی خصوصی‌سازی تا خلق تنوع همگرایی آموزشی ۵۶
گفت‌وگو با دکتر محمدصادق تراب‌زاده



آموزش و پرورش؛ چاه‌وبیلی برای بلعیدن بودجه دولت؛ یاکشتزاری برای سرمایه‌گذاری بلندمدت؟ ۶۶
یادداشتی از محمدصابر اسدی



«توجه» و اهمیت آن در تربیت اسلامی ۷۲
یادداشتی از دکتر محمدرضا فتح‌الله بیاتی

۹

۱۴

۱۸

۵۴



الزامات تربیتی حکمرانی فضای مجازی برای کودکان و نوجوانان ۷۴
گفت‌وگو با حسین حق‌پناه



حکمرانی فطری بر فضای مجازی ۸۰
یادداشتی از امیر محمد اصفهانی

پرونده هویت جنسیتی و تحولات آن در ایران معاصر



ارائه تصویر ناصحیح از جایگاه زن در تاریخ اجتماعی ایران توسط جریان روشنفکری ۸۶
گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین امیر مهاجر میلانی



نقش سیاست‌های فرهنگی پهلوی اول در تحولات زنان ۹۶
یادداشتی از محمدامین مهدی‌زاده



بررسی چالش‌های حضور اجتماعی زن با حفظ نقش‌های خانوادگی ۱۰۰
یادداشتی از ایمان زاغیان



تبدیل شدن بدن به یکی از منابع هویت بخش در عصر مدرن ۱۰۲
گفت‌وگو با دکتر حسین مهریانی‌فر



پیامدهای تغییر نقش‌های جنسیتی ۱۱۰
یادداشتی از حسین رضایی

پرونده رسانه، بازیگران و شاخصه‌های تحقق وضعیت مطلوب



اختلال در هویت نوجوان؛ مهم‌ترین آسیب رسانه ۱۱۶
گفت‌وگو با دکتر محمد حسین شاه‌آبادی



بازیگران بازی رسانه و برندگان آن ۱۲۲
یادداشتی از سیدعلی موسوی جزایری



به‌سوی سیاست‌گذاری فرهنگی مطلوب در صداوسیما ۱۲۴
یادداشتی از هادی غیثی



ده شاخص برای قصه هدایت‌گر ۱۲۶
یادداشتی از حجت چهارده‌خت



نمونه‌های موفق در مسئله حجاب؛ متعلق به فعالیت‌های مردمی است؛ نه حاکمیتی! ۱۳۰
یادداشتی از محمدعلی قانفی

۸۳

۱۱۴

پرونده علم و دین



۱۳۴ علوم انسانی اسلامی در مواجهه با علوم انسانی بومی
گفت‌وگو با دکتر حسین هوشنگی



۱۴۲ رویکرد اصالی در احیای علوم تمدن اسلامی
یادداشتی از دکتر امیرحسین شهگلی



۱۴۸ دلایل قرآنی نام گذاری سال ها با موضوع اقتصادی (مطالعه موردی: تدبیر در سوره مبارک منافقون)
یادداشتی از دکتر حسن اوری

پرونده حکمرانی نوین اسلامی؛ چالش ها و ابعاد



۱۵۶ تحلیلی بر مشکلات ساختاری اجرایی در سنجش عملکرد سازمان های دولتی
گفت‌وگو با دکتر محمد محمدی



۱۶۲ آسیب شناسی نظام پاسخگویی دولت به مردم
یادداشتی از مصطفی حیدری



۱۶۴ ایجاد هماهنگی بین دستگاه های اجرایی؛ یکی از شئون ریاست قوه مجریه
گفت‌وگو با دکتر سید حسین رضوی پور



۱۷۰ تأملی بر تاریخچه حکمرانی با تأکید بر اندیشه مارک بویر و شهید سید محمد باقر صدر
یادداشتی از محمد جان نثاری

پرونده کارگرو کارفرما؛ بال های رشد تولید



۱۷۶ ضرورت حضور فعال و اثرگذار شرکای اجتماعی در تصمیم گیری سازمان تأمین اجتماعی
گفت‌وگو با اسفندیار آهنگی



۱۸۰ کارفرمایان و اصلاحات نظام بازنشستگی
یادداشتی از جواد کچوری



۱۸۲ کارگرو قانون اساسی
یادداشتی از علیرضا محقق

۱۳۲

۱۵۴

۱۷۴

پرونده دلاری شدن صنعت نفت و گاز



۱۸۸ ساختار اعتباری و پولی کشور در ارتباط با ابر پروژه های نفت و گاز
گفت‌وگو با دکتر حسین درودیان



۱۹۴ تأمین مالی ریالی پروژه های بالادستی نفت و گاز
یادداشتی از امین جمالی



۱۹۶ پدیده دلاری شدن بخش نفت و گاز کشور و مسیرهای دلارزدایی از آن
یادداشتی از عبدالعظیم قربانی

پرونده کنکاشی در نظام تجاری ایران



۲۰۴ اصلاحات اقتصادی داخلی؛ راهکار اساسی دلارزدایی
گفت‌وگو با دکتر محمد رضا مهدییار اسماعیلی



۲۱۴ پیمان پولی
یادداشتی از سید حسین حسینی



۲۱۸ وجود ارتباطات قوی بین تجار؛ مهم ترین ابزار در تجاری سازی برند
گفت‌وگو با مجتبی شیرین پاسخ رستمی

انعکاس



۲۲۲ آسیب شناسی و ظرفیت سنجی تحول علوم انسانی از رهیافت پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
گفت‌وگو با دکتر حسین رمضانی

معرفی کتاب

تاریخ اندیشه



محمد رزمگه

۱۸۶

۲۰۲

۲۲۲

۲۴۲

۲۵۰

رویکرد اصالی در احیای علوم تمدن اسلامی

علیرضا بهرامی
عضو تحریریه رهیافت اندیشه

سرمقاله رهیافت اندیشه

با بروز نهضت رنسانس و نگاه‌های اومانیستی به انسان، مباحث مربوط به علوم انسانی و نگرش‌های به آن دچار تغییراتی اساسی گردید و رشد و پیشرفت حیرت‌انگیز علوم تجربی در جهان غرب موجب شد در قرون جدید این تصور به وجود آید که تنها راه پیشرفت علوم انسانی از مسیر روش‌های علم تجربی و نگرش کاملاً مادی به انسان و علوم پیرامون او می‌گذرد.

همچنین در بازه آغاز رنسانس تا قرن نوزدهم میلادی در حد فاصل ماکیاوولی تا کانت بدون آنکه اصطلاح کلیدی و خاصی دال بر علوم انسانی و طبقه‌بندی جدیدی از آن ارائه گردد، مبنای بسیاری از مفاهیم علوم انسانی جدید مانند تجربه‌پذیری، آزادی، برابری، استقلال، عقلانیت و دموکراسی به وجود آمد و از مبنای دوره سنتی خود که بیش از هر چیز وابسته به مذهب مسیحیت بود، فاصله‌ای عمیق گرفت.

اما کسی که توانست این مفاهیم را در قالبی نو فرو ریزد و جایگاه آن‌ها را در میان علوم مشخص سازد، اگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۷م) متفکر و اندیشمند اجتماعی فرانسوی در آغاز قرن نوزدهم میلادی بود. اهمیت مباحث کنت درباره علوم انسانی تا بدانجاست که می‌توان گفت او دومین شخصی

اینکه علوم انسانی چیست و در میان علوم چه جایگاهی داشته و دارد، بحثی است که حداقل در طول دوره پس از رنسانس، ذهن اندیشمندان رشته‌های مختلف این دسته از علوم را به خود منعطف کرده است. در این نوشتار به بررسی گذرای مفهوم علوم انسانی در اندیشه اندیشمندان مسلمان و متفکرین مغرب زمین خواهیم پرداخت.

باید دانست نخستین کسی که به تمایز علوم انسانی از دیگر علوم التفات کرد، ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ق.م) فیلسوف یونان باستان است. او در رساله «طوبیقا» تمامی قضایا را به سه دسته اخلاقی، طبیعی و منطقی و تمامی علوم را به سه دسته کلی حکمت نظری، حکمت عملی و حکمت شعری تقسیم نمود. ارسطو با این کار توانست بحث‌های علوم انسانی را در قالب اخلاق و مباحث اخلاقی از علوم طبیعی جدا کند.

این تقسیم‌بندی ارسطویی علاوه بر اروپا در مشرق‌زمین و نزد متفکرین مسلمان نیز پذیرفته شد و می‌توان گفت تا پیش از قرون جدید مهم‌ترین تقسیم‌بندی و وجه تمایز علوم انسانی از دیگر علوم به‌شمار می‌رفت و همواره در اندیشه متفکران در جهان پیش از مدرن، علوم انسانی و حکمت عملی رابطه‌ای تنگاتنگ و نزدیکی با هم داشته‌اند.

است که پس از ارسطو به تقسیم‌بندی جدیدی در میان علوم همت گماشت. او علوم را بر حسب کلیت متنازل و تفصیل و پیچیدگی متصاعد طبقه‌بندی کرده که از اعم شروع شده و به اخص ختم می‌شود. براساس نگرش کنت علوم به شش دسته کلی تقسیم می‌شوند:

۱. ریاضیات.
۲. اخترشناسی.
۳. فیزیک.
۴. شیمی.

۵. زیست‌شناسی و فیزیولوژی.

۶. جامعه‌شناسی (فیزیک اجتماعی).

تقسیم‌بندی ارائه‌شده از جانب کنت درباره علوم با تقسیم‌بندی ارسطو و تقسیم‌بندی‌های پیش از خود فرقی اساسی داشت؛ زیرا او به‌جای دانش سیاست مدن ارسطویی دانشی به نام جامعه‌شناسی را به‌وجود آورد و از آن به «ملکه علوم» تعبیر کرد که موضوع مورد بررسی آن آشکارا پیچیده‌تر از سایر علوم است. در حقیقت او از این طریق تلاش کرد نگاهی نو و جدید به علوم پیرامون انسان به‌وجود آورد. (دیلینی، ۱۳۸۷، ۵۲)

کنت به دلیل آنکه تصمیم داشت علوم انسانی را مستقل از بحث‌ها و مقولاتی چون دین و اخلاق ارائه دهد، این نظر را ارائه کرد که دوران دانش بشر به سه دوره کلی الهیاتی و دینی، مابعدالطبیعی و فلسفی، علمی و تجربی تقسیم می‌شود. او با بیان اینکه در گذشته و در دوره‌های الهیاتی و مابعدالطبیعی وجود پدیده به خداوند یا مبانی فلسفی چون علت و معلول نسبت داده می‌شد، این نگرش را در تفکر جدید انسان نقد کرد و به این نظر قائل شد که در دوره علم جدید بایست هر پدیده‌ای خواه انسانی و خواه طبیعی برای اثبات واقعیت و وجود حقیقی خویش از معیار و محک تجربه بشر بگذرد. درحقیقت در نگاه او در دوره مدرن اسناد وجود پدیده‌ها به اراده الهی یا توجیه فلسفی کارساز نیست و تنها پدیده‌هایی مورد پذیرش عقل بشر قرار می‌گیرند و علم تلقی می‌شوند که شش ویژگی واقعی، سودمندی، یقینی، دقیق، ارگانیک و نسبی داشته باشند. (خندان، ۱۳۸۸، ۶۳) باید دانست نظریه کنت درخصوص سلسله‌مراتب علوم با این قانون مراحل سه‌گانه مرتبط است.

در نگاه کنت همچنان که نوع بشر مراحل از پیش‌تعیین‌شده پیشرفت را با تکیه بر دستاوردهای پیشینیان با موفقیت پشت‌سر می‌گذارد، دانش علمی نیز با عبور از مراحل مشابه پیشرفت می‌کند. کنت معتقد بود که علوم ساده، سریع‌تر تکامل می‌یابند. او علوم را بسته به توانایی‌شان برای وضع کردن قوانین، مرتب کرد. کنت علوم طبیعی را ساده‌تر می‌دانست. درنتیجه، علمی که در این سلسله‌مراتب در جایگاه بالاتری قرار دارند، پیچیده‌ترند. همچنین ریاضیات هم در مرتبه پایینی از نگاه او قرار داشت؛ زیرا این علم حوزه‌ای از دانش است که باید پایه کارهای علمی باشد. علمی که در این ساختار از سلسله‌مراتب بالاتری از ریاضیات قرار دارند، به ترتیب عبارت‌اند از: اخترشناسی، فیزیک، زیست‌شناسی (فیزیولوژی) شیمی و از همه بالاتر جامعه‌شناسی. هر مرحله از پیشرفت علم، نشان‌دهنده سازمان‌دهی پیچیده‌تر موضوع آن علم است. از اتم‌ها (فیزیک) تا مولکول‌ها (شیمی)، بافت‌های تشکیل‌دهنده ارگانیسم‌ها (زیست‌شناسی) و گروه‌های انسانی (جامعه‌شناسی) و ارتباط متقابل ارگانیسم انسانی تا تشکیل جامعه. (دیلینی، ۱۳۸۷، ۵۳) درحقیقت کنت با این نوع نگرش علوم انسانی را در جایگاهی کاملاً مستقل از بقیه علوم عرضه نمود.

تأثیر نگرش کنت به علوم انسانی تا بدانجاست که در تعریف‌های دیگری که پس از او از علوم انسانی شده، بر مفاهیم و عوامل به‌وجود آمده از جانب او تکیه دارد. چنانکه فروند در تعریف علوم انسانی می‌گوید:

«علوم انسانی معارفی است که موضوع تحقیق آن‌ها فعالیت‌های مختلف بشر یعنی فعالیت‌هایی است که متضمن روابط افراد بشر با یکدیگر و نیز آثار و نهادها و مناسبات ناشی از این‌هاست.» (فروند، ۱۳۶۲، ۳)

محقق دیگری نیز آن را این‌گونه تعریف می‌کند: «علوم انسانی به مجموعه علمی اطلاق می‌شود که به مطالعه امور مرتبط با نوشتار، گفتار، رفتار اجتماعی و روان انسان می‌پردازد و به عبارت دیگر علوم انسانی معرفت‌ناظر به انسان در آیین ذهن، زبان، رفتار و نهادها و ساختارهای اجتماعی مصنوع است.» (آریایی‌نیا، ۱۳۸۸: ۲)

با توجه به این تفصیل و نگاه کنت به علوم انسانی و معیارهای او، فقط تجربه بشری دلیل اثبات علم است و بدین ترتیب بسیاری از مباحث و باورهای انسان از دایره علوم خارج می‌شود.

حال باید دید تفاوت این نوع نگاه با نگاه متفکران گذشته ایران در کجا بوده است:

جایگاه علوم انسانی در ایران پیش از دوره مدرن

تا پیش از عصر مدرن عمده مباحث علمی درباره انسان و جامعه انسانی در ایران بیش از هر چیز به مباحث عقیدتی، کلامی و اخلاقی وابسته بود. به همین دلیل حتی در تقسیم‌بندی‌های علوم نزد عالمان ایرانی و به‌طور کل اندیشمندان مسلمان سنتی شاخه‌های مختلف علوم انسانی در ذیل مباحث مربوط به حکمت عملی قرار گرفته که شامل اخلاق، تدبیر منزل می‌شود یا در قالب برخی علوم دینی مانند فقه و کلام مورد بحث واقع شده است.

ذکر این نکته ضروری است که در میان مسلمین همواره مفهوم و معنای معینی از علم وجود داشته که براساس آن علم فقط پاسخگوی مسائل فنی مردم نبوده؛ بلکه جنبه‌های روحانی، معنوی و متافیزیکی نیز داشته است. یکی از ویژگی‌های بارز و بسیار مهم علوم دوره تمدن اسلامی، توجه به معنویت به معنای بسیار وسیع کلمه است و اینکه این جهان کل واقعیت نیست؛ بلکه جهانی موقت و گذراست. (دفتری، ۱۳۷۹: ۴۶)

همچنین باید دانست از دیدگاه اندیشمندان اسلامی، علوم حقیقی علمی هستند که ماهیت اشیا را درقبال مبدأ الهی آن‌ها جست‌وجو می‌کند و تنها از این راه است که شناخت درست و علم واقعی به‌دست خواهد آمد؛ زیرا آن‌ها دانش‌های گوناگون را در جهت اثبات حقانیت خداوند و با هدف تقرب و نزدیکی به حقیقت مطلق به کار می‌گرفتند و از همین روی در جهان اسلام دانش علمی با اعتقاد دینی، همواره براساس جهان‌بینی متافیزیکی وحدت می‌یافت و این دو نمی‌توانست جدا از هم تلقی گردد. (خزائیلی، ۱۳۹۵: ۳۰)

به همین دلیل فرانس روزنتال در «میراث کلاسیک اسلام» تأکید نموده که علم در دنیای اسلام، براساس جغرافیای فرهنگی و دینی این

سرزمین شکل گرفته و مختص آن است و به زبان دیگری ترجمه نمی‌شود. او تأکید نموده که برای علم در اسلام باید از اصطلاح «Knowledge» به معنای دانش استفاده کرد تا بدین ترتیب آن را از مفهوم «Science» در معنای کنونی‌اش به مفهوم علم تجربی جدید غربی متمایز بسازیم؛ زیرا مفهوم دانش مفهوم گسترده‌تری از دانایی و آگاهی را به علوم تجربی بازگو می‌کند. همچنین باید دانست علم در اسلام هیچ‌گاه به علوم تجربی محدود نبوده و حتی در راه «تجربی‌شدن» نیز گام برنداشته و گستره فراخ‌تری را دربرگرفته است. (روزنتال، ۱۳۸۶: ۲۵)

بدون شک این نوع برداشت از علوم انسانی علاوه بر تأثیرپذیرفتن از فلسفه و تقسیم‌بندی ارسطویی تا حد زیادی تحت تأثیر معارف دینی قرار داشت. به همین دلیل علوم انسانی در فرهنگ اسلامی هرگز نمی‌توانست روشی تجربی داشته باشد. همچنین نفی تفکر سکولار در جنبه علمی و نفوذ وسیع آموزه‌های دینی و اخلاقی در اندیشه عالمان مسلمان سبب آن شد که بسیاری از مفاهیمی که اروپای جدید در قرون هیجده و نوزدهم میلادی به آن‌ها دست یافت، در اندیشه رایج تفکر اسلامی جایگاهی نداشته باشد و قطعاً به همین دلیل علوم انسانی با روش کاملاً تجربی غربی امکان رشد در فضای تمدن اسلامی را نداشت. جالب آنکه حتی تا زمان جدید نیز این رویکرد، در میان محصلان علوم قدیمی ایرانی ادامه پیدا کرده بود. چنان‌که ملاهادی سبزواری حکیم پراواره و فیلسوف دوره قاجاریه عمل عکاسی را مخالف قانون و براهین علمی حکمای سلف می‌دانست و وقتی عکس خود او را برداشتند، انگشت حیرت به دندان گرفت. (آدمیت، ۱۳۴۰: ۷۲) علاوه بر این باید دانست که اندیشمندان مسلمان در طبقه‌بندی خود از علوم هرگز مانند نگرش مدرن، علوم طبیعی را از علوم الهی جدا نمی‌کردند و مبنای تقسیم‌بندی آن‌ها از علوم هرگز براساس جداساختن علوم طبیعی از علوم مربوط به انسان نبوده است. به همین دلیل امکان تجربی‌نگری در میان آن‌ها به دلیل وجود مباحث معنوی و دینی وجود نداشته است. برای مثال فارابی (۲۶۰-۳۳۹ ه.ق) متفکر بزرگ ایرانی به عنوان اولین شخصی که به طبقه‌بندی علوم

در جهان اسلام توجه کرد، با نگاه خاص فلسفی خود در کتاب معروفش «احصاء العلوم»، علوم را به پنج دسته کلی علم زبان، علم منطق، علم ریاضیات، علم طبیعی و الهی و علم مدنی و فقه و کلام طبقه‌بندی کرده است.

فارابی با این تقسیم‌بندی، علوم طبیعی و الهی را از یک سنخ دانسته است. با این تفاوت که در علوم طبیعی موجودات به وجود مطلق یا واجب‌الوجود متصل می‌شوند و در علوم الهی خود واجب‌الوجود مورد توجه قرار می‌گیرد. (فارابی، ۱۹۹۹: ۷۷-۷۵) همچنین باید دانست که فارابی علم مابعدالطبیعه یا علم الهی را بالاترین علوم دانسته و در فضیلت آن اشاره کرده که این علم از لحاظ موضوع، نتیجه و برهان‌ها شریف است. (همان، ۳) درحقیقت در تقسیم‌بندی فارابی به‌خوبی می‌توان نگاه مابعدالطبیعی یکی از اندیشمندان بزرگ مسلمان را به جایگاه علوم طبیعی و علوم الهی پی برد.

همچنین برای توجه به جایگاه علوم تجربی و رابطه آن‌ها با علوم الهی کافی است به گروه تقسیم‌بندی اخوان‌الصفاء نگاهی بیندازیم که علوم را به سه بخش علوم ریاضی، علوم شرعی و علوم فلسفی حقیقی تقسیم می‌کردند. آن‌ها در تقسیم‌بندی خود درباره علوم فلسفی حقیقی، این علوم را به پنج قسمت ریاضیات، منطقیات، طبیعیات، علم نفسانی و عقلانی و علم الهی تقسیم‌بندی کردند. همان طور که پیداست آن‌ها نیز مانند فارابی به تفکیک علوم الهی از علوم طبیعی و حتی ریاضی قائل نشدند و همه را در یک گروه علوم فلسفی حقیقی مطالعه کردند. (اخوان‌الصفاء، ۱۳۴۷ق، ج ۱، ۲۰۲-۲۰۸)

خواجه نصیرالدین طوسی نیز به‌عنوان یکی از اندیشمندان مهم تاریخ در «رساله‌الاشراف» علوم طبیعی و الهی را در کنار هم در مجموعه حکمت نظری جای داده است و از این لحاظ او نیز در راه گذشتگان خود گام نهاده است. جالب آنکه خواجه علی‌رغم آنکه در «اخلاق ناصری» دست به ابتکاری زده و علوم را با توجه به سلسله‌مراتب تحصیل سعادت به سه دسته علم سعادت نفسانی، علم سعادت بدنی و علم سعادت مدنی تقسیم‌بندی نموده، باز هم در تقسیم‌بندی علم سعادت نفسانی علم طبیعی را در کنار علم تهذیب و اخلاق و علم الهی قرار داده و

وجه این کار را آن دانسته که «تعلیم بر این سیاق باید تا نفع ایمن در هر دو جهان به‌زودی حاصل آید.» (طوسی، ۱۳۶۹: ۱۵۴)

بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که علوم انسانی تا پیش از دوره مدرن در ایران همواره در بند مباحث اخلاقی و دینی بود و هرگز به دلیل سیطره کامل شریعت نمی‌خواست خود را به شکلی مستقل عرضه نماید.

از این رو اصول شریعت اسلامی و عقاید مابعدالطبیعه فلسفی یکی از موانع استقلال هویتی علوم انسانی در ایران از دیگر مفاهیم رایج مانند دین و اخلاق بوده‌اند. هرچند که به‌طور صریح نمی‌توان گفت که انقلاب تجربی غرب اگر در عالم اسلام به‌وجود می‌آمد، چه نتیجه‌ای را دربرداشت و آیا علوم انسانی را هم تحت‌تأثیر قرار می‌داد یا نه.

نکته مهم دیگری که تا به حال کمتر بدان پرداخته شده، این است که در جریان نهضت ترجمه دوره نخستین اسلامی بسیاری از منابع و کتب انسان‌گرایانه یونان باستان نیز به عربی ترجمه نشد. چنانکه می‌توان گفت به‌جز آثاری در حوزه علوم طبیعی و تا حدودی مباحث فلسفی، ترجمه خاصی در آثار مربوط به تفکر اومانیستی یونان و روم باستان در لیست کتاب‌های ترجمه‌شده در تاریخ نهضت ترجمه اسلامی به چشم نمی‌خورد.

دیمیتری گوتاس آنگاه که درباره افول نهضت ترجمه در جهان اسلام سخن می‌گوید، در این باره آورده است:

«سبب اصلی خاموشی نهضت ترجمه را فقط می‌توان عرضه‌نشدن مطالب تازه دانست. عرضه‌نشدن مطالب تازه بدین معنا نبود که کتاب غیر دینی یونانی دیگر برای ترجمه وجود نداشت؛ بلکه بدین معنا بود که کتاب یونانی دیگری که به ملاحظات و خواسته‌های بانیان و عالمان و دانشمندان مربوط شود، وجود نداشت. در بیشتر رشته‌های علمی، متون اصلی از مدت‌ها پیش مطالعه، ترجمه و شرح شده بود. در نتیجه همه رشته‌ها به سطحی بالاتر از سطوح آثار ترجمه‌شده رسیده بود.» (گوتاس، ۱۳۸۰: ۱۸۹)

حال این سؤال پیش می‌آید که با چه گزینشی این کتاب‌ها ترجمه می‌شد؟ به عبارت دیگر بدیهی است که تمامی کتب غربی به عربی ترجمه نشد و

بسیاری از آن‌ها در کتابخانه‌های غربیان باقی ماند. اما آیا علت ترجمه‌نشدن این کتاب‌ها سطح پایین بودن آن‌ها بود یا برخلاف نظر گوتاس اشخاصی که او از آن‌ها به نام بانیان این ترجمه‌ها نام برده، با توجه به تفکر خود از ترجمه آن‌ها خودداری می‌کردند؟ برای مثال می‌توان به نمایش‌نامه‌ها، اشعار و داستان‌های فراوانی اشاره کرد که تا هزاره اول میلادی در غرب نگارش یافت و حتی یکی از آن‌ها هم به عربی ترجمه نشد.

متأسفانه مورخین به این سؤال پاسخ دقیقی نداده‌اند؛ ولی قطعاً می‌توان گفت که افکار و اعتقادات جامعه اسلامی در برابر فرهنگ و افکار اروپایی اجازه هر ترجمه‌ای از آثار غربی را پس از سالیان اول نهضت ترجمه به مترجمین مسلمان نمی‌داد و بدون شک بسیاری از مباحثی که از دستاوردهای یونان و روم باستان که یکی از عوامل زمینه‌ساز تفکر اومانیستی در مغرب زمین بود، در جهان اسلام حتی اجازه ظهور و بروز نیافت. ❖

منابع

۱. اخوان‌الصفاء. رسائل اخوان‌الصفاء، مصر: بی‌نا، ۱۳۴۷ق.
۲. آدمیت، فریدون. فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، تهران: سخن، ۱۳۴۰.
۳. آریایی‌نیا، محمد. درآمدی بر علوم انسانی انتقادی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۸.
۴. خزائلی، محمدباقر، منتظرالقائم، اصغر. نقد و بررسی طبقه‌بندی علوم در تمدن اسلامی با تأکید بر نقش ایرانیان (قرن‌های سوم تا یازدهم هجری)، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۵.
۵. خندان، علی‌اصغر. علوم انسانی اسلامی، تهران: دانشگاه امام‌صادق (ع)، ۱۳۸۸.
۶. دیلتای، و. مقدمه‌ای بر علوم انسانی، ترجمه منوچهر صانعی، تهران: ققنوس، ۱۳۸۸.
۷. دیلینی، تیم. نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی، ترجمه بهرننگ صدیقی و وحید طلوعی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۷.
۸. روزنتال، فرانس. میراث کلاسیک اسلام، ترجمه علیرضا پلاسید، تهران: طهوری، ۱۳۸۶.

۹. طوسی، خواجه نصیرالدین. اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۹.
۱۰. فارابی، ابونصر. احصاء العلوم، بیروت: مکتبه الهلال، ۱۹۹۹.
۱۱. فروند، ژ. آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی، ترجمه محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
۱۲. گوتاس، دیمیتری. اندیشه یونانی فرهنگ اسلامی، ترجمه فرهاد مشتاق، تهران: کتاب روز، ۱۳۸۰.



نخستین جایزه کتاب سال خانواده و جمعیت

نخستین جایزه کتاب سال در حوزه خانواده و جمعیت فراخوان شد. این رویداد علمی که با همکاری وزارت ورزش و جوانان، ستاد ملی جمعیت و برخی مراکز دیگر فراخوان شده است، با هدف شناسایی و معرفی آثار نویسندگان، پژوهشگران و ناشران برتر حوزه خانواده و جمعیت، گسترش فرهنگ نگارش و تولید محتوای مکتوب در حوزه خانواده و جمعیت، تقویت و تعالی سطح کمی و کیفی تألیفات و پژوهش‌های این حوزه و حمایت و تشویق پدیدآورندگان متعهد و متخصص برگزار می‌شود.

با توجه به ضرورت و احساس نیاز به تألیف و پژوهش در موضوعات هویت زن، تحکیم و تعالی خانواده، ازدواج و تشکیل خانواده، سبک زندگی اسلامی ایرانی، فرزندآوری و افزایش جمعیت، آسیب‌های اجتماعی در حوزه خانواده این عناوین در اولویت انتخاب به عنوان پژوهش برتر قرار دارند. کلیه آثار در قالب کتاب‌های پژوهشگران حوزه‌ی و دانشگاهی، پایان‌نامه‌های سطح سه و چهار حوزه و پایان‌نامه‌های مقطع ارشد و دکتری مراکز آموزش عالی که از ابتدای سال ۱۳۹۷ تا پایان سال ۱۴۰۱ نوشته یا دفاع شده باشند در این رویداد علمی پذیرفته می‌شوند.

مهلت ارسال آثار از ۱ خرداد تا ۳۱ شهریور ۱۴۰۲ است و نتایج نهایی بعد از داوری، مشخص و از برگزیدگان تجلیل خواهد شد. متقاضیان می‌توانند آثار خود را به آدرس قم، شهرک پردیسان، خیابان آقا یوسفی، کوچه ۱۲، پلاک ۱۴، دبیرخانه نخستین جایزه کتاب سال خانواده و جمعیت ارسال نمایند.



سی و چهارمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

سی و چهارمین دوره نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران با حضور بیش از ۳ هزار ناشر در ۲ بخش داخلی و خارجی از تاریخ ۲۰ تا ۳۰ اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۲ با شعار «آینده خواندنی است» در مصلی امام خمینی (ره) برگزار شد.

این رویداد برای دومین دوره ناشران را به صورت حضوری و مجازی گرد هم آورد. در این دوره ۲۲۰ کتابفروش و ۲۷۰۰ ناشر داخلی شامل ناشران عمومی، دانشگاهی، آموزشی، کودک و نوجوان، دیجیتال در بخش حضوری و مجازی فعال بودند.

ناشران بیش از ۴۰ کشور دنیا در نمایشگاه امسال حضور داشتند و کمیته ناشران خارجی امسال میزان قریب به ۱۰۰ ناشر خارجی بود که در غرفه‌های خود کتاب‌های از سال ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۳ را عرضه کردند.

مهمان ویژه نمایشگاه در این دوره تاجیکستان بود که بخش ویژه‌ای در نمایشگاه داشت و هیئت بلندپایه فرهنگی به همین مناسبت به ایران سفر کردند. امسال ۶ سارد فضاهای مختلف نمایشگاه دایر شد که برخی از آنها مربوط به حوزه‌ها و بخش‌های تخصصی نمایشگاه از جمله سرای ناشران دانشگاهی، سرای ناشران کودک و نوجوان، سرای ناشران آموزشی، سرای ناشران بین‌الملل و سرای ناشران داخلی بود و در سرای اصلی نیز نشست‌های موضوع محور و گفت‌وگو محور برگزار شد.

حجم اقتصادی این دوره از نمایشگاه بیش از ۴۰۱ میلیارد تومان بود که نسبت به دوره گذشته رشد بیشتری را تجربه کرد و تعداد آثار به فروش رسیده هم حدوداً بیش از ۳ میلیون و ۵۰۰ هزار نسخه بود.



ششمین کنفرانس بین المللی حقوق بشر آمریکایی از دیدگاه رهبر معظم انقلاب

ششمین کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر آمریکایی از دیدگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی از سوی سازمان جوانان حقوق بشر و دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در تیرماه سال ۱۴۰۲ برگزار می‌شود.

هفته دوم تیرماه بنابر فرمایش مقام معظم رهبری به نام هفته حقوق بشر آمریکایی نام‌گذاری شده است تا همه اهل قلم، انسان‌های منصف، آزاده و انقلابی این مسئله را روشن کرده و اجازه ندهند که غربی‌ها از این ابزار مقدس و ارزشمند برای تحقق اهداف و تأمین منافع خودشان سوءاستفاده کنند.

همایش امسال در چهار محور اصلی برگزار می‌شود: محور اول: نقض تعهدات حقوق بشری آمریکا با عناوینی چون تبیین چهره واقعی نظام حقوق بشری آمریکا و افشای ماهیت آن، نقض حقوق مردم فلسطین توسط آمریکا و... محور دوم: سیطره رسانه‌ای و حقوق بشر آمریکایی با موضوعاتی چون جعل اخبار، سانسور رسانه‌ای و کتمان حقوق بشر آمریکایی، مدیریت آمریکایی بر اینترنت و نقض حقوق بشر و... محور سوم: سازوکارهای مطالبه خسارات حقوق بشری از آمریکا و با زیر عنوانین مطالبه‌گری نظام اسلامی ایران از دولت آمریکا راجع به حمایت این کشور از براندازان و اغتشاشگران در طول ۴۴ سال انقلاب و ترور شهید سپهبد قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس و همراهان، مطالبه‌گری رهبر معظم انقلاب اسلامی راجع به جبران خسارات وارده نظام حقوق بشری آمریکا نسبت به زنان و... محور چهارم: رویکرد به حقوق بشر در تمدن نوین اسلامی شامل بررسی تطبیقی اعلامیه حقوق بشر سازمان همکاری اسلامی با اعلامیه اسلامی حقوق بشر، بررسی وضعیت اقلیت مسلمانان در کشورهای غربی و آمریکا و...



سومین کنگره بین‌المللی امام‌رضا و علوم روز

سومین کنگره بین‌المللی امام رضا (ع) و علوم روز از سوی دانشگاه بین‌المللی امام رضا (ع) در سال جاری برگزار می‌شود.

در معرفی این رویداد علمی آمده است: «کنگره بین‌المللی امام رضا (ع) مطلع پیوند جریان اندیشه دانشگاه با جریان هنر و رسانه است تا از دل این ارتباط بتوان سیره و معارف رضوی را با زبان امروز به جامعه ارائه داد. طبق فرمایش رهبر معظم انقلاب، سرمایه معنوی و ولی نعمت همه ما از جهات مادی، معنوی و فکری حضرت رضا (ع) بوده و باید ایشان را به عنوان يك امام زنده برای امروز، محور قرار دهیم و در هم‌آورد تمدنی با غرب باید همه سرمایه‌های معنوی خود را به میدان آوریم.»

این رویداد بین‌المللی در محورهای مختلف علوم مبتنی بر سیره و تعلیم عالم آل محمد (ص) از جمله اقتصاد، مدیریت، علوم تربیتی و روان‌شناسی، علوم پزشکی و سلامت، علوم اجتماعی، علوم سیاسی، علوم ارتباطات، علوم نظامی و امنیت، هنر، معماری و شهرسازی و...

و همچنین بخش ویژه امام رضا (ع) و تحول دانش‌بنیان برگزار می‌شود. تدارک پنج نشست علمی با حضور نخبگان و پژوهشگران ملی و بین‌المللی، برپایی سه کارگاه تخصصی در زمینه مهارت‌های مطالعه و پژوهش در علوم و معارف امام رضا (ع) حمایت و تقدیر از کتب و پایان‌نامه‌های برتر، چاپ مقالات برتر در مجله امام رضا (ع) و علوم روز و سایر مجلات پژوهشی و نمایه‌سازی در پایگاه‌های علمی از جمله اقدامات و برنامه‌های این کنگره خواهد بود.

پژوهشگران و علاقه‌مندان تا ۱۲ شهریور ۱۴۰۲ مهلت دارند مقالات خود را به این کنگره ارسال کنند. آیین اختتامیه کنگره نیز ۱۲ مهرماه ۱۴۰۲ برگزار می‌شود.



همایش بین‌المللی علوم انسانی اسلامی در اندیشه علامه مصباح یزدی (ع)

همایش بین‌المللی علوم انسانی اسلامی در اندیشه علامه محمدتقی مصباح یزدی (ع) ۲۵ و ۲۶ خردادماه ۱۴۰۲ در قم برگزار می‌شود.

از آنجا که علوم انسانی به‌منزله نرم‌افزار مدیریت جامعه است، اسلامی‌سازی این علوم را می‌توان مهم‌ترین پیش‌شرط به بارنشستن شجره طیبه انقلاب اسلامی و تحقق تمدن نوین اسلامی دانست. اسلامی‌سازی علوم انسانی و تولید علوم انسانی اسلامی، متناسب با نیازهای انسان معاصر، اموری ضروری‌اند که توجه و اهتمام ویژه عالمان امت اسلام را طلب می‌کنند. بر این اساس همایش بین‌المللی علوم انسانی اسلامی در اندیشه علامه مصباح یزدی به عنوان اولین حلقه از «سلسله همایش‌های علوم انسانی اسلامی در اندیشه معاصر» از سوی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع) برگزار می‌شود.

اهداف برگزاری همایش به قرار ذیل است: آشناسازی جامعه علمی داخل و خارج کشور با اندیشه‌های آیت‌الله مصباح در علوم انسانی و اسلامی، تبیین و بررسی اندیشه‌های آیت‌الله مصباح در تولید علوم انسانی و اسلامی، بهره‌گیری از ظرفیت منظومه فکری آیت‌الله مصباح در رشد و تعالی علوم انسانی و اسلامی، غنی‌سازی متون و منابع علوم انسانی به لحاظ کیفی و کمی بر اساس اندیشه‌های آیت‌الله مصباح و ارتقای علوم اسلامی و انسانی در عرصه بین‌الملل. طبق اعلام مسئولان برگزاری همایش، ۴۸۰ چکیده مقاله به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی به این رویداد علمی ارسال شده است که ۳۷۴ چکیده مورد پذیرش قرار گرفته است. ۲۵۳ مقاله نیز به این همایش ارسال شده است که ۷۸ اثر پس از ارزیابی، مجوز انتشار در مجلات معتبر خارجی را دریافت کرده‌اند.



نخستین همایش بین‌المللی هوش مصنوعی؛ فرهنگ و علوم اسلامی

نخستین همایش هوش مصنوعی، فرهنگ و علوم اسلامی با همکاری مراکز علمی، دانشگاهی و حوزوی کشور در نیمه نخست سال ۱۴۰۳ به ریاست آیت‌الله اعرافی برگزار می‌شود. نظر به پیشرفت‌های گسترده هوش مصنوعی، می‌توان از آن در حل برخی مسائل دشوار یا پرهزینه در علوم اسلامی بهره گرفت و با صرفه‌جویی در وقت و همچنین افزایش دقت، گام بلندی در جهت پیشرفت این علوم برداشت. گستردگی موضوعات، مبنای و اطلاعات متعدد، عدم امکان عملی التفات همه‌جانبه به تمام علوم دینی در یک لحظه، ضرورت جست‌وجوی عمیق، دقیق و هوشمند در میان کتب و... از جمله مواردی هستند که به روشنی بر ضرورت توجه به حضور هوش مصنوعی در مسیر استنباط علوم اسلامی حکم می‌کنند. برای این همایش محورهای زیر در نظر گرفته شده است: بررسی فقهی، حقوقی، فلسفی و اخلاقی هوش مصنوعی؛ مطالعات و...

پیامدهای فرهنگی و اجتماعی هوش مصنوعی؛ مطالعات سایبرنتیکی و هوش مصنوعی؛ آینده‌پژوهی هوش مصنوعی، تحلیل فرصت‌ها و تهدیدها؛ حکمرانی و سیاست‌گذاری هوش مصنوعی؛ هوش مصنوعی؛ علوم انسانی و اسلامی دیجیتال؛ ظرفیت‌شناسی هوش مصنوعی در کارکردها، فرایندها و علوم اسلامی؛ زیرساخت‌ها و محصولات هوش مصنوعی و علوم اسلامی و مرزهای دانشی، هوش مصنوعی، فرهنگ و علوم اسلامی. قالب‌های ارائه آثار به نخستین همایش هوش مصنوعی، فرهنگ و علوم اسلامی عبارتند از: ارسال مقاله علمی، یادداشت تحلیلی، محصول فناورانه، محتوای ترویجی و هنری، طرح‌ها و سامانه‌های درحال توسعه، ایده‌پردازی و تجربه‌نگاری و زیرساخت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری. مهلت ارسال چکیده آثار ۳۱ خرداد ۱۴۰۲ و اصل آثار ۳۰ دی‌ماه ۱۴۰۲ می‌باشد.



همایش اقتصاد ایران؛ اصلاحات ساختاری در گام دوم

نخستین همایش اقتصاد ایران؛ اصلاحات ساختاری در گام دوم از سوی وزارت امور اقتصادی و دارایی و پژوهشکده امور اقتصادی در ۲۶ و ۲۷ تیرماه ۱۴۰۲ در سالن اجلاس سران برگزار می‌شود.

اقتصاد ایران در گام دوم چهل‌ساله خود نیازمند تحول ساختاری به‌منظور بهبود بستر اجرای سیاست‌های اقتصادی (سیاست‌های پولی، ارزی، مالی و رفتاری) است. مراد از تحول ساختاری، تحول در نظام یا سازماندهی اقتصادی مشتمل بر تغییر در سازمان‌ها، قوانین و مقررات و رویه‌های اجرایی و ابزارهای سیاستی است. تحول ساختاری هویتی میان‌مدت و بلندمدت دارد و در افق چهل‌ساله در قالب ۸ برنامه توسعه (برنامه هفتم تا سیزدهم) تا سال ۱۴۴۳ مطرح می‌شود.

در همایش اقتصاد ایران؛ اصلاحات ساختاری در گام دوم انقلاب اسلامی، ۵ محور تحول ساختاری شامل تحول در نظام سیاست‌گذاری اقتصادی، حکمرانی بر مبنای داده، نظام مالی، نظام مالیاتی - حمایتی و نظام بودجه‌ریزی بررسی می‌شود. هدف از برگزاری این همایش آن است که طرح‌های تحولی عملیاتی برای بهبود روند سیاست‌گذاری اقتصادی، شفافیت اقتصادی، تأمین مالی، مالیات‌ستانی - حمایت‌گری و بودجه‌ریزی ارائه شود.

رویکرد مقالات همایش بدین قرار است: محوریت تحلیل ساختاری در ابعاد پنج‌گانه (سازمان، قوانین، ابزارها)؛ توجه به مبنای و اصول اسلامی - ایرانی؛ نگاه آینده‌نگرانه به تحولات اقتصاد ایران در افق چهل‌ساله؛ توجه به آسیب‌ها و تجارب موجود (در نظر گرفتن مشکلات عملیاتی و تجارب گذشته)؛ ارائه پیشنهادها کاربردی مشخص با تعیین مکانیزم‌های اجرایی (ناظر به اجرا)؛ توجه به اسناد بالادستی (قانون اساسی، بیانیه گام دوم، سیاست‌های اقتصاد مقاومتی).

افوهای نوین در سیاست خارجی و جامعه‌شناسی سیلی

◆ چندجانبه‌گرایی هوشمند؛ گامی در جهت سیاست واقع‌بینانه و عمل‌گرایانه

◆ گفت‌وگو با دکتر محمد باقر خرمشاد

◆ نقش تجربیات تاریخی در تعیین اولویت‌های تعاملات فرامنطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران

◆ یادداشتی از سعید منصوریان

◆ مردم‌سالاری دینی رؤیای تحقق یافته

◆ یادداشتی از امیر نعیمی

◆ کاربست‌های رتوریک سیاسی در گفتمان سیاسی

◆ گفتگو با دکتر تینا چهارسوقی امین

◆ رتوریک سیاسی؛ سازوکاری برای اقناع افکار عمومی

◆ یادداشتی از سعید سالاری

◆ گریزی از «خیابان» نیست!

◆ یادداشتی از مصطفی سمیعی

◆ نقض حق بر امنیت و سلامت روان عموم مردم توسط چهره‌های مشهور (سلبریتی‌ها)

◆ یادداشتی از سید حسین هاشمی

◆ کنشگری توییتری در ایران؛ واقعیت فضای نخبگانی

◆ یادداشتی از یوسف اسمعیل زاده

مختلف قدرت در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی و نظامی هستیم که خود این وضعیت طبیعی جهان موجود هم در نتیجه چندجانبه‌گرایی را ایجاد می‌کند. پس ما وقتی از چندجانبه‌گرایی صحبت می‌کنیم، از یک سو سیاستی بر وضعیت موجود جهان امروزی منطبق شده و همچنین نقطه مقابل یک‌جانبه‌گرایی آمریکا می‌شود و از طرف دیگر نقطه مقابل نوعی سوگیری سنتی در سیاست خارجی ایران است که در بعضی از دولت‌ها در ایران بعد از انقلاب وجود داشت که نوعی اهتمام ویژه به اروپاگرایی و غرب‌گرایی داشتند و سیاست خارجی کشور را به نوع نگاه اروپایی‌ها و نوع عملکرد اروپایی‌ها و به ارتباط و چراغ سبز اروپایی‌ها معلق و مشروط می‌کردند.

این مسئله وجه تمایز سیاست دولت سیزدهم در واژه چندجانبه‌گرایی است. وقتی چندجانبه‌گرایی مطابق با وضعیت طبیعی جهان امروز هم هست، در نتیجه نوعی سیاست واقع‌بینانه و نوعی سیاست واقع‌گرایانه یا حتی عمل‌گرایانه محسوب می‌شود. از این جهت هوشمند است که الزاماً خودش را به منطقه یا قطب یا گروهی خاص مقید نمی‌کند و در عین اینکه اولویت‌ها و مزیت‌ها و انتخاب‌های خودش را دارد، برای ارتباط‌گیری با هیچ بازیگری راه را بر خود نمی‌بندد؛ چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ اقتصادی که در واقع موضوع سؤال شما هم بود و هوشمندانه عمل می‌کند که با اوضاع و اقتضائات زمان و مکان متناسب است و سیاست خارجی خودش را تنظیم کند.

درست است که اولویت دولت سیزدهم نگاه به شرق است یا به تعبیر شاید درست‌تر همان طور که در سؤال شما بود، نگاه به آسیاست؛ یعنی نگاه به آسیا شاید به این جهت که آسیا در سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دولت‌های قبلی کم‌رنگ‌تر دیده شده است؛ در حالی که واقعیت جهان امروز حکایت از انتقال قدرت جهانی از اروپا به آسیا دارد و این گزاره‌ای است که دائماً توسط خبرگان روابط بین‌الملل تکرار می‌شود. وقتی آسیاگرایی مطرح می‌شود، به‌منزله نفی اروپا نیست؛ بلکه به منزله معطل و معلق کردن روابط صرف با اروپایی است که در واقع در گذشته چنین رویکردی بوده است. ضمن بازگذاشتن درب‌ها به روی ارتباط با اروپا (اگر اروپا میل نشان دهد، زیرا به نوعی اروپا با ایران قهر کرده تا ایران با اروپا)، نقطه اصلی روابطش را به سمت آسیا می‌برد تا

رهیافت ان‌دیش بحث اصلی ما اولویت‌های سیاست‌های خارجی ایران در تعاملات فرامنطقه‌ای (بایسته‌ها و ضوابط) با توجه به سیاست‌های چند دهه اخیر است که جمهوری اسلامی دارد و بالاخص دولت فعلی که تلاش می‌کند تا با کشورهای آسیای شرقی، آفریقای جنوبی، آمریکای جنوبی و البته کشورهای اروپای شرقی، تعاملات فرامنطقه‌ای و بین‌المللی را شروع کند. البته در اینجا هنوز جای خالی ارتباط با آمریکا و کشورهای اروپای غربی احساس می‌شود. درباره این مسئله سؤال نخست این است که در این ارتباطات فرامنطقه‌ای با این کشورها، منافع ملی و به‌خصوص منافع اقتصادی تا چه حد در این تعاملات بین‌المللی تأثیر دارد؟ اصلاً این تعاملات چقدر براساس منافع اقتصادی است؟

با توجه به اینکه گفتید محور بحث، موضوع سیاست خارجی دولت حاضر، یعنی دولت سیزدهم است؛ می‌خواهم با مقدمه‌ای شروع کنم. اینکه معمولاً دولت‌ها برای سیاست خارجی خودشان عنوان یا تیتری انتخاب می‌کنند که گاهی از آن به‌عنوان راهبرد آن دولت‌ها در سیاست خارجی یاد می‌شود و مثلاً در دولت‌های قبلی می‌گفتند سیاست ما تنش‌زدایی است یا مباحثی از این قبیل، دولت فعلی تا به حال چنین کاری را نکرده است؛ یعنی حداقل من سراغ ندارم که بخواهیم بگوییم سیاست خارجی دولت سیزدهم چیست.

با توجه به اینکه نزدیک دو سال از عمر دولت می‌گذرد، می‌خواهم براساس عملکرد و صحبت‌های رئیس دولت و مسئولان دولت در حوزه سیاست خارجی تحلیل کنم و همچنین از آن‌ها کمک بگیرم و پیشنهادی را بدهم و ذیل آن پیشنهاد به سؤال شما پاسخ دهم.

به‌نظر می‌رسد با توجه به عملکرد دولت سیزدهم و اقتضای امروز جامعه ایران و صحبت‌های رئیس‌جمهور محترم و وزیر محترم امور خارجه و نیز رویکردهایی که تا به حال بیان شده، بتوان پیشنهاد داد که عنوان سیاست خارجی دولت سیزدهم عبارت باشد از چندجانبه‌گرایی هوشمند. این مسئله از این جهت می‌شود نقطه مقابل یک‌جانبه‌گرایی که ایالات متحده آمریکا مطرح می‌کند که می‌خواهد خودش را به‌عنوان قدرت هژمون به هر قیمتی که شده، کماکان حفظ کند و نگه دارد. البته خود این نوع نگاه نقطه مقابل وضعیت طبیعی فعلی جهان امروز است که عملاً شاهد شکل‌گیری قطب‌های



گفت‌وگو با

دکتر محمدباقر خرمشاد

استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

چندجانبه‌گرایی هوشمند؛

گامی در جهت سیاست واقع‌بینانه و عمل‌گرایانه

زمانی که اروپایی‌ها هم تمایل به این داشته باشند که گرمی روابط با ایران را از سر بگیرند.

دائماً این ابراز تمایل وجود دارد که با اروپایی هم کار کنیم. درون این چندجانبه‌گرایی می‌توان رابطه وسیع و اولویت‌دار را با همسایگان هم در نظر گرفت؛ خصوصاً که کشور مورد تحریم است و برای برآورده کردن نیازهای خودش پیدا کردن بازار برای صادرات خویش با توجه به اینکه نمی‌تواند با دلار معامله کند (دلار را بدهد و داخل کشور برگرداند)، از این مزیت نسبی همسایه‌بودن با پانزده کشور استفاده کند و بتواند چندجانبه‌گرایانه چه به صورت روابط دوجانبه با هر کدام از این کشورها و چه در قالب بلوک‌های منطقه‌ای (مانند بریکس یا شانگهای) منافع خودش را تأمین کند.

همچنین از این جهت هوشمند است کما اینکه در زمانی که هر سازمان یا سازوکار امنیتی و نظامی مانند ناتو او را تحت فشار قرار داده است و از طرفی هم متهم به این است که نمی‌تواند شریک استراتژیک داشته باشد، میل به شانگهای پیدا می‌کند و در آن عضویت پیدا می‌کند تا بلکه بتواند این بالانس را در مقابل این فشار ایجاد کند و از به اصطلاح انزوای استراتژیک خارج بشود و بتواند به هرحال از مزیت‌های پدیدآمده در جهان در حال گذار از نظم تک‌قطبی با هژمونی آمریکا به سمت جهانی چندقطبی، گزینه جهان چندقطبی را انتخاب بکند و در آنجا شعار چندجانبه‌گرا دهد؛ ولی چندجانبه‌گرایی هوشمند را که هوشمندی آن به پیچ چندجانبه‌گرایی و اینکه کجا و چگونه این چندجانبه‌گرایی اتفاق بیفتد، متناسب با منافع ملی خود و اوضاع جهانی و منطقه‌ای بتواند تنظیم کند.

وقتی این‌گونه باشد، یعنی قبول کنیم که دولت سیزدهم می‌تواند و به‌گونه‌ای باید سیاست چندجانبه‌گرایی هوشمند را در پیش بگیرد. این سیاست چندجانبه‌گرایی اولویت‌های خودش را دارد. اولویت‌های آن شاید در دایره اول همسایگان و دایره دوم همسایه همسایگان و دایره سوم نوعی منطقه‌گرایی و دایره چهارم آسیاگرایی و دایره پنجم آمریکای لاتین است و حتی شاید دایره‌های جدیدتری باشد که اروپاگرایی می‌شود. (به این مفهوم که اثبات این‌ها به‌منزله نفی اروپا نیست و راه را بر غرب نمی‌بندد). به این کیفیت می‌تواند چه در قالب روابط دوجانبه با کشورها و چه در قالب روابط چندجانبه به‌صورت پیمان‌های چندجانبه

منطقه‌ای و... یا در قالب سازمان‌های بین‌المللی یا نهادهای منطقه‌ای بتواند منافع ملی ایران و به‌خصوص منافع اقتصادی آن را تأمین کند که اساساً شاید اولویت اول در همسایه‌گرایی و آسیاگرایی هم اقتصاد بوده تا هرچیز دیگری. شاید عمده آن هم این وضعیت تحریمی است که به ایران تحمیل شده و ایران می‌خواهد این تحریم را که اقتصاد او را تحت فشار قرار داده، به‌گونه‌ای خنثی کند و یکی از راه‌های خنثی کردن آن، اصرار یا فشار یا تأکید بر چندجانبه‌گرایی با نقطه عزیمت همسایگان تا دایره‌های دورتر است.

رهیافت‌ان‌پیشنه در کلام خودتان اشاره فرمودید که در ارتباطی که کشور با اروپای غربی دارد، تقریباً شاید آن‌ها به‌گونه‌ای خودشان را کنار کشیده‌اند؛ وگرنه فضا برای آن‌ها باز بود. حالا برای تفصیل بیشتر این مسئله و بالاخص در کنار آن، کشوری مثل آمریکا که سعی می‌کند با نفوذ در کشورهایی که با ایران علی‌الظاهر ارتباط دارند، از طریق آن‌ها بر ایران فشار بیاورد. بالأخره از جهات مختلف (نرم افزاری، اقتصادی و...) سیطره و قدرت هم دارد و تلاش می‌کند با فشار بر آن‌ها بر ایران فشار بیاورد. با توجه به این هوشمندی، ما باید به‌طور تفصیلی با آمریکا و اروپای غربی چه کار کنیم؟

به نظر می‌رسد با توجه به اتفاقی که اخیراً در رابطه ایران با عربستان سعودی افتاد، نشان داد که آن تغییر و تحولات در اوضاع بین‌الملل بسیار جدی است و این تحولات بین‌الملل اقتضائات جدیدی دارد که بازیگران مختلف در عرصه بین‌الملل، حتی بازیگرانی که به لحاظ سنتی هم‌پیمانان آمریکا محسوب می‌شدند هم این تغییر و تحول را درک کرده‌اند و متناسب با آن، سیاست‌گذاری می‌کنند.

مثال دیگر این مسئله که شاید بشود اضافه کرد، نوع موضع‌گیری امانوئل مکران درباره رابطه آمریکا و اروپا و صحبت کردن از اروپای مستقل و حتی در یک سخنرانی که چند سال قبل کرده بود، از نوعی تمدن اروپایی و تأکید بر تمدن اروپایی به‌عنوان نقطه عزیمت هویت اروپایی صحبت بود که نشان می‌دهد ما در جهانی زندگی می‌کنیم که تفاوت‌های چشمگیری با جهان قبل از خودش دارد و در آن ائتلاف‌ها و بده‌بستان‌ها و گروه‌بندی‌های جدیدی در حال رخداد است. اگر این باشد، به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی

ایران بیش از گذشته بایستی به اروپا این پیام را بدهد که آمادگی همکاری با اروپا را دارد؛ بدون اینکه بخواهد روابط را با سایر کشورها معلق و معطل کند. به نظر من این سیاست، سیاست درستی است؛ هرچند که بایستی روابط دیپلماتیک با اروپا را تحرک بیشتری بخشید تا بلکه بیش از آنچه که به خیر اروپایی‌ها امید باشد، از شر آن‌ها در امان باشیم تا بتواند به راه خودش ادامه دهد.

رهیافت‌ان‌پیشنه در این ارتباطات چندساله اخیر که موافق‌ها و مخالف‌هایی داشته، بحث از رابطه‌ای است که بیشتر خبرساز است و ایران از یک جهت با چین دارد و از یک جهت با روسیه؛ پیمان‌های نظامی، مسائل اقتصادی و حواشی‌هایی مانند مسئله اوکراین که درست یا غلط وجود دارد و قبل‌تر در سوریه بود، رابطه‌ای که چین در خلیج فارس و جاهای دیگر دارد. به هرحال جمهوری اسلامی با این دو کشور از جهات مختلف رابطه‌ای برقرار کرده است. به نظر شما این سیاست طبق آن بحث هوشمندی که بیان کردید، در همین راستاست و می‌تواند برای منافع ملی ما برکات و خیراتی داشته باشد؟

بعد از فروپاشی نظم دوقطبی در ۱۹۹۱ یعنی حدود ۲۵ سال قبل که در آنجا نظم جهانی مبتنی بر دوقطب شرق و غرب از هم پاشید؛ یعنی شرق کمونیست اتحاد جماهیر شوروی وقتی از هم پاشید، ایالات متحده آمریکا به قدرتی تبدیل شد که خود را برنده جنگ سردی می‌دانست که قطب مقابلش فروپاشیده بود و در نتیجه به‌صورت طبیعی خودش را برنده و آقای خودش می‌دانست. بعد از مدت کوتاهی شاهد سر برآوردن قدرت‌های مختلف در جهان بودیم که به‌اصطلاح قدرت‌های نوظهور نامیده می‌شدند؛ یعنی علاوه بر ایالات متحده آمریکا، ما شاهد سر برآوردن قدرت‌هایی مثل چین، روسیه، اتحادیه اروپا و ژاپن بودیم. هر منطقه‌ای یک یا دو قدرت نسبتاً شایان توجه پیدا کرد؛ مثلاً در آمریکای لاتین از برزیل به‌عنوان قدرت منطقه‌ای یا با فاصله‌ای مکزیک مطرح می‌شد. در آفریقا، آفریقای جنوبی مطرح می‌شد. با فاصله‌ای نیجریه مطرح می‌شد. این‌ها به‌عنوان قدرت‌های منطقه‌ای مطرح می‌شدند.

در چنین اوضاعی ایران هم چنین سرنوشتی پیدا کرد. اتفاق دیگری که برای ایران افتاد، این بود که ایالات متحده آمریکا و غرب به رهبری آمریکا به

وضع تحریم‌هایی برای ایران دست زدند و ایران را در اوضاع سخت اقتصادی قرار دادند. بعد از آن ایران بر سر دوراهی قرار می‌گرفت که آنچه را که از غرب نمی‌توانست بگیرد، جست‌وجو کرده تا از قدرت‌های درجه پایین‌تر بگیرد یا اینکه به این دلیل که ارتباط با این‌ها ممکن است مضراتی برای آن داشته باشد، خودتحریمی دیگری (تحریم دیگری که از نوع خودتحریمی است) را بر خودش تحمیل کند؛ به عبارت دیگر از یک طرف آمریکا او را تحریم کرده و چیزی به او نمی‌دهد و از طرف دیگر خود او هم خودش را تحریم کرده و با کشورهایی که قدرت محسوب می‌شوند و می‌تواند در ارتباط با آن‌ها گشایشی برای خود حاصل کند، ارتباطی نمی‌گیرد.

به نظر می‌رسد واقع‌گرایی ایجاب می‌کند که ایران بتواند این خودتحریمی را بر خود تحمیل نکند و این گزینه انتخاب ارتباط‌گیری با این کشورها نوعی غلبه بر خودتحریمی تحمیلی مبتنی بر ذهنیت‌های وضعیت جنگ سردی بود؛ یعنی چون اوضاع جنگ سرد تمام شده بود، ایجاب می‌کرد که ذهنیت‌ها هم متناسب با آن تغییر کند. کما اینکه عینیات هم براساس آن تغییر پیدا کرده بود و آسیا در حال تبدیل به مرکز ثقل قدرت جهانی محسوب می‌شد. دلیلی نداشت که ایران با این‌ها وارد روابط بهتری نشود. حتی مثلاً درباره روسیه که همسایه ایران محسوب می‌شود، میزان تعاملات طبیعی که تصور می‌شود بین ایران و روسیه باید وجود داشته باشد، رقم موجود خیلی خیلی پایین‌تر از رقم طبیعی در ارتباط بین کشور دویست و چندمیلیونی و کشور هشتاد و خرده‌ای میلیونی است که با هم همسایه هم هستند. لذا هرچقدر هم این‌ها پیش بروند، سال‌ها طول می‌کشد که به رقم طبیعی ارتباط بین دو کشور برسند. یا درباره چین، در یکی از تعریف‌هایی که درباره کشورهای همسایه می‌شود، می‌گویند لایه اول کشورهای همسایه، کشورهایی هستند که با شما بلاواسطه همسایه هستند. لایه دوم کشورهای همسایه هستند که با ما به نوعی همسایه محسوب می‌شوند. با این تعریف، چین و هند هم همسایه ایران محسوب می‌شوند. ایران با چه منطقی باید با این‌ها روابط خوب بیست ساله یا سی ساله تعریف نکند؟ در حالی که آمریکا و غرب آنچه را که ایران نیاز دارد، به او نمی‌دهند؛ حتی فضایی روانی هم می‌سازند که ایران

ن تواند با غیر از آن ها ارتباط برقرار کند.

عقل ایجاب می کند این فضای روانی را بشکند و ارتباطاتی را برقرار کند و روابط جدید را پایه ریزی کند که روابط بین ایران و چین، ایران و روسیه، ایران و هند، ایران و برزیل به حد طبیعی برقرار شود. به نظر می رسد با هر نوع محاسبه ای که انجام می دهیم و از هر زاویه ای که محاسبه می شود، به لحاظ عقلی مقرون به صرفه و دفاع پذیر است. البته غرب تلاش می کند تا این مسئله را کاملاً پارازیت کند؛ اما واقعیت این است که این روابط به این مفهوم نیست که به معنای نفی غرب باشد و همان طور که در سیاست چندجانبه گرایی هوشمند عرض کردم، راه برای ارتباط با غرب باز است. امروز اگر فرانسه یا ایتالیا هم اراده کنند، می شود قراردادهای مشابه ۲۵ ساله با آن ها منعقد کرد؛ چون اقتصاد ایران، اقتصاد بزرگی است و همچنین سرزمین آن هم سرزمین بزرگی است و ظرفیت های اقتصادی زیادی دارد که می تواند با مجموعه این ها وارد مراودات اقتصادی شود؛ چون ظرفیت اقتصادی ایران چندین برابر آن چیزی است که نشان می دهد و این طبیعی است که نه چین و نه هند و نه روسیه به تنهایی ظرفیت تعامل و پر کردن آن را ندارند و لذا ایجاب می کند که با قطب های مختلف قدرت، روابطی برقرار شود. حال شاید بیشتر غرب به لحاظ ایدئولوژیک، ایران و جمهوری اسلامی ایران را دوگانه خودش تعریف کرده و بر تنبیه و حصر و محاصره و کوچک کردن ایران اصرار ورزد. اگر این ذهنیت کنار گذاشته شود و جمهوری اسلامی هم دیپلماسی خود را فعال تر کند، شاید بتوان این دگم را شکست و بر این فضا غالب شد.

رهیافت اندیشه - امروزه یکی از مسائل مهم در افکار عمومی تعارض میان نه شرقی و نه غربی به عنوان شعار جمهوری اسلامی با تعاملات گسترده میان ایران با چین و روسیه است. چگونه می توان به این تعارض پاسخ گفت؟

درست است، انقلاب اسلامی ایران در جهان دو قطبی اتفاق افتاد که در آن یک قطب سوسیال و قطب دیگر لیبرال بودند. انقلاب اسلامی ایران به مثابه ایدئولوژی اسلامی شعار نه شرقی و نه غربی را مطرح کرد؛ یعنی نه شرق کمونیستی و نه غرب لیبرالیستی و راه حل سومی را مطرح می کرد که البته این راه سوم آرزوی خیلی از متفکران و روشنفکران مستقل جهان آن روز

هم محسوب می شد و آن راه، راه اسلامی یا راه انقلاب اسلامی بود.

این مسئله مختص جهان دوقطبی بود؛ ولی حالا جهان دوقطبی فروپاشیده و دیگر قطب شرق کمونیستی وجود ندارد؛ حتی وقتی از چین صحبت می شود، نه او را قطب کمونیستی می دانند و نه روسیه امروز را به عنوان قطب کمونیستی می دانند. جهان بعد از فضای دوقطبی وارد عرصه جدیدی شد که مقطعی تک قطبی شد و چند سالی هژمونی آمریکا بر جهان مسلط شد. اما بعد از آن جهان وارد فضای چندقطبی و حتی در سال های اخیر وارد جهان چند تک قطبی شد و الان شاید در آن بعد چند تک قطبی، چند این مفهوم پررنگ تر از تک آن است و در نتیجه ما وارد جهانی شدیم که ترجمان شعار نه شرقی و نه غربی را باید در اوضاع جدید پیدا کنیم. ترجمان نه شرقی و نه غربی در جهان جدیدی که جهان نسبتاً چندقطبی شده است یا جهان با سرعت درحال چندقطبی شدن است، انتخاب بین جهان تک قطبی و چندقطبی است؛ آنجا انتخاب بین شرق و غرب بود و درواقع جمهوری اسلامی ایران گفت نه شرقی و نه غربی، الان شاید جهان درحال شکل گیری به سمت چند گزینه باشد؛ تک قطبی، دوقطبی، چندقطبی. دیگر شرق و غربی وجود ندارد و جهان چندقطبی است و ایران آن گزینه ای را در جهان جدید انتخاب کرده که اتفاقاً معادل نه شرقی و نه غربی جمهوری اسلامی آن روزگار است و ترجمان نه شرقی و نه غربی در جهان جدید، موضع چندقطبی می شود؛ همین که من آن را به چندجانبه گرایی هوشمند ترجمه کرده ام که درواقع تأکید کردن بر اینکه جهان مطلوب ما جهان چندقطبی است و در آن چندقطبی هم ما هوشمندانه در ارتباط گیری با قطب های مختلف عمل می کنیم. این امر درواقع ترجمان نه شرقی و نه غربی جهان دوقطبی در جهان مختیر است یا در جهان درحال گذار به یک جهان چندقطبی که در آن کماکان گزینه تک قطبی، دوقطبی و چندقطبی مطرح است.

به هر حال در زمانی که شعار نه شرقی و نه غربی مطرح شد، مراد از شرق، شرق کمونیستی، مارکسیستی و سوسیالیستی بود و درواقع این شعار نه به شرق با ایدئولوژی شرقی بود که منظور ایدئولوژی مارکسیستی است و نه به ایدئولوژی لیبرالیستی بود که غرب منبع و مروج آن بود و لذا گفته می شد نه شرقی و نه غربی؛ اما

زمانی که الان گفته می شود نگاه به شرق، یعنی نگاه به آسیا و نگاه به شرق جغرافیایی؛ نه شرق ایدئولوژیک. در نتیجه جمهوری اسلامی ایران از موضع نه شرقی و نه غربی عدول نکرده است؛ چراکه الان غرب به رهبری آمریکا به دنبال جهان تک قطبی است و کماکان نه غربی یعنی نه جهان تک قطبی و نه شرقی یعنی نه شرق ایدئولوژیک که دیگر اصلاً وجود ندارد و آری به شرق جغرافیایی و همچنین آری به جهان چندقطبی و در این جهان چندقطبی هم آری به هوشمند عمل کردن در میان این قطب های مختلف.

رهیافت اندیشه - جنبش عدم تعهد به عنوان یک سازمان چه جایگاهی می تواند در سیاست خارجی ایران داشته باشد؟ این سؤال شما کمک می کند به توضیح بیشتر آنچه که بنده در پاسخ به سؤال قبل عرض کردم. به این مفهوم که جنبش عدم تعهد هم در فضای جنگ سرد شکل گرفت و این جنبش به گونه ای همان نه شرقی و نه غربی ما بود؛ یعنی شعار مبنایی آن این بود که جنبشی میان کشورهای غیر متعهد به غرب و غیر متعهد به شرق شکل بگیرد؛ درحالی که بعضی از کشورها در جهان آن روز، در بلوک شرق تعریف می شدند و بعضی از کشورها در بلوک غرب؛ این ها خواستند راه سومی را پیدا کنند که کشورهای مستقل، راه نفس کشیدن و بلندگو و تریبونی برای صحبت کردن داشته باشند و ساختار و سازمانی برای دورهم جمع شدن.

در اوضاع فعلی هم که آمریکا و غرب تلاش می کنند که کماکان جهان را یک قطبی نگه دارند و هژمونی ۴۰ ساله تمدن غرب را ادامه دهند و استمرار ببخشند، در جهانی که در اوضاع دوقطبی به سر می برد، یکی از سازمان های حمایت کننده از قطب غرب، ناتو بود؛ درحالی که دیگر جهان دوقطبی وجود ندارد که ناتو بخواهد در مقابل ورشو از منافع غرب دفاع کند؛ اما ناتو ادامه پیدا می کند. چون ناتو می خواهد حافظ نظم جدید پدید آمده باشد و به عبارت دیگر حافظ منافع غرب باشد. بنابراین مستقل ها همچنان به یک تریبون نیاز دارند و همچنین کشورهایی که نمی خواهند زیر بلیط ناتو و فشار غرب عمل کنند، هنوز ساختاری را لازم دارند. لذا همان ضرورتی که وجود ناتو را توجیه می کند، ضرورت وجود جنبش عدم تعهد را هم توجیه می کند. توجیه ناتو برای این است که بتواند از منافع غرب دفاع کند و توجیه جنبش عدم تعهد هم این است که منافع

کشورهای مستقل را تأمین کند تا این هژمونی اتفاق نیفتد و اتفاقاً این جنبش می تواند سازمان پررنگ و فعالی در جهان درحال گذار به سمت جهان چندقطبی باشد که البته وقتی جهان چندقطبی هم باشد، باز دوباره عدم تعهد می تواند برای خودش جایگاه جدیدی تعریف کند و از آن دفاع کند. لذا شاید الان نسبت جمهوری اسلامی ایران با عدم تعهد می تواند این باشد که بتواند به عنوان جنبش مستقلی در مقابل فشارهای غرب، از آن استفاده کند و بهره برداری کند. کما اینکه جنبش عدم تعهد در پرونده هسته ای ایران سر بزنگاه ها در شورای حکام بیانیه خوبی در حمایت از ایران صادر کرد و اگرچه جنبه اجرایی خاصی نداشت، در بحث سیاسی پشت گرمی به عنوان این داشت که خارج از خود ایران بتواند از حق ایران در این مسئله دفاع کند.

مطلب آخر اینکه شبیه آن عنوانی که برای سیاست گذاری کلان دولت سیزدهم پیشنهاد کردم، یعنی چندجانبه گرایی هوشمند، با توجه به اینکه دولت سیزدهم به خوبی به همسایگی اصالت داده و این را در اولویت روابط خود قرار داده، به نظر من دولت سیزدهم باید بتواند عنوانی هم برای سیاست همسایگی خودش پیدا کند و با توجه به وضعیت جهانی و منطقه ای و وضعیت خود جمهوری اسلامی و عملکرد دولت سیزدهم و لحاظ کردن منافع ملی شاید بتوان این عنوان را پیشنهاد کرد که سیاست همسایگی ایران این شعار را داشته باشد؛ دوستی و همکاری پایدار که بتواند با این عنوان سوگیری سیاست همسایگی خودش را با صدای بلند به همسایگان خود اعلام کند که من با شما به دنبال دوستی و همکاری پایدار و نه مقطعی هستم و آن سیگنال و علامت لازم را برای جلب همکاری و مشارکت همسایگان ذیل این عنوان بتواند تعریف کند و هم در برقراری روابط دوجانبه با تک تک این همسایگان پانزده گانه و همچنین برقراری ارتباط چندجانبه با مجموعه هایی از آن ها در قالب منطقه های مختلف مثل منطقه خزر و خلیج فارس و شبه قاره و بالکان و قفقاز را بتواند ذیل شعار دوستی و همکاری پایدار سامان دهد که شعار کلی چندجانبه گرایی هوشمند در همسایگان به شعار خرد دوستی و همکاری پایدار تبدیل می شود. 

نقش تجربیات تاریخی در تعیین اولویت‌های تعاملات فرمانطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران



سعید منصوریان
پژوهشگر علوم سیاسی

هنگامی که از تعاملات فرمانطقه‌ای سخن به میان می‌آید، تعداد زیادی از عناصر و بازیگران بین‌المللی مطرح می‌شوند. طبیعی است برقراری مناسبات با تمامی این عناصر و بازیگران ضرورت و امکان نداشته و لازم است از میان آن‌ها دست به انتخاب زد. در اینجا است که مقوله اولویت‌بندی موضوعیت پیدا می‌کند و لازم است براساس مؤلفه‌های متنوعی انجام پذیرد. به مؤلفه‌ای که در این یادداشت توجه شده است، نقش تجربیات تاریخی است که می‌تواند به عنوان نقشه راهی برای آینده تعاملات، جایگاهی ویژه داشته باشد.

مقصود از تجربیات تاریخی انباشت مجموعه وقایع، اقدامات، تصمیمات و رویدادهایی است که با توجه به اوضاع و بافت پیرامونی در حوزه تعاملات فرمانطقه‌ای روی داده است. این تجربیات را می‌توان به صورت مجزا درباره بازیگران و عناصر مختلف مورد توجه قرار داد و از آن برای تعیین اولویت استفاده کرد. کیفیت استفاده از تجربیات در تعیین اولویت، موضوعی دیگر است که در ادامه باید به آن توجه کرد. نکته اساسی در این زمینه تقسیم تجربیات به تجربیات موفق و ناموفق و اولویت استمرار تجربیات موفقیت‌آمیز است.

مقصود از تجربیات موفق دستیابی به اهداف سیاست خارجی و تأمین منافع ملی در برقراری مناسبات با عنصر یا بازیگر است. تجربیات ناموفق نیز آن دسته‌ای است که در آن‌ها اهداف سیاست خارجی محقق نشده و منافع ملی نیز تأمین نگردیده است. برای مثال یکی از مناطقی که در تعاملات فرمانطقه‌ای ایران مخصوصاً در دوره ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد بدان توجه شده، آمریکای لاتین است. در میان کشورهای این منطقه، ونزوئلا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز جایگاهی مخصوص داشته است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۵۲۸ تا ۵۳۰). برای ادامه تعاملات با این منطقه و این کشور لازم است به تجربیات سیاست خارجی ایران دقت شود و در صورت وجود تجربیات موفق در حوزه‌های مختلف به ادامه تعاملات پرداخته شود. در غیر این صورت اولویت کمتری پیدا کرده و حتی امکان حذف آن از تعاملات فرمانطقه‌ای ایران وجود دارد (باید دقت کرد که فقط نمی‌توان در چهارچوب مؤلفه تجربیات تاریخی به اولویت‌بندی نگریست و لازم است مؤلفه‌های دیگری نیز لحاظ شود).

از دیگر نکات مهم در زمینه استفاده از تجربیات تاریخی در اولویت‌بندی، توجه به ساختار نظام بین‌الملل و عناصر و بازیگران مؤثر این ساختار در پهنه تاریخ است. برقراری مناسبات با این بازیگران و عناصر در صورت وجود تجربیات موفق و سایر مؤلفه‌ها محصول چنین توجهی است؛ زیرا بسیاری از موضوعات بین‌المللی و داخلی کشورها فقط با برقراری رابطه میان عناصر و بازیگران مؤثر حل می‌شود. البته باید توجه کرد که برقراری مناسبات گسترده با هر بازیگری در این سطح مطلوب نبوده و شاید گاهی زیان‌بار باشد. بنابراین باید سایر مؤلفه‌ها نظیر تأمین منافع ملی و نبود سابقه خصومت آن بازیگر نیز احراز شود.

برای نمونه می‌توان از ایالات متحده آمریکا، چین و روسیه نام برد که امروزه به عنوان بازیگران قدرتمند بین‌المللی به شمار می‌آیند. جمهوری اسلامی ایران باید کیفیت مناسبات خود را با این سه بازیگر مؤثر مشخص

کرده و موضع خود را به هریک از آن‌ها تثبیت کند. تعیین موضع و مشخص کردن کیفیت مناسبات به نسبت شایان توجهی با تجربه تعامل با این سه کشور پیوند دارد. بر همین اساس نیز لازم است این تجربه بررسی شده و از تأمین منافع ملی در برقراری مناسبات با این سه کشور اطمینان کامل به دست آید.

مطالعه و بررسی کامل و دقیق تجربیات تاریخی نیز موضوع مهمی است که در استفاده از این تجربیات به عنوان مؤلفه اولویت‌بندی اهمیت زیادی دارد. به همین دلیل باید این تجربیات را به صورت یکپارچه، منسجم، جامع و به منظور آگاهی از جزئیات و ابعاد وقایع مطالعه کرد و از بررسی تک‌بعدی یا جانبدارانه دوری نمود. این موضوع باعث می‌شود در تعامل با بازیگر یا عنصری در سطح بین‌المللی، جایگاه و موقعیت آن در تعاملات گذشته مشخص شده و در چهارچوبی خاص مناسبات سیاسی برقرار شود.

در این زمینه می‌توان به برخی نهادهای بین‌المللی اشاره کرد که ایران در آن‌ها به کنشگری پرداخته است. برای نمونه دیوان بین‌المللی دادگستری از جمله این نهادهاست که نقشی قضائی در نظام بین‌الملل ایفا کرده و پرونده‌هایی مرتبط با ایران در آن وجود داشته است. پرونده ملی شدن صنعت نفت در زمان دکتر مصدق را می‌توان از جمله آن‌ها دانست که در نهایت دیوان، صلاحیت خود را رد کرد و پرونده را از دستور کار خارج نمود (آقای و آقای، ۱۳۹۳: ۸ و ۹). بررسی کامل و دقیق تعاملات ایران با این نهاد قضائی به اولویت‌بندی تعاملات ایران مخصوصاً با سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی کمک می‌کند.

امروزه بخشی از چالش کیفیت برقراری مناسبات بین‌المللی با کشورهای غربی و آمریکا در سطحی جزئی و موردی را می‌توان با توجه به تجربیات تاریخی مرتفع نمود؛ چالشی که متأسفانه در کشور ما به دلایل سیاسی و جناحی مورد توجه قرار نگرفته و معمولاً در دوگانه غرب‌زده یا ضدغرب تشدید می‌شود. به صورت کلی و با توجه به تجربیات تلخ تاریخی نمی‌توان کشورهای غربی و آمریکا را معتمد دانست؛ اما باید توجه داشت که امروزه اعمال موضع، بسته به موضوع و کشور هدف لازم است به صورت تفصیلی مشخص شود و از افراط و تفریط در این زمینه دوری گیرد.

همین موضوع درباره کشورهای شرقی با محوریت چین و روسیه نیز وجود دارد. اگرچه تجربیات تاریخی در تعامل با کشورهای شرقی نسبت به کشورهای غربی بهتر بوده، باز هم گویای تأمین همه‌جانبه منافع ملی ایران نیست. بر همین اساس رعایت جانب احتیاط در برقراری مناسبات با این کشورها نیز لازم بوده و اعتماد کامل، امری غلط محسوب می‌شود؛ اگرچه نمی‌توان ظرفیت‌های آن‌ها را مخصوصاً در دوران کنونی برای ایران نادیده گرفت. در پایان می‌توان گفت واقعی‌ترین و معتمدترین ملاک برای اولویت‌بندی تعاملات فرمانطقه‌ای ایران، توجه به تجربیات تاریخی است. در این زمینه لازم است ابتدا تجربیات، به صورت دقیق و جامع بررسی شده و تجربیات موفق از ناموفق متمایز شوند. اولویت اصلی نیز در بررسی و تفکیک تجربیات، توجه به ساختار نظام بین‌الملل و بازیگران مؤثر در آن است. نکته اساسی دیگر در این زمینه فهم تفصیلی تجربیات و توجه به موقعیت‌ها و اوضاع گوناگون است که می‌تواند در برقراری تعاملات سازنده، نقشی جدی ایفا کند. ضعف جدی کشور در این زمینه افراط، تفریط، فهم خطی و یک‌جانبه تجربیات بوده که تا کنون نیز آسیب‌هایی جدی برجای گذاشته است. ❏

منابع

۱. آقای، سید داوود، آقای، صدیقه‌سادات. بازخوانی پرونده شرکت نفت ایران-انگلیس در دیوان بین‌المللی دادگستری، پژوهشنامه روابط بین‌الملل، تابستان ۱۳۹۳، صص ۸ تا ۳۳.
۲. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. (۱۳۸۸)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات سمت، چاپ هشتم، ۱۳۹۶.

مردم‌سالاری دینی رؤیای تحقق‌یافته؛

بررسی شاخصه‌های مهم حقوقی نظریه مردم‌سالاری دینی در
نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران



امیر نعیمی

دانشجوی دکتری حقوق عمومی

امروزه «دموکراسی» مفهومی شناخته‌شده است و مطلوبیت بین‌المللی دارد؛ به‌گونه‌ای که بیشتر حکومت‌ها در پی اثبات دموکراتیک‌بودن خود هستند. این نقطه در عصر حاضر، حاصل تلاش‌های فکری اندیشمندان و مبارزات بشری برای رهایی از سلطه حاکم ظالم و دست‌یابی به حق خود است که نتیجه آن، خودآگاهی جمعی از حقوق سیاسی، حضور و مشارکت مردمی در تعیین سرنوشت در سطوح مختلف و سقوط حکمرانی‌های اقتدارگرا بوده است. مشارکت سیاسی شهروندان به‌عنوان یکی از نمادهای توسعه سیاسی در جوامع به معنی حق دخالت شهروندان هر جامعه در تصمیم‌گیری‌هایی است که مستقیم یا غیرمستقیم بر سرنوشت آن‌ها تأثیرگذار است.

دموکراسی‌خواهی و مطالبه مشارکت سیاسی در کشورهای مسلمان نیز از لحاظ نظریه‌پردازی آگاه‌سازی و رهبری در بدو امر تا تلاش‌هایی برای استقرار آن، تحولات بسیاری را پشت‌سر گذاشته است که از نمونه‌های متأخر آن بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه است. دین مبین اسلام نیز که دینی جامع و کامل برای سعادت بشر است، احکام و قوانینی در این زمینه دارد که مشارکت مردم را در نظام سیاسی ضروری می‌سازد که از جمله آن می‌توان به اصل شورا، اصل مشارکت برای امنیت و ثبات سرزمینی (جهاد) امر به معروف و نهی از منکر، بیعت و... اشاره کرد که هریک به مثابه ابزاری برای تحقق مردم‌سالاری عمل می‌کند.

از همین رو و با گسترش دموکراسی‌خواهی در جهان، ایران نیز پیش‌تاز کشورهای مسلمان در این حوزه بوده است. سابقه دموکراسی‌خواهی در ایران را می‌توان از عصر مشروطیت پیگیری نمود؛ اما این تلاش‌ها ثمره‌ای در قالب نظریه‌پردازی مدون و نظام‌سازی در پی نداشت تا زمانی که امام‌خمینی (ره) الگوی «حکمرانی مردم‌گرا» و «دین‌محور» را مطرح نمود و با راهبری خود آن را به پیروزی رساند. امام‌خمینی (ره) با تسلط کامل بر آموزه‌ها و معارف اسلامی و با بهره‌گیری از ابزارهای اسلامی الگوی بدیعی به نام جمهوری اسلامی را ارائه نمود که بسیاری دستیابی به آن را ناممکن می‌دانستند. پس از ایشان نیز حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با مطرح‌نمودن تعبیر جدیدی از جمهوری اسلامی به نام مردم‌سالاری و تأکید بر استعمال آن برای گفتمان‌سازی سعی در بسط نظریه امام‌خمینی (ره) برآمدند.

تاکنون صاحبان آرا و افکار مختلف تعریف‌های متعددی از مردم‌سالاری اسلامی ارائه کرده‌اند. این تعریف‌ها حول محور دین امکان و امتناع وقوع این مفهوم را در عرصه عمل به بحث کشانده است. قائلان به امتناع این مفهوم بر این باورند که «ترکیب مردم‌سالاری دینی» ترکیبی ناسازگار است. از نظر آنان این ترکیب دربرگیرنده دو عنصر مفهومی است که هیچ‌گونه ارتباطی را نمی‌توان میان آن‌ها برقرار نمود. از این‌رو آنان به جمع اراده‌ها قائل نیستند و بر انتخاب یکی از دو نوع اراده الهی یا اراده بشری به‌عنوان مبنا و منبع اداره جامعه و جعل قوانین تأکید می‌کنند. از سویی دیگر قائلان به امکان مفهومی مردم‌سالاری اسلامی معتقدند مردم‌سالاری دینی ترکیبی سازگار به‌شمار می‌آید و به‌رغم پذیرش شکل‌گیری اولیه مردم‌سالاری در سنت فکری غرب بر این اعتقادند که این امر مانع چنین ترکیبی نیست و اصولاً دین در معنای عام و اسلام در معنای خاص، نه‌تنها هیچ‌گونه تعارضی با دموکراسی ندارد، بلکه حکومت اسلامی را حکومتی ذاتاً مردم‌سالار و مردم‌محور می‌دانند و معتقدند که اگر اصل

در دموکراسی مبارزه با استبداد و اقتدارگرایی است، اسلام در ذات خود به طریق اولی با دیکتاتوری و استبداد ضدیت و تعارض دارد.

مردم‌سالاری اسلامی را می‌توان از دو منظر بررسی کرد؛ اول، مردم‌سالاری اسلامی به مثابه ترکیبی از دموکراسی و دین برای پاسخ به مطالبات دموکراسی‌خواهانه مردمی مسلمان در قرن بیستم و منظر دوم مردم‌سالاری اسلامی به‌عنوان مفهومی اصیل و دارای هویت که قائم به خود است و اعتبارش وامدار هیچ مفهوم دیگری نیست. در دیدگاه نخست، اصلی به‌عنوان مردم‌سالاری دینی وجود ندارد؛ بلکه این مفهوم محصول تلاشی است برای پاسخ به مطالبات دموکراسی‌خواهانه و در این دیدگاه از آنجا که دین به پاسخ به این مطالبات قادر نیست، بنابراین سعی می‌شود با ترکیب دو عنصر «دموکراسی» و «دین» اقتباسی ترکیبی به‌دست آید که هم پاسخگوی دغدغه‌های اسلامی مردم و هم مطالبات دموکراسی‌خواهانه آنان باشد. بنابراین مردم‌سالاری اسلامی مفهومی تقلیل‌گرایانه از هر دو عنصر مردم‌سالاری و دین برای پاسخ به اقتضائات زمانی است و نیاز دارد که تمامی شئون نظری و عملکردی آن ساخته و به‌عنوان الگویی جدید معرفی شود.

از منظر دوم مردم‌سالاری اسلامی «مفهومی واحد، اصیل و دارای هویت است که در دل آموزه‌های اسلامی از قرن‌ها قبل به شکل بالقوه وجود داشته و اکنون به منصفه ظهور رسیده است. از این منظر، «مردم‌سالاری دینی به معنی ترکیب دین و مردم‌سالاری نیست؛ بلکه حقیقتی واحد و جاری در جوهره نظام اسلامی است؛ چراکه اگر نظامی بخواهد بر مبنای دین عمل کند، بدون مردم نمی‌شود. ضمن آنکه تحقق حکومت مردم‌سالاری واقعی هم بدون دین امکان‌پذیر نیست» (بیانات در دیدار اعضای شورای عمومی اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان سراسر کشور، ۱۳۷۹/۱۰/۱۳). «مردم‌سالاری دینی دو چیز نیست؛ این‌طور نیست که ما دموکراسی را از غرب بگیریم و به دین سنجاق بکنیم تا بتوانیم مجموعه کاملی داشته باشیم، نه. خود این مردم‌سالاری هم متعلق به دین است. مردم‌سالاری هم دو سر دارد که من در جلسه دیگری هم به بعضی از مسئولان این نکته را گفتم یک سر مردم‌سالاری عبارت است از اینکه تشکیل نظام به‌وسیله اراده و رأی مردم صورت بگیرد؛ یعنی مردم نظام را انتخاب می‌کنند؛ سر دیگر قضیه مردم‌سالاری این است که حالا بعد از آنکه من و شما را انتخاب کردند، ما در قبال آن‌ها وظایفی جدی و حقیقی داریم. بعضی دوستان این روایات را از نهج‌البلاغه و غیر نهج‌البلاغه جمع کردند ... نه سر مردم منت بگذارید که ما این کارها را برای شما کردیم یا می‌خواهیم بکنیم، نه درباره آنچه برای مردم انجام داده‌اید، مبالغه کنید» (بیانات در دیدار با کارگزاران نظام ۱۳۷۹/۰۲/۲۳).

در منظومه فکری ایشان مردم‌سالاری مفهومی غربی مبتنی بر لیبرالیسم نیست؛ بلکه هر جماعتی با درنظرگرفتن فلسفه اجتماعی و نظام ارزشی، خود می‌تواند الگویی بومی از مردم‌سالاری را ارائه دهد. مردم‌سالاری اسلامی نیز الگویی بومی مبتنی بر «فلسفه اجتماعی اسلام» است که اصالتی تاریخی دارد. آموزه‌های اسلام در جوهر خود هرگونه استبداد و دیکتاتوری را نفی کرده و مردم را حاکم بر سرنوشت خود می‌داند. «دین برای حکومت‌ها در مقابل مردم مسئولیتی جدی قائل است، دین استبداد و دیکتاتوری را از هیچ حاکمی و تحت هیچ عنوانی نمی‌پذیرد» (بیانات در همایش جهان اسلام چالش‌ها و فرصت‌ها، ۱۳۸۲/۲۰/۰۲). در این نگاه به نقش مردم دو اصل اساسی وجود دارد که در دموکراسی غربی موجود نیست:

- اول آنکه اصولاً مشارکت در اداره امور حق مردم است که قرین با مقام انسان‌بودن است؛ به تعبیری دیگر انسان به حکم انسان‌بودن حق تعیین سرنوشت خویش را دارد و این حق از سوی خالق به او داده شده است و کسی نمی‌تواند از او بگیرد و دیگران نمی‌توانند ادعای دادن حق مشارکت در سرنوشت سیاسی را به او بدهند و این همان کاری است که غربی‌ها مدعی آن هستند.

- دوم آنکه فراتر از این، بنا بر آموزه‌های اسلامی که اساس نظریه مردم‌سالاری دینی را تشکیل می‌دهد، حق تعیین سرنوشت و مشارکت در اداره امور و حساس‌بودن تصمیم‌گیری‌ها و افعال و اعمال حاکمان نه‌تنها حق انسان است؛ بلکه تکلیف اوست.

بر همین اساس به‌منظور شناخت نظام مردم‌سالار که مبتنی بر مبنای دینی است، شاخصه‌ها و معیارهایی وجود دارد که می‌بایست در اسناد بالادستی آن، نظام حقوقی منعکس شده باشد؛ به‌عبارت دیگر وجود این شاخصه‌ها

سبب تمایز این نظام از سایر ساختارهای مشابه می‌شود. از همین رو در ادامه به صورت مختصر برخی شاخصه‌های نظام مردم‌سالاری دینی در نظام حقوقی ایران را بررسی می‌کنیم.

۱. شاخصه‌های مردم‌سالاربودن نظام

- **تضمین مشارکت مردم در عرصه‌های سیاسی:** به صورت کلی مقدار و میزان و نوع مشارکت مردم در تصمیمات حکومتی به منشأ حاکمیت بستگی دارد. در قانون اساسی مطابق با اصل پنجاه و ششم دو نوع حاکمیت ملی^۱ و مردمی^۲ پذیرفته شده است. ضمانت اجرای اصل مذکور این است که هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد. بنابراین تمام افرادی که مدیریت سیاسی جامعه را برعهده دارند، فقط از طریق انتخابات سالم و صحیح، در اعمال قدرت از طرف مردم مشروعیت خواهند داشت. حق حاکمیت مردم بر سرنوشت اجتماعی و سیاسی خویش مشارکت عملی و همه‌جانبه آنان را ایجاب می‌کند؛ قانون اساسی جلوه‌های مختلفی از مشارکت حقوقی، اجتماعی و سیاسی مردم را پیش‌بینی نموده است:

أ. از نظر حقوقی، حکومت جمهوری اسلامی ایران با رأی ملت ایجاد شده است.^۳ در این نظام «اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی است»^۴؛ همچنان که مردم در انتخاب رهبر، رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی^۵ و شوراهای محلی^۶ مشارکت مستقیم و غیرمستقیم دارند.

ب. از نظر سیاسی، «احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی، انجمن‌های اسلامی و اقلیت‌های دینی شناخته‌شده آزادند؛ مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی ایران را نقض نکنند»^۷. بدین ترتیب، حضور متشکل و خودجوش مردم در صحنه سیاسی، امکان نزدیکی آنان به اعمال حاکمیت از طریق رقابت‌های حزبی را فراهم می‌کند.

ت. از نظر اجتماعی، «دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل برعهده مردم به یکدیگر، دولت به مردم و مردم به دولت»^۸. در این مشارکت ارشادی، مردم قادر خواهند بود سهمی اساسی در نظارت بر اعمال دولت و سالم‌سازی جامعه برعهده داشته باشند.

- **تساوی افراد در برابر قانون:** در نظام مردم‌سالار همه افراد در برابر قانون یکسان هستند و هیچ‌کس به شخص دیگری در برابر قانون برتری ندارد و همه تابع قانون بوده و مسئول اعمال خویش هستند. این موضوع در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز به تصریح اشاره شده است. برای مثال در اصل ۱۰۷ قانون اساسی بر مساوی‌بودن رهبر به عنوان بالاترین مقام سیاسی در نظام حقوقی در مقابل قانون با سایر افراد تأکید شده است.

- **نظارت مردم بر اعمال حکومت:** در نظام تفکیک قوا، قوه مجریه با دراختیارداشتن بیشترین امکانات، قسمت اعظم قدرت زمامداری را اعمال می‌نماید. به همین خاطر امکان بروز خطر ناشی از این قدرت علیه حقوق و آزادی‌های مردم فراوان است. در نظام پارلمانی، قوه مقننه با استفاده از شیوه‌های نظارتی خاص، قوه مجریه و اعمال آن را تحت مراقبت قرار می‌دهد و بدین وسیله امنیت و آزادی مردم تا حد زیادی تأمین و تضمین می‌شود. در اصل هشتم قانون اساسی نیز ضمن اشاره به مسئله امر به معروف و نهی از منکر به این موضوع تصریح می‌شود: «در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل برعهده مردم به یکدیگر، دولت به مردم و مردم به دولت. شرایط و حدود و کیفیت آن را قانون معین می‌کند. «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ».

۲. شاخصه‌های دینی‌بودن نظام

رکن دومی که در نظام مردم‌سالاری دینی وجود دارد، مسئله دینی‌بودن نظام است. تحقق این رکن زمانی رخ خواهد داد که دین و شریعت مبنای اصلی اداره امور جامعه باشد و قوانین بشری در تطابق با قوانین الهی تنظیم شوند. از همین رو نظر به اهمیت این موضوع، قانون‌گذار در اصل یکم قانون اساسی به این مسئله اشاره کرده است:

حکومت ایران جمهوری اسلامی است که ملت ایران، براساس اعتقاد دیرینه‌اش به حکومت حق و عدل قرآن، در پی انقلاب اسلامی پیروزمند خود به رهبری مرجع عالیقدر تقلید آیت‌الله‌العظمی امام خمینی (ره) در همه‌پرسی دهم و یازدهم فروردین ماه یک‌هزار و سیصد و پنجاه و هشت هجری شمسی برابر با اول و دوم جمادی‌الاولی سال

یک‌هزار و سیصد و نود و نه هجری قمری با اکثریت ۹۸/۲ درصد کلیه کسانی که حق رأی داشتند، به آن رأی مثبت داده‌اند.

همچنین مطابق با اصل یکصد و هفتاد و هفتم، اسلامی‌بودن نظام جزء اصول و مبانی بوده و تغییرناپذیر و بدون بازنگری است.

از سوی دیگر آنجا که عامل مهم و اساسی در اسلامی‌بودن و اسلامی‌ماندن هر نظام، اجرا و پیاده‌سازی قوانین الهی در آن جامعه است، فرایند انتخاب و انتصاب مسئولان نظام باید به گونه‌ای باشد که زمینه تحقق این هدف را فراهم آورد. از همین رو قانون اساسی نیز در اصول مختلف نظیر اصل پنجم به برخی از این موارد و ویژگی‌ها اشاره نموده و آن را به عنوان شرطی لازم و ضروری به شمار آورده است.

بنابراین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با در نظر گرفتن معیارهایی نظیر مشارکت همه‌جانبه مردم در انتخابات، رعایت تساوی همه افراد در مقابل قانون، آزادی‌های اساسی مردم از جهت حقوق اجتماعی، اقتصادی فرهنگی و قضایی و معیارهای دینی‌بودن نظام که در اصول مختلف قانون اساسی متبلور شده است، نشان داده که مردم‌سالاری مدنظر آن، مردم‌سالاری دینی بوده و همواره ایجاد هماهنگی بین حاکمیت دینی و مردم‌سالاری در آن مورد توجه بوده است. علاوه بر این در قانون اساسی به عنوان بالاترین سند بالادستی حقوق و حدود افراد جامعه و نیز دولت به طور واضح مشخص شده که با اجرای دقیق آن می‌توان گفت که نظام جمهوری اسلامی ایران مصداق کامل نظام مردم‌سالاری دینی خواهد شد. ❀

منابع و پی‌نوشت

- بیانات مقام معظم رهبری
- رهبر، عباسعلی و مقدمی، مهرداد. بنیان‌های حقوقی مردم‌سالاری دینی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نشریه مطالعات انقلاب اسلامی، شماره ۲۵، ۱۳۹۰.
- غمامی، سیدمحمد مهدی. حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۰.
- قاضی، سیدابوالفضل. حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران: نشر میزان، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۲.
- مصلی‌نژاد، غلام‌عباس. جمهوری‌خواهی در ایران، تهران: نشر قومس، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- هاشمی، سیدمحمد. حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، تهران: نشر میزان، چاپ ۲۵، ۱۳۹۳.

۱. اصل پنجاه و ششم قانون اساسی: «ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند».
۲. اصل پنجاه و ششم قانون اساسی: «...هم او (خداوند) انسان را بر سرنوشت خویش حاکم ساخته است...».
۳. براساس اصل یکم قانون اساسی.
۴. براساس اصل ششم قانون اساسی.
۵. براساس اصل یکصد و هفتم و یکصد و هشتم قانون اساسی.
۶. براساس اصل یکصد و چهاردهم قانون اساسی.
۷. براساس اصل شصت و دوم قانون اساسی.
۸. براساس اصل یکصد و یکم قانون اساسی.
۹. براساس اصل بیست و ششم قانون اساسی.
۱۰. براساس اصل هشتم قانون اساسی.



گفت‌و‌گوبا

دکتر تینا چهارسوقی امین

نویسنده کتاب رتوریک سیاسی در ایران و مدرس دانشگاه

کار بست های رتوریک سیاسی

در گفتمان سیاسی



بهتر است چند دقیقه‌ای به این بپردازیم که اصلاً خود جایابی رتوریک سیاسی در گفتمان کجاست؟ یعنی در فضای گفتمانی حاکم بر هر نظام سیاسی، کجای آن به رتوریک سیاسی نیاز پیدا می‌کنیم یا کجای این مسئله از رهگذر رتوریک میسر می‌شود؟ من با همین مقدمه شروع می‌کنم.

گفتمان در نظام سیاسی

یکی از علت‌های بنیادین در آشفتگی وضعیت سیاسی-اجتماعی هر جامعه، آشفتگی گفتمانی حاکم بر فضای آن جامعه است. ردپای آشفتگی گفتمانی در ساختار دولت را می‌توان در ناهماهنگی کلام و عمل آن، چندصدایی غیر هم‌سو، ناتوانی در مسئله‌یابی و یافت و به‌کارگیری راه‌حل‌های کارآمد مشاهده نمود. یافتن وحدت رویه در رویکرد گفتمانی و مدلی برای صورت‌بندی فرایندهای گفتمانی، می‌تواند به زعم خود الگویی برای کاهش این آشفتگی گفتمانی ارائه کند. ابتدا سعی می‌کنم به اختصار مفهوم اصلی «گفتمان» را مرور کرده و تعریف، زاویه دید و کاربرد مشخص از چپستی گفتمان ارائه کنم که خاستگاهی زبان‌شناسانه دارد؛ چراکه دورافتادن از مفهوم اصلی و توهم دانستن آن، اولین قدم در کاربرد اشتباه آن است. در ادامه حلقه‌های ارتباط گفتمان سیاسی و فرایندهای گفتمانی را مرور می‌کنیم. از آنجا که پیرو ابتدال کاربرد واژه گفتمان، واژه برساخت‌شده «گفتمان‌سازی» نیز به مفهومی سردرگم در ادبیات سیاسی-اجتماعی اندیشه‌ورزان تبدیل شده، استعمال اشتباه آن به طی مسیر اشتباه در فرایند آن نیز منجر می‌شود. لذا سعی می‌کنیم به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که وقتی از کارکرد گفتمان برای دولت و گفتمان دولت-ملت سخن می‌گوییم، درواقع از کدام گفتمان صحبت می‌کنیم و گفتمان‌سازی به‌عنوان فرایند گفتمانی ره‌آورد چیست؟ درنهایت نیز طی تشریح این پاسخ‌ها برای مفهوم ساخت فرایند گفتمانی مورد نظر خود (همان گفتمان‌سازی مرسوم‌شده)، به عنوان راهبردی تجویزی، مدلی دوسطحی ترسیم خواهیم کرد.

گفتمان و قدرت

گفتمان رابطه دپرونی و انکارناپذیری با قدرت دارد؛ یعنی قدرت صرفاً سازوکاری مخرب ندارد، بلکه مولد است و از منظر فوکو قدرت هم مسئول خلق جهان اجتماعی ما و هم مسئول نحوه شکل‌گیری خاص

این جهان و نحوه امکان گفت‌و‌گو درباره آن است. به همین ترتیب گفتمان‌ها متأثر از تعامل شبکه روابط قدرت و دانش با کنش‌ها و فرایندهای اجتماعی هستند. مفهوم پرکتیس اجتماعی، کنش را از منظری دوگانه مورد توجه قرار می‌دهد: از یک سو کنش‌های انضمامی، فردی و به بستر و زمینه انجامشان محدود هستند؛ اما از سوی دیگر نهادینه‌شده و به لحاظ اجتماعی تثبیت شده‌اند و به یافتن الگوهایی قاعده‌مند میل دارند. اینکه پرکتیس گفتمانی چه نسبتی با یک یا همه ابعاد پرکتیس اجتماعی دارد و آیا بر هم منطبق هستند یا در یک رابطه دیالکتیکی نسبت به هم قرار دارند، به زاویه نگاه تئوریک ما به گفتمان بستگی دارد. به همین منظور گفتمان را در پیوستاری نظری بررسی می‌کنیم. این نگاه پیوستاری نباید به فروکاهیده‌شدن مفاهیم تئوریک تحلیل‌های گفتمانی منجر شود؛ بلکه صرفاً برای سهولت فهم و اعمال رویکرد و روش مناسب است.

توانش و کنش گفتمان

در فرایند ساخت هر نظام گفتمانی یا به عبارت دیگر فرایند گفتمان‌سازی، ما با دو مدل این ساخت یا دو بازوی ساخت گفتمان می‌توانیم مواجه باشیم. یک مورد توانش گفتمانی است و دیگری کنش گفتمانی است. این دو عبارت توانش و کنش هم به تأسی از همان توانش زبانی و کنش زبانی چامسکی گرفته شده است.

توانش گفتمانی یعنی اینکه در کل گفتمان مادر در هر نظام حاکم، یک‌سری دال‌های مرکزی وجود دارند که به تفکیک معنایی رسیدند و مفهوم و بنیاد اولیه این گفتمان مادر را می‌سازند. مثلاً در گفتمان جمهوری اسلامی ایران یک‌سری دال‌های مرکزی تثبیت‌یافته در تمام سال‌ها وجود دارند و بقیه گفتمان‌هایی که می‌آیند و می‌روند یا با همدیگر در تقابلند یا دال‌های سایر گفتمان‌ها، باید نسبت خودشان را با این دال‌های مرکزی تعیین کنند. برای مثال دال جمهوریت چه تقاسیری با آزادی و ولایت فقیه و عدالت و... دارد. این‌ها یک‌سری مفاهیم تثبیت‌شده اصلی در متن آن گفتمانند. هر دولتی که سر کار می‌آید و می‌خواهد مجری آن سیاست‌های گفتمان مادر باشد، باید بتواند در تعریف و تفسیر خود، نسبت خودش را با آن دال‌های مرکزی گفتمان مادر تعریف کند؛ برای نمونه اگر ما

مفاهیمی از دال آزادی در گفتمان جمهوری اسلامی داریم، دولت الف که سر کار می‌آید، باید بتواند دال آزادی خودش را در نسبت درست و تفسیری درست با همان دال اصلی نظام اصلی خود تعریف کند. اگر تفسیر دیگری از آن آزادی بدهد، این دولت به بیراهه می‌رود؛ چون دو مدل آزادی مختلف را ترسیم می‌کند و به درستی نمی‌تواند از آن تفاسیر دال‌های بنیادین نظام مادر خود نمایندگی و مجری‌گری کند. برای مثال فکر کنید که دولتی می‌آید و ادعای فسادستیزی دارد. اگر این فسادستیزی با همان مفاهیم بنیادی گفتمان مادر یکی نباشد، مسلماً آن دولت دارد نقش خودش را طی می‌کند و کاری به این ندارد که از آن اول، جمهوری اسلامی چه خواسته است و فقط دارد خودش را تبیین می‌کند؛ حتی به غلط. غیر از این کار اگر فقط بگوییم وظیفه این نظام و گفتمان دولتی این است، این کارایی را هم ندارد و ناکافی است؛ به این دلیل که گفتمان‌ها در عین تثبیت معنا برای پایداری خودشان، به پویایی و روزآمد شدن هم نیاز دارند و این باید به اقتضای زمان صورت بگیرد؛ یعنی یک‌سری مفاهیم پایه و ثابت شده وجود دارد؛ اما این مفاهیم باید بتواند خودش را با نیازها و اقتضائات روز جامعه پویا و روزآمد کند که هر روز و هر سال جلوتر می‌رود و عوامل مختلفی در آن دخیل هستند و تأثیر می‌گذارند.

هرچه توانش گفتمانی دولتی قوی‌تر باشد، به همان اندازه می‌توان انتظار داشت کنشگری آن هم قوی باشد؛ اما لزوماً همیشه به این معنا نیست. مثل فردی می‌ماند که کاری را به درستی انجام دهد؛ اما زبان گویایی برای ارائه خودش نداشته باشد یا بالعکس می‌تواند فردی باشد که واقعاً کار خاصی نمی‌کند و عملاً هیچ توانایی هم ندارد؛ اما می‌تواند از مسیر اغواگری، به طرز دیگری خودش را ارائه کند.

دولت و گفتمان

وظیفه نظام گفتمانی دولت، این است که در عین قوام‌بخشیدن و قوت‌بخشیدن به آن تثبیت‌های معنایی نظام گفتمانی مادر، بتواند پویایی آن‌ها را هم

تضمین کند؛ یعنی در وضعیتی به اقتضای روز و نیاز جامعه بتواند آن‌ها را هم بومی‌سازی کند و نیاز جامعه و مطالبات مردمی را با آن‌ها برآورده کند. مثلاً در همان مسئله فسادستیزی در عین اینکه باید رگه‌های اولیه آن همان چیزی باشد که در دستورهای اولیه انقلاب وجود دارد، باید با توجه به مدل تغییر یافته فسادها بتواند پویا شود و با آن‌ها مبارزه کند. در غیر این صورت این فساد که امروزه وجود دارد، همان فساد دهه ۵۰ نیست و ممکن است شکل آن تغییر کرده باشد و لذا باید با پویایی بتواند جلوی آن فساد را بگیرد. در غیر این صورت اگر بر همان تثبیت معنایی بماند، نمی‌تواند این را محدود و مهار کند. این امر توانش گفتمانی نظام و دولت حاکم را می‌سازد که بتواند در تعادلی به تثبیت معنا قوت ببخشد و همچنین از طرف دیگر بتواند پویایی آن را داشته باشد و خودش را به درستی تفسیر کند. اگر توانش گفتمانی آن ناکارآمد باشد، اتفاقی که می‌افتد این است که شکافی در این وسط ایجاد می‌شود؛ مثلاً وقتی نظام و گفتمان دولتی مانیفست اولیه ندارد، تفسیرهای آن از همین دال فساد و دال عدالت، باز و رهاست و نسبت خود را به درستی با گفتمان مادر هم نمی‌تواند تعیین کند، به فراخور آن مشکلاتی که در جامعه اتفاق می‌افتد و موج‌هایی که در جامعه ایجاد می‌شود، تغییر موضع می‌دهد و هر دفعه تفسیر جدیدی از این مفاهیم بنیادی خودش ارائه می‌دهد؛ یعنی هر دفعه می‌بینیم که رویکرد جدیدی برای مبارزه با فساد ارائه می‌دهد و همچنین تعریف جدیدی از عدالت و تبعیض می‌دهد؛ چون مانیفست اولیه‌ای ندارد که بتواند نسبت خودش را با گفتمان مادر به درستی برقرار کند و همچنین بتواند پویایی و روزآمد شدنش را تنظیم کند. وقتی این دو مورد را نداشته باشد، به فراخور اینکه جامعه دچار چه بحران‌ها و رویدادها و وقایعی می‌شود، این مفاهیم، دال‌های خودشان را دائماً تغییر هویت می‌دهند و ما می‌بینیم که هر دفعه مسئولان مدل جدیدی از مهار تورم و تبعیض را ارائه می‌دهند یا مدل جدیدی از رشد را ارائه می‌دهند. چون هنوز به آن اجماع معنایی در مدل‌های دال‌های خودشان نرسیدند. تا اینجا مربوط به توانش و توانایی است که این گفتمان بتواند خودش را بسازد. اما این توانایی به کنشگری گفتمانی هم نیاز دارد. جایابی رتوریک

در این کنش گفتمانی است. کنشگری سیاسی دولت به این معناست که بتواند برای توصیف و تبیین خودش زبان و قوه ناطقه‌ای داشته باشد و همچنین بشنود و بتواند کاری را به درستی بالانس کند و بتواند ارتباط درستی را برقرار کند. این مسیر ارتباطی و این کنشگری سیاسی از طریق زبان و به عبارت دیگر از طریق رتوریک آن انجام می‌شود و نیازمند فرایندهای اقناعی و استدلالی است؛ چون هر آنچه که در توانایی خودش دارد، بر همه ملت و تک‌تک افراد واضح نیست؛ یعنی انگار چیزی در پس پرده برای آن‌هاست. این را باید بتواند عیان و شفاف کند.

هرچه توانش گفتمانی دولتی قوی‌تر باشد، به همان اندازه می‌توان انتظار داشت کنشگری آن هم قوی باشد؛ اما لزوماً همیشه به این معنا نیست. مثل فردی می‌ماند که کاری را به درستی انجام دهد؛ اما زبان گویایی برای ارائه خودش نداشته باشد یا بالعکس می‌تواند فردی باشد که واقعاً کار خاصی نمی‌کند و عملاً هیچ توانایی هم ندارد؛ اما می‌تواند از مسیر اغواگری، به طرز دیگری خودش را ارائه کند. این کنش گفتمانی که محل ظهور و بروز رتوریک است، اساساً در بخشی از مفاهیم، مفهوم رتوریک را به بلاغت و فصاحت کلامی و همچنین توانایی سخنوری تحلیل معنایی می‌دهند اما قاعدتاً این مسئله فراتر از این‌هاست و به نوعی توانایی اقناع‌گری است و این توانایی اقناع‌گری به معنای شناختن و به رسمیت‌شناختن مردم است. یعنی در دیالکتیک رفت‌وبرگشتی باید آحاد مردم و جنس آن‌ها و مطالباتشان را بشناسید و همچنین این شناخت، خودش فرایند به رسمیت‌شناختن است؛ یعنی اصلاً باید غیر خود را بپذیرید و بپذیرید که نباید نگاه یک‌سویه و یک‌طرفه به افراد داشته باشید و فقط یک جمع کوچک را ببینید؛ بلکه باید همه را ببینید و همه را به رسمیت بشناسید و بعد از این به رسمیت‌شناختن بتوانید از آن فرایند شناختی که حاصل می‌شود، راه‌های اقناع و برقراری ارتباط با آن‌ها را به زبان خودشان یاد بگیرید و بعد از آن بتوانید این‌ها را در ساختار درستی به رتوریک بیانی درست برسانید؛ اما مشکل آنجاست که ما از اول اصلاً نمی‌پذیریم که غیرخودی وجود دارد. فردی وجود دارد که سلیقه‌اش با من یکی نیست و با توجه به همین موضوع، ادبیات

گفتار من هم باید با آن تغییر کند و مدلی باشد که بتواند در قلب و فکر آن هم رسوخ کند. انتظار داریم همه را بتوانیم با ادبیات گفتاری یکسانی هدایت کنیم. این باز هم حالت خوب آن است. حالت بدترش این است که اصلاً برای افراد مهم نیست که با چه ادبیات گفتاری حرف بزنند؛ یعنی آن خودمحوری این‌قدر مهم است که بقیه باید تلاش کنند که من را بفهمند تا اینکه من بخواهم تلاش کنم به گونه‌ای حرف بزنم که برای بقیه فهمیدنی باشد. اینجاست که رتوریک سیاسی یا داشتن رتوریک سیاسی در کنشگری گفتمان سیاسی دولت اصلاً مفهومی ندارد و هرکس هر آن‌طور که راحت است، صحبت می‌کند و نه فضا و بستر صحبت را می‌شناسد و نه مخاطب را می‌شناسد و نه ابزار صحبت را می‌داند و در این حالت است که انسداد گفتاری صورت می‌گیرد. انسداد گفتاری در کنشگری سیاسی و به عبارت دیگر در کنشگری گفتمانی همان انسداد گفتمانی است. به‌خاطر همین است که هیچ‌وقت گفت‌وگوی درستی شکل نمی‌گیرد و همه به اسم اینکه دارند تبادل نظری می‌کنند، ادای گفت‌وگو را درمی‌آورند. اما گفت‌وگویی که شما در آن دیگری را به رسمیت شناخته باشید و بعد از مسیر نفوذپذیر در دل و فکر آن بخواهید حرف بزنید، فرایند هوشمندانه طراحی مسیر گفت‌وگو صورت نمی‌گیرد. در چنین حالتی، می‌بینیم که این فرایند بدون گفت‌وگو در کجا خودش را ظهور و بروز می‌دهد.

در دیالکتیک رفت‌وبرگشتی باید آحاد مردم و جنس آن‌ها و مطالباتشان را بشناسید و همچنین این شناخت، خودش فرایند به رسمیت‌شناختن است؛ یعنی اصلاً باید غیر خود را بپذیرید و بپذیرید که نباید نگاه یک‌سویه و یک‌طرفه به افراد داشته باشید و فقط یک جمع کوچک را ببینید؛ بلکه باید همه را ببینید و همه را به رسمیت بشناسید.

انسداد گفتمانی؟

ما در چند سطح فرایند انسداد گفت‌وگو داریم. یک مورد حالت عمودی می‌گیرد که این حالت عمودی دولت با ملت و ملت با دولت است. وقتی رتوریک

سیاسی به درستی وجود نداشته باشد، افراد حرف دولت و متولی بالادستی را باور نمی‌کنند؛ چون اعتماد ندارند و آثار اولیه‌ی اقتناع این است که شما باور داشته باشید که بتوانید حرفش را بشنوید و بعد بپذیرید؛ چون باور و اعتماد ندارند و شائبه‌ی دروغ برای آن‌ها زیاد است، ترجیح می‌دهند وارد فرایند گفت‌وگویی هم نشوند. پس ملت با دولت این چنین حالتی به خود می‌گیرد. دولت هم از منظر تحمیق ملت صحبت می‌کند؛ یعنی عملاً یا برای یک جمع خاصی صحبت می‌کند که گفتمان آن را می‌فهمند و ابزار گفتمانشان با آن‌ها یکی است و بقیه را هم رها می‌کند یا وقتی به کل‌نگری در گفتار می‌رسد، انگار دارد با تحمیقی با افراد صحبت می‌کند. این احمق‌انگاری در رسانه‌های خبری و گفتار مسئولان و نیز عدم تطابق‌هایی که بین حرف‌هایشان وجود دارد، نمایان است و همچنین در اینکه ثبات نظر ندارند و هر دفعه از قانونی خاص، تفسیری جداگانه ارائه می‌دهند. این انسداد گفت‌وگو در ساختار عمودی دولت با ملت و ملت با دولت خیلی واضح است.

حال این مسئله در سطح گفت‌وگویی به این صورت است که در وضعیت بحرانی و نداشتن الگوی صحیح گفت‌وگو در دولت، ملت با ملت هم گفت‌وگو ندارند؛ چون این اصطلاح عامیانه‌ی مردم را به جان‌هم‌انداختن، خودش را اینجا نشان می‌دهد که افراد دیگر نه در ساختار حاکمیت، بلکه در ساختار زندگی معمولی هم از یکدیگر کینه به دل می‌گیرند و از یکدیگر ناراحت می‌شوند و همدیگر را دسته‌بندی می‌کنند و در این دسته‌بندی خودی و ناخودی‌شدن، دیگر باهم گفت‌وگویی نمی‌کنند؛ چراکه تا پیش از این حتی در اوایل انقلاب وضعیت به گونه‌ای بود که افراد غیر خود را راحت‌تر از نظر ظاهر، پوشش، اخلاق و رفتار یا منش سیاسی پذیرفتند. ولی الان این‌گونه نیست. الان تفاوت‌ها خیلی بیشتر شده. آن تفاوت‌هایی که لزوماً باید مدیریت آن در ساختار بالادستی انجام می‌شد، الان به این رسیده که مردم با هم مقابله کنند. در بستر دانشگاه، دانشجو با استاد و استاد با دانشجو، در بستر زندگی شهری همسایه با همسایه، در بستر مکان‌های تفریحی افراد به یکدیگر تذکر می‌دهند و در این حالت افراد ناراحت و خشمگین‌اند و کینه به دل می‌گیرند و غیرخود را نمی‌پذیرند و گفت‌وگو

به صورت ناخودآگاه در این حالت به انسداد می‌رسد. در چنین وضعیتی که این قدر گفت‌وگو مفلوک واقع شده، از رتوریک سیاسی حرف‌زدن، انگار امری خیالی و فانتزی است و انگار از آن دورتر می‌شویم. این وسط هم هر دفعه می‌بینیم که مسئولی بدتر از قبل حرفی می‌زند که همه‌ی این بارقه‌های تحمیق و نپذیرفتن دیگری این قدر در آن بارز است که هر دفعه من به شخصه ناامیدتر می‌شوم که اصلاً انگار ترمینولوژی رتوریک در اینجا هیچ جایی ندارد و نه بلدند و نه می‌خواهند و نه احساس نیاز به آن می‌کنند.

چرا این وسط بعضی از سیاستمداران برای پیشبرد اهداف سیاسی خودشان به عده‌ای سلبریتی روی می‌آورند و از آن‌ها استفاده‌ی ابزاری می‌کنند؟ چون مردم این‌ها را برآمده از دل خودشان می‌دانند. البته ما نمی‌خواهیم بگوییم که دولتمردان برآمده از دل جامعه نیستند؛ اما این قدر بین آن‌ها و مردم فاصله‌گذاری شده، مردم بازیگران و ورزشکاران را از خودشان حساب می‌کنند.

رهیافت‌اندیشه به نظر شما رتوریک سیاسی چه جایگاهی در سازوکارهای اقتاعی دارد؟ آیا می‌توان رتوریک سیاسی را یکی از سازوکارهای اقتاع افکار عمومی دانست؟

رتوریک به کاربردن هنرمندانه‌ی ابزارهای اقتاع است؛ یعنی اگر ابزارهای مختلف و مسیرهای مختلفی برای اقتاع در نظر بگیریم، رتوریک به کاربردن هنرمندانه‌ی آن‌هاست. یعنی اگر ما در جای درست و بستر مناسب از آن استفاده نکنیم، ممکن است بپرسید من که دارم از فرایندهای اقتاع استفاده می‌کنم، چرا به مطلوب خودم نرسیدم؟ علت آن این است که از این ابزارهای اقتاعی هنرمندانه و به درستی استفاده نشده و خروجی درستی هم در آن بستری که ما می‌خواستیم ندارد. حال این ابزارهای اقتاع و این عوامل مؤثر در اقتاع چگونه است؟ برخی از این‌ها از رهگذر کانون‌های خود رتوریکی صورت می‌گیرند. یعنی به اصطلاح بالانس متوازن وضعیت اتوس، لوگوس و پاتوس.

از یک طرف دیگر خیلی از این‌ها عکس مخاطب تنظیم می‌شود؛ برای مثال ما باید در نظر بگیریم که مخاطب تا ما را باور نداشته باشد، هرچه که در ساخت اتوس خودمان و در برقراری ارتباط عاطفی با مخاطب خودمان بکوشیم و هرچه حرف‌هایمان استدلالی و درست و بر مبنای واقعیت و دلیل هم باشد، باز مخاطب آن را باور نمی‌کند؛ چون باور اولیه در او شکل نگرفته است. آن باور اولیه از مؤلفه‌هایی مثل صداقت می‌آید. افراد باید ببینند که رسانه‌های تحت حاکمیت و پوشش‌دهنده‌ی دولت فقط زبان تملق و مجیزگویی را ندارند؛ بلکه به وقتش هم روی نقطه ضعف‌ها به درستی دست می‌گذارند و آن‌ها را به درستی منعکس می‌کنند و با آن نظام گفتمانی که آن را نمایندگی می‌کنند، مثل نظام مقدس‌نمایی که هیچ مشکلی ندارد، ارتباط برقرار نمی‌کنند و آن را نشان نمی‌دهند؛ بلکه به واقعیت وجودی آن می‌پردازند. رسانه‌های ما در این قضیه خیلی ضعیف عمل می‌کنند؛ یعنی حتی اگر جایی زبان هم به انتقاد باز می‌کنند، به گونه‌ای عمل می‌کنند که انگار این گفتار انتقادی هم چیده شده و از قبل سیاست‌گذاری شده است و همه‌ی این‌ها به درستی طراحی شده که در این حالت گفتاری طراحی شده، شما از ما انتقاد کنید و ما پاسخی بدهیم و نشان بدهیم که ما چقدر آغوش بازی برای انتقاد داریم؛ یعنی حتی الان نگاه ملت به وضعیت انتقادکردن به دولت هم به همین صورت است. در این وضعیت ما نمی‌توانیم زنگی رسانه‌های خارجی را هم منکر شویم و بگوییم فقط به خاطر فشل‌بودن خودی است. اتفاقاً مسئله این است که رسانه‌های خارجی هم از فرایند قوی‌تری به این قضیه کمک می‌کنند و تعداد تولید محتواها خیلی بیشتر است و تنوعات نیز به همین ترتیب خیلی بیشتر است و دست‌گذاشتن و پوشش‌دادن همه‌ی موضوعات خیلی بیشتر صورت می‌گیرد و شفاف‌بودن هم خیلی بیشتر صورت می‌گیرد. لذا یک علت این شد که ما نتوانستیم به درستی و هنرمندانه از آن ابزارهای اقتاع استفاده کنیم و مؤلفه‌های اولیه‌ی آن را در ذهن مخاطب‌مان خراب کردیم که منظور باورپذیری و اعتماد است. از طرف دیگر ما کلاً مسیر گفت‌وگو با ملت را بسته‌ایم. حال چرا این وسط بعضی از سیاستمداران برای پیشبرد اهداف سیاسی خودشان

به عده‌ای سلبریتی روی می‌آورند و از آن‌ها استفاده‌ی ابزاری می‌کنند؟ چون مردم این‌ها را برآمده از دل خودشان می‌دانند. البته ما نمی‌خواهیم بگوییم که دولتمردان برآمده از دل جامعه نیستند؛ اما این قدر بین آن‌ها و مردم فاصله‌گذاری شده، مردم بازیگران و ورزشکاران را از خودشان حساب می‌کنند و آنان هم افرادی هستند که به دلیل توانایی‌ها و استعدادهایی، توانسته‌اند جلوتر بروند و مطرح شوند. لذا آنان را خیلی مردمی‌تر می‌دانند تا آن دولتمرد و نماینده‌ای که انگار از دل مردم بیرون نیامده و به یک‌باره به این سمت رسیده است؛ اما فکر می‌کنند که این فرد بازیگر و ورزشکار پله‌های ترقی را از دل خودشان طی کرده و با فراز و نشیب‌های خودشان آشنا تر است. لذا از این سلبریتی‌ها استفاده می‌کنند و حرف خودشان را از زبان و ذهن این‌ها می‌زنند تا از این طریق به مردم گفته شود و باورپذیرتر شود. در صورتی که دوری می‌زنند و این باید از دل خودشان گفته شود؛ یعنی الان مثلاً حرفی از دل نماینده‌ای دربیاید، شاید مردم آن را کمتر باور کنند تا از دل ورزشکار. در صورتی که حرف، همان حرف است. ولی فکر می‌کنند شخصی که رفته در ساختار قوه‌ی مقننه قرار گرفته، حتماً از درد مردم بی‌خبر است و عملاً هم این را می‌بیند که افراد به محض اینکه وارد بدنه‌ی اجرایی این گفتمان حاکم می‌شوند، وضع زندگی آن‌ها تغییر می‌کند و به قشر مرفه جامعه تبدیل می‌شوند و دیگر کف جامعه را نمی‌فهمند و مشکل اقتصادی و معیشتی جامعه را نمی‌فهمند. وقتی کسی آن را به درستی لمس نکرده باشد، چگونه می‌تواند آن را در جامعه انعکاس دهد؟ لذا در فرایند اقتاعی باورکردن فردی که مثل خودتان است و احساس می‌کنید از جنس خودتان مشکلات را چشیده و تجربه‌ی زیسته‌ی خود را دارد، نسبت به کسی که این فاصله را با شما دارد، به مراتب بیشتر است.

یکی دیگر از فرایندهای اقتاعی متخصص‌انگاری است؛ یعنی افراد تمایل دارند که حرف فردی را بپذیرند که متخصص نشان می‌دهد و فهم بالاتری از خودشان دارد. این متخصص‌انگاری هم از طرف دیگر نمی‌توان گفت که در دولتمردان وجود ندارد؛ بلکه اتفاقاً خیلی از آن‌ها تحصیل کرده هستند؛ اما زبان این متخصصان زبان کف جامعه نیست که افراد آن‌ها را به عنوان متخصص بپذیرند که این فرد در هر

مسندی که هست، آن چنان تخصصی دارد که حتماً اگر نظری می‌دهد، قابل اعتناست؛ بلکه افراد می‌بینند که در فرایند غیرشایسته‌سالاری و تبعیض‌آمیز و انتساب‌های ناعادلانه در آن قرار گرفته‌اند و این نکته خیلی به چشم آن‌ها می‌آید تا آن تخصصی که آن فرد دارد. در اینجا نیز فرایند اقتاعی تخصص‌گرایی از آن زدوده می‌شود و حتی اگر ما مسئولان متخصص هم داشتیم، آن‌ها را به‌درستی در جای صحیحی نگذاشتیم تا بتوانند کارایی داشته باشند و حرف بزنند و افراد بپذیرند. لذا در این حالت افراد هر فرد غیر متخصصی را که توانایی گفتاری زیاد داشته و لفاظی بلد باشد، متخصص نگاه می‌کنند. مثلاً در حضور خیلی از افراد آکادمیک داخلی که در فضای اینجا زیست می‌کنند، چرا مثلاً فکر می‌کنیم شخصی مثل علیزاده که نه در این فضا زیست می‌کند و نه مشکلات آن را تجربه می‌کند و صرفاً چون لفاظی بلد است و صدای بلندتری دارد و رتوریک لفاظی قوی‌تری دارد، می‌تواند تربیون رسمی را داشته باشد و حرف بزند؟ در حالی که بسیاری از استادان و افراد دانشگاهی ایران که فهم بهتر و عمیق‌تری از مسئله دارند، صدایشان بریده شده و حرف نمی‌زنند و اصلاً اجازه صحبت و تربیونی ندارند. این نشان‌دهنده این است که ما همچنان هم به اسم گفت‌وگو فرایند تحمیق مردم را پیش می‌گیریم؛ یعنی بستر و صحنه‌ای از گفت‌وگو را نشان می‌دهیم و می‌گوییم که ببینید رسانه چقدر باز است و یکی از آن طرف با استادی از داخل حرف می‌زند و این کار ادای گفت‌وگو را درآوردن است؛ چون مؤلفه‌های اولیه‌ای که چرا باید الان تربیون دست این دو فرد باشد که بیاند و صحبت کنند، رعایت نشده است. از قضا ضریب می‌گیرد. حالا بسیاری می‌گویند که این شروع این فرایندهاست؛ ولی ما از نظر زمانی خیلی وقت است که از این شروع گذشته‌ایم؛ یعنی انتظار منطقی است که مدت‌ها پیش این مراحل و گام‌های اولیه شروع را طی کرده باشیم. در دولت سیزدهم انتظار بر این است که از این قبیل بایسته‌های اولیه گفتمان که افراد قصد حرف‌زدن در بدنه آن گفتمان را داشته باشند، باید عبور کرده باشیم و باید خیلی امر بدیهی باشد؛ اما می‌بینیم اگر در رسانه این عرصه باز شود و افراد حرف بزنند، این بدیهیات اولیه هم برای ما هنوز جای شگفتی دارد.

رهیافت ان‌بیشته به‌نظر می‌رسد فضای درخور تأملی است که ما اساساً جایگاه مردم را در بحث رتوریک به‌عنوان کنشگران اصلی فضای سیاسی کشور چگونه ببینیم و آیا اساساً باید تجویز کنیم که مردم رتوریک را یاد بگیرند و آیا ما در جامعه خودمان به نهادهای آموزشی در این زمینه برای یادگیری این مسئله نیاز داریم؟

در گفتمان‌سازی جمهوری اسلامی ایران عامل فشل و ناکارآمد، این است که سامعه و ناطقه جمهوری اسلامی ایران مشکل دارد. این را با نگاه اغراق‌آمیزی به تک‌تک افراد تا درون خانواده و تربیت افراد تعمیم دهید. حال چرا می‌گوییم سامعه و ناطقه مشکل دارد؟ به‌خاطر اینکه افراد نه به‌درستی می‌توانند حرف بزنند و نه به‌درستی می‌توانند بشنوند. حتی تقدم و تأخر این دو مورد را هم نمی‌توانند؛ یعنی لازمه درست حرف‌زدن این نیست که شما بلد باشید که چه حرفی بزنید، بلکه باید بلد باشید که درست بشنوید. اینکه بدون سوگیری‌های مختلف، درست بشنوید و ذهن شما انباشتی از خطاهای شناختی نباشد و این درست‌شنیدن را در راستای درک و فهم و تفهیم خودتان استفاده کنید؛ نه در راستای اینکه حالا باید چه پاسخی بدهم و قبل از اینکه بخواهید به این فکر کنید که من چه چیزی فهمیدم از اینکه شنیدم، چون افراد بیشتر می‌خواهند پاسخ دهند. این شنیدن خیلی بر گفتن مقدم است. ما این را از ساختار حاکمیت تا ساختار پایین نداریم. مثال خیلی فرعی به این قضیه می‌زنم. مثلاً فکر کنیم در فرایندهایی که یاد دادن زبان دوم برای بچه‌های رشته مترجمی زبان و آموزش زبان، در طول ترم یک و دو و سه دانشگاه که می‌خواهند یک‌سری مهارت‌های زبان دوم را یاد بگیرند، به مراتب بحث‌های گفت‌وشنود داریم؛ چون لازمه این را می‌دانند که اگر می‌خواهند زبان دوم را یاد بگیرند، باید فرایند گفت‌وشنود و گوش‌دادن را بتوانند قوی کنند. جالب این است که ما در خود انگلیسی می‌گوییم لیسینینگ (گوش‌دادن) و اسپیکینگ (صحبت‌کردن)؛ یعنی لیسینینگ را بر اسپیکینگ مقدم می‌شماریم؛ اما وقتی در فارسی می‌خواهیم برای آن معادل بگذاریم، می‌گوییم گفت‌وشنود. اما درست این است که شنودگفت باشد. حداقل این است که در فرایند آن زبان دوم به این رسیدیم که فرد برای

رسیدن به آن بلوغ و توانایی زبانی نیاز دارد که این فرایندها را در حالت عامیانه و محاوره روزانه و... یاد بگیرد. اما کجا می‌بینیم که چنین فرایندهای آموزشی در بستر زبان اول باشد؟ ما در زبان اولمان همه این‌ها را ناخودآگاه یاد می‌گیریم و به‌صورت ناخودآگاه شروع می‌کنیم به صحبت کردن اما این‌قدر این فرایند برای ما در فراگیری زبان اولمان طبیعی است که فقط اهمیت آن را در یادگیری زبان دوم می‌فهمیم. چون فرایند یادگیری اولی ناخودآگاه است و دومی عامدانه و خودآگاه. همین قضیه در فرایندهای ارتباطی ما هم به همین صورت است؛ یعنی همین شرطی که ما می‌توانیم حرف بزنیم و بشنویم، انگار برای ما کفایت می‌کند. اگر ما می‌خواهیم در ساختار بسیار کلان سامعه و ناطقه گفتمان‌های سیاسی را درست کنیم، باید این را در ساختار بسیار خرد در تربیت افراد آن جامعه و از متن خانواده آن جامعه شروع کنیم که افراد فرایند ارتباطی و گفت‌وشنود خودشان را در خانواده تقویت کنند. وقتی که ما افرادی داشته باشیم که بتوانند به‌درستی بشنوند و به‌درستی فهم و درک کنند و تفسیر کنند و بعد پاسخ بدهند و حرف بزنند، به مراتبی که بزرگ می‌شود، توانایی‌اش را از دست نمی‌دهد؛ بلکه توانایی‌اش در ساختار متناسب با او پرورنده می‌شود. ما اصلاً به این مقوله تربیتی توجه نمی‌کنیم. حال این وسط یک‌سری کرسی‌های آزاداندیشی داریم. افراد در این کرسی‌ها حرف می‌زنند فقط به عشق اینکه آزادی بیان داشته باشند. حال حساب کنید که فرایند قبلی آن که طرف باید اصلاً یاد بگیرد که چگونه حرف بزند و چه بگوید و چگونه بگوید و اصلاً خوانده باشد و نخوانده باشد و به اندازه کافی اطلاعات داشته باشد که فعلاً ما با آن کاری نداریم. فقط به اسم همان کرسی آزاداندیشی می‌خواهیم که دانشجویان هیجان خودشان را تخلیه کنند. واقعاً هم همین می‌شود و از روی هیجان است و چیزی بیش از این دست آن‌ها را نمی‌گیرد و آموزشی هم برای او ندارد.

در این زمینه همایش‌های خوبی در کشور برگزار می‌شود؛ اما اصلاً کافی نیست؛ چون آن لازمه تربیت پشت آن را نداریم. وقتی که افراد بدون تربیت گفتاری وارد فضای مجادله و مناظره و به‌کارگیری رتوریک شوند، بیشتر از آنکه بتوانند استدلال‌ورزی درست

داشته باشند، دچار سفسطه، پرخاش و توهین می‌شوند و گفتن آن مطالبه خود را به زبان خشم و توهین انجام می‌دهند؛ چون آن ساختار را ندارند. فارغ از این مسئله از دل چنین افکاری چه فرد تحصیل‌کرده‌ای وارد ساختار حاکمیتی می‌شود و تازه آنجا اگر هم به این احساس نیاز پیدا می‌کند که من باید فن گفتارم را در حال حاضر خوب کنم، باز هم انگار به‌دنبال قرص و کپسولی می‌گردد که یک‌باره بخورد و بتواند فهم گفتاری خود را خوب کند؛ اما انگار هنوز پله‌های قبل را طی نکرده که ابتدا باید توانایی شنیدن خود را بالا ببرد و ذهنش را از خطاهای شناختی و سوگیری‌هایی که دارد، پاک کند تا بتواند به‌درستی بشنود و تازه بعد از آن نگاه کند که میزان فصاحت و بلاغتش در سخنوری چگونه است و چقدر توانایی استدلال‌ورزی دارد و چه مقدار فکت و داده‌های علمی مناسبی دارد و بعد از آن تازه مسئله‌یابی شود که کجای آن توانایی سخنوری اشکال دارد.

در ساختار کارگزاران حاکمیت و دولتی، افراد به توانایی رتوریک سیاسی خود بیشتر به چشم ابزار روابط عمومی نگاه می‌کنند و احساس می‌کنند که اگر خودشان هم بلد نیستند، زبان ناطقی را کنار خودشان داشته باشند که برای آن‌ها سخنرانی کرده و مطلب بنویسد و این‌ها تقلید کنند و همان را بگویند؛ یعنی اکثر مشاوره‌هایی که در این اشخاص دیدم، این است که به فرد سخنران‌نویسی نیاز دارند و فردی می‌خواهند که به آن‌ها ایده بدهد و ایده را پیروارند و به گزاره تبدیل کند و حتی به آن ابزار جلوه بصری هم اضافه کند تا این شخص بتواند این مسئله را در جلسه‌ای به‌خوبی ارائه کند.

در ساختار کارگزاران حاکمیت و دولتی، افراد به توانایی رتوریک سیاسی خود بیشتر به چشم ابزار روابط عمومی نگاه می‌کنند و احساس می‌کنند که اگر خودشان هم بلد نیستند، زبان ناطقی را کنار خودشان داشته باشند که برای آن‌ها سخنرانی کرده و مطلب

بنویسد و این‌ها تقلید کنند و همان را بگویند؛ یعنی اکثر مشاوری‌هایی که در این اشخاص دیدم، این است که به فرد سخنران نویسی نیاز دارند و فردی می‌خواهند که به آن‌ها ایده بدهد و ایده را به‌رواند و به‌گزاره تبدیل کند و حتی به آن ابزار جلوه بصری هم اضافه کند تا این شخص بتواند این مسئله را در جلسه‌ای به‌خوبی ارائه کند. این‌ها هیچ‌گونه دقت نمی‌کنند که این توانایی باید از خودشان بیاید و کاملاً توانایی شخصی است و فارغ از هرگونه سوگیری و نگاه‌های فرقه‌ای و جناحی و سیاسی و... می‌تواند باشد. لذا این آموزش‌ها می‌تواند مفید باشد به جهت اینکه در بازه نسلی خیلی ریشه‌دار و طولانی‌مدتی دیده شود و اگر امروز بخواهیم برای نسلمان این کار را شروع کنیم، نسلی که الان می‌خواهد به مقطع ابتدایی برود، ثمره‌ای که دارد، چهل سال بعد دیده می‌شود. یعنی عرصه‌ای بسیار طولانی خواهد بود تا این مسئله به ثمر برسد. البته در اثنای این مسیر هم از آن استفاده می‌کند؛ اما ثمردهی آنجاست که در پست درستی قرار می‌گیرد. الان ما با جامعه‌ای سروکار داریم که تربیت‌شده ۴۰ سال پیش است و در این فاصله از همه این مواردی که ذکر شد، تهی هستند و تازه می‌خواهند به‌صورت کپسولی و قرصی توانایی رتوریک را یاد بگیرند و استفاده کنند و نهایتاً هم به شعرخوانی می‌رسند و از آن طرف بام سقوط می‌کنند و به دام سفسطه‌هایی می‌افتند و خروجی غیر از این ندارند.

رهیافت‌اندیشه سابق بر این یکی از مباحث پایه حوزه‌های علمیه ما، بحث علوم بلاغتی بود که در دوران کنونی خیلی به آن توجه نمی‌شود و ما این سابقه توجه و تأکید بر این موارد را داریم؛ ولی طبق فرهنگ سیاسی که غالب شده، از این فضا به شدت دور شده‌ایم. نظر شما در این زمینه چیست؟

درون‌مایه رتوریک و جنس آن زبان است. اصلاً جنس همان کنشگری سیاسی که عرض کردم، از زبان است. یکی از ویژگی‌های زبان این است که در عین ثبات و ایستایی‌بودنش باید بتواند در لحظه پویا هم باشد. یکی از ویژگی‌های دشواری زبان این است که اگر به اندازه کافی ایستا نباشد و به ثبات نرسد، دقیقاً امری سیال و ابزاری به‌شدت ناکارآمد می‌شود؛ یعنی باید یک‌سری مفاهیم اصلی در خود

زبان به‌صورت ایستا و پایا و ثابت بماند. اما باید بتواند با گذر زمان خودش را روزآمد کند و با آن حرکت کند. زبان نمی‌تواند از زمان عقب بماند یا جلو بزند و این‌ها باید با یکدیگر در نسبت مساوی حرکت کنند. پس پویایی و دینامیک‌بودن هم در دل خودش دارد. اینکه زبان در لحظه هم ایستاست و همچنین دینامیک است، یکی از ویژگی‌ها و شگفتی‌های خود زبان است. وقتی که ما نتوانیم ابزار آموزشی خود را در همان مسائل حوزوی که شما بیان کرده‌اید، به متن زمان جامعه و اقتضای حال و وضع موجود تفسیر کنیم و با آن استفاده کنیم، این‌ها با یکدیگر هیچ ارتباطی برقرار نمی‌کنند. مثل این می‌ماند که شما الان بخواهید مثلاً درس‌گفتاری بگذارید و در فضای فلسفی بحث آموزشی به راه بیندازید؛ اما طرف بخواهد این ادبیات فلسفی را کاملاً با زبان عین‌القضات همدانی بگوید. عملاً ممکن است افرادی که دوست داشته باشند و این بحث‌ها برایشان جذاب باشد، آن را دنبال کنند؛ اما اگر کسی موظف نباشد که آن را بخواند، ممکن است برایش جذاب هم نباشد و آن را دنبال نکند و از آن چیزی هم نفهمد. پس دانستن این امر به‌معنای آن نیست که ما باید ادبیات و فلسفه خود را نادیده بگیریم و همه را به شکل امروزی ترجمه کنیم. اصلاً منظورم این نیست که این‌ها را به ابتدال کلامی دچار کنیم. بلکه می‌گویم باید در جایگاه‌هایی که به آموزش آن‌ها نیاز داریم، آن‌ها را با فرایندها و زبان اقتضای روزشان آموزش دهیم. سابقه تدریس در خود فرایندهای آموزش داخل کلاس هم نشان می‌دهد که شما برای مثال یک واحد مشترک را که دو سال پیش با ادبیاتی سر کلاس تعریف می‌کردید، آن‌قدر این نسل در معرض داده‌های مختلف و بمباران‌های فکری و خبری هستند و داده‌های زبانی در جلوی آن‌ها قرار گرفته که حتماً نحوه بیان من برای ارائه همان درس باید تغییر کند؛ وگرنه افراد آن را نمی‌فهمند و نمی‌پذیرند. بخشی از این مسئله هم به نداشتن مطالعه برمی‌گردد. یعنی سطحی‌شدن پایگاه‌های دانشی افراد، لزوماً افراد را به ساده‌سازی می‌اندازد. خیلی مواقع می‌بینیم که خیلی از مباحث علمی و حتی بدیهی‌ترین موارد را که به‌نظر ما خیلی ساده است، دانشجو و کسی که فرایندهای یادگیری را طی می‌کند، انتظار دارد که ما ساده‌تر کنیم و به

او بگوییم. این نشان می‌دهد که مغز او از انباشت فکرهای مختلف پر شده و جای کمتری برای تحلیل و پردازش دارد و از طرف دیگر این‌قدر قلی ندارد که بین داده‌های جدید و قلی نمی‌تواند ارتباط و پیوند برقرار کند و آن‌ها را به‌درستی تحلیل و تفسیر کند. بنابراین همان ضرورتی که در خواندن مفاهیم بنیادی برای ما وجود دارد، باید بتوانیم آن‌ها را به زبان و اقتضای روز هم ترجمه و فهمیدنی کنیم. این امر می‌تواند در خیلی از رشته‌های مختلف باشد.

رهیافت‌اندیشه بحث دیگر این است که ما در ادبیات فضای مهارتی که مخصوصاً آن را در فضای اروپا بررسی می‌کنیم، این بحث فرهنگ سیاسی یک مقداری خودش را جلوه می‌دهد که ما اساساً با آن فرهنگ تفاوت بنادین داریم و آن این است که بحث توسعه‌یافتگی سیاسی و اجتماعی و فضای دموکراتیک‌شدن آیا می‌تواند روی این فرایند کلی بحث رتوریک و اقناع از همان ابتدا تأثیری بگذارد و حتی روی بحث گفتمان و توانش و کنشی که شما مطرح کردید؟ آیا این فرایند توسعه‌یافتگی و مدرنیزاسیون و دموکراتیک‌شدن می‌تواند تأثیری بر ابتدا تا انتهای رتوریک بگذارد؟

این بحث مبسوطی است؛ اما چیزی که به‌نظر من می‌رسد این است که فرایند مدرنیزاسیون یا همان دموکراتیک‌شدن، عرفی‌شدنی در خودش دارد. عرفی‌شدن پایگاه هویتی جدیدی می‌سازد. در این شکاف هویتی که وجود دارد، افراد اولاً به تعریف درستی از هویت فردی نمی‌رسند و سیالیتی پیدا می‌کند که قوام شخصیتی در آن نیست. از طرف دیگر در چنین حالتی شکافی که ایجاد می‌شود، در مفاهیم جدیدی که از هویت ساخته می‌شود، فردگرایی خیلی مقدم بر جمع‌گرایی است؛ یعنی مصلحت فردی یا ارزش‌های فردی و تأکید بر برتری فردی و خودمحوری بر آن خرد جمعی و هویت جمعی و آن ارزش جمعی مقدم می‌شود. در چنین حالتی در گفتار افراد همان طور که در منش و کنش افراد، خودمحوری وجود دارد، در ادبیات آن‌ها هم پدیدار می‌شود؛ یعنی مرتب از یک من صحبت می‌شود که هیچ تعریف مشخصی از این هویت من در پشت آن نیست و چون فرهنگ فرایندی جهانی شده دارد، پیش می‌رود و بومی‌شدگی فرهنگی می‌خواهد در سراسر

جهان حاکم شود، افراد به‌جای آنکه خودشان را در متن هویت خانواده و ایرانی‌بودن و جامعه تعریف کنند، یک‌دفعه در پرشی زیاد خود را در متن هویت جهانی تعریف می‌کنند و این من در اینجا فرد مهمی در مرکز کل جهان می‌شود. این در گفتار هم خود را نشان خواهد داد. این خودمحوری در گفتار باعث می‌شود که هر جور راحت هستیم، حرف بزنیم و جسارت و توهین کنیم و در رفتارمان هم این را می‌بینیم و چون قائل می‌شویم که من مرکز هستم. این فردگرایی به هویت ما ضربه بسیاری زده و سبک زندگی فردی بر شیوه زندگی که ما باید داشته باشیم، سایه می‌اندازد و افراد به‌جای آنکه بر چگونگی شیوه زندگی جمعی متمرکز شوند و آن را یاد بگیرند که بتوانند در بطن آن به تعریف درستی از خودشان و اهمیت وجودی خود برسند، بالعکس ابتدا در سبک فردی برای خودشان در رفتار و گفتار تعریف می‌کنند و بعد هم انتظار دارند که جمع خودش را با آن مطابقت دهد که من هرچیز را حتم، پوشش داشته باشم و هر جور راحت حرف بزنم و هر جور راحت زندگی کنم و در فضای مجازی و واقعی هم هرچیز بخواهم وارد شوم و در اینجا این من محوری می‌یابد که تعریف درستی هم از خودش ندارد و مشکل اینجاست و قطعاً بر رتوریک او تأثیر می‌گذارد؛ چون رتوریک بروز بیرونی هر آن چیزی است که در درون فرد است که زبان بدن و گفتار و تن صدا و نحوه موضع‌گیری در بحث از نظر کلامی را شامل می‌شود؛ چون رتوریک یک مجموعه کامل است و چون بروز بیرونی هر آنچه را که درون فرد صورت می‌گیرد، اگر بتوانیم از این منظر تعریف کنیم، قطعاً بر رتوریک هم تأثیر می‌گذارد. ●

رتوریک سیاسی؛ سازوکاری برای اقناع افکار عمومی



سعيد سالاری

پژوهشگر جامعه‌شناسی سیاسی

مقدمه

رتوریک سیاسی یا به تعبیر سنتی آن، «فنون بلاغت» از جمله شاکله‌های اصلی اقناع و سازوکارهای آن در عصر حاضر است. فنون ادبی و بلاغت که در گفتار و گاهی در نوشتار نمود پیدا می‌کند، توانایی تأثیرگذاری، اقناع و جهت‌دهی به مخاطب را دارد؛ به‌طوری‌که تاریخ بشر مملو از چنین گفتارها یا نوشتارهایی است. نحوه به‌کاربردن کلمات، جاگذاری آن‌ها، نوع بیان و نگارش و... از جمله مهم‌ترین مؤلفه‌هایی است که میزان برد اثر را مشخص می‌کند. این مؤلفه‌ها را می‌توان در رتوریک یا همان فنون بلاغت جست‌وجو کرد. رتوریک سیاسی موضوع محوری تأمل و تحلیل خود را در حیطه سیاسی قرار می‌دهد؛ به‌نحوی که دامنه رتوریک را می‌توان در دیگر عرصه‌های زندگی اجتماعی انسان مانند موضوعات اقتصادی و بازاریابی تجاری، موضوعات حقوقی، موضوعات تربیتی نیز پی گرفت.

درایزک رتوریک را مرکزی برای مردمی کردن فعالیت‌های سیاسی می‌داند. به باور او نظام دموکراسی نیازمند سیستمی استدلالی با اجزای مختلف است و ابزار متصل‌کننده آن به اقناع کلامی نیاز دارد (Dryzek, ۲۰۱۰: ۳۱۵). مبتنی بر مطالعات رتوریک سنتی، می‌توان رتوریک را در سه دسته اصلی بررسی کرد؛ اول، به‌صورت شورایی، دوم به‌صورت قانونی و حقوقی و سوم به‌صورت تشریفاتی و متداول (چهارسوقی امین، ۱۳۹۷: ۱۵).

ارسطو و خطابه

طی قرون وسطی نگاه ارسطویی بر رتوریک حاکم بود. تا اینکه در این ایام با تلاش‌های اندیشمندانی نظیر سیسرو، جهت‌گیری رتوریک به‌سمت اهداف تحصیلی و اجتماعی سوق پیدا کرد. آگوستین قدیس یکی دیگر از اندیشمندانی است که توانست پیوندی انکارناپذیر میان دوران یونان باستان و هژمونی مسیحی اروپایی برقرار سازد. پژوهشگران و متخصصان رتوریک سیاسی معاصر در بررسی تاریخچه این گرایش، آن را به دو قسم اصلی تقسیم می‌کنند؛ رتوریک سنتی و رتوریک جدید. «مقصود از رتوریک سنتی مجموعه نظریه‌هایی است که نظریه‌پردازان خطابه در دوران باستان درباره ارتباطات انسانی مطرح کرده‌اند» (احمدی، ۱۳۹۷: ۱۳۶). در چهارچوب رتوریک سنتی، گوینده تلاش می‌کند با استفاده از قوانین خطابه، مخاطب خود را تحت‌تأثیر قرار بدهد. رتوریک سنتی درواقع مجموعه قوانینی است که در دوران باستان پدید آمدند و ادیبان و سخنوران در آثار خود اعم از آثار مکتوب و غیرمکتوب از آن بهره گرفتند (احمدی، ۱۳۹۷: ۱۳۶). لذا اولین تلاش‌های رتوریکی را می‌توان به ارسطو نسبت داد. ارسطو در سال ۳۲۹ قبل از میلاد یادداشت‌های خود را در باب خطابه منتشر نمود که پایه‌های اساسی رتوریک سنتی را بنا نهاد.

ساختار خطابه

به عقیده ارسطو ساختار خطابه مهم‌تر از موضوع خطابه است (Quintilian, ۱۹۵۹: ۱). رومیان معتقد بودند برهان عقلی و منطقی یا لوگوس پیکره اصلی خطابه را تشکیل می‌دهد و اتوس (انگیزه براساس ایجاد اعتماد) و پاتوس (برانگیختن احساسات) در ابتدا و انتهای خطابه مورد استفاده قرار می‌گیرد (Wisse, ۱۹۸۹: ۸۵).



ارکان رتوریک از منظر ارسطو

رتوریک مدرن

با بررسی تاریخی و علمی مشخص می‌شود رتوریک، هنر سخن گفتن به‌نحوی مؤثر و اقناعی بوده است که به مرور زمان دامنه آن گسترش یافته و به علمی بدل شده است که به بررسی اصول و قوانین انشا (نوشتن به‌نحوی مؤثر و اقناعی) می‌پردازد. در همین راستاست که برخی پژوهشگران جدید معتقدند رتوریک، پایه‌های بلاغت غرب را شکل داده است و در حیطه مطالعات اسلامی در چهارچوب علم معانی نیز قابل پیگیری است (شمیسا، ۱۳۸۹: ۲۲). به باور ارسطو رتوریک و دیالکتیک در مقابل یکدیگر هستند که هرکدام با حقیقت مسائل، همان طور که هست، سروکار دارند و با دانش همه مردم سنجیده می‌شوند؛ اما علومی مجزا از هم را تشکیل می‌دهند. ارسطو رتوریک را به‌کارگیری ابزارهای موجود اقناع تعریف می‌کند و معتقد است اثر آن را نمی‌توان با هیچ شاخه هنری دیگری مقایسه نمود (Kennedy, ۱۹۹۱: ۳۵۴). بلاغت مفهوم‌ی است که از دیرباز دربرگیرنده دو مفهوم خطابه و زیبایی‌شناسی بوده است (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۰).

در عصر حاضر و با درهم‌تنیده‌شدن عرصه‌های گوناگون زندگی اجتماعی، رتوریک به‌عنوان فنی کاربردی و مؤثر نیز دامنه‌های فراوانی پیدا کرده است. همان طور که در مقدمه نیز اشاره شد، دامنه‌های رتوریک سیاسی را می‌توان در موضوعات مختلفی از قبیل سیاست، تجارت، اقتصاد، تربیت و فرهنگ پیگیری نمود. رتوریک سیاسی از جمله مفاهیم مدرن است که مفهوم آن، سابقه بیشتری از عنوان مرکب رتوریک سیاسی دارد.

مراحل رتوریک سیاسی

درمجموع می‌توان پنج کانون اصلی فرایند موفقیت‌آمیز رتوریک را در تولید گفتار بازشناسی نمود. ابتکار، جاگذاری، فصاحت، ارائه و به‌خاطر سپاری (چهارسوقی امین، ۱۳۹۷: ۱۵). در ادامه نیز سه مرحله اساسی رتوریک تشریح می‌شود:

اتوس (اعتبار، اطمینان یا قدرت سخنگو)

اتوس یا ایتوس واژه‌ای یونانی به‌معنای شخصیت و منش است. در اتوس، شخصیت فرد و تسلط او در موضوع خطابه اهمیت دارد. در مجموع می‌توان گفت اتوس جنبه‌ای از اقناع است که به‌صورت بالقوه ناشی از شخصیت گوینده یا اعتبار شخصی وی باشد (چهارسوقی امین، ۱۳۹۷: ۶۴).

از مصادیق اتوس می‌توان به مواردی نظیر شهرت یا تأییدشدن اقناع‌کننده از طرف دیگران اشاره کرد. اهمیت اتوس را می‌توان در برخی تبلیغات تجاری به وضوح مشاهده نمود. برای مثال زمانی که شخصیت ورزشی محبوب و

شناخته شده‌ای به تبلیغ و ترغیب مردم درباره خرید از برندی ورزشی اقدام می‌کند، اقبال عمومی به سمت محصولات برند مذکور افزایش می‌یابد. البته هرگاه مفهوم اتوس در تبلیغات استفاده می‌شود، تحلیل آن کمی پیچیده‌تر خواهد بود. برای نمونه گاهی اوقات افراد یا سازمان‌هایی که اتوس قوی دارند، به این دلیل که نتایج ایدئال و فواید محصولی را اثبات می‌کنند، مورد توجه قرار می‌گیرند و تخصص و تجربه درباره موضوع اقناع کمتر دیده می‌شود.

پاتوس (جذابیت‌های احساسی برای شنونده‌ها)

به باور ارسطو در نظر گرفتن احساسات مردم همان پاتوس است که بر انگیزه مخاطبان تأکید دارد. پاتوس را می‌توان همان قراردادن مخاطب در چهارچوب ذهنی درست معنا کرد (چهارسوقی امین، ۱۳۹۷: ۶۵). امروزه از این اصل علاوه بر تحریک احساسات مثبت در تحریک احساسات منفی نیز استفاده می‌شود. هر سخنران، نویسنده، مؤلف یا به عبارتی هر رتور (خطیب)، می‌تواند احساسات مخاطبان را درباره موضوع خاصی تغییر بدهد یا احساسات خاصی را در آن‌ها برانگیزد.

احساس در اندیشه ارسطو مفهومی مهم و اعتناپذیر است؛ چراکه بر قضاوت انسان در طول حیات اجتماعی او تأثیرگذار است. ارسطو معتقد است احساسات انسان معمولاً با درد یا لذت همراه بوده و خشم، دوست‌داشتن، حس ترحم از نمونه‌های مهم آن هستند. با توجه به این استدلال، احساسات در مرکز تصمیم‌گیری‌های انسان قرار دارد؛ البته بسیاری از انسان‌ها به تأثیر این احساسات در زندگی روزمره و قضاوت‌های خود، ناخودآگاه هستند و شاید در بسیاری از موارد متوجه آن نباشند (چهارسوقی امین، ۱۳۹۷: ۶۵).

هر خطیب و رتور برای موفقیت در پروژه خطابه خود باید بر احساسات مخاطبان تسلط داشته و از آن‌ها مطلع باشد. خطیب در مرحله پاتوس باید به این سؤالات پاسخ دهد که مخاطبان خاص او از چه موضوعاتی خشمگین و با چه موضوعاتی خرسند می‌شوند. این سؤالات به اقناع‌کننده این امکان را می‌دهد که مقدمات استدلال‌های خود را فراهم نماید و در مقابل انتقادات و چالش‌های احتمالی پیش‌بینی‌های لازم را انجام دهد.

برای نمونه می‌توان از تبلیغات سیاسی در انتخابات مثال‌های دقیقی ارائه داد. لازم است در این زمینه به سخنرانی‌ها، بیانات و ادبیات کاندیداها که ناظر به قشر جوان و نوجوان است، توجه شود. کاندیداها ناظر به این گروه خاص سعی می‌کنند برنامه‌هایی را برجسته نمایند که نیاز این دسته از افراد جامعه را پوشش دهد. صحبت از برنامه‌هایی مانند ایجاد شغل، آزادی بیان و... را می‌توان در این چهارچوب تحلیل نمود. این نوع تبلیغات برای اینکه موفق باشند، نیازی ندارند که شواهد، مدارک یا حقایق ارائه کنند؛ چراکه بر ترس‌ها و نگرانی‌هایی که مخاطبان مورد نظر درباره مسائل اقتصادی و خدمات پزشکی دارند، تأکید کرده‌اند و از آن‌ها به نفع خود استفاده کرده‌اند.

لوگوس (استفاده از شواهد، مثال یا دلیل مستند در سخنرانی)

این اصل وابسته به استدلال منطقی یا همان استدلال‌سازی است که از قیاس‌های خطابی استفاده می‌کند. این نوع از قیاس در مقایسه با قیاس منطقی از درجه پذیرش بالاتری برخوردار است. لوگوس درواقع بر وضوح، صحت و ثبات مباحث تأکید دارد. خطیب با ارائه ادعاهای معقول و پشتیبانی از آن‌ها با اثبات منطقی، این اصل را در مباحثه و مناظره مورد توجه قرار می‌دهد. اثبات خطیب باید براساس حقایق و آمار و داده‌های صحیح صورت بگیرد.

بحث‌های منطقی میان همه مخاطبان یکسان و فراگیر نیست و در این زمینه مؤلفه‌هایی همچون فرهنگ و زمان و مکان تعیین‌کننده هستند؛ به تعبیر دیگر کیفیت پذیرش استدلال‌ها و میزان منطقی‌بودن آن‌ها، وابسته به متغیرهای فرهنگی و جغرافیایی و نظام ارزشی مخاطبان است. برای مثال در فرهنگ ایرانی و اسلامی استفاده از آیات، روایات و شواهد تاریخی یکی از نمونه استدلال‌های پذیرفتنی در مخاطبان است (چهارسوقی امین، ۱۳۹۷: ۶۶).

ظرفیت‌های اقناعی رتوریک سیاسی

متقاعدسازی و فنون اقناع به صورت ارتباطی انسانی، فرایند پیچیده‌ای است که هدف خود را در تأثیرگذاری و تغییر در عقاید، ارزش‌ها یا نگرش‌ها قرار می‌دهد (دادگران، ۱۳۹۳: ۴۵). لذا دو مفهوم اقناع و متقاعدسازی در نگاهی عمیق و تخصصی بار معنایی متفاوتی دارند و در کلامی دقیق باید میان آن‌ها تفاوت قائل شد. به‌طور خلاصه واژه متقاعدسازی در ارتباط میان فردی و خرد ارزیابی می‌شود و واژه اقناع در حوزه تبلیغات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی معنا پیدا می‌کند و کلان‌تر به نظر می‌رسد (محمدی، ۱۳۹۴: ۲۱). اما در هر صورت سازوکار اصلی و روان‌شناسانه اقناع و متقاعدسازی،

ارتباط اجتماعی است که در هر دو مفهوم مشترک و به‌عنوان هدف اصلی قرار می‌گیرد.

میان دو مفهوم «اقناع» و «قانع‌شدن» تفاوتی اساسی وجود دارد. دیمو و جیفو معتقدند این تفاوت از ماهیت عمدی‌بودن و هدفمندی اقناع ناشی می‌شود. به تعبیر دقیق‌تر اقناع‌کننده در پی هدفی و به‌صورت خودآگاه و با برنامه‌ریزی قبلی درصدد تأثیر بر مخاطب است؛ اما فرایند قانع‌شدن این چنین پیچیده نیست و بسیاری از گفت‌وگوهای روزمره در تعاملات اجتماعی را می‌توان در این حوزه معنا کرد (Dima and Gifu, ۲۰۱۴: ۲).

سازمان‌ها و نهادهای اثرگذار دولتی و حتی غیر دولتی نیز در این زمینه برای اقناع افکار عمومی فعالیت‌هایی انجام می‌دهند. احزاب، گروه‌های فشار، رسانه‌های جمعی، خبرگزاری‌ها و... اقدامات مؤثر و تعیین‌کننده‌ای در این حوزه به انجام می‌رسانند. در مجموع می‌توان به‌صورت خلاصه دو مفهوم متقاعدسازی و اقناع را این گونه تشریح کرد:

«تلاش عامدانه موفق در تأثیرگذاری بر نگرش دیگری از طریق ارتباط، در اوضاعی که متقاعدشونده میزانی از آزادی را دارد» (دادگران، ۱۳۸۲: ۴۹).

مطابق این تعریف، نگرش نقطه قانونی اقناع قرار گرفته که از طریق ارتباط تغییر و تأثیر می‌پذیرد. همچنین این سازوکار دو طرف اقناع‌کننده و اقناع‌شونده دارد که اقناع‌کننده درصدد تأثیر و تغییر نگرش دیگری است.

رتوریک سیاسی را می‌توان به عنوان فن و سازوکاری اقناعی بازشناسی نمود. همان طور که از قبل بیان شد، رتوریک سیاسی در مرحله لوگوس، پاتوس و اتوس اجرایی است. در مرحله اتوس، سخنران و نویسنده، شخصیت قابل اعتماد خود را برای مخاطب نمایان می‌سازد و او را درباره اتقان و اعتماد به خود مجاب می‌کند. پس از آن برای ادامه فرایند اقناعی، سخنران و نویسنده تلاش می‌کند تا نگرش مخاطب را با استفاده از شواهد، مثال‌ها و محسوسات در کنترل خود درآورد. نکته طلایی در این بخش، استفاده از جذابیت‌های احساسی مانند موضوعات هویتی، ملی، حزبی و... است. اقناع‌کننده با این مرحله، مخاطب را به خود نزدیک می‌کند و دوگانه «خود» و «دیگری» را به وحدت «ما» نزدیک می‌کند.

در مجموع می‌توان گفت رتوریک سیاسی یکی از سازوکارهای اقناع افکار عمومی است که تمرکز آن در حیطه گفتار و نوشتار و استفاده از فنون ادبی در اقناع است. حیطه اقناع افکار عمومی حیطه‌ای گسترده است که استفاده از فنون ادبی و خطابه یکی از جنبه‌های آن ارزیابی می‌شود. جنبه‌های دیگر آن را می‌توان در موضوعاتی نظیر زبان بدن، چهارچوب‌سازی، برجسته‌سازی، فنون رسانه‌ای و... مشاهده کرد. اما می‌توان گفت رتوریک سیاسی یکی از سازوکارهای مهم اقناع افکار عمومی است. ❶

منابع

۱. احمدی، محمد. تحولات نظریه رتوریک سنتی از یونان تا روم: تفاوت شباهت‌های نظریه رتوریک ارسطو و نظریه معلمان خطابه در روم، نشریه علم زبان، سال ۵، شماره ۷، بهار و تابستان ۱۳۹۷.
۲. چهارسوقی امین، تینا. رتوریک سیاسی در ایران؛ سازوکارهای اقناع در گفتمان مجلس شورای اسلامی، تهران: انتشارات لوگوس، چاپ اول، ۱۳۹۷.
۳. دادگران، سیدمحمد. افکار عمومی و معیارهای سنجش آن، تهران: انتشارات مروارید، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۴. فتوحی، محمد. نگاهی انتقادی به مبانی نظری و روش‌های بلاغت سنتی، مجله ادب پژوهی، شماره ۳، ۱۳۸۶.
۵. محمدی، سعیده. (۱۳۹۴)، شیوه‌های تأثیر بر افکار عمومی، تهران: انتشارات ساکو، چاپ اول، ۱۳۹۴.
6. Dima, Ioan Constantin and Gifu, Daniela. (2014), Opinion and Persuasion, International Letters of Social and Humanistic Sciences, Vol 33, pp 7784.
7. Dryzek, John S (2010), Rhetoric in Democracy: A Systemic Appreciation, Sage Publications, Inc, Vol 38, No 3, pp319-339.
8. Kennedy, George A (1991), Historical Survey of Rhetoric, Handbook of Classical Rhetoric in the Hellenistic Period, 330 B.C. - A.D. 400, pp 3-41.
9. Wisse, Jakob (1989), Ethos and Pathos From Aristotle to Cicero, Hakkert.



مصطفی سمیعی

پژوهشگر جامعه‌شناسی سیاسی

گریزی از خیابان نیست!

رشد فناوری‌های نوین اینترنت پایه هرچند الگوی جدیدی برای اعتراضات سیاسی رقم زده و قابلیت فوق‌العاده‌ای در اختیار جنبش‌های اجتماعی قرار داده‌اند، در قرن بیست‌ویکم باز هم شاهد اعتراضات خیابانی در اقصی‌نقاط جهان هستیم. در ایران نیز چند ماهی است که از لایحه‌ای درخصوص نحوه برگزاری تجمعات قانونی صحبت می‌شود که براین اساس وزارت کشور مکلف به تعیین مکان‌هایی برای اعتراضات است. در این یادداشت قصد داریم «خیابان» را تحلیل کنیم.

اشاره

«در این لایحه پیش‌بینی کرده‌ایم که به تناسب جمعیت شهرها، مناطق مختلفی برای برگزاری تجمعات در نظر گرفته شود. ما می‌توانیم منتظر تصویب قانون باشیم؛ ولی برای اجرای آن باید دستورالعملی هم تهیه کنیم که در این زمینه مشکلی وجود ندارد. اگر لایحه تصویب شود، باید مکان‌هایی برای تجمع در نظر بگیریم.» اظهارات وزیر کشور ناظر به لایحه‌ای است که چندی پس از اعتراضات پاییز ۱۴۰۱ تنظیم شد. در این لایحه به «مکان»‌هایی برای برگزاری مسالمت‌آمیز اعتراضات اشاره شده است. براساس این لایحه (در صورت تصویب) گروه‌های مختلف (به‌جز مواردی که در قانون استثنا شده‌اند) می‌توانند برای برگزاری تجمع‌های خود به سامانه مشخص شده مراجعه کنند و با رعایت ضوابط مندرج در قانون، فرمانداری‌ها موظف هستند با تأمین امنیت حضار، مکان‌هایی را برای اعتراض در اختیار آن‌ها قرار دهند.

معمولاً زمانی که از دریافت مجوز برای برگزاری تجمعات سخن به میان می‌آید، برخی با استناد به اطلاق موجود در اصل ۲۷ قانون اساسی، گرفتن هرگونه مجوز را خلاف قانون قلمداد می‌کنند. از سوی دیگر رویه موجود در کشور این‌گونه بوده است که گروه‌ها و افراد مختلف می‌بایست از وزارت کشور مجوز بگیرند و در غیر این صورت، تجمع آن‌ها غیرقانونی خواهد بود. در این یادداشت قصد ورود به این نزاع را نداریم و صرفاً قصد داریم آنچه را که در واقعیت رخ می‌دهد، تحلیل کنیم.

شاید برای خواننده محترمی که این یادداشت را از طریق تلفن همراه یا رایانه خود می‌خواند، این سؤال پیش بیاید که در عصر شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های مجازی چرا همچنان خیابان در موفقیت یا عدم موفقیت جنبش‌های اجتماعی یا به ثمر نشستن اعتراضات خیابانی نقشی کلیدی دارد؟ درحالی که می‌توان با هزینه پایین، گمنامی، دسترسی آسان و جذابیت بالا در فضای مجازی به اعتراض پرداخت و آن را گسترش داد، حضور در خیابان چه اهمیتی دارد؟ اشغال میدان انقلاب تهران مهم‌تر است یا اینکه ترند توییتر فارسی عنوانی اعتراضی باشد؛ به بیان دقیق‌تر فریادی که در میدان انقلاب بلند می‌شود، پژواک بیشتری دارد یا هشتگی که در شبکه‌های مجازی به ترند تبدیل می‌شود و ممکن است چندین میلیون بازدیدکننده داشته باشد؟

فضای عمومی دورگه

بررسی انقلاب‌ها و جنبش‌های کشورهای عربی نشان می‌دهد که رسانه‌های نوین در رشد و اثربخشی جنبش‌های اعتراضی نقش بسیار پررنگی داشته‌اند. به همین دلیل می‌توان ادعا کرد اگر رسانه‌های شبکه‌ای شده اینترنت پایه در این جنبش‌ها حضور نداشتند، این اعتراضات به ثمر نمی‌نشست. بی‌شک رسانه در ایجاد هویت و سازماندهی معترضان

نقشی بسزا دارد. باین‌حال اگر عنصر «خیابان» را از جریان اعتراضات کشورهای عربی خارج کنیم، تأثیر رسانه ضرب در صفر می‌شود.

امانوئل کاستلز به‌عنوان یکی از اندیشمندان علوم سیاسی که به مطالعه تأثیر رسانه و سیاست و به‌صورت خاص جنبش‌های اجتماعی مشغول است، پس از بررسی انقلاب‌های کشورهای عربی به تأثیر دیالکتیکی و تعاملی میان «خیابان» و «فضای سایبر» اذعان می‌کند. براین‌اساس او از فضای دورگه‌ای سخن به میان می‌آورد که جنبش اجتماعی در آن ساخته می‌شود؛ فضایی بین شبکه‌های اجتماعی اینترنت پایه و فضای شهری اشغال‌شده که به لحاظ تکنولوژیکی و فرهنگی، اجتماعی فوری برای کردار دگرگون‌کننده ایجاد می‌کند. این فضای جدید، فضایی برای ارتباط خودمختار است که این خودمختاری در ذات جنبش‌های اجتماعی جدید است. خودمختاری در دنیای کنونی مرهون رشد فناوری‌های رسانه‌ای جدیدی است که فردیت شکل گرفته در دنیای مدرن را به نقطه اوج خود رساند.

بدین ترتیب می‌توان فهمید که چرا بسیاری از اعتراضات یا جنبش‌هایی که صرفاً در فضای رسانه‌ای مطرح می‌شوند و امتداد «خیابانی» پیدا نمی‌کنند، توفیقی ندارند و به‌سرعت فروکش می‌کنند. خیابان نماد و نماینده فضای واقعی است که به‌صورت انضمامی با زیست انسان‌ها مرتبط می‌شود. فضای «مجازی» اگر با حاق واقعیت ارتباطی نداشته باشد و مخاطبان آن مابه‌ازای واقعی آن را در فضای عمومی شهری مشاهده نکنند، هم‌بستگی لازم برای ایجاد اعتراض اثرگذار شکل نمی‌گیرد.

خیابان و «اشغال فضای شهری» مهم‌ترین نقاط عطفی هستند که فرازوفروید هر جنبش اجتماعی را رقم می‌زنند. در انقلاب‌های مصر و تونس و اعتراضات ایسلند و دیگر کشورها مانند آمریکا و فرانسه و انگلستان، نقاط عطف زمانی رخ می‌دهند که حضور خیابانی معترضان قابل مشاهده باشد. خیابان واقعی‌ترین عرصه کنشگری اجتماعی و سیاسی در راستای اعتراض یا حمایت است. لذا اهمیت خیابان هرگز در عصر رسانه کاهش نخواهد یافت. برخورد تن‌به‌تن و مشاهده و حس سردادن شعار واحد همگی از عوامل مؤثری هستند که در هم‌بستگی میان اعضای جنبش نقش بی‌نیادین دارد.

رسانه، آن چنان را آن چنان تر می‌کند!

رسانه و فضای مجازی هرچند قدرت جادویی چندبرابر کردن واقعیت را دارد، باید مابه‌ازای واقعی برای آن وجود داشته باشد که بی‌نتیجه نباشد. رسانه درواقع «آن چنان را آن چنان تر می‌کند». بنابراین گریزی از خیابان نیست و هر جنبش اجتماعی برای موفقیت خود به فضای عمومی شهری و فضای امن سایبر به‌صورت توأمان نیاز دارد.

رسانه پیش و پس از حضور در خیابان نقشی افزایش‌دهنده یا کاهش‌دهنده می‌تواند ایفا کند. اگر علی پسرعموی محمد بوعلیزی، پس از خودسوزی محمد، به انتشار ویدئوی آن اقدام نکرده بود یا اگر معترضان پس از تجمع مقابل ساختمان نهادهای دولتی در رسانه مشاهده نمی‌شدند، هیچ‌گاه انقلاب در کشورهای عربی رخ نمی‌داد. بازنمایی تجمع ولو اندک در رسانه و سپس فراخوان برای تجمع بعدی به مانند بزرگ‌شدن گلوله برف و تبدیل آن به بهمن است که می‌تواند نظام‌های سیاسی مختلف را تهدید کند.

درخصوص لایحه اخیر وزارت کشور برای اعتراضات می‌توان به ابعاد مختلفی اشاره کرد و آن را از زوایای گوناگونی تحلیل کرد؛ اما در این نگاشت تلاش بر این بوده است که دلالت فرامتنی این لایحه و اهمیت موضوع خیابان بیشتر محل توجه باشد. ❖

منابع

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۸.
۲. کاستلز، امانوئل (۱۳۹۳). شبکه‌های خشم و امید؛ جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت، مترجم: قلی‌پور، مجتبی. تهران: نشر مرکز، چاپ پنجم: ۱۳۹۷.
۳. کانال روزنامه شرق.
۴. لایحه نحوه برگزاری تجمعات و راهپیمایی‌ها.

نقض حق بر امنیت و سلامت روان عموم مردم توسط چهره‌های مشهور (سلبریتی‌ها)



سیدحسین هاشمی

دانشجوی دکتری حقوق عمومی

حق بر امنیت فردی ازجمله حقوقی است که به افراد اجازه می‌دهد تا از تهدیدات مختلف امنیتی، مانند تهدیدات اجتماعی، خطرات جسمانی و روانی، نقض حریم شخصی و سرقت محافظت شوند. این حق شامل حق حیات، آزادی، حق تأمین نیازهای ضروری، حق مالکیت و حفظ کرامت انسانی است.^۱ در اصول ابتدایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، امنیت فردی و همه مؤلفه‌های وابسته به آن به‌عنوان وضعیت مطلوبی که افراد باید در آن زندگی کنند، در شاخه‌های مختلفی درنظر گرفته شده است.

با بررسی اصول قانون اساسی دانسته می‌شود که این قانون بدون ذکر عبارت «امنیت فردی»، به نحو گسترده‌ای به مصادیق و متعلقات آن پرداخته و ضمن شناسایی موارد تهدید، برای آن ضمانت اجرای مناسب درنظر گرفته است. از این رو می‌توان محتوای اصلی این حق را که مصونیت و تأمین حقوق فردی است، به وضوح در قانون اساسی مشاهده کرد.^۲ همچنین، امنیت انسانی به‌عنوان یکی از مبانی مهم حقوق و آزادی‌های بنیادین و درمجموع حقوق عامه شمرده می‌شود.^۳

حق بر سلامت که مفهومی اساسی و حیاتی از سلامت است، حقی است بشری که شامل دسترسی به وضعیت زندگی ایمن و پایدار و خدمات بهداشتی مناسب برای دستیابی به رفاه روانی است. این حق در اسناد بین‌المللی حقوق بشر از جمله میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به رسمیت شناخته شده است. این، حق رهایی از آسیب جسمی و روحی، از جمله حق محافظت از خود در برابر تهدیدات امنیتی مختلف را دربرمی‌گیرد. حق بر سلامت روان، از سوی دیگر، حق دسترسی به خدمات بهداشتی مناسب برای پیشگیری و درمان اختلالات سلامت روان و همچنین محافظت روانی در برابر خطرات فکری و شناختی است. هر دو حقوق برای حفظ و بهبود رفاه فردی و اجتماعی مهم هستند.^۴

امروزه در فضای عمومی کشور و با درنظرگرفتن مجموعه‌ای از مشکلات و چالش‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و امنیتی داخلی و خارجی، امنیت روانی و سلامت فکری مردم شریف ایران دستخوش تهدیدهای بسیاری است و باید با بهره‌گیری از سیاست‌گذاری صحیح و استفاده از ابزارهای حقوقی مختلف همانند کالایی گران‌بها از آن حفاظت شود. با توسعه و گسترش جهان مجازی و همه ابزارها و پلتفرم‌های مرتبط با آن در فضای مجازی، افکار عمومی به‌راحتی از طریق این ابزارها دگرگون شده و در بسیاری از موارد، جریان‌سازی‌ها و اقدامات چهره‌های شاخص از جمله سلبریتی‌ها مخصوصاً در اظهار نظرهای غیرکارشناسانه، سیاست‌زده، منفعت‌جویانه و بعضاً غیر اخلاقی در نقض حق امنیت و سلامت روانی مردم بسیار مؤثر بوده است؛ این تأثیر به حدی بوده که در طول یک سال، بیش از صدها مورد از آن را می‌توان به‌راحتی برشمرد. سیاست جنایی و حقوقی ایران در مواجهه با این اقدامات و برخورد با ناقضان این حق بسیار مهم، یکدست و منجمم نبوده است. برای تشریح بحث لازم است با استفاده از مطالعات تطبیقی به مثال مهمی در ایالات متحده آمریکا اشاره شود.

نظام قضائی آمریکا با افزایش چشمگیر هزینه نقض هنجارهای امنیتی توسط اشخاص معروف یا همان سلبریتی‌ها و بر مبنای داده‌های تئوریک حاصل از اصل محاسبه‌گرایی، ضمن اعمال مجازات شدید در پرونده‌های مهم از جمله

حادثه دبستان سندی هوک (در دسامبر ۲۰۱۲ که در نتیجه تیراندازی یکی از جوانان، بیست دانش‌آموز کشته شدند) و حتی چشم‌پوشی از اصل تناسب جرائم و مجازات‌ها، شخص مجری تاک‌شوی بسیار پر بیننده، آلکس جونز را که ادعا کرده بود این حادثه واقعیت نداشته است، به پرداخت بیش از پنجاه میلیون دلار محکوم نمود و شرکت بسیار بزرگ او را در اثر شدت جزای نقدی مندرج در حکم، ورشکسته کرد تا اعلام کند تشویش اذهان عمومی و تلاش در جهت ایجاد شکاف میان ملت و حاکمیت، هزینه سرسام‌آور و پشیمان‌کننده‌ای دارد.^۵

ارائه واکنش قاطع حاکمیت به شکستن پنجره‌های امنیت و سلامت روان عموم مردم توسط اشخاص معروف، با استمرار مؤلفه‌های حکمرانی مطلوب در ارتباط بوده و در میراث ایرانی و اسلامی ما نیز از برخورد سریع و صحیح و قاطع با اشخاصی که به‌واسطه شهرت خود رسانه و ضریب نفوذ کلام مؤثری در جامعه داشته و با سوءاستفاده از تربیون‌های خود در ایجاد شکاف و دو قطبی‌سازی و تضعیف ارکان حاکمیت کوشیده‌اند، نمونه‌های فراوانی موجود بوده و خود، موضوع بسیار مفصل و شایان توجهی است.

به هرحال همان‌گونه که احتکار گندم در زمان قحطی، سرقت در زمان زلزله، فرار از خدمت در زمان جنگ نظامی و فروش اطلاعات به دشمن متخاصم در نبرد امنیتی، نظام جرائم و مجازات افتراقی و ویژه‌ای را می‌طلبد، برخورد دقیق و سریع با مشهوران تربیون‌داری که در حین نبرد هیبریدی و شناختی، جایگاه معاند، منتقد، متخصص و تحلیل‌گر به خود گرفته و با تشویش اذهان عمومی و برهم‌زدن سلامت و امنیت روانی عموم مردم زمینه تشدید چالش‌های اقتصادی و اجتماعی را فراهم می‌کنند نیز عکس‌العمل سریع و قاطع دستگاه قضائی در مدیریت جرائم مزبور بر مبنای افزایش هزینه‌های ارتکاب جرائم امنیتی را طلب می‌کند و از آنجا که نظم و عدل یعنی «وُضْعُ الشَّيْءِ عَلَى مَكَانَتِهِ» و نظر به اینکه عدالت، زمانی مستقر می‌شود که هر چیزی بر جای خود قرار گیرد، بایستی بر مبنای موازین علمی حاصل از جرم‌شناسی و فن مدیریت پدیده‌های مجرمانه و درمجموع سیاست جنایی صحیح و عادلانه موقعیتی ایجاد شود که برای مثال، چهره‌های مشهور در زمینه مسائل قضائی و امنیتی بدون مبنا و دانش اعلام نظر نکنند و زمینه‌های حقوقی لازم برای ایجاد امنیت خاطر شهروندان و پیشگیری از سلب آسایش عمومی و جلوگیری از نشر بدون هزینه اکاذیب در حوزه امنیت ملی فراهم گردد.^۶

منابع

۱. اسماعیلی، محسن. حق بر امنیت و همگانی‌بودن آن. دو فصلنامه فقه حکومتی، دوره ۳، شماره ۵، شهریور ۱۳۹۷.
۲. علی‌زاده، عبدالرضا و کاویانی، محمدهادی. حق امنیت فردی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. مطالعات حقوق خصوصی (حقوق)، ۴۱(۴)، ۱۳۹۰.
۳. خسروی، حسن. حمایت از حق بر سلامت روان در برابر کووید ۱۹ در پرتو ماده ۱۲ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. پژوهش حقوق عمومی، ۲۲(۶۷)، ۱۳۹۹.
۴. میرغلامی، مرتضی، قره بگلو، مینو و نوزمانی، نوشین. ارزیابی تأثیر ابعاد اجتماعی و کالبدی محیط محله بر سلامت روانی و حس سلامتی ساکنین (مورد پژوهی محله رشدیة تبریز). نشریه هنرهای زیبا - معماری و شهرسازی، ۲۲(۲)، ۱۳۹۶.

5. <https://nournews.ir/n/122427>

کنشگری توییتری در ایران؛ واقعیت فضای نخبگانی



یوسف اسمعیل زاده
پژوهشگر علوم سیاسی

با گسترش فضای مجازی، توییت به عنوان یکی از شبکه‌های اجتماعی مهم در ایران به شمار می‌رود. این شبکه اجتماعی در کنشگری سیاسی نقش مهمی ایفا می‌کند. در این باره برخی مطالعات نشان داده‌اند که توییت به عنوان یکی از ابزارهای مهم در جنبش‌های اجتماعی و سیاسی ایران در دهه گذشته به کار گرفته شده است. برخی تحلیل‌های موجود نشان می‌دهد که در توییت، کاربران ایرانی از تکنیک‌های مختلفی مانند هشتگ، منشن و ری‌توییت برای انتقال ایده‌های خود و افزایش ارتباطات خود استفاده می‌کنند. همچنین برخی کاربران، توییت را به عنوان یکی از ابزارهای مهم خود در تبلیغات و ترویج فعالیت‌های خود به کار می‌گیرند. در این نگاشت سعی شده است که بر ساختی با تأمل و تدقیق در فضای موجود در این شبکه اجتماعی واکاوی و بررسی شود که از مفهوم «فضای نخبگانی» در نسبت با جامعه توییت فارسی میان عموم به کار بسته می‌شود. این موضوع به این منجر خواهد شد که آیا کنشگری‌هایی که در توییت وجود دارند، توانسته‌اند فضایی نخبگانی را در آن ایجاد کند یا این فقط بر ساخت یا وهمی از آن بوده است. نوع کنش‌هایی که در ساخت فضای توییت نقش دارند نیز سعی شده است برای ترسیم چگونگی شکل‌گیری فضای نخبگانی توییت مورد توجه قرار گیرد.

با توجه به نمونه‌های بررسی‌شده در تحقیقات با موضوع شبکه اجتماعی توییت، لازم است به دستاوردها و نتایج علمی این تحقیقات پرداخته شود تا به زوایایی از این سؤال پاسخ داده شود. در ابتدا لازم است به دو پژوهش ناظر به گفتمان موجود در توییت پرداخته شود. در پژوهشی که ذکایی و حسینی در سال ۱۴۰۰ انجام دادند، موضوع سبک‌های نوشتاری کنشگران توییت بررسی شده است. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که کاربران برای نگارش توییت‌های انتقادی از چند سبک رایج شده در توییت استفاده می‌کنند. آن‌ها از طنز، تشبیه و مقایسه و سبک‌های شبیه بدن‌ها برای کنش سیاسی خود بهره می‌برند.^۱ با توجه به اینکه خود نویسنده مدت‌ها به صورت تجربی در این شبکه اجتماعی حضور داشته است، آنچه این پژوهش نتیجه گرفته، غالب محتوای این شبکه اجتماعی را پوشش می‌دهد. اکثریت کاربران در بیان ایده، افکار، نظر، تحلیل و نقد سیاسی خود از سبک‌های طنز، تمثیل و نقد صریح و بعضاً بدون رعایت حدود ادبی و اخلاقی بهره می‌گیرند. این امر چنان رایج بوده است که در دو سال اخیر کنار اعتراضات آبان ۱۴۰۱، با کنشگران انسان‌نما یا بات‌هایی که خارج از فضای واقعی موجود، محتوای تخریبی، ضد اخلاقی، فریب و به خصوص دروغ در این شبکه اجتماعی گسترش یافته‌اند.

پژوهش دیگری در سال ۱۳۹۶ بر تأثیرات متقابل شبکه اجتماعی توییت و انتخابات ریاست‌جمهوری آن سال پرداخته است.^۲ نتیجه این پژوهش حاکی از آن است که کاربران با کنش‌های توییتی به توصیف ترجیحات و بینش‌های سیاسی خود می‌پردازند. این پژوهش نشان می‌دهد که کاربران چگونه از رهرو این شبکه، به ابراز مطالبات سیاسی پرداخته و در زمینه مشارکت سیاسی در انتخابات، به موضوعاتی وارد می‌شوند که برای طرح گفت‌وگو در موضوعات انتخابات ۱۳۹۶ مورد توجه آنان بوده است. این پژوهش نسبت به پژوهش قبل، ما را

به این شبکه اجتماعی خوش‌بین‌تر می‌کند؛ اما ناگفته نماند که زمان و موضوع این پژوهش محدودتر بوده و جریان‌های سیاسی موجود در انتخابات از این بستر به عنوان مهندسی افکار عمومی و تشکیل کمپین‌های انتخاباتی مورد استفاده قرار داده‌اند.^۳ پس طبیعی است که این سه عامل به بهبود فضای توییت کمک کرده باشد؛ اما با فوت این اثرات و گذر از موضوعات حساس‌برانگیز و روزمره سیاسی و اجتماعی با توجه به افزایش آمار اکنون کاربران به نسبت سال ۹۶ و ماقبل، سلاقی و کنش‌های جدیدی به سبک‌های اشاره‌شده، افزوده گردیده‌اند.

جریان‌های کلی توییتی

در یک دهه گذشته، توییت فارسی شاهد پدیده‌ها و بالتبع جریان‌های مختلفی بوده است. در ادامه، به برخی از این جریان‌های تأثیرگذار در توییت فارسی در دهه گذشته اشاره می‌شود:

اولین جریان، جریان اصلاح‌طلبی و حامیان حقوق بشر با کنش‌های انتقادی است. در دهه گذشته، توییت فارسی به یکی از ابزارهای مهم ارتباطی اعضای جریان اصلاح‌طلب و حامیان حقوق بشر در ایران تبدیل شد. این جریان برای انتشار اخبار، تحلیل سیاسی و انتقاد از نظام جمهوری اسلامی، از توییت بهره می‌برد؛ آنچه که فضای موجود کنونی شبکه اجتماعی توییت نشان می‌دهد. این جریان، جریان غالب در توییت بوده است. جریان بعدی جریان رسانه‌های سوم بوده است. رسانه‌های سوم به مجموعه رسانه‌هایی گفته می‌شود که خبرها و اطلاعات را از منابع غیررسمی و خودجوش تأمین می‌کنند و آن‌ها را به صورت مستقیم به مخاطبان خود منتقل می‌کنند. توییت فارسی به عنوان یکی از ابزارهای محبوب این رسانه‌ها، به کمک آن‌ها در انتشار خبرهای مهم و اطلاعات مخفی کمک می‌کند. رسانه‌های سوم که بعضاً از مفهوم «شهروند خبرنگار» نیز برای آن‌ها به کار می‌برند، توانسته است موجودیت خبرگزاری آنلاین و در لحظه را برای کاربران فراهم کند. این جریان موجود از جانب نهادهای رسمی نیز به رسمیت شناخته شده است که خود در وهله اول، به بر ساخت فضای نخبگانی از توییت کمک می‌کند.^۴ این نگاه که آیا توییت تصویر کاملی از جامعه مدنی ایران را ارائه می‌دهد یا در وجهی دیگر نشانگر افکار عمومی جامعه ایرانی است، باید به صورت تخصصی واکاوی و تحلیل شود. حال آنکه در نگاه ابتدایی پاسخ به این گونه سؤال مثبت بوده است. آخرین جریان موجود در توییت نیز جریان طنز و کمدی است. در سال‌های اخیر، جریان طنز و کمدی در توییت فارسی بسیار شناخته شده است. توییت فارسی به عنوان یکی از فضاهای مهمی است که برای خلق کنترل‌نشده طنز و کمدی در دسترس است.

فضای نخبگان معترض / منتقد

بررسی‌ها نشان می‌دهد که کنشگران سیاسی در توییت فارسی بیشتر به موضوعات سیاسی و اجتماعی پرداخته و درباره آن‌ها توییت می‌کنند. احساساتی که در توییت‌های این گروه از کاربران مشاهده می‌شود، عمدتاً شامل نارضایتی، خشم، نگرانی و امیدواری است. این احساسات به طور مستقیم با اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور مرتبط بوده و اغلب به دنبال اتفاقات بزرگ و پرطرفدار مانند انتخابات، رویدادهای مهم سیاسی و اجتماعی و موضوعات مربوط به حقوق بشر و آزادی بیان، به شدت افزایش می‌یابد.

این شبکه به نوعی ساخت یافته است که کاربران، برای بازاریابی توییت‌ها و برندهای خود و افزایش بازدید و جمع‌آوری دنبال‌کننده، از قالب‌های نقد و اعتراض به دولت و سیاستمداران بیشتر از سایر قالب‌های نشر محتوا استفاده می‌کنند. این به گونه‌ای است که حتی برای ایجاد جریان ضد قدرت و علیه نظام سیاسی در این شبکه ترند شدن هشتگ‌ها و جریان‌های اعتراضی و انتقادی به عنوان نمونه در جریان خانم مهسا امینی در سال ۱۴۰۱، از طرف حساب کاربری‌های بی‌هویت و اکثراً ساخته‌شده توسط بات‌های توییتی پشتیبانی شده‌اند. با وجود آنکه ساخت ذهنی از فضای نخبگانی بودن توییت علاوه بر افراد در میان سازمان‌ها و نهادهای رسمی سیاسی شکل یافته است، ارتباطات سیاسی در بستر این شبکه نشانگر این بوده است که خود نهادهای رسمی نیز از فضای اعتراضی و انتقادی استقبال کرده و بدان رسمیت می‌بخشند.^۵

در جمع‌بندی کلی می‌توان چنین بیان کرد که شبکه اجتماعی با توجه به پژوهش‌هایی که اشاره شد و جریان‌های گفتمان‌هایی که در آن به تولید محتوا و کنشگری می‌پردازند، نتوانسته‌اند فضای نخبگانی را

پوشش دهند. غالب فضای موجود چنانکه اشاره شد، فضای نقد و اعتراض به سیاست‌ها و سیاستگذاری‌هاست. اگر جریان اصلاح‌طلب در سازوکار سیاسی و دولت حضور داشته باشد، گفتمان اعتراضی کاهش پیدا کرده و جریان‌های مخالف را کم‌رنگ خواهد نمود. اگر جریان‌های رسانه‌سوم وجود داشته باشند، خود مانع از سایر جریان‌ها و گروه‌های سیاسی دیگر خواهند بود. در آخر، این نکته نیز حائز اهمیت است که تحقق فضای نخبگانی باید دربردارنده کنشگرانی باشد که اولاً ویژگی نخبگان و مدنی را در این فضا نمایان کنند. ثانیاً جریان اعتراضی باید جهت‌گیری سازنده‌ای برای جامعه و سیاست داشته باشد؛ نه تخریب. ثالثاً حضور در این فضای نخبگانی پس از دو شرط مذکور، برای همگان در دسترس باشد. حال آنکه تا کنون بعد از فیلترینگ توییت‌ر پس از حوادث سال ۸۸ با حضور سیاستمداران بدون محدودیت خاصی همراه بوده که فقط بلندگوی فعالیت سیاسی آن‌ها بوده است و نسبت جمعیتی توییت‌ر و آحاد نخبگان موجود در جامعه مدنی ایران نسبتی با اختلاف بالا بوده است. با این حال تحقق نخبگانی فضای توییت‌ر بسیار دورتر به ذهن می‌رسد. اگرچه با توجه به سیاستگذاری‌های کنونی در فناوری اطلاعات و ارتباطات کشور، می‌توان از تغییر زمین کنشگران نخبه از شبکه اجتماعی خارجی چون توییت‌ر به شبکه اجتماعی بومی نیز سخن گفت. 

منابع

۱. حسینی، فاطمه‌سادات و ذکایی، محمدسعید. سبک‌های نوشتاری توییت‌های انتقادی در میان کاربران ایرانی. نشریه رسانه، دوره ۳۲ شماره ۴، ۱۴۰۰.
۲. میره‌بیگی، سیدوحید؛ عنایتی شبکلائی، علی. کنش سیاسی در توییت‌ر؛ بررسی توییت‌های سیاسی در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری ایران در سال ۱۳۹۶، نشریه مطالعات انتخابات، بهار و تابستان شماره ۱۴ و ۱۵، ۱۳۹۶.
۳. کرمانی، حسین. بر ساخت اجتماعی واقعیت در توییت‌ر فارسی؛ قالب‌بندی شبکه‌ای ارزش‌های سیاسی توسط همگان‌های شبکه‌ای در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۹۶. پژوهشنامه علوم سیاسی سال چهاردهم پاییز شماره ۴، ۱۳۹۸.
۴. مورتی، دیراج (۲۰۱۸)، توییت‌ر؛ ارتباطات اجتماعی در عصر توییت‌ر، ترجمه سیدعلی موسوی، تهران: انتشارات نسل روشن، ۱۳۹۸.
۶. بیگدلو، مهدی. تأثیر توییت‌ر و فیس‌بوک بر فرهنگ سیاسی استادان دانشگاه‌های هشت کلانشهر ایران. فصلنامه مطالعات رسانه‌های نوین دوره ۱۳ شماره ۴، ۱۳۹۷.



سیاست خارجی کشور همان سیاست خارجی نظام در قانون اساسی است... این سیاست خارجی متخذ از اسلام و منبعث از اهداف و آرمان‌های انقلاب است... سیاست خارجی کشور مانند همه کشورهای جهان بر منافع بلندمدت و اصول و ارزش‌ها استوار است و با رفت‌وآمد دولت‌ها با سلايق سیاسی گوناگون، تغییر نمی‌کند؛ دولت‌ها فقط در تاکتیک‌ها و ابتکارات اجرایی راهبردهای سیاست خارجی تأثیرگذار و دخیلند. همه تاکتیک‌های دیپلماسی در دولت‌های مختلف باید در خدمت پیشبرد اصول سیاست خارجی در قانون اساسی باشد.

بیانات مقام معظم رهبری

در دیدار وزیر امور خارجه، سفیران و مسئولان نمایندگی‌های ایران در خارج از کشور

۱۳۹۴/۰۸/۰

حیات‌ها تربیتی و بایسته‌های آن

♦ از نفی خصوصی سازی تا خلق تنوع همگرای آموزشی

گفت‌وگو با دکتر محمدصادق تراب زاده

♦ آموزش و پرورش؛ چاه ویلی برای بلعیدن بودجه دولت، یاکشتزاری برای سرمایه‌گذاری بلندمدت؟

یادداشتی از محمدصابر اسدی

♦ «توجه» و اهمیت آن در تربیت اسلامی

یادداشتی از دکتر محمد رضا فتح‌الله بیاتی

♦ الزامات تربیتی حکمرانی فضای مجازی برای کودکان و نوجوانان

گفت‌وگو با حسین حق‌پناه

♦ حکمرانی فطری بر فضای مجازی

یادداشتی از امیر محمد اصفهانی

مطالبه به سمت این مسئله رفت که سوادآموزی رخ دهد و نهضت سوادآموزی شکل گرفت و این نهضت هم قرار نبود سازمان نهضت سوادآموزی باشد و با توجه به پیام امام خمینی علیه السلام هم که فرمودند بدون این تشریفات مردم ورود کنند و مسئله سوادآموزی را حل کنند، در اینجا دولت هم وظایفی دارد.

ما همزمان با انقلاب اساساً با نظام حکمرانی زیست می‌کنیم که همان نظام حکمرانی قبلی در لایه اداری است و به دوران پس از انقلاب انتقال پیدا می‌کند. اوایل انقلاب ایده حکمرانی متمایزی در قالب بسیج عمومی نیروها و نهضت‌ها وجود داشت که منظور حرکت‌هایی مثل جهاد سازندگی و امثال آن بود که این نگاه در خود دفاع مقدس که از حرکت‌های جمعی مهمی پس از انقلاب بود، به صورت مردمی پیش رفت و هرکسی داشت کارش را انجام می‌داد؛ کما اینکه دولت و بخش خصوصی و آحاد مردم و رسانه‌ها همه بودند؛ اما هرکسی داشت سر جای خود نقش‌آفرینی می‌کرد. ایده اصلی حکمرانی، حکمرانی مردمی بود و این‌ها به تدریج مضمحل شدند و دلایل آن هم مختلف است و فضایی در دولت‌های اوایل انقلاب وجود داشت و خصوصاً آن دو دولتی که مستقرتر بود که نخست وزیر آن میرحسین موسوی بود، فضا به سمت دولتی شدن رفت. دولتی شدن با مردمی شدن و خصوصی شدن فرق می‌کند. آنجا تمایل دولت این بود که کار به صورت متمرکز دست خود دولت باشد و ایده بسیج عمومی به دولتی‌سازی تبدیل شد. تفسیر اصل ۳۰ قانون اساسی هم اگرچه منعی بر ورود دیگران ندارد، به این مسئله تفسیر شد که وظیفه تأمین آموزش رایگان همگانی برابر صرفاً به عهده دولت است.

بنابراین در دهه اول انقلاب و تقریباً سه چهارم این دهه، دیدگاه اصلی این بود که صرفاً دولت وظیفه تأمین آموزش رایگان همگانی برابر را دارد. اینکه دولت وظیفه این کار را دارد، به معنای منع ورود دیگران نبود؛ اما فضای عمومی آن زمان این بود که دولت باید این کار را انجام دهد. وقتی دولت این کار را انجام دهد، بخشی از مردم به حاشیه می‌روند. دولت جلوتر می‌آید و در پیک جمعیت دانش‌آموزی هم قرار می‌گیرد و هنوز هم کنترل جمعیت اتفاق نیفتاده و مدارس سه‌شیفته و امثال آن و کلاس‌های تراکم بالا را داریم و زمان جنگ هم هست و منابع دولت به او اجازه نمی‌دهد و دست‌ها را به نشانه تسلیم بالا می‌برد و به دنبال ایده جایگزین می‌گردد. ایده جایگزین همزمان با ایده خصوصی‌سازی است که در دنیا شیوع پیدا کرده است

رهیافت‌ان‌پیش در ابتدای انقلاب، شاهد برانگیختگی عمومی به مسئله آموزش عمومی و عدالت آموزشی بودیم که ظهور و بروز آن در قانون اساسی و همچنین در رخدادهایی مثل نهضت سوادآموزی قابل مشاهده است. اما به نظر می‌رسد رفته‌رفته نحوه مواجهه دولت‌ها با مقوله آموزش و پرورش دچار تحولاتی شد. حال شما اگر بخواهید از منظر توجه به مسئله عدالت آموزشی، حرکت دولت‌های پس از انقلاب را در آموزش و پرورش بررسی کنید، چه روایتی دارید؟ به عبارت دیگر کدام رخدادها و کدام بازیگران سیاسی و کدام خط‌مشی‌های مشخص، نقاط اصلی روایت شما خواهند بود؟

ما نظام آموزشی خود را بعد از انقلاب به همان صورتی تحویل گرفتیم که از قبل بود و همان را هم ادامه می‌دهیم. ما در دورانی که انقلاب شد، نظام آموزشی را به گونه‌ای تحویل گرفتیم که وضعیت سوادآموزی به شدت بغرنج بود؛ یعنی می‌توانیم بگوییم اکثر جامعه ما بی‌سواد بودند و آن‌هایی که در سن سواد بودند، عموماً بی‌سواد بودند و سواد هم جزء شایستگی‌های پایه یک جامعه است و تحقق رشد و توسعه و پیشرفت منوط به این است که افراد سطحی از شایستگی را داشته باشند و در دوران طاغوت متأسفانه وضعیت بی‌سوادی، وضعیت به شدت بدی بود. ما این را از دوران طاغوت دریافت می‌کنیم. در عین حال ما نظام آموزشی هم داریم پس از انقلاب وارد می‌کنیم که درواقع نظام آموزشی وارداتی از دوران مدرن به شیوه متمرکز و تمرکزگراست که فرض آن این است که یک‌سری آموزش‌ها وجود دارد که این‌ها باید در قالب کلاس و مدرسه به دانش‌آموز منتقل شود؛ یک‌سری آموزش‌های بسته‌بندی‌شده مشخص استاندارد وجود دارد و وظیفه نهاد آموزش هم استانداردسازی آموزش و بسته‌بندی دانش‌آموزان است. این استانداردسازی اساساً خلاف آن تنوع ذاتی دانش‌آموزان و نیازهای اجتماعی متکثر در میان آدم‌هاست. از این منظر اصل آن نظام آموزشی قبلی ضدعدالت بود و تداوم آن هم به هر صورتی که باشد، ضدعدالت است؛ یعنی چون محتوا، محتوای استانداردسازی بود، تداوم آن هم چه در قالب دولتی و چه غیردولتی خلاف عدالت است. این مسئله همچنان وجود دارد و هنوز حل نشده است. پس بخشی از عدالت آموزشی در دولت‌های مختلف، به دلیل نگاه یکسان‌نگر و استانداردساز همچنان به عنوان ضدعدالت وجود دارد؛ اما چون وضعیت آموزش، وضعیت خوبی نبود و سطح سواد به شدت پایین بود، طبیعتاً با شروع انقلاب این



گفت‌وگو با

دکتر محمدصادق تراب زاده

پژوهشگر عدالت اجتماعی مرکز رشد
دانشگاه امام صادق علیه السلام

از نفی خصوصی سازی

تا خلق تنوع همگرای آموزشی

و حرفش هم این است که با محوریت بخش خصوصی، نظام آموزشی ساماندهی شود. اینکه بخش خصوصی وارد این کار شود، یک بحث است و اینکه با محوریت بخش خصوصی و منطق آن انجام شود هم بحث دیگر است. خلاصه از انتهای دهه ۶۰ مسیر دعوای خصوصی سازی و بخش خصوصی-دولتی را داریم. تقریباً می توانم بگویم در دولت های مختلف، این کلیشه هیچ تغییری نکرده و هیچ کدام نتوانستند از پس دیگری بر بیایند. رشد مدارس غیردولتی تقریباً در همه دولت ها بوده و دولت ها نگاه منفی به این کار نداشتند و به عنوان کمک نگاه می کردند. فرض ساده انگارانه آن ها هم این بوده عده ای پول دارند و به ما هم کمک می کنند و بچه های خود را به مدرسه غیردولتی می فرستند و ما بودجه خود را به مدارس دولتی می دهیم و رقابتی هم شکل می گیرد. این دعوا در دهه ۷۰ خیلی پررنگ نیست و تقریباً در دهه ۸۰ به دعوا تبدیل می شود و در دهه ۹۰ نیز به درگیری های شدیدی می انجامد؛ مثلاً در سال ۹۵ درباره دائمی شدن قانون مدارس غیردولتی که تا آن موقع آزمایشی بود، اوج دعاواها بود. افرادی در مجلس هم چندبار بعد از آن تلاش می کنند تا مصوباتی را شکل بدهند که مانع رشد مدارس غیردولتی یا حذف آن ها شوند؛ اما نهایتاً همچنان تفکری کلیشه ای وجود دارد که یا مدارس را به دست دولت بدهیم یا آن را به سمت بخش خصوصی ببریم. در اینجا منطق شبه بازاری هم اخیراً رونق گرفته که مثلاً در دولت آقای رئیسی این منطق به وسیله خود انقلابیون در حال پیگیری است.

بنابراین ما در ابتدا ایده مردمی سازی در قالب بسیج عمومی نیروها داشتیم که به دولتی سازی تبدیل شد و منابع دولتی سازی کفایت نکرد و زورش نرسید و تلاش کرد از بیرون خودش کمک بگیرد و خصوصی سازی در کنار دولتی سازی اتفاق افتاد. این مسئله همچنان به صورت دعوا جلو آمده است. جریان موازی دیگری هم از اواسط دهه ۶۰ شکل گرفت و آن هم تیپ استعدادپروری در قالب مدارس استعداد درخشان و امثال آن است. مدارس اولیه شاهد با چنین دغدغه ای بالا نیامد؛ اما تدریجاً این مدارس شاهد و مدارس نمونه دولتی چیزی شبیه به مدارس استعداد درخشان شد. دعوا اساساً بین سه گونه مدارس دولتی عادی، مدارس دولتی خاص (استعداد درخشان، شاهد و نمونه دولتی) و مدارس غیردولتی است. این سه مدرسه دعوای فعلی عدالت آموزشی را شکل دادند؛ اما همچنان در آن فضای آموزش استاندارد ساز که شما هر کدام را حساب کنید، ضد عدالت هستند؛ دولتی عادی با

منطق استاندارد سازی بدون انعطاف، دولتی خاص با منطق تفکیک و غیردولتی با تفکیک مبتنی بر مکانسیم بازار.

رهیافت ان لیشنه در تبیین تفاوت رویکرد مسئولان کشور در توجه به آموزش عمومی و عدالت آموزشی، آیا می توان فارغ از نقش عوامل اقتضایی و اجرایی (مثل کمبود بودجه یا عدم اولویت گذاری و...)، امتدادی نظری در جریان های فکری پشتیبان این خط مشی ها یافت؟ به عبارت دیگر آیا می توانیم میدان عمل مسئولان را به وسیله جریان شناسی فکری مبتنی بر نظریه های عدالت در مکاتب اقتصادی-اجتماعی توضیح دهیم؟

دولت های مختلف هیچ نظریه ای درباره آموزش و پرورش نداشتند و ندارند. اساساً جناح های سیاسی هم هیچ دیدگاه خاصی ندارند و هیچ فرقی میان اصلاح طلب و اصول گرا و امثالهم نیست؛ چون اساساً دیدگاهی درباره این نظام آموزشی وجود ندارد. این اختلافات هم به دلیل این است که خود آموزش، در بستر حکمرانی کلان تری وجود دارد که بر سر آن می توان بحثی انجام داد که آنجا درباره دولتی شدن دعوای کلیشه ای وجود دارد؛ به این معنا که سوبه دولتی وجود داشته باشد یا اینکه سوبه خصوصی داشته باشد. هیچ دولتی هم از بخش خصوصی بدش نمی آید و در دولت آقای هاشمی و دولت آقای خاتمی و دولت آقای احمدی نژاد مدارس خصوصی توسعه پیدا کردند. در بخشی از این ها مدارس دولتی خاص هم توسعه شدیدتری پیدا کرد و هیچ کدام از آن ها مخالف مدارس دولتی خاص نبودند. سر حجم رشد آن ها اختلاف نظر بود. مثلاً دولت آقای احمدی نژاد به صورت بی رویه ای مدارس دولتی خاص را توسعه می دهد و فرق چندانی بین این دانش آموزی که آنجاست با دانش آموزی که در مدرسه دولتی عادی درس می خواند، وجود ندارد. اساساً سیاست تفکیک برای پرورش استعداد درخشان، به جهت این منطق تفکیک دانش آموزی که دارد سیاستی ضد عدالتی است و این مشکل در همه دولت ها هم وجود داشته و الان هم هست و کسی به آن توجهی نمی کند. در بدنه وزارت آموزش و پرورش به صورت عمومی و فارغ از دولت ها دیدگاهی مطرح بوده که مثلاً این استعداد درخشان تفکیک شده را باید به حالت تلفیق برگردانیم؛ یعنی این ها در مدارس عادی باشند؛ ولی همان هایی هم که به دنبال این تلفیق بودند، مخالف مدارس غیردولتی نبودند و عملاً سیاست محدود سازی مدارس دولتی خاص به تقویت مدارس غیردولتی منجر شده که این اتفاق دارد می افتد. می خواهم بگویم این چنین نیست که

مثلاً دولت ها اندیشه ای درباره آموزش دارند و طبق آن اندیشه، سیاست هایی دریافت کرده اند. بلکه یک سری ایده های پراکنده ای است و تنها چیزی که می توان گفت این است که برخی بیشتر به خصوصی سازی گرایش پیدا کردند و برخی هم کمتر. مثلاً دوره آقای هاشمی مدارس غیرانتفاعی شروع شد و این امتداد دارد و الان ممکن است کمی شیب آن هم کم شده باشد؛ ولی همچنان مدارس غیردولتی وجود دارند و در اوضاع فعلی هم نمی توانند آن را جمع کنند. مثلاً در دوره آقای احمدی نژاد مدارس دولتی خاص توسعه بیشتری پیدا کرد. الان ایده ای که وجود دارد، این است که می خواهند مردمی سازی کنند؛ ولی از مکانسیم های بازاری استفاده می کنند. این دولت چنین نگاهی دارد. ایده هایی که در فضای بازار و شبه بازار وجود دارد، اصلش مدارس غیردولتی بودند؛ یعنی غیرانتفاعی که بعداً اسمش را غیردولتی گذاشتند. این امر تدریجاً رشد کرد و شاید حدود ۱۵ درصد یا کمتر؛ چون نوسان دارد. از زمان آقای روحانی با استدلال های مدیریت دولتی نوین و مدیریت گرایی و نوآفرینی دولت و تاجریسم و ریگانیسم که در حدود ۴۰، ۵۰ سال پیش چنین ادعایی در انگلستان و آمریکا داشتند که دولت کوچک بهتر است و بخش خصوصی کارآمدتر است؛ آن ها هم مبتنی بر این ایده طرح خرید خدمات را پیش بردند که برویم برای مناطق محروم که نمی توانیم معلم بفرستیم، از همان جا افرادی را پیدا کنیم و در بخش های خصوصی به مدارس غیردولتی پول می دهیم و خدمات آموزشی را برای ما با هزینه پایین تری یک چهارم سرانه مدارس دولتی تأمین می کنیم که عملاً آن چیزی که اتفاق می افتاد، بی کیفیتی آموزش و تأمین آموزش بی کیفیت بود؛ یعنی آموزش تأمین می شد؛ اما بی کیفیت بود. این مکانسیم بود که مدرسه خصوصی تولید نمی شد؛ ولی آموزش از قاعده خرید خدمات از بخش خصوصی تأمین می شد. در دولت آقای رئیسی ایده دیگری در بند ۶ سند انتظارات دولت و در قالب سند تحول دولت مطرح شد و آن هم این بود که ما براساس مکانسیم انتخاب خانواده، سرانه ای را تعریف کنیم و این سرانه اعتباری برای خانواده در نظر گرفته می شود و به مدرسه دولتی می رود و آن را انتخاب می کند و وقتی آنجا ثبت نام می کند، انتخاب آزاد است و هر مدرسه ای که خواست می تواند انتخاب کند و هر کدام را که انتخاب کرد، آن سرانه به مدیر مدرسه تعلق می گیرد. به نظر می رسد این طرح بسیار ناپخته بود. گفتیم شما از مکانسیم بازار استفاده می کنید؟ اینجا چه اتفاقی می افتد؟ پولی که شما به مدیر

مدرسه می دهید، مدیر مدرسه اختیار جذب، استخدام دارد یا ندارد؟ اگر سازمان برنامه، همه این پول ها را می دهد، شما چیزی به این ها ندادید، اتفاقی نمی افتد. اگر منظور تان این است که مدیر خودش می رود و خدمات تأمین می کند و اختیار دارد، شما عملاً دیگر چیزی به نام استخدام معلم ندارید. کاری که شما انجام می دهید، این است که معلم را مثل همان خرید خدمات و امثالهم انتخاب می کنید و معلم هم شما را انتخاب می کند و هر کسی که در قیمت بالاتری می تواند با معلم قرارداد ببندد، معلم هم به سراغ او می رود. آنجایی هم که پول کمتری می دهد، چون فضای بیکاری زیاد است، آدم های کمتر آموزش دیده هم می توانند آنجا بروند و بالأخره از هیچ بهتر است و این کار به نابود شدن آموزش منجر می شود.

اجمالاً آن ها هم به دنبال این هستند که اعتبارات سرانه آموزشی چنین تغییراتی را رقم بزنند؛ یعنی به دنبال رقابتی کردن یا ارتقای کیفیت آموزش هستند؛ ولی همان مکانسیم بازار است. الان هم ظاهراً در برنامه هفتم توسعه و در بند ۲۸۳ لایحه ای که تنظیم شده، آن هم دوباره به سمت چنین مکانسیم بازاری می رود. درحالی که هیچ لزومی ندارد برای مردمی سازی از این قواعد استفاده شود.

رهیافت ان لیشنه به نظر شما مؤلفه های اصلی امتداد نظریه عدالت اجتماعی مکتب انقلاب اسلامی در آموزش و پرورش چیست؟ به عبارت دیگر نقاط تمایز میان عدالت آموزشی در اسلام با مکاتب دیگری مثل انواع لیبرالیسم و سوسیالیسم چیست؟

ما قاعدتاً تلاش می کنیم از لیبرالیسم چه در قالب کلاسیک و چه در قالب نئوکلاسیک دوری کنیم و همچنین درباره مدل های استاندارد سازی که به آن ها سوسیالیسم گفته می شود نیز به همین ترتیب عمل می کنیم. ما باید بپذیریم که آدم ها با هم فرق می کنند و در عین حال اشتراکات زیادی نیز با یکدیگر دارند. همچنین آدم ها در هویت های اجتماعی متکثری هستند و بنابراین نیازهای اجتماعی متفاوتی نیز دارند. علاوه بر آن آدم ها به جهت اینکه درون جامعه هستند، نیازهای اجتماعی واحدی هم دارند؛ یعنی ما با نیاز متنوعی روبه رو هستیم که البته این نیاز متنوع در کنار نیازهای مشترک است؛ یعنی قاعدتاً نظریه عدالت آموزشی ما باید نظریه ای باشد که تنوع همگرای آموزشی تولید کند؛ نه مثل لیبرال های کلاسیک با تأکید بر تمایزات فردی به سمت تجزیه و تمیز کردن پیش برود؛ چون در تمیز کردن شما مجبورید تا تأسیس یک مدرسه برای دانش آموز پیش بروید. شما هر زمان دست روی تفاوت ها

گذاشتید، به این معنی که این دانش‌آموز با آن دانش‌آموز فرق می‌کند، مجبورید همه دانش‌آموزان را از هم جدا کنید. پس شما نمی‌توانید به صرف تأکید روی تمایزات پیش بروید. اساساً نظام اجتماعی ما تجزیه جامعه را نمی‌پذیرد و اصلاً دیگر جامعه‌ای وجود ندارد. نظام آموزشی باید نوعی از همگرایی را هم در خودش داشته باشد. نئوکلاسیک‌ها هم با این قاعده بازار، به بخش‌بندی دانش‌آموزان مبتنی بر قدرت پولی می‌پردازند. آن‌ها هم نمی‌توانند این همگرایی را تأمین کنند. ما در عین اینکه به محتوای آموزشی متنوع نیاز داریم، نیازمند ساختار آموزشی هم هستیم که در محتوا و ساختار همگرایی ایجاد کند. همگرایی در اینجا به معنای آن است که ما در مجموع بتوانیم به انسجام اجتماعی برسیم. خود نظام آموزشی هم در محتوا و هم در ساختار باید انسجام اجتماعی را تقویت کند. حال چرا از انسجام اجتماعی و تقویت آن صحبت می‌کنیم؟ به نظر ما مهم‌ترین مؤلفه نظریه اسلامی عدالت اجتماعی در لایه اجتماع، تقویت پیوندهای اجتماعی و انسجام اجتماعی است که در قالب واژه‌های به نام توازن از آن نام می‌بریم. توازن در ساختار لیبرال با تفکیک و بخش‌بندی به هم می‌خورد. توازن در ساختار سوسیالیسم با برهم‌زدن اصل تنوع به هم می‌خورد. ما نیاز داریم که همه این تنوع‌های مجاز و مشروط به صورت حداکثری با هم ضرب شوند. یعنی مثلاً ما چیزی به عنوان انواع مدرسه نداریم. ما چیزی به عنوان مدرسه داریم و همه دانش‌آموزان تا جایی که ممکن و مقدور است و ما می‌توانیم مدیریت کنیم، کنار هم آموزش می‌بینند. اما آموزشی که می‌بینند، کتاب درسی و کلاس واحدی نیست؛ بلکه فضایی آموزشی است که هر کسی می‌تواند استعدادهای خودش را به صورت متنوع دنبال کند. یکی از خنده‌دارترین نکاتی که می‌توان در این چند دهه مشاهده کرد، این است که ما به بهانه اینکه مدرسه‌های مختلفی تولید کنیم، به دنبال ایجاد کیفیت‌های متنوعی بودیم. با توجه به مدرسه‌های مختلفی که خلق کردیم و معضل تنوع مدارس را ایجاد کردیم، تلاش کردیم از این مسیر به نیازهای مختلف جواب دهیم. درحالی که شما به نیازهای مختلف جواب ندادید؛ یعنی حتی در مدرسه‌ای که جدا کردید و اسمش را استعداد درخشان گذاشتید، معمولاً این‌گونه است که با همه آن استعداد درخشان، با مدلی واحد برخورد می‌شود. حرف ما این است که باید تنوع به صورت حداکثری دنبال شود؛ اما نه به سستی که دانش‌آموز تفکیک شود. باید همه این تنوع را تا جایی که می‌توان به درون مدارس برد و مدل تلفیق را دنبال کرد.

می‌دانم که تلفیق چالش‌های سختی دارد؛ اما ناگزیر از این هستیم. در محیط‌های تلفیق شده، فرهنگ‌های جدا شکل نمی‌گیرد یا کمتر شکل می‌گیرد. درواقع وقتی که آدم‌ها زیاد در هم ضرب شوند، فرهنگ‌ها و یافته‌ها و فهم‌های آن‌ها با یکدیگر ضرب می‌شود. اگر قرار است، اولیا هم برای همه بچه‌ها هزینه کنند، برای مدرسه بچه‌های‌شان هزینه کنند، نه فقط برای بچه‌های خود. وقتی برای مدرسه بچه‌های‌شان هزینه می‌کنند، نابرابری تا حدی متفاوت می‌شود. ما به دنبال ایده توازن هستیم. حداقل ایده توازن این است که دولت مسئولیت تأمین مالی آموزش را مستقیماً بپذیرد و این مسئله ربطی به این ندارد که دولتی است یا غیر دولتی. تأمین مالی در مدارس که در کشورهای OECD با عنوان مدارس خصوصی وجود دارد، عموماً برعهده دولت است؛ یعنی فرق مدرسه دولتی و غیردولتی به تأمین مالی نیست؛ بلکه به اختیار اداره مدرسه است. اساساً آنچه ما اینجا با عنوان دولتی و غیردولتی داریم، با آنچه که دولتی و غیردولتی در جای دیگر است، فرق می‌کند. دعوای دولتی و غیردولتی در ایران، بر سر این است که پول مدرسه را چه کسی می‌دهد. درحالی که شما در خارج از ایران مدرسه خصوصی دارید؛ اما دولت پول آن را می‌دهد. این تصور که مدرسه خصوصی یعنی مدرسه‌ای که خانواده‌ها پول می‌دهند، تصویری غلط است. در گزارشی که سال ۲۰۱۷ منتشر شده، چنین آمده که برخی مدارس عمومی هستند که به دلایلی ما آن‌ها را دولتی ترجمه می‌کنیم؛ چون معمولاً دولت متولی صفر تا صد آن بوده است، اما اسم واقعی آن مدرسه عمومی است و این عمومی بودن، برای خود ارزش است و البته برای ما هم تا حدی ارزش است. حال مدرسه خصوصی مدرسه‌ای است که با سمن‌ها اداره می‌شود یا با سازمان‌های ایمان‌محور مثل کلیسا اداره می‌شود یا به وسیله شرکت‌های تجاری و کارخانه‌ها اداره و تأمین مالی می‌شوند؛ چون دانش‌آموزان بعداً به کار این‌ها می‌آیند.

به هر حال حرف بنده این است که تعریف آن‌ها از دولتی و غیردولتی به اداره مدرسه برمی‌گردد و نه به تأمین مالی آن. تصویری که در اینجا وجود دارد، این است که تا اسمی از دولتی آمد، یعنی دولت باید همه کارهای آن را انجام دهد و همه چیز آن با دولت است و تا صحبت از غیردولتی به میان آمد، تصور این است که باید سریعاً به سراغ خانواده‌ها رفت و از آن‌ها پول گرفت. درحالی که این‌گونه نیست. حال آیا ما می‌توانیم چیزی به نام مدرسه داشته باشیم که این مدرسه‌ها از الگوهای ثابتی پیروی

نکنند و البته از اهداف کلی ثابت پیروی کنند؛ ولی در جزئیات و عملیات و طراحی، هر مدرسه الگوی خودش را رقم بزند و نوآوری‌های خودش را داشته باشد. اساساً مدرسه قرار نیست کتاب درسی آموزش و پرورش را درس دهد. شما ساختار کاملاً متمرکز و یکسان‌سازی تولید کرده‌اید و در آن به دنبال تنوع می‌گردید. این کار خیلی مضحک است. اولین اتفاقی که باید در آموزش و پرورش بیفتد، این است که الزام به تدریس کتاب درسی رسمی حذف شود. اساساً معلمی که کارگر کتاب درسی است، جایی برای تنوع ندارد؛ چرا الان در نظام آموزشی ما تعداد بالای دانش‌آموز در کلاس مسئله است؟ چون معلم طبق بودجه‌بندی کتاب باید هر جلسه این را درس بدهد و در غیر این صورت عقب می‌افتد. برای همین وقتی چهل دانش‌آموز سر کلاس باشند، سخت است که از پس آن بربیاید. شیوه یادگیری و سرعت آن هم در دانش‌آموزان متفاوت است. شما کلاسی را می‌گذرانید و کتاب را درس می‌دهید و احتمالاً دو نفر خوب یاد می‌گیرند؛ چون کتاب متناسب با دو نفر است. حال آیا این مسئله در جای دیگری هم وجود دارد؟ لزوماً خیر. چون آنجا قرار نیست معلم کتاب درس بدهد؛ بلکه قرار است سرفصل‌هایی را آموزش دهد و این مسئله با هر کسی متفاوت پیش می‌رود. لازم نیست معلم هر هفته با همه مسئله‌ای واحد را کار کند و لازم نیست همه با هم یاد بگیرند. آیا فضای آموزشی مثل این سیستم پادگانی است که در آن صندلی‌ها همه منظم چیده شده و دانش‌آموزان فقط باید بنشینند و سر تکان دهند؟ خیر.

ما همه چیز را استاندارد و متمرکز تعریف کردیم و در آن به دنبال تنوع می‌گردیم. حال برای تأمین مالی آن سؤال داریم. اگر کسی به دنبال کیفیت و عدالت و تنوع آموزش و همچنین شکوفاسازی استعدادها باشد، بهترین کار این است که الان دست به این اقتصاد آموزش نزنند. فرض کنید دولت آن را تأمین مالی می‌کند و لزوماً قرار نیست آن را اداره کند. شما باید ساختار را به سمت عدم تمرکز ببرید، نه با مکانسیم بازار؛ یعنی الان معلمی که توانمند است، اختیار تعریف محتوا و منابع آموزشی داشته باشد. آیا این مسئله حتماً به معنی آن است که این امر، هزینه‌ها را بالا می‌برد؟ خیر. یعنی ممکن است اساساً از کتاب استفاده نکند و هزینه چاپ کتاب هم پایین بیاید. آیا این مسئله اوضاعی را فراهم می‌کند که مثلاً بعضی از معلمان بروند و با فضای بازار کمک آموزشی ببندند و جیب ملت را خالی کنند و پورسانت بگیرند. ما چگونه می‌توانیم

از این جلوگیری کنیم؟

تفکر حاکم این است که یا همه چیز را به دست دولت بدهید و دولت هم یک نسخه می‌دهد و هیچ‌کس جرئت نمی‌کند خلاف آن را عمل کند یا اینکه کلاً همه چیز را بدهد و برود و دیگر دست دولت نباشد و جوابگویی هم به این مسئله نداشته باشد. نهایتاً یک شماره هم می‌دهد و می‌گوید هر کسی که ناراحت است، زنگ بزند و شکایت کند. شما چه بخواهید از سازوکارهای شبه‌بازاری استفاده کنید و چه بخواهید مردمی‌سازی کرده یا هر کار دیگری که خواستید انجام بدهید، به دولتی قوی نیاز دارید؛ دولتی که بتواند اراده‌های خود را کف میدان محقق کند. نهاد دولت ما در اعمال اراده خودش در میدان آن قدر ضعیف است که چه کتاب درسی رسمی بدهد و چه منابع را به طور کل بردارد و چه بازار درست کند، هر کاری کنید این دولت نمی‌تواند کاری کند و دولت ضعیفی است و دولتی است که ابزارهای حکمرانی ندارد. مثلاً دولتی است که داده‌های آن درباره تعداد دانش‌آموز هم معتبر نیست؛ یعنی خودشان هم دقیقاً نمی‌دانند الان چند دانش‌آموز هستند. این مسئله جزو لطیفه‌هایی است که مسئولان آموزش و پرورش برای یکدیگر تعریف می‌کنند که نمی‌دانند دقیقاً چند کارمند دارند.

در همین پدیده عجیب و غریب رتبه‌بندی که فقط پول‌پاشی است، دقیقاً نمی‌دانید که قرار است چه مقدار پول به چند نفر بدهید. وقتی دولت نمی‌داند که چندچند است، چه چیزی را می‌خواهد اداره کند؟ اصلاً نمی‌داند. وقتی دولت تا این اندازه به لحاظ ساختارهای حکمرانی ضعیف است و نمی‌تواند ضریب اصابت یارانه خود را در حوزه آموزش، سلامت و امور مختلف به صورت بالایی تعریف کند، نمی‌توان هیچ‌کاری را به آن سپرد. ما ناگزیریم دولتی قوی داشته باشیم و دولت قوی بتواند عدم تمرکز ایجاد کند و عدم تمرکز هم خودش ایجاد نمی‌شود. فرض دولتی‌ها این است که اگر کار را رها کنی، عدم تمرکز ایجاد می‌شود و عدم تمرکز کاملاً تدبیر شده است؛ یعنی دولت قوی می‌تواند عدم تمرکز ایجاد کند و تصمیم را در لایه مدیران عملیاتی ببرد؛ یعنی پایین پایین. اهداف را مشخص کرده و شاخص‌های کنترل را هم دارد و اختیار را هم به تناسب با قابلیت مدیران به آن‌ها داده شده است. شما نمی‌توانید قابلیت‌ها را بسنجید و اهدافتان هم مشخص نیست و کنترل شاخص را هم ندارید و طبیعتاً نمی‌توانید تمرکززدایی انجام دهید.

مسئله بعد این است که ساختار اداره مدرسه هم متکثر

و متنوع می‌شود. در آنجا مدرسه اجازه پیدا می‌کند که هزینه‌های خود را حتی از نهادهای محیطی خودش تأمین کند و ممکن است مدرسه‌ای بتواند بخش جدی از این منابع را از خارج از دولت تأمین کند، بدون آنکه شهریه بگیرد. در ایران نمونه‌ای از این مدارس وجود دارد. بخشی از این هزینه را اولیا می‌توانند بدهند، بدون اینکه لزومی برای پرداخت شهریه داشته باشند؛ چون در این اولیای متکثر برخی حاضرند هزینه بیشتری پرداخت کنند. این مسئله وجود دارد و الان هم هست و با طیب خاطر هم این کار را انجام می‌دهند. بخشی از آن در استفاده از نهادهای پیرامونی است؛ یعنی مدرسه بتواند افراد داوطلبی را که می‌خواهند، وارد سیستم خودش کند. مدرسه‌ای که می‌تواند حتی عناوین درسی خود را تغییر دهد و دو درس خود را در یک قالب جلو ببرد، صرفه‌جویی می‌شود و به‌جای آن یک معلم وجود دارد؛ اما سرفصل‌های آن را پوشش می‌دهد. مدرسه‌ای که محیط پیرامونی آن ظرفیت کارآموزی دارد و بخشی از کیفیت آموزشی را در تعامل با آن می‌تواند انجام دهد. مثال‌های این‌ها در دنیا وجود دارد؛ اما این مدل یکپارچه آن وجود ندارد و قطعاً این مدلی که همه این‌ها را بتواند با هم در نظام حکمرانی واحدی در عرصه آموزش دنبال کند، در جایی وجود ندارد و این حرفی که من می‌زنم، برای دیگر کشورها هم به‌عنوان مدلی مطلوب پیشنهاد می‌شود. حال آیا چنین مدلی تئوری‌پردازی شده است؟ خیر. آیا کسی دغدغه آن را دارد؟ بله وجود دارد؛ اما متأسفانه ما نه در حوزه حکمرانی آموزش و نه در حوزه عدالت آموزشی به این صورت شاهد آدم‌هایی نیستیم که اساساً ورود کنند و این مدل را طراحی کنند. این مدلی است که در رفت‌وبرگشت با میدان عمل باید طراحی شود. دولت هم حاضر نیست یک بار در این کار سرمایه‌گذاری کند و ما به دولت آقای رئیسی پیشنهاد می‌دهیم که یک بار سرمایه‌گذاری کند، ولو اینکه به دولت خودش نرسد و فکری تولید کند که در دولت‌های بعد تداوم پیدا کند و در غیر این صورت مثل الان ایده‌هایی که مربوط به ۵۰ سال پیش غرب است، به‌عنوان ایده‌های نو در سند تحول دولت می‌آید. این خلأ فکر را می‌رساند.

رهیافت‌اندیشه به‌نظر شما آنچه در سند مبانی نظری تحول بنیادین آموزش و پرورش آمده، تا چه حد توانسته مبتنی بر پروژه فکری بومی و اسلامی در عرصه عدالت آموزشی باشد؟ به عبارت دیگر، ارزیابی شما از نقاط قوت و ضعف اسناد مرتبط با تحول آموزش و پرورش از منظر عدالت آموزشی چیست؟

سند تحول آموزش و پرورش هیچ‌وقت محقق نمی‌شود؛ چون تحقق‌پذیر نیست و چند مشکل دارد. اول اینکه سند تحول فاقد ایده روشنی است؛ یعنی به ما نمی‌گوید مدرسه چه شکلی می‌شود. مثلاً یادم هست که زمانی کسانی که در لایه‌های تدوین‌کنندگان اصلی سند تحول بنیادین بودند، خودشان با یکدیگر صحبت می‌کردند، می‌گفتند که مثلاً آموزش و پرورش کشورهای لیبرال می‌گوید ما می‌خواهیم شهروند تربیت کنیم. شهروند ویژگی‌هایی دارد. شهروند کسی است که می‌تواند کنشگری کند و توانمندی آن را دارد که بتواند از شغل خوبی برخوردار باشد و سواد لازم آموزشی را دارد و اهل تساهل و تسامح است و می‌تواند با دیگران وارد گفت‌وگو شود و تنوع‌ها را می‌پذیرد. این حرف‌ها را پنج سال بعد از تصویب سند تحول می‌زدند. اما هنوز نمی‌دانیم که قرار است خروجی آموزش و پرورش چه باشد. یک‌سری ارزش‌ها لیست شده و یک سری از راهکارها هم گفته شده است. حال ربط این‌ها به هم چیست و آیا اساساً محقق می‌شود یا نه و اساساً از دل آن قرار است چه چیزی بیرون بیاید؟ مدرسه در سند تحول چه شکلی است؟ گرچه نوشته و تیترو زده‌اند که مدرسه در آینده سند تحول؛ اما شما چیزی متوجه نمی‌شوید. نکته دوم این است که سند، محصول اجماع است و نه نقطه شروع گفت‌وگو. ما معمولاً در کشور ابتدا عده‌ای را مأمور می‌کنیم که سند بنویسند و بعد هم می‌گوییم سند را به خورد همه بدهید. درحالی که در غرب سند، محصول فرایند است. یعنی بیانیه‌ای اجماع شده و اعلام می‌کنند و همه این را قبول دارند و می‌شود سند آموزش ۲۰۳۰ که هرچه رهبر معظم انقلاب هم بگویند که این سند وارداتی است، هیچ‌یک از کسانی که درگیر این سند ملی آموزش ۲۰۳۰ بودند و می‌نوشتند ندیدم بگویند این سند بد است و هنوز هم نمی‌گویند و درنهایت گفتند چون مقام معظم رهبری ایراد گرفتند، ما اجرا نمی‌کنیم؛ اما هیچ‌کس نگفت که این اشکال دارد؛ چون پذیرفتند. این سند در غرب محصول فرایند اجماع‌سازی است و مثلاً همه در آن پذیرفتند که تبعیض جنسیتی نباشد، همه پذیرفتند که برابری به این صورت باشد، همه پذیرفتند که آموزش‌های جامع جنسی به این صورت شکل بگیرد، همه پذیرفتند بی‌سواد به این صورت کم شود و... این‌ها به ارزش و هنجار تبدیل شده و طبق هنجار سند نوشته شده است. ما ابتدا می‌نویسیم و نمی‌دانیم چیست و هنوز هم فهمی از آن نداریم و بعد می‌گوییم آن را یاد بدهید. سؤال این است که چه چیزی را یاد بدهند؟

نکته بعد هم این است که سند محصول اجماع، خودش به عمل منجر نمی‌شود. سند آموزش ۲۰۳۰ از سی صفحه‌ای که دارد، ده صفحه آن درباره حکمرانی آن است که چگونه می‌خواهیم آن را پیاده کنیم. حال سند تحول بنیادین یک صفحه هم در آخر گذاشته و گفته نهادهای ذی‌ربط که نمی‌دانیم چه کسانی هستند، بروند با هم کار کنند. این یعنی شما این سند را نوشتید که انجام نشود و شاخص سنجش پایشی هم ندارد که ما چک کنیم. تا همین اواخر که اصلاً بودجه‌ای هم برای اجرایی‌سازی آن نبود. چیزی که بودجه ندارد، اصلاً یعنی هیچ؛ یعنی ما کاری نمی‌خواهیم انجام دهیم و همین کارهایی را که می‌شود، می‌گویند این به آن می‌خورد و ذیل آن بنویسید. الان هم همین کار را انجام می‌دهند. بنابراین اساساً لازمه سند طراحی نشده و متأسفانه برای طراحی آن هم مدلی را دنبال می‌کردند که این مدل اجرایی نیست؛ چون نه ایده روشنی دارد و نه سند یکپارچه‌ای است که همدیگر را پوشش دهد و مکمل هم باشد و نه اینکه محصول فرایند و گفتمان بوده که حالا همه اراده کنند و آن را انجام دهند و نه اینکه لوازم عملیاتی شدن آن محقق شده است، پس انجام نمی‌شود.

رهیافت‌اندیشه به‌نظر شما این سند در بحث عدالت آموزشی نکته و ایده‌ای دارد؟

من زمانی به یکی از بزرگوارانی که از دست‌اندرکاران تهیه سند بودند، عرض کردم که من این سند را خواندم و برای من پر واضح است که در این سند هیچ مبنای نظریه روشن از عدالت آموزشی وجود ندارد. ایشان همان‌جا تأیید کردند که ما تصور خاصی از عدالت آموزشی در آنجا دنبال نکردیم که حالا شما به‌دنبال آن می‌گردید.

در اینجا ابتدا می‌پرسم که عدالت آموزشی چیست؟ عدالت آموزشی یعنی کل نظام تعلیم و تربیت و کل آموزش. تلقی‌های رایج از عدالت آموزشی به سمت دسترسی رفته و آن هم دسترسی به یک‌سری منابع و امکانات؛ اما عدالت آموزشی فقط این نیست. نهایت تصور ما از دسترسی به عدالت آموزشی لوله‌بخاری مدارس کپرنشین‌هاست که دانش‌آموزان را دچار مشکل کرده و آن‌ها گازی شده‌اند. عدالت آموزشی یعنی محتوایی که به‌عنوان کتاب درسی یا امثال آن تجویز می‌شود، آیا تنوع همگرا را محقق می‌کند؟ آیا با استعدادهای فرد متناسب است؟ آیا دانش‌آموزان می‌توانند براساس علایقشان تحصیل کنند؟ این‌ها همه عدالت آموزشی است. اساساً بزرگ‌ترین مشکل عدالت آموزشی در ایران این است که تلقی درستی از آن وجود

ندارد. لذا به چند راهکار بغل‌دستی تبدیل می‌شود که مثلاً بروید در مناطق محروم و پول بیشتری خرج کنید. یا بدتر از آن، بروید در چیزی شبیه به کنکور و ضریبی به آن بدهید و منتی هم دارید. این تلقی غلط و ناقص از عدالت آموزشی باعث شده که اساساً کل سند درباره عدالت موضعی نداشته و روشن نباشد. لذا یک‌سری بندهای خاص برای آن می‌گنجانند که بندهای محترمی است و بیشتر هم منظورشان همان مناطق محروم است. درباره مناطق محروم هم باز تصویری کلیشه‌ای وجود دارد؛ یعنی فقط مثلاً جاهای خاصی در جنوب کشور است؛ وگرنه واقعیت این است که در بخش‌هایی از خود تهران هم مناطق محروم آموزشی را دارد.

رهیافت‌اندیشه به آن نظریه قبلی شما برمی‌گردیم و سؤالی که وجود دارد، این است که اگر قرار است محتوا از حالت یکسان خارج شود، پس ارزش‌ها و اهداف چه می‌شود و چگونه می‌توان آن‌ها را در مدرسه جاری کرد؟ شما همه ارزش‌های تان را در قالب اهداف کلان آموزشی‌تان ترسیم کنید. می‌خواهید چه چیزی محقق شود؟ چه لزومی دارد حتماً همین متن کتاب مبنای تدریس باشد؟ اگر شما می‌خواهید کار کنید، باید دولت قوی بسازید. نکته بعد هم این است که شما اهداف را ترسیم کنید و ارزشیابی خود را بر مبنای سنجش اهداف بگذارید، نه بر مبنای سنجش میزان تدریس کتاب درسی. باز دوباره نقطه خنده‌آور آن می‌شود که شما به بهانه عدالت آموزشی در شورای عالی انقلاب فرهنگی، کنکور به معنای آزمون سراسری را تضعیف می‌کنید و درجه امتحان نهایی را بالا می‌برید. می‌گویید این کنکور و این آزمون سراسری حافظه‌محور است و چقدر بد است. در اینجا می‌گویید ما روی امتحانات نهایی دست گذاشتیم و در امتحانات نهایی هم حتماً باید سؤالات از کتاب باشد و حتماً هم سؤال باید استاندارد باشد. طبیعتاً سؤال باید حفظی باشد. مگر شما نمی‌گویید که حافظه‌محوری در آزمون سراسری بد است؟ حال آمدید و طراح سؤال را الزام کردید که فقط از این متن می‌تواند سؤال بدهد؟ چند بار می‌تواند از این متن سؤال دهد؟ طراح که نمی‌تواند هر روز از این متن سؤال در بیاورد. فقط دو یا سه بار می‌تواند. هر بار هم که هنوز چاپ نشده، لو می‌رود. حقوق مالکیت سؤال را هم که ما نداریم. شما مستقیماً دارید بر حافظه‌محوری تأکید می‌کنید. فرقی هم نمی‌کند که امتحان نهایی باشد یا آزمون تستی. همه آن‌ها حافظه‌محورند و همه آن‌ها خلاف عدالت هستند. آیا با این دولت ضعیف می‌توان عدالت آموزشی را محقق کرد؟

خیر. آیا راهکارش این است که همین را ادامه دهیم؟ خیر. راهکارش این است که دولت را قوی کنیم و استراتژی‌های تغییر را هم در پیش بگیریم.

رهیافت‌ان‌پیشه به نظر شما در نظریه عدالت آموزشی مطلوب، اعمالی مثل تفاوت گذاشتن (مثلاً اختصاص دادن امکانات بیشتر به مدارس استعداد درخشان)، محروم‌سازی (مانند نداشتن دسترسی بهایان به تحصیل در مقاطع بالای دانشگاهی)، ایجاد محدودیت (مثل محدودساختن زنان جامعه در ادامه تحصیل در رشته‌های خاص)، رجحان قائل‌شدن (مانند اعطای بورس‌های تحصیلی بر مبنایی غیر از شایستگی‌های علمی) که به عنوان تبعیض در آموزش شناسایی می‌شود، چه جایگاهی دارد و چه اصولی باید بر آن حاکم باشد؟

من هیچ مشکلی با کلمه تبعیض ندارم و تبعیض لازم است. اگر منظور از تبعیض، برابری ساده است، اصلاً خود مفهوم برابری از نظر من واژه بی‌معنایی است. تبعیض لازم است؛ چون آدم‌ها با هم متفاوتند؛ ولی آن تفاوت یا این تنوع نباید به واگرایی اجتماعی منجر شود. بنابراین من تنوع را به صورت حداکثری می‌پذیرم؛ ولی نباید به واگرایی منجر شود. بخشی از این تنوع‌ها را قاعداً به رسمیت نمی‌شناسیم. مثلاً شما می‌گویید بعضی‌ها را از برخی امور محروم می‌کنند. می‌گویم تا اینجای کار هیچ مشکلی ندارد و باید بنشینیم و یک‌به‌یک، این محرومیت‌ها و تبعیض‌ها را وسط بگذاریم تا ببینیم علت آن چیست. ممکن است شما بگویید اقلیت‌های سیاسی مثل بهابیت که ما اساساً نمی‌توانیم این‌ها را به‌عنوان اقلیت سیاسی در چهارچوب جامعه بپذیریم. چون این‌ها گروهک‌های خودساخته‌ای هستند. حال آیا کسی که بهایی هم هست، نمی‌تواند به دانشگاه برود؟ پاسخ این است که می‌تواند برود دانشگاه؛ ولی آیا منظور این است که محتوایی را که می‌خواهد تدریس شود، آن‌ها به‌عنوان گروهک اجتماعی یا هویت اجتماعی به رسمیت شناخته‌شده باید تعریف کنند؟ خیر. لذا تبعیض می‌تواند این‌گونه باشد. آیا شما مانع می‌شوید کسی به دانشگاه برود؟ نه. بی‌خود بی‌جهت مانع آن نمی‌شویم. ولی آیا اگر دانشگاه می‌رود، حتماً باید همان طوری که در کنکور، اقلیت‌های مذهبی رسمی ایران سؤال دینی خودشان را می‌توانند جواب دهند، بهایان هم باید سؤالات خودشان را جواب دهند؟ ما اصلاً آن‌ها را به رسمیت نمی‌شناسیم که بگذاریم به سؤالات خودشان پاسخ دهند.

بنابراین بخشی از این محدودیت‌ها را می‌پذیریم.

ممکن است مثلاً شما بگویید که چرا خانم‌ها اجازه ندارند در بعضی از این رشته‌ها درس بخوانند؛ همان طور که آقایان اجازه ندارند در برخی رشته‌ها ادامه تحصیل دهند. همان طور که برای آقایان محدودیت‌هایی اعمال می‌کنید، برای خانم‌ها هم اعمال می‌کنید. حال آیا این محدودیت ربطی به جنسیت دارد یا نه؟ اگر ربط ندارد که قاعداً نباید چنین تبعیضی وجود داشته باشد و اگر ربط داشته باشد برای ما موجه است؛ چون ما تساوی جنسیتی را به این معنی که همه یکسان باشند، قبول نداریم. ولی ما هنوز ننشستیم حساب کتاب کنیم که این تنوع‌های غیرمجاز و مجاز چیست که براساس آن تبعیض‌های مجاز و غیرمجاز تعریف کنیم.

رهیافت‌ان‌پیشه به نظر می‌رسد یکی از ایده‌های غالب در بحث افزایش کیفیت آموزشی که در سالیان مختلف پیگیری شده، تمرکززدایی از تصدی‌گری حاکمیت و ایجاد فضایی رقابتی است. البته ایده‌پردازان این حوزه خود را به ملاحظات عدالت اجتماعی نیز پایبند می‌دانند؛ اما به‌طور کلی افزایش کیفیت را بر رقابتی‌شدن اداره مدارس برای کسب توجه والدین و کسب اعتبارات مالی در اختیار آن‌ها متوقف می‌کنند؛ به نظر شما آیا این ایده کامل است؟ چه نقدهایی به این رویکرد مطرح است؟

اولاً اصل این مسئله محل تأمل است. شما به دنبال کیفیت آموزشی هستید؛ اما چرا در این زمینه به سراغ ایده‌های بازار رفتید؟ اگر شما قائلید که کیفیت تدریس خوب نیست، کیفیت تدریستان را درست کنید. شما قائل به این هستید که مشارکت خانواده در مدرسه ضعیف است. حال آیا ما باید با مکانیسم بازار، مشارکت خانواده را بیشتر کنیم؟ شما همین الان انجمن اولیا و مربیان را دارید. چقدر از آن استفاده می‌کنید؟ ایده شوراهای آموزش و پرورش را دارید. چرا درست از آن استفاده نمی‌کنید؟ چرا اساساً جوری نظام حکمرانی مدرسه‌ای را تعریف کرده‌اید که اگر کسی بخواهد در آموزش و پرورش مشارکت کند، نمی‌تواند. مثلاً تیپ مدارس دولتی عادی این‌گونه است. شما بخواهید پایتان را به مدرسه بگذارید، باید از حراست آموزش و پرورش مجوز داشته باشید. بعد می‌گویید که چرا مشارکت ایجاد نمی‌شود؟

حال چنین دولتی ادعا می‌کند مشارکت کم است و باید مکانیسم‌های بازار مشارکت ایجاد کنید. اگر این‌گونه است، همین‌ها را درست کنید. شما وقتی آن‌ها را درست کردید، بعداً ببینید و درباره انواع مکانیسم‌های بعدی صحبت کنید. حرف من این است که صورت مسئله از اساس اشتباه

است. من اشکالات و نکاتی را درباره مکانیسم شبه‌بازاری در انتخاب مدرسه بیان می‌کنم که خود کسانی که این مسئله را در اروپا اجرا کرده‌اند، به آن تصریح دارند. قطعاً چنین سیستم‌هایی عدالت آموزشی را تضعیف می‌کند؛ چون به تفکیک آموزشی و اجتماعی منجر می‌شود و به این سبب که براساس انتخاب است، خانواده‌ها، مدرسه‌ها و معلمان تلاش می‌کنند که بروند در آن دسته‌ای که خودشان بیشتر دوست دارند. این‌ها دسته‌های خودشان را شکل می‌دهند و در اینجا تفکیک اجتماعی رخ می‌دهد.

رد این مسئله به معنای تأیید مدارس دولتی عادی فعلی متصلب خشک انعطاف‌ناپذیر نیست و ما را دوباره در آن دسته نیندازد؛ چون همه عادت کرده‌اند که بگویند یا خصوصی یا دولتی و هیچ راه سومی متصور نیستند. نکته بعدی این است که فرض غلط در همه این‌ها در بحث آموزش وجود دارد و آن هم این است که در جایی که عرضه و تقاضای زیاد وجود دارد، امکان انتخاب بهتری وجود دارد؛ اما این نکته در آموزش دچار شکست می‌شود. چون آموزش در همان لحظه‌ای که تولید می‌شود، کالای منحصربه‌فرد است؛ یعنی این آموزش با آن آموزش فرق می‌کند؛ چون این آدم با آن آدم فرق می‌کند و چون این معلم در نسبت با آن دانش‌آموز و معلم دیگر در نسبت با دانش‌آموز دیگر فرق می‌کند و اصلاً چیز همگنی وجود ندارد که شما می‌خواهید در آن رقابتی تولید کنید. حال چرا حتماً برای ارتقای کیفیت باید رقابت تولید شود؟ چرا از ساختارهای همکاری استفاده نمی‌کنید؟ عادت کردیم و فکر می‌کنیم تنها مکانیسم در دنیا مکانیسم رقابت است. ژاپنی‌ها در حوزه اقتصاد از مکانیسم‌های همکاری استفاده می‌کنند، برخلاف مدل‌های آمریکایی که از رقابت استفاده می‌کنند. آن‌ها در اقتصادشان این کار را می‌کنند. شما هم در آموزش‌تان این کار را انجام دهید. من نمی‌گویم این کار را انجام بدهید، بلکه دارم کلیشه ذهنی را می‌زنم.

نکته بعدی هم اینکه کسانی که مدعی هستند با این انتخاب‌گری خانواده که مدرسه را انتخاب کنیم و سرانه به حساب مدیر و امثال آن بروند، به جهت تفاوت اولیا در فهم از آموزش، عملاً کسانی که توان و صدا و نفوذ بیشتری دارند، مدرسه را به نفع خودشان مصادره می‌کنند. شما الان بگویید که اولیا نظر بدهند. چند درصد اولیا می‌دانند که آموزش با کیفیت چیست؟ اگر شما از نزدیک درگیر باشید، خواهید دید؛ حتی در همین مدارس خصوصی. اینکه مدارس خصوصی کیفیت دارند، عموماً توهّم است. مثلاً اولیا که می‌آیند و مدرسه خصوصی پیدا

می‌کنند، به چه چیز آن در جست‌وجوی خود نظر می‌کنند؟ به کیفیت آموزشی آن؟ یا اینکه مثلاً چمن این مدرسه بهتر است و فضای درخت‌های آن قشنگ‌تر است؟ اتفاقاً به دلیل فهم پایین خانواده‌ها از چیزی به نام تعلیم و تربیت مطلوب، کاسبی مدارس خصوصی خوب جواب می‌دهد؛ چون بر سر خانواده‌ها کلاه می‌گذارند. اگر شما از خیلی از مدارس خصوصی بپرسید، خودشان نمی‌دانند تعلیم و تربیت مطلوب چیست. یک‌سری خدمات عرضه می‌شود و برای آن هزینه هم می‌شود؛ اما تعلیم و تربیت عجیب و غریب و خاصی از آن بیرون نمی‌آید. پس مکانیسم‌های انتخاب‌گری رقابتی بازاری طبیعتاً به نفع آن‌هایی است که می‌توانند کارهایی را انجام دهند. مثلاً طبقه متوسطی که به مدرسه می‌رود و به مدیر فشار می‌آورد که باید این کار را کرد. بقیه نمی‌دانند و چیزی نمی‌گویند. یا فرض کنید مجموع آن اولیا ندانند که چه چیزی خوب است و به معلم فشار می‌آورند و می‌گویند که این معلم چون مشق کم می‌دهد، معلم خوبی نیست و حالا شما برو و به او نشان بده که مطلوب این است که آموزش در مدرسه انجام شود و در خانه نرود. مشق زیاد به درد نمی‌خورد و هرچه شما نظر کارشناسانه بدهید، اولیا نمی‌پذیرند؛ چون به دنبال این است که بچه را به مدرسه بفرستد و از شر این بچه راحت شوند وقتی هم که به خانه می‌آید، مشغول مشق شود و کمتر اذیت کند. حال شما می‌خواهید به این اولیا امکان انتخاب دهید و نمی‌روید قبل از آن، این مقدمه را هم درست کنید.

نکته بعدی هم این است که خود آن‌ها می‌گویند که اگر می‌خواهید مکانیسم بازار را هم بیاورید، مکانیسم بازار را دولت قوی می‌تواند بیاورد. چون باید بتواند آن را کنترل و مدیریت کند و در غیر این صورت همه چیز از دستش خارج می‌شود. شما هم چنان دولتی ندارید و دولتی دارید که پرتاب‌کننده مسئولیت به بیرون است و اسم آن را تمرکززدایی می‌گذارد. تمرکززدایی کاملاً تدبیرشده و مبتنی بر قابلیت و ظرفیت محیطی است و به وسیله دولت قوی انجام می‌شود. همان طور که بازار خوب را دولتی قوی می‌سازد. ما متأسفانه هیچ کدام از این لوازم را نداریم و در نهایت هم دولت همچنان ایده روشنی حتی در حد پیاده‌سازی همین مکانیسم بازاری ندارد؛ پس توصیه می‌شود چنین کاری را انجام ندهد. ❀

آموزش و پرورش؛ چاه ویلی برای بلعیدن بودجه دولت، یا کشتزاری برای سرمایه‌گذاری بلندمدت؟



محمدصابر اسدی
دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری فرهنگی

آنچه در اذهان عمومی برجسته شده، این است که وزارت آموزش و پرورش، بعد از وزارت کار دومین سازمان پرخرج دولت است که نزدیک به ۹۰ درصد مخارج آن نیز صرف هزینه‌های ستادی و حقوق و دستمزد معلمان و کارکنان می‌گردد. این گزاره وقتی در کنار نارضایتی از کیفیت آموزش در مدارس دولتی قرار می‌گیرد، این تصویر را می‌سازد که گویی آموزش و پرورش فقط چاه ویلی است که در حال بلعیدن بودجه دولت است. درواقع همین ذهنیت سبب می‌شود که سیاست برون‌سپاری آموزش به بخش خصوصی و حاکمیت‌زدایی از آن برجسته شود تا این بودجه سنگین از دوش دولت برداشته شود. اما به نظر می‌رسد ریشه برون‌سپاری امر آموزش عمومی و جدایی آن از دولت فقط مسئله سختی تأمین بودجه نیست؛ بلکه می‌توان برای این سیاست، امتدادی نظری در مکاتب فکری در نظر گرفت.

آموزش و پرورش، کالای خصوصی یا حق عمومی

در میان مناقشات موجود درباره وظیفه آموزش، برداشت لیبرالی از حقوق طبیعی و حقوق بشر متضمن این است که والدین در آموزش کودکان وظیفه اصلی را داشته و دولت‌ها فقط وظیفه نظارت دارند. لذا عمده‌ترین ارائه‌دهندگان آموزش بازیگران خصوصی هستند و وظیفه دولت تلاش برای ایجاد وضعیت رقابت در بازار آموزش، بدون دخالت در نابرابری‌های طبیعی اولیه است؛ چراکه رقابت بازار نوع خاصی از نظم را ایجاد می‌کند که محصول کنش انسان و نه طراحی انسان است. این نظم خودانگیخته، نظامی است که از رهگذر کنش‌های مستقل افرادی پرشمار پدید می‌آید و منافع کلی ناخواسته‌ای را در پی می‌آورد که غالباً کسانی که فعالیت‌هایشان این نظام را می‌سازد، آن‌ها را پیش‌بینی نمی‌کرده‌اند. از این‌رو، به‌طور کل در دیدگاه اقتصاد لیبرال، دولت نباید در پیشبرد آموزش و توسعه آن در جامعه دخالت کند و باید اجازه دهد تا بازار آموزش به‌صورت خودتنظیمی فعالیت کند. به همین دلیل، آموزش به‌عنوان کالایی خصوصی در نظر گرفته می‌شود و باید توسط سازمان‌ها و افراد حقوقی خصوصی تأمین شود.

درمقابل با گسترش آرای سوسیالیستی این‌گونه بیان می‌شود که آموزش، یکی از استحقاقات رفاهی بنیادی است که مسئولیت اصلی آن برعهده دولت است؛ چراکه آموزش با توجه به مطلوبیت‌ها و پیامدهای جانبی خود در نظام اجتماعی می‌تواند منافع گسترده‌ای را برای فرد و جامعه فراهم آورد که با سپردن سازوکار آن به بازار آزاد، این منافع محقق نخواهد شد؛ به عبارت دیگر با پیدایش پیامدهایی از جنس شکست بازار در امر آموزش عمومی این ایده مطرح شد که آموزش و پرورش به دلایلی مانند خروج فرصت‌های شغلی، نابرابری اقتصادی و اجتماعی و... از منافع عمومی برخوردار است و از طرفی، به دلیل ناتوانی فرد در پرداخت هزینه‌های لازم برای آموزش، نیاز است که دولت و سایر نهادهای عمومی برای ارائه آموزش به شکل‌های مختلف، همچون مدارس و دانشگاه‌ها، بودجه اختصاص دهند. با تأمین این بودجه از محل منابع عمومی، دولت و سایر نهادهای عمومی به‌عنوان تأمین‌کننده هزینه‌های آموزشی در افزایش سطح آموزش جامعه و در نهایت بهبود وضعیت اقتصادی و اجتماعی نقشی اساسی

دارند. پس در این دیدگاه آموزش بیشتر به حق عمومی شبیه است تا کالایی خصوصی؛ چراکه تأثیر مستقیم آن روی توسعه و پیشرفت جامعه انکارپذیر نیست و باید به‌عنوان حق عمومی توسط دولت و سازمان‌های عمومی تأمین شود تا برای تمامی افراد جامعه امکان دسترسی به آن فراهم شود.

آموزش و پرورش، مسئولیت مشترک خانواده و حکومت

آموزش و پرورش در نگاه اسلامی مسئولیت مشترک خانواده‌ها و دولت است. در باب حق فرزند، روایات مختلفی وجود دارد که تعلیم و تأدیب را به‌عنوان وظیفه خانواده مطرح کرده است که در اینجا از ذکر آن می‌گذریم. اما اگر بخواهیم در منابع دینی و دیدگاه اندیشمندان اسلامی به مسئله وظیفه حکومت در قبال آموزش عمومی نگاه کنیم، باید بگوییم به‌نظر می‌رسد حکومت اسلامی از دو جنبه عدالت و هدایت باید در امر آموزش عمومی دخالت مؤثر داشته باشد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ۳۴ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ؛ فَالْتَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا؛ شما را بر من حقی است؛ از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت‌المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم و شما را آموزش دهم تا بی‌سواد و نادان نباشید و تربیت‌تان کنم تا [راه‌ورسم زندگی] را بدانید.»

در این بیان می‌توان به نحوی خیرخواهی حاکم برای مردم، عدالت در تقسیم مواهب عمومی و تعلیم و تأدیب را در طول هم به‌عنوان شاهراه اصلی وظیفه حکومت در نظر گرفت؛ به عبارت دیگر تعلیم و تأدیب یا آموزش و پرورش از اساس، حقی است که از طرف عموم مردم بر ذمه حاکم اسلامی است. اما این حق، صرف‌نظر از جنبه هدایت و خیرخواهی، در جنبه عدالت نیز نشان‌دهنده اهمیت عدالت فرهنگی و آموزشی است. در منابع اسلامی به‌طور خاص درباره طبقاتی‌شدن آموزش نیز هشدار داده شده است. برای مثال امام صادق (علیه السلام) در روایتی به دسته‌بندی عالمان جهنمی می‌پردازد و در قسمتی از آن می‌فرماید: «وَمِنْ أَلْفَمَاءَ مَنْ يَرَى أَنْ يَضَعَ الْعِلْمَ عِنْدَ ذَوَى الثَّرْوَةِ وَالشَّرَفِ وَ لَا يَرَى لَهُ فِي الْمَسَاكِينِ وَضْعًا فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ الثَّالِثِ مِنَ النَّارِ؛ دانشمندی که معتقد است باید دانش را به ثروتمندان و بزرگ‌زادگان آموخت و آن را از تهیدستان باز داشت نیز در طبقه سوم دوزخ قرار دارد.» (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ۳۵۲)

لذا در کتاب الحیة با بررسی چنین روایاتی این‌گونه می‌خوانیم: «مدارس و دبیرستان‌های متفاوت درباره تیزهوشان و نخبگان اشکالی ندارد؛ بلکه لازم است تا استعدادهای آنان هرچه بهتر پرورش یابد؛ اما تأسیس مدارس متفاوت به اعتبار ثروتمندی و اشرافیت برای فرزندان توانگران از نظر تعالیم اسلامی ممنوع است و حاکمیت‌های اسلامی باید این‌گونه مدارس را جمع کند. این‌گونه مدارس اغلب مراکز چپاول است. روحیه تفرعون و تفاوت را از آغاز در نوجوان و جوان پرورش می‌دهد که ضد ارزش‌های الهی و اسلامی است.» (حکیمی و همکاران، ۱۳۹۱، ج ۹، ص ۹۶)

شهید مطهری نیز در این باره می‌گوید: «...مثلاً امکان تحصیل علم باید برای همه فراهم باشد، همه بتوانند به مدرسه بروند، نه اینکه برای یکی امکان درس‌خواندن باشد و برای دیگری نباشد، برای یکی وسایل تحصیلات عالیه فراهم باشد برای دیگری نباشد؛ آن‌طور امکانات به‌طور مساوی برای همه فراهم باشد که مثلاً برای فرزند فلان دهقان که در فلان گوشه کشور است و استعداد علمی و اجتماعی نهفته‌ای در وجودش هست، وسایل فراهم باشد که تدریجاً بتواند پله‌پله و درجه‌به‌درجه مقامات را طی کند تا برسد مثلاً به مقام تخصص در یک رشته علمی و اگر استعداد اجتماعی‌اش خوب است، برسد به مقام وزارت مثلاً... تبعیض و تفاوت ناروا این است که از لحاظ امکانات و شرایط عمل، همه افراد مساوی نباشند؛ برای یکی امکان بالا رفتن بر نردبان ترقی باشد، برای دیگری نباشد، یکی محکوم باشد به پایین‌ماندن و دیگری با همه عدم لیاقت دستش را بگیرند و بر صدر مجلس اجتماع بنشانند... حقیقت این است که جامعه عادل و متعادل، جامعه‌ای که قانون مساوات بر آن حکم‌فرماست، جامعه‌ای که اولاً امکانات مساوی برای همه افراد فراهم می‌کند و ثانیاً با عدالت رفتار می‌کند؛ یعنی در عمل آن‌طور با

افراد رفتار می‌کند که در یک مسابقه علمی و قهرمانی صحیح معمولاً رفتار می‌شود. چنین جامعه‌ای همیشه باید این‌طور باشد که روستازادگان با استعداد دانشمند بشوند و بعد از دانشمندی به مقام وزیری برسند و همیشه باید این‌طور باشد که پسران ناقص عقل وزیر عقب بمانند و سقوط کنند.» (مطهری، ۱۳۵۸: ۱۱۳-۱۱۵)

آیت‌الله خامنه‌ای نیز قبل از انقلاب در سلسله‌جلساتی که اکنون باعنوان «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» چاپ شده است، چنین بیان داشته‌اند: «این مسئله خیلی مهمی است که اگر چنانچه خالق و معبود یکی شد، ناگزیر انسان‌ها در یک طبقه و یک ترازند. همه از اصل و ریشه مادی واحدی آفریده شده‌اند. هیچ‌کس در آفرینش از مزیتی که منشأ برخورداری‌های حقوقی باشد، بهره‌مند نیست؛ نه اینکه از مزیتی برخوردار نیست؛ چرا! ممکن است انسان‌هایی بر اثر شرایطی، یک استعداد خاصی پیدا کنند؛ یکی کم‌استعدادتر است، یکی نیرومندتر است، یکی ضعیف‌تر و لاغرتر است، پس این اختلافات هست؛ اما این اختلافات منشأ اختلاف حقوقی نیست. چنین نیست که آن کسی که از قوای جسمی بیشتری برخوردار است، از حقوق اجتماعی بیشتری برخوردار باشد، ایداً چنین نیست. آن که در یک خانه اشرافی و منتفد به دنیا آمده، از امکانات بیشتری برخوردار باشد. هرگز! اسلام اگر مدرسه باز می‌کند، برای همه بچه‌ها باز می‌کند؛ اگر تعلیم و تربیت می‌دهد، برای همه بچه‌ها می‌دهد؛ اگر به انسان‌ها امکان کسب‌وکار و تلاش و سعی در زندگی می‌دهد، به همه می‌دهد، کار اگر می‌دهد، به همه می‌دهد.» (خامنه‌ای، ۱۳۹۲: ۲۷۴ تا ۲۷۵)

از این‌روست که ایشان در دوران زعامت و رهبری خود نیز همواره به شأن حاکمیتی امر آموزش و پرورش تأکید کرده است. برای مثال در سال ۱۳۹۵ در دیدار با وزیر آموزش و پرورش و جمعی از معلمان این بیان را تکرار کردند که: «یک مطلب هم راجع به این مسائل مدارس موجود خودمان عرض بکنم. خب حالا اینکه مسئله آموزش و پرورش طبق قانون اساسی و آنچه‌ان که انسان درست فکر می‌کند، می‌فهمد، یک مسئله حاکمیتی است، معنایش این نیست که حتماً همه بازش باید بر دوش دولت باشد؛ لکن دولت باید در مسئله آموزش و پرورش نقش آفرینی کند. اینکه ما مدارس دولتی را مدام تبدیل کنیم به غیرانتفاعی، معلوم نیست خیلی این یک کار پخته درستی باشد... سطح مدارس دولتی را بالا ببریم تا رغبت خانواده‌ها به این مدارس بیشتر بشود.»

آموزش و پرورش، بستر اساسی عدالت اجتماعی

پس به نظر می‌رسد که از منظر عدالت اجتماعی، در دیدگاه دینی آموزش و پرورش صرفاً یکی از نیازهای بشری در کنار نیازهای دیگر نیست که بخواهیم فقط روی وظیفه دولت در قبال رفع عادلانه این نیاز بحث کنیم؛ بلکه صرف نظر از تحقق عدالت آموزشی، خود آموزش نیز دریچه اصلی تحقق هدایت و عدالت در جامعه است؛ به عبارت دیگر نکته حائز اهمیت این است که آموزش امری است که منافع حاصل از آن صرفاً جنبه بازسازی شخصی ندارد؛ بلکه به بازتولید فزاینده ساختارهای اجتماعی منجر می‌گردد. یعنی شاید در ظاهر امر بتوان برای بخش خصوصی انگیزه‌ای برای حضور در بازار آموزش فراهم کرد و رقابتی آزاد برای افزایش کیفیت و جذب نظر خانواده‌ها شکل داد و حتی افراد جامانده از این بازار نیز با حمایت‌گری دولت و نهادهای عمومی به حداقلی از امکانات مطلوب آموزشی دست یابند، اما مسئله اساسی اینجاست که در اکنون نظام اجتماعی، ما در نقطه صفر ساخت جامعه نیستیم؛ بلکه مجموعه‌ای از نهادها و طبقات و روابط اجتماعی وجود دارد که به واسطه مقاومتی که در برابر تغییر دارند، از خاصیت ذاتی نظام آموزشی در بازتولید ساختارهای اجتماعی استفاده کرده و خود را مقاوم‌تر و استوارتر می‌کنند و نوعی اینرسی طبقاتی به وجود می‌آید؛ یعنی وضعیتی که در آن منابع، قدرت و فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی بین طبقات جامعه توزیع نامساوی دارند؛ به عبارت دیگر، در هر جامعه با اینرسی طبقاتی، افراد با سطح درآمد و ثروت بالاتر پست‌های بالاتری در سلسله‌مراتب اجتماعی دارند و این اختلافات ثروت و قدرت ممکن است به ایجاد اختلافات اجتماعی و سیاسی منجر شود؛ به عبارت ساده‌تر برای مثال وقتی ۱۰ درصد رشته یا دانشگاه‌های جامعه این ظرفیت را داشته باشند که دانشجو به واسطه حضور در آن‌ها تا حدودی پیشرفت و تفوق اجتماعی خود را تضمین کند، پس حتی اگر ۹۰ درصد مدارس کشور از سطح کیفیت آموزشی خوبی برخوردار باشند، همین که فقط

۱۰ درصد مدارس به واسطه عواملی مثل هزینه‌کرد یا اعتبار اجتماعی بیشتر والدین، کیفیتی بهتر ارائه دهند، برای از بین رفتن وضعیت رقابت آزاد در فرایند جذب در آموزش عالی کافی است. لذا در دیدگاه اسلامی لازمه عدالت فراگیر، عدالت در آموزش و پرورش عمومی است.

این مهم به‌طور کامل در قانون اساسی نیز به‌عنوان میثاق‌نامه میان دولت-ملت جمهوری اسلامی ایران مورد توجه واقع گردیده است. از بند ۳ در اصل ۲ که «آموزش و پرورش رایگان برای همه، در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی» را به‌عنوان امکانات اولیه نیل به اهداف اصل ۱ قانون اساسی ذکر کرده است، تا اصل ۳۰ که در آن به صراحت دولت مکلف شده است، تا وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت فراهم سازد. نکته حائز اهمیت این است که این تکلیف قانونی نه به‌عنوان امر سربار دولت، بلکه به‌عنوان وظیفه ذاتی دولت است؛ به عبارت ساده‌تر اگر بنا باشد اختیارات دستگاه‌های دولتی به بخش خصوصی واگذار شود، آموزش و پرورش و شئون مختلف آن در اولویت آخر و با رعایت حداقل ملاحظات باید باشد و اگر بر تخصیص منابع عمومی برای توسعه کشور به دستگاه‌های مختلف کشور بنا باشد، آموزش و پرورش و شئون مختلف آن باید در اولویت اول باشد.

آموزش و پرورش، سرمایه‌گذاری میان نسلی با جیب خالی

متأسفانه برخلاف تصویری که در ابتدای این متن مبنی بر زیاده‌بودن سهم بودجه آموزش و پرورش به آن اشاره شد، حقیقت آن است که در ایران میزان منابع مالی اختصاص یافته از سوی دولت به آموزش و پرورش در مقایسه با بسیاری از کشورها کمتر است. میانگین نسبت هزینه‌های آموزشی به GDP از حدود ۶ درصد در سال‌های نخست انقلاب به حدود ۳٫۵ درصد در دهه اخیر رسیده است. درحالی که در سال ۱۳۹۶ (۲۰۱۷) میانگین جهانی نسبت هزینه‌های آموزشی به GDP حدود ۴٫۵ درصد بوده و برای مثال در فنلاند ۶ تا ۷ درصد و در کوبا ۹ تا ۱۴ درصد بوده است. همچنین، یونسکو از کشورها انتظار دارد سالانه حداقل بین ۴ تا ۶ درصد از GDP خود را به آموزش اختصاص دهند که متأسفانه ایران از کف این هدف‌گذاری هم مقداری فاصله دارد. همچنین براساس معیارهای بین‌المللی هدف‌گذاری ۲۰۳۰ یونسکو نیز سهمی حدود ۲٫۵ درصد از بودجه عمومی کشورها برای امر آموزش است و این درحالی است که در سال‌های اخیر سهم آموزش و پرورش از بودجه کشور همواره کمتر از ۱٫۵ درصد بوده است؛ سهمی که بنابر برنامه زیرنظام تأمین و تخصیص منابع مالی نظام تعلیم و تربیت نیز باید ۲۰ درصد از بودجه عمومی کشور باشد. (تسنیم، ۱۳۹۹)

به گفته اندیشمندان عرصه اقتصاد آموزش، اعمال نفوذ گروه‌های قدرتمند در سوق دادن منابع مالی عمومی به‌سوی برنامه‌ها و فعالیت‌هایی که منافع اجتماعی روشنی ندارند، از یک سو و رفتار سوداگرانه برخی کارگزاران اجرایی از سوی دیگر، ترکیب مخارج دولت را متأثر ساخته و نبود فرصت‌های شایان توجه افزونه‌جویی در آموزش و پرورش در نهایت سبب می‌شود تا میزان منابع اختصاص‌یافته به آن کاهش یابد؛ (انصاری، ۱۳۹۴: ۸)

به عبارت ساده‌تر شاخص‌های سهم اعتبارات آموزش و پرورش از تولید ناخالص داخلی و بودجه دولت و استمرار کسری بودجه آموزش و پرورش، بیش از آنکه به‌خاطر کمبود منابع عمومی باشد، بازتاب‌دهنده اولویت‌نداشتن آموزش و پرورش برای سازوکارهای تصمیم‌گیر در نظام توزیع منابع عمومی است.

گرچه یکی از مسئولان کشور به کنایه، راه‌حل رفع مشکل مالی آموزش و پرورش را ادغام آن در وزارت نفت عنوان کرده بود، اتفاقاً حقیقت این است از آنجا که درآمد نفت و گاز واجد عنصر میان‌نسلی است، روش بهینه استفاده از درآمد نفت، تزریق آن به بودجه سالانه اقتصاد روزمره نیست؛ بلکه استفاده اصلی آن باید به‌عنوان سرمایه‌گذاری در موقعیت‌هایی باشد که آن‌ها نیز واجد عنصر میان‌نسلی هستند. مسئله اساسی اینجاست که عده‌ای دیگر از مسئولان کشور، اگر از دام روزمرگی اداره کشور خلاص شوند، تازه به این مرحله می‌رسند که برایشان توجه به توسعه زیرساخت‌های ملموس اقتصادی همواره بیش‌تر از توجه به توسعه انسانی برجسته بوده است؛ به عبارت دیگر آموزش و پرورش به‌واسطه ماهیت میان‌نسلی خود باید اساسی‌ترین و اولین موقعیت برای سرمایه‌گذاری حکومت باشد؛ اما در بسیاری از دولت‌های پس از انقلاب درباره آن غفلت شده است.

آموزش و پرورش، نیازمند نهضت اجتماعی تحول

به گفته اندیشمندان عرصه اقتصاد آموزش، یکی از آسیب‌های موجود این است که عموماً مجلس و دولت به عنوان مقام‌های دوره‌ای، فاقد انگیزه برای عملکرد میان نسلی با بازدهی طولانی مدت هستند. لذا به نظر می‌رسد که لازم است، سیاست‌های کلان تخصیص منابع به امور توسعه انسانی مانند آموزش و بهداشت، توسط نهادهایی متشکل از مقام‌های حکومتی غیردوره‌ای و نمایندگان واقعی صنوف و گروه‌های اجتماعی، علمی، تخصصی و... که مستقل از دولت هستند، تصویب شده و به دولت و مجلس برای تنظیم بودجه‌های سالانه ابلاغ شوند. از این رو نقش و اهمیت شوراهای عالی فراقوه‌ای در تأمین این اهداف مشخص می‌گردد. (انصاری، ۱۳۹۴: ۱۲۴) اینجاست که لزوم بازسازی ساختاری سیاست‌گذاری کلان آموزش و پرورش کشور و بازبینی نقش شورای عالی آموزش و پرورش و شورای عالی انقلاب فرهنگی در موضوع تربیت رسمی، خود را نشان خواهد داد.

اما فارغ از اصلاحات ساختاری سازمان‌ها و اصلاح نگرشی مسئولان، به نظر می‌رسد که نباید انعکاس مسئله بحران مالی آموزش و پرورش در سطح جامعه و مطالبه آن فقط بر دوش دولت و وزارت آموزش و پرورش سنگینی کند؛ چراکه همان طور که گفتیم در آموزه‌های اسلام، خود خانواده و والدین نیز در قبال حق تعلیم و تربیت فرزندان خود وظیفه و مسئولیت دارند؛ اما این مسئولیت به معنای پذیرش سیاست‌های خصوصی‌سازی آموزش و پرورش نیست؛ بلکه به این معناست که نظام تمایلات و مطالبات و رفتار اقشار مختلف جامعه باید به نحوی باشد که علاوه بر اینکه سیاست‌گذاران کلان کشور را به تجدید نظر اساسی در سیاست‌های تخصیص منابع خود و توجه بیشتر به آموزش و پرورش تشویق می‌کند، خود آن‌ها نیز اولویتشان تقویت و بهبود مدارس عمومی باشد. نقطه مقابل این مسئولیت‌پذیری آنجاست که مجموعه‌ها و فعالان تربیتی خلاق و خانواده‌های بیشتر برخوردار جامعه، به جای تلاش برای مشارکت در بهبود وضعیت مدارس دولتی، بدون توجه به پیامدهای اجتماعی بین نسلی این الگو در آینده، تنها به فکر بیرون کشیدن گلیم خود و فرزندان خود از این مرداب، با توسل به جزایر متفرق مدارس غیر دولتی باشند. ❖

منابع

۱. برای مطالعه بیشتر درباره ریشه‌های فکری این مناقشات رجوع شود به: حق آموزش: حق کودک به آموزش در نظام بین‌المللی حقوق بشر حق آموزش، نوشته باقر انصاری، انتشارات شهر دانش و نیز پایان‌نامه کارشناسی ارشد نقد و بررسی مبانی نظری توسعه و تحول آموزش و پرورش غیردولتی در ایران با تأکید بر ابعاد عدالت اجتماعی، نوشته علی رزم‌آرا، دانشگاه امام‌صادق (علیه السلام).
- ابن بابویه، محمد بن علی (الشیخ الصدوق). الخصال، به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری. ج ۲، قم: جامعه مدرسین. ۱۳۶۲.
- انصاری، عبدالله. تأمین مالی آموزش و پرورش در ایران، تهران: نور علم، برادران، وزارت آموزش و پرورش، پژوهشگاه مطالعات آموزش و پرورش. ۱۳۹۴.
- حکیمی، محمدرضا، محمد حکیمی، و علی حکیمی. الحیاء. ج ۹، قم: دلیل ما، ۱۳۹۱.
- خامنه‌ای، سیدعلی. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن: سلسله جلسات استاد سیدعلی حسینی خامنه‌ای مشهد مقدس، مسجد امام حسن مجتبی (علیه السلام) قم: مؤسسه فرهنگی ایمان جهادی. ۱۳۹۲.
- خبرگزاری تسنیم (۱۳۹۹)، سهم آموزش و پرورش از سبد بودجه کشور رو به نزول! کد خبر ۱۳۹۹/۰۸/۰۹، تاریخ: ۱۳۹۹/۰۸/۰۹.
- مطهری، مرتضی. بیست گفتار. تهران: انتشارات صدرا. ۱۳۵۸.



برای تحول آموزش و پرورش روحیه انقلابی لازم است. روحیه انقلابی یعنی ترس نداشته باشید، ملاحظه‌کاری نداشته باشید، محافظه‌کاری نداشته باشید؛ وقتی تشخیص دادید، عمل کنید، اقدام کنید؛ پیش بروید، به توقف راضی نشوید؛ کارها را تزیینی انجام ندهید. گاهی انسان یک کاری انجام می‌دهد، حالت تزیینی و تشریفاتی دارد؛ اینها سم است؛ نخیر، کار را جدی انجام بدهید؛ اینها تحول را عملی می‌کند، ممکن می‌کند، تحقق پیدا می‌کند. البته معنای اینکه من می‌گویم توقف نکنید، بروید، حرکت کنید، اقدام کنید، این نیست که اگر نقد عالمانه‌ای به شما شد، گوش نکنید؛ نخیر؛ یکی از حرکت‌های انقلابی هم همین است.

بیانات مقام معظم رهبری
در دیدار معلمان و فرهنگیان
۱۳۹۸/۰۲/۱۱

«توجه» و اهمیت آن در تربیت اسلامی



دکتر محمد رضا فتح‌الله‌بیاتی
پژوهشگر حوزه تعلیم و تربیت

«توجه» را می‌توان مفهومی مهم در نظام تربیت اسلامی دانست. توجه از ماده وجه به معنای روی است و وقتی وارد باب تفعل می‌شود، لغت‌نامه دهخدا آن را «روی آوردن و قصد کردن به سوی چیزی یا کسی» معنا کرده است. با توجه به جایگاه محوری و اساسی توجه در فرایند شناخت، علوم قدیم و جدید تمرکز ویژه‌ای بر آن داشته‌اند. از علوم مختلفی همچون فلسفه و انسان‌شناسی گرفته تا علوم متأخری همچون عصب‌شناسی، روان‌شناسی و علوم شناختی بحث‌های مفصلی در باب موضوع «توجه» داشته‌اند. مثلاً علوم شناختی با توجه به تمرکز بر ذهن انسان بیشترین گرایش را به امر توجه و بررسی آن داشته است. روان‌شناسی شناختی، عصب‌شناسی شناختی، زبان‌شناسی شناختی و فلسفه ذهن زیرشاخه‌های اصلی علوم شناختی هستند که در همه آن‌ها «توجه» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

شالوده امر تربیت رشد و شکوفایی استعدادهای انسانی برای کنشگری مطلوب او براساس باورهای درونی شده است. کنش‌های انسان از جهت آگاهانه‌بودن یا غیرآگاهانه‌بودن به کنش‌های طبیعی و کنش‌های ارادی و اختیاری تقسیم می‌شود. منظور از کنش‌های طبیعی اموری همچون گوارش انسان است که بدون وساطت و دخالت علم، آگاهی و اراده فرد انجام می‌شود. سیستم بدن انسان به گونه‌ای است که بدون نیاز به علم، دستگاه گوارش با ورود غذا فرایند هضم آن را صورت می‌دهد. به این نوع از کنش‌ها که بدون اراده و آگاهی انسانی انجام می‌شود، کنش طبیعی می‌گویند.

در مقابل کنش‌های طبیعی، اعمالی هستند که براساس آگاهی و اراده افراد انجام می‌شوند که عمده فعالیت‌های روزانه انسان‌ها جزء این دسته است. به این نوع از کنش‌ها، کنش ارادی و اختیاری می‌گویند. مبتنی بر دیدگاه‌های علامه طباطبائی، برای تحقق کنش‌های طبیعی باید ضرورت عینی حاصل شود و در کنش‌های ارادی علم و اراده به عنوان علت کنش ارادی تا زمانی که به حد ضرورت نرسد، سبب کنش نخواهد شد. چنین ضرورتی ضرورت اعتباری نامیده می‌شود که با ضرورت عینی در تحقق کنش‌های طبیعی متفاوت است و به بیان دیگر، ضرورت اعتباری، تصدیق به ضرورت است؛ زیرا علمی که در کنش ارادی سبب انجام عمل می‌شود، علم تصدیقی است.

ضرورت اعتباری چگونه ایجاد می‌شود؟ سازوکار ذهنی انسان چگونه به ضرورت اعتباری حکم می‌دهد؟ پاسخ این سؤال‌ها در موضوعات مختلفی نهفته است که می‌توان مهم‌ترین آن را در مفهوم «توجه» جست. خلاصه آنکه انسان‌ها با استفاده از دستگاه ادراکی خود از منابع مختلف تصورات و تصدیقات متنوعی را به دست می‌آورند؛ ولی آنچه سبب گزینش و تمرکز بر آن‌ها و در نهایت کنشگری می‌شود، «توجه» است. توجه و درنگ سبب گزینش یک تصور یا تصدیق شده و در نهایت با اراده، کنش را به وجود می‌آورد. عوامل بسیاری در برانگیختن توجه انسان می‌تواند نقش داشته باشد که مهم‌ترین آن نیازهای انسان و عادت‌های اجتماعی اوست. برای مثال انسان وقتی به نوشیدن آب نیاز دارد، توجهش به سمت آن جلب می‌شود تا بتواند نیاز خود را برطرف کند. نیازهای طبیعی را می‌توان پایه جلب توجه انسان دانست؛ ولی آنچه سبب توجهات مختلف می‌شود و خیلی از کنش‌های انسان را جهت می‌دهد، عادات و قواعد فرهنگی و اجتماعی است.



نکته مهم و کلیدی این است که کیفیت، قوت، شدت و پایداری به هر عمل تابعی از میزان علم به آن عمل برای ایجاد ضرورت اعتباری است و ضرورت نیز تابعی از میزان توجه است. هرچه انسان خواه براساس نیازهای خود و خواه مبتنی بر عادات اجتماعی به امری بیشتر توجه کند، عمل مورد نظر را با کیفیت و تعمیق بیشتری انجام خواهد داد. این موضوع مهم را می‌توان در مباحث مختلف تربیتی، عبادی و فرهنگی به کار گرفت.

در جهان جدید حکومت‌هایی که برخلاف نگاه اسلامی به دنبال استثمار فرهنگی انسان‌ها و جهت‌دهی آن‌ها براساس آگاهی کاذب هستند، تلاش می‌کنند تا با مدیریت نظام توجهات افراد از این ویژگی انسان‌شناسی استفاده کرده و مطابق با منافع خود به راهبری فرهنگی جامعه بپردازند. در این میان ساماندهی توجهات به سوی موضوعات غیر مهم و استفاده از نظام توجهات انسان‌ها برای انجام امور غیر ضروری، کنشی عادی محسوب می‌شود. علاوه بر آن یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تمدن غرب ایجاد آشفتگی ذهنی و توجهات در انسان است. تمدن جدید انسان را از هرگونه خلوت و تمرکز که نتیجه آن توجه عمیق است، دور می‌کند. انسان‌ها از صبح که روز خود را آغاز می‌کنند، مورد تهاجم بمباران تبلیغاتی و خبری رسانه‌ها قرار می‌گیرند و برای فرار از این بمباران و توجهات متکثر و سطحی از برخی پدیده‌های تخیلی همچون موسیقی استفاده می‌کنند تا اجازه توجه عمیق به موضوعات را به خود ندهند. انسان سرگشته و حیران امروزی به جای نیروی تربیت‌شده عمیق، به فردی سطحی و مشوش تبدیل شده که سبک زندگی و فضای اجتماعی جدید اجازه توجه عمیق و دقیق را به او نمی‌دهد.

هشدار بسیار مهم مراقبت از مربی برای دچار نشدن به چنین زندگی آشفته‌ای ناشی از تکثرات و تبلیغات است؛ چراکه در صورتی که فرد به چنین زندگی عادت کند، امکان و توان توجه عمیق به موضوعات اصلی دینی و اعتقادی را نخواهد داشت و به عبارت عامیانه نوجوانان حوصله ندارد. این موضوع آفتی مهم برای امر تربیت است؛ چراکه در چنین فضایی به سختی می‌توان توجه مربی را به امور مهمی جلب نمود که چاره‌ای جز تمرکز ندارند. ❀



گفت‌و‌گوبا

حسین حق‌پناه

معاون کودک و نوجوان مؤسسه تبیان

الزامات تربیتی حکمرانی فضای مجازی

برای کودکان و نوجوانان



رهیافت‌ان‌پیش‌ه اجازه بدهید بحث خود را با این سؤال آغاز کنم: اساساً آیا جدای از بحث عام درباره حکمرانی فضای مجازی، اضافه‌کردن مضاف‌الیه جدیدی با عنوان «تربیت» به آن و در نتیجه تأمل درباره «حکمرانی تربیتی فضای مجازی» ضرورتی دارد؟

وقتی ما از «حکمرانی فضای مجازی» صحبت می‌کنیم باید ابتدا مشخص کنیم که منظور ما «حکمرانی بر فضای مجازی»، «حکمرانی با فضای مجازی» یا «حکمرانی در فضای مجازی» است. هریک از این سه، اقتضائات متفاوتی را در بحث حکمرانی ایجاد می‌کند. حال اضافه‌کردن هر مضاف‌الیه دیگری به بحث حکمرانی مستلزم این است که نسبت خود را با این سه‌گانه مشخص کنیم. در بحث حکمرانی تربیتی، یا فضای مجازی را فضایی می‌بینیم که به اعمال الزامات تربیتی بر آن نیاز مبرمی وجود دارد که در این صورت در حال صحبت درباره «حکمرانی تربیتی بر فضای مجازی» هستیم؛ یا فضای مجازی را ابزار مناسبی برای پیشبرد اهداف تربیتی می‌دانیم و معتقدیم استفاده از آن ما را در مسیر تربیتی‌مان یاری خواهد کرد که در این صورت در حیطه «حکمرانی تربیتی با فضای مجازی» قرار خواهیم گرفت؛ یا برای فضای مجازی، محاسن و معایبی قائل هستیم و تلاش می‌کنیم در دنیای مجازی، اهداف تربیتی خود را محقق کنیم که در این صورت در حال صحبت از «حکمرانی تربیتی در فضای مجازی» هستیم.

ما ایمان داریم که کارکرد اصلی فضای مجازی، «تربیت» نیست. اساساً درباره هریک از رسانه‌های ارتباط‌جمعی می‌توان این بحث را مطرح کرد که هدف اصلی از آن چه بوده است؟ مثلاً آیا قرار بوده که هدف از تلویزیون، آموزش مخاطبان باشد؟! یا هدف اصلی «سرگرمی» بوده و در کنار آموزش با رعایت ملاحظات، «آموزش» هم ممکن است؟ الان هم که درباره فضای مجازی صحبت می‌کنیم، کارکرد اصلی آن، «رشد و تربیت» نیست بلکه می‌توان با توجه به دیدگاه‌های مختلف، کارکردهای متفاوتی برای آن قائل شد؛ از نگاه‌های کاملاً چپ گرفته که معتقدند کارکرد اصلی فضای مجازی، «بازتولید نظام سرمایه‌داری» است تا نگاه‌های راست که قائل به

«دسترسی به جامعه آزاد اطلاعاتی، رفع تبعیض و...» هستند. پذیرش هریک از این دو در این اصل که کارکرد اصلی فضای مجازی، چیزی غیر از «رشد و تربیت» است، تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

امام خمینی علیه السلام فرمودند: «انبیای خدا برای این مبعوث شدند که آدم تربیت کنند؛ انسان بسازند؛ یعنی هدف از بعثت انبیاء، تربیت انسان بوده است؛ در حالی که فضای مجازی این‌طور نیست و هدف اولی از آن هر چه بوده، تربیت انسان نبوده است؛ پس ما وقتی می‌خواهیم ملاحظات تربیتی خود را در فضایی مدنظر قرار دهیم که هدف از به‌وجود آمدنش چیزی غیر از تربیت است، نیازمند مداخله تربیتی هستیم. صحبت از مداخله تربیتی در فضای مجازی، لاجرم بحث حکمرانی آن را پیش می‌کشد؛ چون هنگامی امکان مداخله تربیتی در فضای مجازی وجود خواهد داشت که حکمرانی بر آن محقق شده باشد. در این‌صورت است که ما می‌توانیم یا جهت فضای مجازی را به سمت تربیت ببریم یا حداقل آن را طوری سامان دهیم که کمترین موانع را در مسیر تربیت ایجاد کند.

با در نظر گرفتن این مقدمات، می‌توان ادعا کرد که بحث از حکمرانی تربیتی فضای مجازی ضرورت دارد. **رهیافت‌ان‌پیش‌ه** با این توضیحات شما می‌توان نتیجه گرفت که حتی اگر قوانینی مثل طرح «نظام تنظیم مقررات خدمات فضای مجازی» هم تصویب شود، ما هنوز از جهت تربیتی در اول راه هستیم؛ درست است؟

بله درست است؛ مضافاً اینکه اگر در فرایند تدوین و اجرای قانون، درست رفتار نشود، به‌جای اثرات مثبت، تأثیرات منفی خواهد داشت. یکی از نکات مهم در فرایند قانون‌گذاری این است که فقط از یک زاویه دید به مسئله نگاه نشود؛ بلکه دیدگاه همه ذی‌نفعان حوزه قانون‌گذاری لحاظ شود در غیر این‌صورت ذی‌نفعانی که نظراتشان در قانون لحاظ نشده، به هر طریقی سعی می‌کنند قانون را اجرا نکرده یا به طریقی آن را دور بزنند تا مشمول جریمه‌های قانونی نیز نشوند. مثال این نکته در نظام رده‌بندی سنی آمریکا، MPAA، دیده می‌شود که وقتی در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی بازطراحی می‌شود، Golden age of porn in

America (عصر طلایی فیلم‌های مستهجن در آمریکا) را به دنبال دارد؛ چرا؟ چون این نظام قرار بود با رده‌بندی سنی محتوای رسانه‌ای با ایجاد آگاهی در مخاطبان و همچنین وضع محدودیت‌هایی برای تولیدکنندگان، محتوای سالم‌تری را به مخاطبان خود برساند؛ درحالی که چون مخاطبان به دیدن فیلم‌های مستهجن علاقه داشتند و حاضر بودند هزینه مادی و معنوی تخطی از قانون را نیز بپردازند، تهیه‌کنندگان فیلم‌ها را به این سمت سوق می‌دادند که روی این فیلم‌ها سرمایه‌گذاری کنند و آن‌ها را به‌صورت محدود و در سینماهای خاص اکران کنند؛ اتفاقاً پر فروش‌ترین فیلم‌های مستهجن در تاریخ آمریکا برای این دوره است.

وقتی مانند مثال یادشده ذی‌نفعان — تهیه‌کنندگان، بازیگران، مخاطبان، سینمادارها، تبلیغاتی‌ها — در قانون‌گذاری در نظر گرفته نشوند؛ قطعاً قانون، در اجرای خود شکست خواهد خورد.

در موضوع تربیت رسانه‌ای نیز باید به‌سمتی پیش برویم که هرکس خود را مسئول و مسبب وضع موجود بداند تا تربیت، مسئله پروبلماتیک جامعه ایرانی شود و سازوکارهای عمومی برای تحقق آن طراحی شود؛ همه این‌ها وقتی اتفاق خواهد افتاد که مردم درباره موضوع تربیت رسانه‌ای احساس نیاز کرده باشند.

رهیافت‌اندیشه: حال به‌نظر شما گره اصلی کجاست؟ در قانون‌گذاری؟ اجرای قانون؟ فرهنگ‌سازی؟ و یا...؟ در مسئله تربیت و رسانه با «مسئله شریر» مواجه هستیم. این مسائل ویژگی‌های خاصی دارند؛ چندبُعدی و سیال‌اند و هر لحظه به شکلی درمی‌آیند، مثل کلاف درهم‌پیچیده‌ای هستند که یک سر نخ هم ندارد تا از آنجا بخواهیم کلاف را باز کنیم. پس گام اول ما این است که کاملاً متوجه شویم با مسئله بسیار پیچیده‌ای مواجه هستیم که هم بُعد تربیتی دارد، هم اقتصادی، هم سیاسی، هم اجتماعی، هم فرهنگی.

نباید مسئله را با نگاه مهندسی تقلیل داد؛ چیزی که متأسفانه امروزه در کشور ما زیاد دیده می‌شود. یکی دیگر از ویژگی‌های مسائل شریر این است که هر لحظه به جعبه ابزار حل مسائل نیاز دارد و ممکن است به اقتضای زمانی خاص از ابزاری خاص استفاده شود که برای زمان دیگری مناسب نباشد. فرایند حل این مسائل نیز بدون خونریزی و درد ممکن نیست؛ لذا باید برای حل آن‌ها هزینه داد.

پس گام اول ایجاد خودآگاهی در مسئولان جمهوری اسلامی ایران به مثابه کسانی است که می‌خواهند بر فضای مجازی اعمال حکمرانی کنند. گام بعدی پروبلماتیزه شدن مسئله تربیت رسانه‌ای است. در دهه هفتاد، اعتیاد به مسئله عمومی کشور تبدیل شد و همه دستگاه‌های کشور از آموزش و پرورش گرفته تا صداوسیما و نیروی انتظامی و وزارت امور خارجه و... بسیج شده بودند تا مسئله اعتیاد را در کشور حل و فصل کنند. این پیوستگی از کلان‌ترین ساختارها تا خردترین ساختارها و از رسمی‌ترین تا غیر رسمی‌ترین را دربرمی‌گرفت. چطور چنین اتفاقی افتاد؟ این‌طور نبود که فقط با کار علمی و پژوهش دانشگاهی بخواهیم مسئله را بشناسیم و آن را حل کنیم؛ بلکه به مسئله عمومی و اجتماعی تبدیل شد به صورتی که همه خود را در ایجاد و رفع این مسئله، مسبب و سهیم دیدند.

موضوع مهم بعدی در پروبلماتیزه کردن موضوع، طراحی سازوکارهایی برای تحقق آن است. مثال نهضت سوادآموزی مثال درستی است از این جهت که سازوکارهای عمومی برای تحقق آن طراحی شد. مثال دیگری نیز می‌توان مطرح کرد؛ سال‌هاست روی همه محصولات خوراکی استاندارد، جدول حقایق تغذیه‌ای و جدول انرژی چاپ می‌شود که امکان جهت‌دهی سلامتی مردم را فراهم می‌کند؛ ولی عموم مردم درباره این جدول‌ها بی‌توجه هستند؛ کی بدان‌ها توجه می‌شود؟ هنگام رژیم‌گرفتن؛ کسی که می‌خواهد رژیم بگیرد، به همه این جدول‌ها دقت می‌کند؛ چون به آن‌ها احساس نیاز می‌کند.

این مثال اخیر این نکته را برجسته می‌کند که تا چیزی را مردم نخواهند و به آن احساس نیاز نکنند، در بلندمدت محقق نخواهد شد.

در موضوع تربیت رسانه‌ای نیز باید به‌سمتی پیش برویم که هرکس خود را مسئول و مسبب وضع موجود بداند تا تربیت، مسئله پروبلماتیک جامعه ایرانی شود و سازوکارهای عمومی برای تحقق آن طراحی شود؛ همه این‌ها وقتی اتفاق خواهد افتاد که مردم درباره موضوع تربیت رسانه‌ای احساس نیاز کرده باشند.

همان‌طور که گفته شد، عملی‌شدن هر سیاستی در بلندمدت از جمله سیاست‌های حفاظت از کودکان و نوجوانان در فضای مجازی منوط به این است که مردم آن را بخواهند؛ ولی منظور این نیست که در کوتاه‌مدت باید دست روی دست گذاشت و کاری نکرد. در کوتاه‌مدت می‌توان از «فیلترینگ» به‌عنوان فرصت کوتاه موقتی استفاده کرد؛ در این فرصت کوتاهی که علی‌رغم خواست مردم، فیلترینگ انجام شده است، باید تلاش شود که هرچه زودتر خواست عمومی مردم محقق شود؛ پس فیلترینگ فرصتی را برای ما مهیا می‌کند که سیاست‌های اصلی خود را به خواست عمومی مردم تبدیل کرده و به تدریج آن را محقق کنیم. ولی متأسفانه ما معمولاً در قدم اول که فیلترینگ است، می‌مانیم و آن را به مثابه راه‌حل قطعی و نهایی خود می‌انگاریم.

رهیافت‌اندیشه: چرا کشورهایی که ادعای لیبرالیسم دارند، بسیار بیشتر و زودتر از ما به وضع قوانین و تأسیس مؤسساتی اقدام می‌کنند که برای حمایت از خردسالان در فضای مجازی است؟

دو نکته در اینجا وجود دارد: اول اینکه مسئله ما جهانی است و جزء معدود مواردی است که می‌توان بر سر آن توافق جهانی ایجاد کرد. اگر ما تا الان از این ظرفیت جهان‌شمولی مسئله تربیت رسانه‌ای خردسالان به‌درستی استفاده نکردیم، به‌خاطر این بوده است که احساس مسبب‌بودن نکرده‌ایم. وگرنه برای تشکیل ائتلاف‌های منطقه‌ای و جهانی در راستای کاهش خطرات این فضا برای کودکان و نوجوانان راه بسیار هموار است.

دوم اینکه ما با بحرانی واقعی مواجه هستیم که تقریباً همه کشورها را درگیر خود کرده و آن‌ها را به تکاپو واداشته است.

اتفاقاتی از قبیل ورود فیلم‌های با محتوای صریح همجنس‌بازی به جشنواره اسکار و فراتر از آن، اینکه

اگر شما در فیلم‌های مروج همجنس‌بازی نباشی، در جشنواره اسکار پذیرفته نخواهی شد! یا اتفاقاتی که در تتفلیکس و هالیوود می‌افتد، نشان می‌دهد که سیلی شروع شده؛ ولی ما در اینجا احساس خشکی می‌کنیم!

یکی از پروژه‌های بزرگی که با سرمایه‌گذاری چندده‌میلیاردی قرار بود کمک‌حال خانواده‌ها در دوران فراگیری رسانه‌ها باشد، «درسا» بود. جالب و غم‌انگیز است که بعد از حدود ۱۰ سال، سایت این پروژه عظیم ملی خطای ۴۰۴ می‌دهد! یعنی اساساً از بین رفته و دامنه آن هم حذف شده است! چرا؟ چون اگر این سایت مخاطب می‌داشت، همان مخاطبان به‌هیچ‌وجه اجازه نمی‌دادند که این سایت تعطیل شود و به این روز بیفتد. اشکال کار ما اینجاست که مدام راه‌حل‌هایی ایجاد می‌کنیم که یا اساساً حل‌کننده مشکل مخاطب نیست یا اینکه مخاطب آن را مسئله خودش نمی‌داند.

رهیافت‌اندیشه: در کشور ما برای تحقق حکمرانی تربیتی فضای مجازی تلاش‌هایی شده است؛ ولی تقریباً همه آن‌ها عقیم بوده و به نتیجه نرسیده است؛ از این دست تلاش‌ها می‌توان به سایت هدایت مصرف‌آسرا، سیم‌کارت انارستان، کتاب سواد رسانه‌ای آموزش و پرورش و... اشاره کرد؛ چرا این تلاش‌ها به نتیجه نرسیده است؟

از این دست موارد زیاد است؛ یکی از پروژه‌های بزرگی که با سرمایه‌گذاری چندده‌میلیاردی قرار بود کمک‌حال خانواده‌ها در دوران فراگیری رسانه‌ها باشد، «درسا» بود. جالب و غم‌انگیز است که بعد از حدود ۱۰ سال، سایت این پروژه عظیم ملی خطای ۴۰۴ می‌دهد! یعنی اساساً از بین رفته و دامنه آن هم حذف شده است! چرا؟ چون اگر این سایت مخاطب می‌داشت، همان مخاطبان به‌هیچ‌وجه اجازه نمی‌دادند که این سایت تعطیل شود و به این روز بیفتد. اشکال کار ما اینجاست که مدام راه‌حل‌هایی ایجاد می‌کنیم

که یا اساساً حل‌کننده مشکل مخاطب نیست یا اینکه مخاطب آن را مسئله خودش نمی‌داند.

نکته بعد اینکه در کشور ما با مسئله کودک و نوجوان با اولویت اقتصادی، امنیتی و سیاسی برخورد می‌شود. چرا در سال‌های اخیر بحث نوجوان اهمیت پیدا کرده است؟ به‌خاطر حضور جدی نوجوانان در اغتشاشات. چرا بحث کودک مهم شده؟ یکی از دلایل اصلی، بحث اقتصادی است؛ چون راحت‌تر می‌شود به او ترافیک اینترنتی فروخت و از طرفی هم او به‌راحتی و به‌سرعت، حجم خریداری شده را مصرف می‌کند. پس اگر من سیم‌کارت کودک فراهم می‌کنم، شبکه اختصاصی vod برای کودکان ایجاد می‌کنم، مسئله‌ام این نیست که می‌خواهم او محتوای سالم‌تری استفاده کند؛ بلکه مسئله این است که او بیشتر ببیند تا بیشتر حجم اینترنتی استفاده کند تا سود من بیشتر شود.

یکی دیگر از مشکلات ما این است که برنامه‌ریزی‌های ما برای کودکان و نوجوانان، فارغ از خانواده انجام می‌شود؛ اگر ما می‌توانستیم در خانواده‌ها این نیاز را ایجاد کنیم که تربیت رسانه‌ای برای فرزندانمان لازم و واجب است، خود والدین به مسبب تبدیل می‌شدند و از ارگان‌های دولتی مثل مدرسه، مطالبه می‌کردند که مثلاً معلم درس سواد رسانه‌ای فرزند من در مدرسه کیست؟ چقدر در این حوزه تخصص دارد؟ ولی متأسفانه الان اصلی‌ترین خواسته والدین از مدارس، کنکور فرزندانمان است.

علت ناموفق بودن کتاب سواد رسانه‌ای هم این است که بودجه کافی برای به‌روزرسانی و تربیت معلم تخصصی برای آن وجود نداشته است! این کتاب با تلاش‌های خانم «میترا دانشور» تدوین شد که در زمان تألیف این کتاب، رئیس گروه تفکر و سبک زندگی دفتر تألیف کتب درسی بودند؛ ولی به دلیل مشکلات مالی قسمت‌های دیگر سازمان آموزش و پرورش، چرخه تحقق هدف آن ناقص ماند.

این کتاب تألیف شد؛ ولی مدرسی برای تدریس آن وجود نداشت، مدیرها درباره اهمیت این کتاب توجه نبودند و مهم‌تر اینکه مطالب این کتاب در کنکور مطرح نمی‌شد. وقتی نظام آموزشی مبتنی بر کنکور است، بسیار طبیعی است درسی که در کنکور از آن سؤال طرح نمی‌شود، به‌راحتی از جانب دانش‌آموزان، والدین آن‌ها و اولیای مدرسه کنار گذاشته می‌شود. این اشکالات برای کتاب‌های درسی دیگری مثل هنر، کار و فناوری، انسان و محیط زیست نیز صادق است. خلاصه اینکه اگر بخواهیم علتی را برای ناکامی تلاش‌ها در این عرصه یادآور شویم، باید بگوییم که «تربیت، اولویت حکمرانان جمهوری اسلامی نیست.» یکی دیگر از مشکلات ما این است که برنامه‌ریزی‌های ما برای کودکان و نوجوانان، فارغ از خانواده انجام می‌شود؛ اگر ما می‌توانستیم در خانواده‌ها این نیاز را ایجاد کنیم که تربیت رسانه‌ای برای فرزندانمان لازم و واجب است، خود والدین به مسبب تبدیل می‌شدند و از ارگان‌های دولتی مثل مدرسه، مطالبه می‌کردند که مثلاً معلم درس سواد رسانه‌ای فرزند من در مدرسه کیست؟ چقدر در این حوزه تخصص دارد؟ ولی متأسفانه الان اصلی‌ترین خواسته والدین از مدارس، کنکور فرزندانمان است.

رهیافت‌اندیشه حال برای خانواده‌ها چکار می‌توان کرد؟!

حکومت باید حداقل ۱۵ هزار معلم و مربی تربیت رسانه‌ای را آموزش دهد و از آن‌ها بخواهد که در شهرستان خود، مدارس، مساجد، پایگاه‌ها و... شروع به آموزش تربیت رسانه‌ای کنند.

البته که فراهم کردن بستر فعالیت این معلمان نیز بسیار اهمیت دارد؛ ولی اگر بستر هم فراهم نشد و آموزش آن‌ها به‌خوبی انجام شد، این معلم هرچا که باشد، مسبب خواهد شد و خودش راه پیش روی خود را خواهد گشود.

البته که ما مسیری طولانی و سخت در پیش داریم؛ چون با اوضاع موجود خیلی دور به‌نظر می‌رسد که روزی تربیت برای حکمرانان ما به اولویت اصلی تبدیل شود.

رهیافت‌اندیشه در خلال صحبت‌های‌تان به اهمیت خودآگاهی مسئولان، تأثیر خانواده‌ها و مدارس در

تحقق حکمرانی تربیتی در حوزه فضای مجازی اشاره کردید. حال سؤال اینجاست که به‌نظر شما در بین همه مؤثران در این حوزه، اولویت و اولیت با کدام است؟ با نهاد خرد خانواده، نهاد میانی مدرسه یا نهاد کلان دولت؟

به‌نظر بنده، اولویت با خانواده است. چون از لحاظ علمی و نظری، مسئول اصلی تربیت، خانواده است. به این معنا که اگر می‌خواهیم در مسئولان خودآگاهی ایجاد کنیم، باید در جهت تحکیم خانواده باشد؛ به بیان دیگر هدف تمام فعالیت‌های تربیتی ما خانواده است.

یکی از دلایلی که وضعیت حکمرانی فضای مجازی در کشور به این صورت است، وضعیت بد اقتصادی ماست؛ چون من وقتی می‌توانم به خانواده بگویم که برای تربیت رسانه‌ای فرزندت، جایی در سبد مصرف خانوادگی خود باز کن که ملزومات اولیه زندگی‌اش تأمین باشد.

رهیافت‌اندیشه چرا پلتفرم‌های خارجی حاضر نیستند در کشور ما دفتر داشته باشند و مسئولیت کارهای خود را برعهده بگیرند؟ درحالی که در بسیاری از کشورها نمایندگی دارند و از قوانین آن کشورها نیز تبعیت می‌کنند.

پاسخ این مسئله به این سادگی نیست. ما چون با کلیت نظام غرب درافتاده‌ایم، طبیعی است که آن‌ها بیشترین فشار را بر ما بیاورند و حاکمیت ملی را نادیده بگیرند. دوم اینکه مسئله ما «کارآمدی و اقتدار» است و این ورای حکمرانی فضای مجازی است. هرچه ما در کشورمان حکمرانی مقتدرانه‌تری داشته باشیم، ساخت درونی نظام قوی‌تر باشد و کارآمدی بیشتری داشته باشیم، امکان قدرت‌نمایی بیرونی ما نیز بیشتر خواهد بود. قطعاً یکی از دلایلی که وضعیت حکمرانی فضای مجازی در کشور به این صورت است، وضعیت بد اقتصادی ماست؛ چون من وقتی می‌توانم به خانواده بگویم که برای تربیت رسانه‌ای فرزندت، جایی در سبد مصرف خانوادگی خود باز کن که ملزومات

اولیه زندگی‌اش تأمین باشد. نکته سوم را می‌توان حول محور نبودن خودباوری ملی مطرح کرد؛ مردم و حکمرانان ما به این حد از خودباوری نرسیده‌اند که بتوانند با تمام قوا و انگیزه، جلوی حاکمیت پلتفرمی خارجی بایستند. علت اصلی نبود این قدرت خودباوری، ضعف نظام در کارآمدی خود است. 

۱. کتاب «جهاد اکبر» از امام خمینی (ره)؛ ص ۱۲.

۲. Wicked problem

۳. مانند فیلم «دو نفر از ما» اثر «فیلیپو منگتی» که نماینده فرانسه در اسکار ۹۳ بود.

حکمرانی فطری بر فضای مجازی



امیرمحمد اصفهانی

پژوهشگر حوزه فرهنگ و ارتباطات

درباره حکمرانی فضای مجازی یا به طور کلی حکمرانی بر انسان یا جامعه انسانی، سه نوع دیدگاه مطرح است: **دیدگاه اول** دیدگاه دورکیمی است. دورکیم موضوع مورد مطالعه خود در جامعه‌شناسی را «واقعیت اجتماعی» بیان می‌کند. واقعیت‌های اجتماعی عبارت‌اند از ساختارهای اجتماعی، هنجارها و ارزش‌های فرهنگی که از بیرون بر افراد تحمیل شده است (دیلینی، ۱۳۹۲: ۱۴۹). این واقعیت‌های اجتماعی هستند که به رفتار و به صورت کلی زندگی انسان‌ها جهت می‌دهند. درواقع استدلال دورکیم این است که مردم غالباً از الگوهایی پیروی می‌کنند که در جامعه آن‌ها عمومیت دارد (گیدنز، ۱۳۸۹: ۱۵).

افراد انسانی در جامعه زندگی می‌کنند، با دیگران معاشرت می‌کنند و درباره امور مختلف تفکر می‌کنند. نکته مهم آنجاست که شیوه زندگی، معاشرت، تفکر و... انسان‌ها را خود آن‌ها تعیین نمی‌کنند؛ بلکه این واقعیت‌های اجتماعی هستند که از بیرون بر آن‌ها تحمیل می‌شوند؛ به عبارت دیگر واقعیت‌های اجتماعی را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «شیوه‌های عمل، تفکر و احساس که از بیرون بر فرد تحمیل شده است و نتیجتاً او را کنترل می‌کند» (Durkheim, ۱۹۳۸).

همان طور که ملاحظه می‌شود، هسته اصلی تحلیل‌های جامعه‌شناختی دورکیم، واقعیت‌های اجتماعی است؛ افراد نیز در این دیدگاه تابعی از واقعیت‌های اجتماعی هستند و از خود، هستی انسانی جداگانه‌ای ندارند. در این دیدگاه وجدان یا آگاهی فردی «جزء ساده‌ای از وجدان جمعی است که در تمام حرکات خود از وجدان جمعی پیروی می‌کند» (همان). به عبارت دیگر «آگاهی به فردیت عملاً پیش از پیدایش همبستگی مکانیکی و اندامی و تقسیم کار نمی‌توانست وجود داشته باشد» (ایران‌دوست و همکاران، ۱۳۹۷: ۴۹). یا به بیان صریح‌تر «فرد از جامعه زاییده می‌شود» (همان).

این نوع نگاه دورکیم به جامعه و نسبت آن با انسان، در فلسفه اسلامی تحت عنوان «ترکیب حقیقی جامعه» جای می‌گیرد. ترکیب حقیقی ترکیبی است که «اجزای مرکب، شخصیتشان در شخصیت «کل» مستحیل می‌شود؛ یعنی آن وضع سابق خودشان را ندارند، ماهیت خودشان را درواقع از دست می‌دهند و ماهیت جدید پیدا می‌کنند که همان ماهیت کل است» (مطهری، ۱۳۹۲: ۵۶۷) مثل ترکیب اکسیژن و هیدروژن که آب را تشکیل می‌دهند. اکسیژن و هیدروژن قبل از اینکه ترکیب حقیقی آب را به وجود آورند، هر کدام برای خود موجودیتی مستقل داشتند؛ ولی وقتی این دو عنصر، آب را به وجود می‌آورند، دیگر موجودیتی جداگانه ندارند؛ بلکه در آب مستحیل شده‌اند. درواقع دیگر ما یک اکسیژن مستقل و یک اکسیژن در آب نداریم، دیگر یک هیدروژن مستقل و یک هیدروژن در آب نداریم؛ بلکه کل چیزی که داریم، اکسیژن و هیدروژنی ترکیب‌شده و تشکیل‌دهنده ترکیب حقیقی آب است. افراد در جامعه نیز به همین صورت هستند؛ افراد وقتی وارد جامعه می‌شوند، دیگر موجودیت مستقلی ندارند و به کلی در موجودیت جامعه ذوب می‌شوند و کل وجود آن‌ها می‌شود وجود جامعه.

بر اساس دیدگاه آیت‌الله فرحانی نکته مهم دیگر در اینجا این است که از نگاه دورکیم اساساً افراد قبل از ورود به جامعه صورت نوعی انسانی ندارند و با استحاله در جامعه است که صورت انسانی پیدا می‌کنند و به اصطلاح دقیق‌تر فلسفه، اجزای

بی‌هویت انسانی وارد ترکیب می‌شوند و بعد از ترکیب، انسان می‌شوند.

براساس این نگاه، هرچه ترکیب حقیقی جامعه اقتضا کند، همان انسانی است؛ این همان مبنای دموکراسی غربی است که مدعی است هرچه اکثریت بخواهد، همان درست است. لذا نمی‌توان از حرمت ربا، همجنس‌بازی و... صحبت کرد.

اگر این نگاه در حکمرانی حاکم بشود، حکمرانی جامعه مرکب حقیقی از این اجزاء، خط قرمز ندارد! نمی‌توان برای جامعه‌ای خط قرمز تعیین کرد؛ درحالی که آن جامعه، اجزای انسانی جدای از ترکیب جامعه ندارد. این ترکیب حقیقی انسانیتی را اقتضا می‌کند که از مجموع اجزا به وجود بیاید (همان منطق رأی اکثریت در غرب).

دیدگاه دوم را دیدگاه قرآنی نام‌گذاری می‌کنیم. در نگاه علامه طباطبائی، شهید مطهری، مقام معظم رهبری، امام راحل و... ترکیب حقیقی جامعه، مسجل است. در این نگاه، جامعه موجود وسیعی است که حقیقت وحدانی و نفس واحد دارد؛ همانند انسان که نفس واحد دارد.

همین طور که اکسیژن و هیدروژن وقتی با یکدیگر جمع شدند، میل ترکیبی دارند، روی یکدیگر اثر می‌گذارند و بعد از سلسله فعل و انفعالاتی ماهیت جدیدی به وجود می‌آید، افراد انسان هم روی یکدیگر تأثیر فرهنگی می‌گذارند و از مجموع افراد اجتماع که روی یکدیگر اثر می‌گذارند، مرکبی حقیقی به وجود می‌آید به نام «قوم» یا «ملت» (مطهری، ۱۳۹۲: ۵۸۹). اما نکته مهم و متمایزکننده این نظریه با نظریه دورکیم در رابطه بین جامعه و فرد انسانی است. از نظر شهید مطهری و بسیاری دیگر از بزرگان فلسفه اسلامی، اصل فطرت اقتضا می‌کند که اجزا در این ترکیب حقیقی جامعه ذوب نشده و از بین نروند. در مرکبات سطح بالا با ایجاد موجود جدید، اجزا استقلال خود را از دست نمی‌دهند. هرچه ترکیب راقی‌تر، فعلیت اجزا در ترکیب تصویرپذیرتر است. مثلاً در ترکیبی مثل خون در عین حال که ترکیب حقیقی ارگانیکی دارد، اجزای آن مثل گلبول‌های سفید و قرمز فعلیت خود را دارند و مستحیل نشده‌اند. شهید مطهری قائل است که راقی‌ترین ترکیب طبیعت، ترکیب جامعه است؛ اشکالی ندارد که جامعه مرکبی حقیقی باشد، امر وحدانی بسیط با هويت وحدانی بسیطی به نام جامعه وجود داشته باشد و اجزا هم تا حدی استقلال خود را حفظ کنند. ریشه این مسئله در اصل فطرت است.

درواقع فطرت به انسان نیرویی بالقوه می‌دهد که می‌تواند آن را در بستر جامعه به فعلیت برساند. «انسان به هر حال موجودی بالقوه است، جامعه است که به او فعلیت می‌بخشد؛ یعنی جامعه است که به انسان شخصیت روحی می‌دهد؛ انسان زبانش را از جامعه می‌گیرد، آداب و رسوم و افکار و عقایدش را از جامعه می‌گیرد، جامعه است که ظرفیت روحی او را پر می‌کند و برایش شخصیت می‌سازد» (مطهری، ۱۳۹۲: ۵۸۸).

اصل فطرت نشان می‌دهد که انسان‌هایی که وارد ترکیب جامعه می‌شوند، هويت دارند. چون هويتي دارند، برخاسته از اصل فطرت، وقتی وارد ترکیب می‌شوند، ترکیب حقیقی به وجود می‌آید که منافی آن هويت نیست. لذا هويت وحدانی این موجود بسیط به نام جامعه در طول هويت اصل فطرتی اجزای خود است. در این نگاه است که می‌توان خط قرمزهایی برای حکمرانی جامعه متصور شد. چطور؟ براساس مشترک بودن اصل فطرت در تمامی انسان‌ها.

براساس این دیدگاه، انسان‌ها دو نوع خود یا دو نوع هويت دارند: هويت فردی و هويت جمعی. هويت فردی انسان به اقتضای فطرتش شکل می‌گیرد و هويت جمعی حاصل تجميع فطرت‌های انسانی در حقیقت جامعه است. پس «در انسان واقعاً دو نوع «خود» وجود دارد: خود فردی و خود جمعی؛ بسیاری از کارها را که انسان می‌کند، به اعتبار خود جمعی و من جمعی‌اش می‌کند» (مطهری، ۱۳۹۲: ۵۹۱).

آیت الله فرحانی معتقد است براساس این دیدگاه آیه «ما اصابک من سيئه فمن نفسك» (نساء: ۷۹) قابل توضیح است؛ وقتی جزئی از جامعه آلوده می‌شود و هويت دینی موجود بسیط جامعه به خطر می‌افتد؛ هر اتفاقی در نتیجه این به خطر افتادن ایجاد شود، فمن نفسك است، از نفس بسیط جامعه که در نتیجه هويت فطری افراد ایجاد شده است؛ اینجاست که امر به معروف و نهی از منکر و خط قرمزهای جامعه انسانی قابل تبیین است.

طبق همین نگاه است که ما معتقدیم از آنجایی که انسان‌های تشکیل‌دهنده جوامع فطرت یکسانی دارند، می‌توان همه آن‌ها را ذیل دینی واحد و در نتیجه حکمرانی واحد قرار داد. اختلافاتی که در جوامع وجود دارد، اختلافات نوعی نیست؛ بلکه اختلافات سطحی و عرضی است. این اختلافات هم به این دلیل است که انسان بودن، طیفی است؛ بر اساس آیه ۱۷۹ سوره اعراف، انسان می‌تواند با اعمال خود به جایگاه گمراه‌تر از چارپایان برسد و به انسان مسخ‌شده تبدیل شود؛ «در انسان مسخ‌شده بعضی از نعمات الهی از کار افتاده است؛ مثلاً دیگر قوه ادراکی این انسان‌ها، برهان نیست؛ قوه تحریکی‌شان

اراده نیست؛ این موجود مسخ‌شده قوهٔ ادراکی‌اش، خیال و قوهٔ تحریکی‌اش، شوق است». و بر اساس آیهٔ ۳۰ سورهٔ بقره، می‌تواند به مقام خلیفه‌اللهی برسد که در آن قوهٔ ادراکی، برهان و قوهٔ تحریکی، اراده است. هر دوی این دسته‌ها، انسان هستند؛ هرچند در دو سر طیف انسانیت قرار می‌گیرند. از آنجایی که جامعه نیز ترکیبی از همین انسان‌هاست، بین جوامع ترکیب‌شده از انسان‌های واصل‌شده به مقام خلیفه‌اللهی و جوامع ترکیب‌شده از انسان‌ها اصل از انعام، تفاوت‌های زیادی وجود دارد؛ ولی این تفاوت‌ها نوعی نیست؛ بلکه عرضی است. لذاست که می‌توان از حکمرانی واحد برای همهٔ این جوامع سخن به میان آورد. آن هم نوعی از حکمرانی که به دام نسبیّت نمی‌افتد؛ چون قائل به اصل ثابت فطرت در همهٔ انسان‌هاست؛ هرچند نوع تعامل با انسان‌های مسخ‌شده با انسان‌های خلیفه‌الله به تبع تفاوت قوهٔ ادراکی و تحریکی‌شان متفاوت است.

دیدگاه سوم، دیدگاه قرآنی با تفسیر آیت‌الله مصباح است. در این دیدگاه، جامعه نوعی ترکیب اعتباری است.

مرکب اعتباری یعنی مجموع اشیایی که نوعی همبستگی میان‌شان هست، بدون آنکه شخصیت خود را از دست داده باشند و شخصیتشان در شخصیت «کل» مستحیل شده باشد. مثلاً ما مجموع درخت‌هایی را که در یک محوطه است، «باغ» می‌نامیم؛ یک درخت را «باغ» نمی‌گوییم، این مجموعه را «باغ» می‌گوییم؛ ولی هر جزء این مجموعه به نام «باغ» شخصیت مستقلی دارد؛ شخصیت این درخت مستقل است؛ شخصیت آن درخت هم مستقل است. این درخت اگر در این باغ نبود، باز همین درخت بود. اگر تنها خودش هم می‌بود، باز خودش همین بود که هست؛ اگر هم [در اثر بودن در این باغ] تغییری در آن باشد، خیلی سطحی است و عمقی نیست؛ مثلاً شخصیت درخت آلبالو در این باغ، حل نشده و باقی است؛ به‌طوری که اگر تمام این درخت‌ها هم نبودند و تنها این درخت آلبالو بود، باز خودش همین جور بود که اکنون هست و همچنین درختان دیگر. این‌ها را ما می‌گوییم «مرکب‌های اعتباری» (مطهری، ۱۳۹۲: ۵۸۷).

از دیدگاه آیت‌الله مصباح، فرد با حضور در جامعه، هویت واقعی جدید نمی‌یابد؛ به‌گونه‌ای که بتوان از «من» جمعی، افزون بر «من» فردی سخن گفت و از آثار جامعه بماهو جامعه صحبت کرد؛ بلکه آثار جامعه، آثار افراد جامعه است.

هرچند که بین دو دیدگاه دوم و سوم یعنی از طرفی دیدگاهی که قائل به وجود موجودی فراتر از افراد به نام جامعه است و از طرف دیگر دیدگاهی که قائل به وجود چنین موجودی نیست و تمام اثراتی که قائلین به دیدگاه دوم بر جامعه حمل می‌کنند، در سطح فردی توضیح می‌دهد که تفاوت وجود دارد؛ ولی تفاوت بین این دو دیدگاه از جهت ثمرهٔ علمی در بحث ما اختلافی ایجاد نمی‌کند؛ یعنی چه ما قائل به این باشیم که جامعه وجودی مستقل از افراد دارد و چه قائل باشیم که ندارد، چون محوریت بحث ما بر فطرت مشترک بین افراد است، به نتایج و دستاوردهای علمی یکسانی خواهیم رسید. درواقع همان طور که توضیح داده شد، چیزی که باعث می‌شود ما بتوانیم قوانین مشترکی را برای حکمرانی خود وضع کنیم، وجود فطرت در همهٔ انسان‌هاست. چون انسان‌ها فطرت دارند، پس گرایش‌های یکسانی در همهٔ آن‌ها وجود دارد که می‌توان با توجه به همین گرایش‌ها و در راستای آن‌ها، قوانینی را برای حکمرانی بر جامعهٔ انسانی وضع کرد.

براساس مبنای قرآن، دین الهی کاملاً با فطرت مطابق است و عمل به دستورات دینی است که به شکوفایی و بالنده‌شدن فطرت انسانی می‌انجامد؛ برای مثال توجّه شما را به آیهٔ ۳۰ سورهٔ مبارکهٔ روم جلب می‌کنم:

«فَاقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ: پس روی خود را به جانب دین معتدل و حنیفی کن که مطابق فطرت خداست؛ فطرتی که خدا بشر را بر اساس فطرت بنا شده؛ همان فطرتی که خدا بشر را براساس آن ایجاد و ابداع کرده و هرگز تبدیل و تغییر نمی‌یابد. چون دین به غیر از سنت حیات و راه و روشی که متضمن سعادت انسان است چیزی نیست و همهٔ انسان‌ها به‌گونه‌ای آفریده شده‌اند که به‌صورت فطری طالب کمال و سعادت خود هستند و نوع انسان، سعادت و شقاوتی دارد؛ چون اگر سعادت انسان به‌خاطر اختلافاتی که با هم دارند، تفاوت می‌کرد، جامعهٔ صالح و واحدی که متضمن سعادت همهٔ افراد جامعه باشد، تشکیل نمی‌شد و همچنین اگر سعادت انسان‌ها به حسب اختلاف سرزمینشان مختلف می‌شد، آن وقت دیگر انسان‌ها نوع واحدی نمی‌شدند؛ بلکه به نسبت اختلاف مناطق زندگی، مختلف می‌گشتند. یا اگر سعادت انسان به اقتضای زمان‌ها متفاوت می‌شد و اعصار و قرون، اساس سنت دینی بودند، آن وقت انسان‌های قرون مختلف نوع واحدی نمی‌شدند و

اجتماع انسانی سیر تکاملی نداشت؛ چون نقص و کمال در صورتی متصور است که جهتی مشترک و ثابت بین همهٔ انسان‌ها در همهٔ اعصار وجود داشته باشد. پس اساس سنت دینی براساس فطرت انسانی است که حقیقتی واحد و مشترک بین همهٔ افراد و اقوام انسانی در همهٔ اعصار است و کمال بشر فقط در پیروی از همین دین قویوم و طریقهٔ واحد فطری است؛ ولی بیشتر مردم از این حقیقت غافل‌اند و نمی‌دانند که هدایت‌کنندهٔ بشر به‌سوی روش زندگی درست، همان فطرت اوست. لذا اساس سنت دینی عبارت است از ساختمان و بنیةٔ انسانیت که حقیقتی واحد و مشترک است. پس انسان فقط با پیروی از آن می‌تواند به کمال و سعادت مطلوب خود برسد و جامعه‌ای صالح بنا کند که در آن، قوانین و سنت‌های شایسته وجود دارد. چون حقیقتاً تنها خداوند خالق بشر است که به جمیع زوایای روحی او شناخت دارد و طریقهٔ احسن را برای او برمی‌گزیند و به‌راستی کیست که حکمش از خدا نیکوتر باشد؟ (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۲۶۹)

«نه‌تنها خداشناسی، بلکه دین و آیین به‌طور کلی و در تمام ابعاد، یک امر فطری است و باید هم چنین باشد؛ زیرا مطالعات توحیدی به ما می‌گوید: میان دستگاه «تکوین» و «تشریع» هماهنگی لازم است. آنچه در شرع وارد شده، حتماً ریشه‌ای در فطرت دارد و آنچه در تکوین و نهاد آدمی است، مکملی برای قوانین شرع خواهد بود. به تعبیر دیگر: «تکوین» و «تشریع» دو بازوی نیرومندند که به‌صورت هماهنگ در تمام زمینه‌ها، عمل می‌کنند، ممکن نیست در شرع دعوتی باشد که ریشهٔ آن در اعماق فطرت آدمی نباشد و ممکن نیست چیزی در اعماق وجود انسان باشد و شرع با آن مخالفت کند. بدون شک شرع برای رهبری فطرت، حدود و قیود و شرایطی تعیین می‌کند تا در مسیرهای انحرافی نیفتد؛ ولی هرگز با اصل خواستهٔ فطری مبارزه نمی‌کند؛ بلکه از طریق مشروع آن را هدایت خواهد کرد. وگرنه در میان تشریع و تکوین تضادی پیدا خواهد شد که با اساس توحید سازگار نیست؛ به عبارت روشن‌تر، خدا هرگز کارهای ضد و نقیض نمی‌کند که فرمان تکوینش بگوید: انجام ده و فرمان تشریعیش بگوید: انجام نده!» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۴۱۸)

حال با سه مقدمه‌ای که در سطور قبل اثبات شد، می‌توان برای تحقق بحث حکمرانی فطری فضای مجازی به سراغ سیاست‌گذاری رفت؛ مقدمهٔ اول اینکه فطرت بین همهٔ انسان‌ها مشترک است؛ مقدمهٔ دوم، فطرت مشترک بین انسان‌ها، اختلافات نوعی را از بین می‌برد و تنها اختلافات عرضی باقی می‌ماند که زائل‌شدنی است. مقدمهٔ سوم دین، کاملاً مطابق فطرت است و عمل به دستورات دینی یعنی حرکت روی مسیر فطرت.

یکی از نتایج این سه مقدمه آن است که حکمرانی مطلوب آن است که بر فطرتی منطبق باشد که دین، عهده‌دار رشد و شکوفایی آن است. در این صورت است که ما وقتی می‌خواهیم از حکمرانی مطلوب در فضای مجازی کودکان و نوجوانان صحبت کنیم، باید به‌دنبال دستورات دینی تربیتی باشیم تا بدانیم که چه کارها و عواملی زمینهٔ رشد و شکوفایی فطرت فرزندان ما را فراهم می‌کند و چه کارهایی زمینه‌ساز انحطاط فطری آن‌هاست. با شناخت جامعی از این امور است که نظام مطلوب حکمرانی فضای مجازی کودکان و نوجوانان شکل خواهد گرفت. 

منابع

۱. دیلینی، تیم. نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی، ترجمهٔ بهرنگ صدیقی و وحید طلوعی، تهران: نشر نی، ۱۳۹۲.
۲. گیدنز، آنتونی. جامعه‌شناسی، ترجمهٔ حسن چاوشیان، تهران: نشر نی، ۱۳۸۹.
۳. ایراندوست، سیدفهمید و علیزاده، سجاد. نظریه‌های جامعه‌شناسی. تهران: اندیشهٔ احسان، ۱۳۹۷.
۴. مطهری، مرتضی. مجموعه آثار شهید مطهری. جلد سوم. قم: صدرا، ۱۳۹۲.
۵. عباسی ولدی، محسن. من دیگر ما (کتاب سوم). قم: آیین فطرت، ۱۴۰۰.
۶. طباطبایی، سیدمحمد حسین. تفسیر المیزان (جلد شانزدهم)، ترجمهٔ سید محمدباقر موسوی همدانی. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزهٔ علمیه قم، ۱۳۷۴.
۷. مکارم شیرازی، ناصر. تفسیر نمونه (جلد شانزدهم). تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.

8. Durkheim, Emile. (۱۹۳۸). The Rules of Sociological Method. New York: Free Press.

هویت جنسیتی و تحولات آن در ایران معاصر

♦ **ارائه تصویر ناصحیح از جایگاه زن در تاریخ اجتماعی ایران
توسط جریان روشنفکری**

◀ گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین امیر مهاجر میلانی

♦ **نقش سیاست های فرهنگی پهلوی اول در تحولات زنان**

◀ یادداشتی از محمدمبین مهدی زاده

♦ **بررسی چالش های حضور اجتماعی زن با حفظ نقش های خانوادگی**

◀ یادداشتی از ایمان زاغیان

♦ **تبدیل شدن بدن به یکی از منابع هویت بخش در عصر مدرن**

◀ گفت و گو با دکتر حسین مهربانی فر

♦ **پیامدهای تغییر نقش های جنسیتی**

◀ یادداشتی از حسین رضایی



گفت‌وگو با

حجت الاسلام والمسلمین
امیر مهاجر میلانی
عضو هیئت علمی پژوهشکده زن و خانواده

ارائه تصویر ناصحیح از جایگاه زن

در تاریخ اجتماعی ایران توسط جریان روشنفکری

رهیافت‌ان‌پیشه زنان تا پیش از این تحولات دو سده اخیر هویت فردی به‌معنای مدرن آن را نداشتند. مهم‌ترین نقش زنان، جایگاه آنان به‌عنوان همسر و مادر به‌شمار می‌رفت و فقط می‌توانستند با ایفای نقش‌های خانوادگی هویت بیابند و زندگی خانوادگی و اجتماعی آنان نیز متأثر از همین امر بود. اما با افزایش مراودات فرهنگی و علمی با غرب و همچنین شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی، شاهد شکل‌گیری تحولاتی در این حوزه هستیم که در این مصاحبه سعی می‌شود زمینه‌های این تحولات بررسی شود. برای ورود به بحث لطفاً به‌صورت کلی از این نقطه عطف در تاریخ معاصر ایران تبیینی ارائه نمایید.

موضوع بحث ما تحولات جنسیتی در ایران معاصر است. یکی از سؤالات مهم این است که جامعه ایرانی در این ۲۰ سال اخیر گسست‌های مهمی را تجربه کرده یا در شرف تجربه آن است و اتحاد جامعه نیز هر کدام به فراخور خودشان تقریباً به این جمع‌بندی رسیده‌اند که در تمامی حوزه‌ها در ایران به بازاندیشی و بازسازی نیاز است و به تعبیر مرحوم ملک‌الشعراى بهار، این ایران سربه‌سر کهنه باید با فکر جوان و فکر نو دوباره بازسازی شود و در این بازسازی غم ویرانه‌های سنت را خوردن، شایسته نیست. طبیعی است که با چنین رویکردی که درباره وضعیت موجود تنفر دارد و درباره هویت آینده و مدرن و متجدد خود شیفتگی دارد، ما در همه حوزه‌ها بازاندیشی و بازخوانی خیلی عمیقی داشته باشیم. همه ساحات اندیشه ایرانی و همه سازه‌ها و ساختارهای آن، دستخوش تحولات مهمی است. شما حتی اگر سنت تاریخ‌نویسی و ادبیات آن را ببینید، متوجه می‌شوید که تحول در ادبیات چنان با شیب تندی پیگیری می‌شود که سر از شعر نو درمی‌آورد که در ادبیات کلاسیک و سنتی ایران به تعبیر مرحوم ملک‌الشعراى بهار شعر، شعر است و این را نمی‌توان به کلاسیک و مدرن تقسیم کرد و شعر همان بوده که گذشتگان گفته‌اند و در آن مناظراتی که ملک‌الشعراى بهار با میرزاتقی‌خان رفعت دارد، میرزاتقی‌خان رفعت می‌گوید ما بایستی این شعر و این هنر و ادب فارسی را از قید و بند اوزان کلاسیک خود برهانیم و لذا اینجاست که شعر نو ایجاد می‌شود. همچنین در حوزه رمان‌نویسی و نمایشنامه‌نویسی نیز سبک جدیدی پدید می‌آید و در دیگر حوزه‌ها نیز

به همین ترتیب تحولاتی رخ می‌دهد؛ چه در حوزه اندیشه سیاسی که روشن است مهم‌ترین خاستگاه تحول‌خواهی، حوزه اندیشه سیاسی بود و چه در حوزه اندیشه حقوقی هم عده‌ای خواستار تحولات جدی با فلسفه حقوق مدرن و جدیدی بودند. در حوزه دیانت هم به همین ترتیب افرادی خواستار اصلاح اندیشه دینی بودند و بزرگانی چه از بیرون حوزه و چه از درون حوزه، می‌کوشیدند تا اندیشه دینی را اصلاح و بازخوانی کنند و تقریباً می‌توان گفت هیچ ساحتی از ساحات اندیشه ایرانی و سازه‌ها و ساختارهای ایرانی نبود، مگر اینکه تحول‌خواهی و تجددخواهی بر آن حوزه، سایه سنگینی نینداخته باشد؛ از جمله آن حوزه‌ها طبیعی است که یکی مربوط به حوزه جنسیت و خانواده باشد.

برای اینکه جامعه ایرانی از مناسبات سنتی جنسیتی خودش رها شود و برای پوشیدن لباس و هویت جدیدی در حوزه جنسیت و مناسبات جنسیتی و خانواده آماده باشد، بایستی ابزارها و فرایندهایی را طی می‌کرد و باید ابزارهایی را به خدمت خود می‌گرفت که اندیشه نظم جنسیتی حوزه سنتی دستخوش تحول شود.

رهیافت‌ان‌پیشه دسته‌ای از تحلیل‌گران تاریخ اجتماعی در تنگنا قرارداشتن زنان در خانواده در دوره پیشامدرن را یکی از دلایل بیش‌توجهی آن‌ها به هویت مدرن ذکر کرده‌اند؟ آیا اساساً این روایت صحیح است؟ اگر صحیح است، دلیل نگاه حاکم بر فرهنگ سنتی ایرانی چه بوده است؟ این نگاه از شاخص‌های فرهنگ دینی نشئت گرفته بود؟

برای اینکه خانواده ایرانی و نظم جنسیتی سنتی از هم بپاشد و ساختار جدیدی در حوزه جنسیت سامان پیدا کند، باید کارهایی صورت می‌گرفت؛ ازجمله آن کارهای مهم، یکی ارائه روایت بسیار نارزنده و ناشایست و بسیار منزجرکننده و غیر انسانی از موقعیت زن در سنت است؛ به نحوی که با روایت بسیار غلیظ و شدیدی از موقعیت فرودست و پست زن در تمدن اسلامی و دوره میانی، زن موجود آماده شود که لباس قدیمی خودش را از تن به در کند و به هر ترتیب اگر از گذشته خود منزجر و متفر نباشد، عملاً به بازاندیشی و بازسازی هویتی جدیدی دست نمی‌زند. یکی از ابزارهای مهم اینکه زنان آماده شوند،

این است که این‌ها درصدد برساخت موقعیت بسیار منحنی و عقب‌مانده‌ای از گذشته در همه حوزه‌ها از جمله حوزه جنسیت هستند و بنابراین مثلاً می‌بینید که میرزاآقاخان کرمانی می‌گوید زنان در ایران به اندازه سگ‌ها در فرنگستان و گربه‌ها در کردستان ارزش ندارند و هیچ زن باشرافی در ایران پیدا نمی‌شود و این حرف‌های شعاری‌گونه که درحقیقت بستر را برای بازاندیشی بسیار عمیق و ژرف فراهم می‌کند و هرچه بیشتر تنفر به‌وجود بیاید، طبیعی است که آمادگی برای تحول‌خواهی بیشتر پدید می‌آید و لذا روایات نواندیشی که عمدتاً هم برپایه ستیز با دین در نسل نخست بوده، از موقعیت زن ارائه می‌دهد، هیچ‌کدام به مثابه یک روایت تاریخی دریافت نمی‌شود و این روایت‌هایی است که در بسیاری از موارد به لحاظ اینکه راویان این روایت‌ها، انسان‌های ایدئولوژیک هستند و خواهان برساخت عقلانیت جدیدی هستند و در روایتگری خودشان هیچ‌گونه محدودیت اخلاقی را قبول ندارند، این روایات به لحاظ واقعیتی تاریخی معتبر نیستند و بحث در اینجا بر سر آماده‌کردن زن و مرد ایرانی برای گسستن از هویت موجود بود که مبتنی بر تنفیری است که برای او ایجاد می‌شود. در آن مقام روایت‌سازی‌هایی شده که متأسفانه جریان فمینیست معاصر، این روایت‌ها را به مثابه واقعیت تاریخی گرفتند و فکر می‌کنند که این‌ها واقعی است و روایت خود از این مسئله را به مثابه روایتی عینی و کاملاً تاریخی جامعه‌پذیر می‌کنند. این مسئله مهمی است که ما در روایت حوزه جنسیت و مناسبات آن در دوران سنت، نمی‌توانیم در این منابع به‌راحتی بنا را بر پذیرش بگذاریم. وقتی میرزافتحعلی آخوندزاده که از آبای مهم روشنفکری در موج نخست است، تصریح می‌کند که در اروپا به این رسیدند که برای براندازی خرافات از طینت انسانی، بهترین راه تمسخر و استهزا است (چون این‌ها دین و دیانت و باورهای دینی و نظم دینی را خرافه می‌دانستند) و درنظر آنها این به مثابه ابزاری کارآمد است. لذا مثلاً در کشور آذربایجان در آن زمان کاریکاتورها و روزنامه و اشعار مبتذل تقدس‌زدای بسیاری از دین و دیانت و روحانیت و موقعیت زن روایت می‌شود؛ تا آنجا که عقلانیت جامعه را به شدت متأثر می‌کند و جامعه گمان می‌کند که واقعیت همین است و آرمانی خیالی را برای آن‌ها

در تخیل اجتماعی آن‌ها از غرب برمی‌انگیزاند و غرب به مثابه آرمان‌شهری برای آن‌ها ساخته می‌شود که از گذشته خود و هویتی که داشته‌اند، بیزارند و شیفته چیزی هستند که برای آن‌ها ساخته شده و الزاماً هم واقعیت ندارد و بنابراین در اینکه در موقعیت سنت واقعاً به زن ظلم می‌شده، واقعیت این است که از حیثی به مرد ظلم می‌شده و همچنین از حیث دیگر هم به زنان ظلم می‌شد؛ اما اینکه بگوییم زنان در موقعیت بسیار منحنی بودند و عملاً هرگونه عاملیتی از آن‌ها ستانده می‌شد، این هم به‌نظر درست نیست و زنان در آن دوران، عاملیت و توانگری مخصوص به خودشان را دارند و اعمال قدرتی که دارند، کم نیست؛ ولی نوع اعمال قدرت و میزان اقتدار آن‌ها متفاوت است و به عبارت دیگر خاستگاه قدرت آن‌ها متفاوت است و همچنان مرد ایرانی به زن خود، ترسی دارد. روایت‌گری‌های مهمی که در ادبیات عامیانه و فولکلور از قدرت زن در آن موقع وجود دارد، مردها در آن به‌شدت از زنان می‌ترسند. بنابراین اینکه بگوییم زنان به هیچ‌وجه قدرتی نداشتند و تحت ستم مضاعفی بودند و به تعبیر میرزاآقاخان کرمانی به مثابه یک‌سری بردگانی هستند که از سگ‌های فرنگستان هم پست‌تر هستند، چنین نبوده است. البته طبیعی بوده که دنیای سنت هم مشکلات و مزایای خودش را داشته است. بنابراین لازم است که در مواجهه با متون روشنفکری نسل نخست به این مسئله توجه کنیم که نسل نخست روشنفکری ایران، ماهیت پروژه‌ای داشته و می‌خواسته چیزی را بسازد و چیزی را هم خراب کند و این‌طور نبوده که در راستای این ساختن و خراب‌کردن، خود را به محدودیت اخلاقی محدود کند و ثانیاً در مقام روایت‌گری بیش از آنکه دغدغه حقیقت و واقعیت داشته باشند، آن پروژه مدنظر که غربی‌شدن جامعه ایرانی است، برای آن‌ها موضوعیت دارد. مبتنی بر چنین انگیزش‌های تولید ادبیات، دیگر نمی‌توان این ادبیات را به مثابه واقعیتی تاریخی درنظر گرفت که بگوییم زن در آن دوره وضعیت نابسامانی داشته است.

نکته دوم درباره شکل‌گیری این نوع نگاه، این است که بخشی از آن به توصیفات شرق‌شناسی برمی‌گردد که به جامعه ایرانی سیر کرده‌اند و روایت‌های خودشان را از آنچه دیده‌اند، نقل کرده‌اند. چند کتاب در این

زمینه در قالب سفرنامه نوشته شده و بعضی به‌شدت موقعیت زن ایرانی را در آن دوره، متعالی و ارزشمند روایت کرده‌اند و خواسته‌اند بگویند که هیچ زنی در دنیا مثل زن ایرانی و شرقی موقعیت و منزلت ندارد. همچنین در آن سفرنامه‌ها، روایت‌های به‌شدت منفی هم وجود دارد. آن مستشرقین چون نمی‌توانستند به جامعه ایرانی از منظر اندیشمند ایرانی نگاه کنند و با لنز نگاه غربی به موقعیت زن در ایران نگاه می‌کردند، باز هم الزاماً روایت آن‌ها روایتی عینی و تاریخی نیست و وقتی شخص به آرمان زن غربی با ایدئال زن غربی به ایران نگاه می‌کند، طبیعتاً نمی‌تواند روایت درست و واقع‌بینانه‌ای داشته باشد. از این جهت هم بایستی در استفاده از این منابع، برای خلق یا توضیح روایتی از موقعیت زن در سنت، به این مسئله توجه کنیم. این‌ها دوره‌هایی است که اصطلاحاً به آن‌ها گفته می‌شود که اوج انحطاط جامعه ایرانی است. در دوره‌های پیش‌تر شاید اصلاً مسئله به‌گونه دیگری هم باشد؛ در دوره‌هایی که دیگر انحطاط جامعه ایرانی از منظر اندیشه‌های روشنفکری به اوج خود نرسیده و موقعیت کشور به لحاظ ساختار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بسیار آسیب دیده، باز هم این‌گونه نیست که موقعیت زنانگی و مردانگی و زن در خانواده بسیار منحنی باشد.

واقعیت این است که سنت و دنیای تجدد برای خودشان آورده‌ها و آسیب‌هایی دارند. زن در نظم سنتی خودش برای خود آرامشی داشته و آسیب‌ها و اضطراب‌های در صحنه‌بودن را نداشت. همچنان که در صحنه‌نبودن برای او می‌توانست مایه آسیب هم باشد؛ اما این‌گونه نیست که همه آسیب‌ها در دنیای گذشته بوده و همه زیبایی‌ها در دنیای تجدد است. دنیای تجدد هم برای زنان به نوبه خود آسیب و اضطراب و بحران‌هایی دارد؛ اعم از بحران هویتی و کارکردی و فرسودگی روح و روان و زنان باید مبارزه و درحقیقت مسابقه‌ای در حوزه‌هایی را تحمل کنند که مزیتی برابر با مردان ندارند و همین امر به مشکلات جسمی و روحی آنان خواهد انجامید. همچنان که استفاده ابزاری از زن در دوره تجدد به مثابه کالا و بسیاری از آسیب‌هایی که می‌تواند زن را به نماد امر جنسی تقلیل دهد، وجود دارد و زن از آن جهت که کالای جنسی هیجان‌برانگیز است، معرفی کند؛ خواه

به صراحت و خواه در لفافه.

اینکه بگوییم زن در گذشته بسیار منحنی بود و تجدد باعث شد زن ایرانی از انحطاط نجات یابد، با روایت‌های مادرزبانان ما و تجربه زیسته آن‌ها باز هم چندان هم‌سو نیست. زن در فرهنگ ایرانی وقتی فرزندان می‌شود و این فرزندان به دو یا سه فرزند می‌رسند، از چنان اقتداری برخوردار هستند که با اقتداری که از منشأ اقتصاد بخواد برای آن‌ها حاصل شود، قابل مقایسه نیست. مثلاً گیدنز سنت‌های فمینیستی را اینچنین تحلیل می‌کند که اگر زن نتواند در مسئله اقتصادی مستقل باشد، اقتدار برای آن تولید نمی‌شود. این حرف در جامعه سرمایه‌داری که حرف اول و آخر را پول می‌زند، حرف متینی است. اما آیا در فرهنگ ایرانی هم اقتدار از پول برانگیخته می‌شود؟ در جامعه ایرانی وقتی زنی مادر چندین فرزند می‌شود، اقتدار او چنان ریشه پیدا می‌کند که همه شئون زندگی با اداره او تدبیر می‌شود. البته در ظاهر و در کلان مسائل شاید تدبیر امور بر عهده مرد باشد؛ اما این‌گونه نیست که زن خالی از اقتدار بوده است. وقتی که قدرت را به قدرت در ظاهر تقلیل ندهیم، خواهیم دید که زن در مناسبات فرهنگی ایران، برای خودش هم اقتدار دارد. اما سنخ اقتدار او با اقتدار در دنیای تجدد فرق می‌کند. در آن فضا وقتی زن، مادر می‌شود، روایت در این زمینه داریم که می‌فرماید حق پسر بر پدر این است که مادرش را خوشحال کند و فرزند در فرهنگ ایرانی و فرهنگ دینی وقتی احساس کند که به مادرش توهین می‌شود، بالاترین و دردناک‌ترین عذاب‌ها را تحمل می‌کند که این امر می‌تواند برای مادر منشأ قدرت و عاملیت و تولید سلطه باشد و عملاً هم همین‌طور بوده است؛ اما این به معنای آن نیست که اساساً به زن ظلم نمی‌شده و طبیعی است که به زن ظلم‌هایی می‌شد؛ همچنان که در این زمان هم به زن ظلم‌هایی می‌شود و خشونت که امروزه در غرب برای زن وجود دارد، نه‌تنها کمتر نشده، بلکه بیشتر هم می‌شود. بنابراین ما کلیت برآیند آن کار را می‌سنجیم. در برآیند روشن نیست که موقعیت طولی بر موقعیت عرضی ضعف واضحی دارد.

رهیافت‌ان‌پیش‌ه نکته‌ای که اینجا مطرح می‌شود، این است که به هر روی بر پایه اندیشه اسلامی در خانواده ایرانی رابطه‌ای طولی میان زن و مرد برقرار

بوده و مرد در رأس قدرت قرار داشته است و تجدد با ارائه مدل عرضی مدعی است جایگاه بهتری برای زن فراهم می‌کند. تحلیل شما در این زمینه چیست؟

واقعیت این است که طرح این سؤال از حیثی واقعیت اندیشه ایرانی اسلامی را روشن نمی‌کند. پیش‌فرض این است که رابطه طولی است و یکی بالا و یکی پایین است و آن چیزی که در بالا قرار دارد، همه‌کاره است. واقعیت کار نه در اندیشه دینی این‌گونه است و نه در فرهنگ ایرانی به این شکل بوده و نه مختصات و واقعیت‌های زندگی روزمره اجازه می‌داد که این‌گونه باشد. وقتی که زن در مقام مادر به مثابه کانال ارتباطی در خانواده ایرانی است، اطلاعات از منظر مادر میان اعضا جابه‌جا می‌شود و خود این اطلاعات بزرگ‌ترین منشأ اقتدار است که چه میزان اطلاعات داده شود و چه میزان داده نشود. با همین کم و زیاده‌ها دارد محصول را مدیریت می‌کند. وقتی اطلاعات در خانواده از کانال مادر می‌چرخد و مادر این اطلاعات را بررسی کرده و طبق مصلحت خود برخی از آن‌ها را می‌دهد و برخی دیگر را نمی‌دهد، عملاً در واقعیت، اقتدار دست مادر است. این‌گونه نبوده که شما بگویید سلسله مراتبی بوده که در اوج هرم مرد قرار داشته و مرد فعال مایشاء بوده و بقیه زیردست مطلق او بودند. واقعیت بدین شکل نیست. همچنان که در دین ما این‌همه گفته شده که «عاشروهنّ بالمعروف» و این‌همه امر به تقوا و تأکید بر اینکه حتی در طلاق هم باید حق زنان به آنان داده شود و حتی اضافه هم باید داد و حتی گفته شده که اگر به او فشار وارد کنید که آن حق را که به او داده‌اید، بخواهید از او برگردانید، این هم حرام است و در مسئله‌ای که نباید به زن اجحاف شود، ممکن است گفته شود که ساختاری برای حمایت از زن تولید نشده است. مسئله این است که این امر باز هم مطالبه مدرنی از ساختار فرهنگی متفاوت است و من نمی‌خواهم بگویم که در آن ساختار عملاً همه دیندار بودند؛ اما این‌گونه هم نبوده که همه دین‌گریز باشند. بنابراین اگر بگوییم ساختار طولی برای زن در گذشته بسیار بد بوده، باید گفت برخی مسائل از دید امروز برای مردها هم در سطح بالایی نبوده؛ مثلاً سطح سواد مردان هم مثل زنان پایین بوده و این‌گونه نبوده که حوزه تحصیل را جدا کرده باشند و تفکیک جنسیتی معناداری را در امر تحصیل تحمیل کرده

باشند؛ به همان اندازه که زنان بی‌سواد بودند، مردان هم بی‌سواد بودند. البته در آن اقلیت با سواد، مردها بیشتر بودند و در آن فرهنگ، مسئله علم، جایگاه و اعتباری را که امروز دارد، نداشته است. لذا اکثر مطالبات و تحلیل‌های جریان‌های فمینیستی از تاریخ تحولات جنسیتی مبتلا به مغالطات تاریخ‌پریشی است. باید عقلانیت آن دوره را در ساحت خود بررسی کرد که چه چیزهایی در آن زمان مهم بوده و این نیست که بگوییم عقلانیتی نبوده؛ بلکه عقلانیتی بوده و عقلایی وجود داشته‌اند و عقلانیت هم در آن زمان مبتنی بر ساختار اندیشه و ساختار فرهنگی و ساختار اخلاق بوده است. البته باز هم تأکید می‌کنم که این امر به معنای آن نیست که به زن اجحاف نمی‌شده، همچنان که به مرد هم اجحاف می‌شد. اساساً خاصیت زیست در سنت‌های استبدادی این است که به همه ظلم می‌شود؛ اما در کنار این مسائل، عاطفه وجود داشته و صمیمیت بسیار بوده و زن از موقعیت خودش بیزار نبوده به این نحوی که امروز، زنان از زنانگی خودشان بیزارند. زن در وضعیت کنونی و مدرن خودش از زنانگی خودش بیزار است و می‌کوشد برای خودش مردی بشود؛ یعنی تمامی ارزش‌های نظام مردسالار و تمامی عقلانیت آن نظام را می‌پذیرد و تنها هنرش این است که مرد را از وسط برمی‌دارد و می‌خواهد زن را به‌جای آن بگذارد که من اصطلاحاً به آن وارونگی گفتمان مردسالاری می‌گویم. به عبارت دیگر گفتمان مردسالاری دارد وارونه می‌شود و جای زن و مرد تغییر پیدا می‌کند و بنابراین زن از زنانگی خودش متنفر است و علاقه دارد که مرد شود. بنابراین مسئله‌اش اشتغال و ثروت و قدرت و سیاست است. شاید این موارد در زنانگی زن اهمیت نداشته باشد؛ اما این درحقیقت بر ساخت تمدن مردسالار است که زن در آن، زنانگی خودش را گم می‌کند و در گفتمان مردسالار هضم می‌شود و می‌خواهد به مثابه زنی مردنما یا مردی زن‌نما خودش را نشان دهد. بنابراین چنین زنی از زنانگی خود متنفر است و اساساً زنانگی ندارد و همیشه زنانگی خودش را مایه انحطاط می‌داند؛ اما در گذشته چنین نبوده و زن از زنانگی خود لذت می‌برد و در عین اینکه به او ستم می‌شد، از زنانگی خودش متنفر نبوده و از زندگی لذت می‌برده است. اگر شما این مسئله را در اندیشه‌های چپ فمینیستی تحلیل کنید، گفته می‌شود

که جریان مردسالار در آگاهی آن تصرف کرده بود که از وضع ناپه‌نجار خود لذت می‌برده است؛ اما این امر درواقع تحلیل از بیرون است. جان استوارت میل در کتاب خشونت علیه زنان اشاره می‌کند که بدترین و بی‌رحمانه‌ترین و غیراخلاقی‌ترین نظام‌ها، نظام‌های مردسالار است؛ چون کاری می‌کند که زنی که در این نظام زیردست شده و تحت ستم است و همه امتیازاتش نادیده گرفته می‌شود، از خدمت به کسی که او را به موقعیت تباهی کشانده، لذت ببرد؛ یعنی نظام مردسالار چنان غیراخلاقی است که در شعور زنان هم تصرف می‌کند؛ برخلاف نظام برده‌داری. استوارت میل می‌گوید در نظام برده‌داری در شعور تصرف نمی‌شود؛ بلکه فقط در بدن تصرف می‌شود و لذا برده از خدمت به اربابش لذت نمی‌برد؛ ولی زن از خدمت به کسی که او را به استثمار کشیده، لذت می‌برد. اولاً این امر اعترافی ضمنی دارد که زنان از موقعیت خودشان متنفر نیستند و راضی هستند. اما استوارت میل تحلیل می‌کند که این نظام مردسالار در شعور آن‌ها تصرف می‌کند و این حرف باز هم روایتی مردانه است و درحقیقت در اینجا زن را با عقلانیتی مردانه روایت می‌کند و اشاره می‌کند که نباید این‌گونه باشد و به چه دلیل این وضعیت حاکم است؛ چون مرد این‌گونه عمل کرده است و لذا این حرف باز هم ریشه‌های مردسالارانه‌ای داشته که در اندیشه کسانی که خواسته‌اند از زنان هم دفاع کنند، رسوخ کرده و آن وارونگی گفتمان مردسالار را تعمیق کرده‌اند. نامزد فروید این کتاب را خوانده و بسیار از جان استوارت میل متأثر شده است. فروید پاسخی به او می‌دهد و او را به دریافت‌های شخصی و انضمامی خود زن ارجاع می‌دهد که در حالتی به عمق وجود می‌یابد که این حرف‌های جان استوارت میل مزخرف است. فروید اشاره می‌کند که همان لحظه‌ای که مرد در رابطه عاشقانه، پا و زانوی خود را خم می‌کند و به خانم خود گل هدیه می‌دهد، این خانم با اوج دریافت‌های شخصی و با تک‌تک سلول‌های خود درمی‌یابد که حرف‌های جان استوارت میل مزخرف است که این مرد دارد در آگاهی من نفوذ می‌کند و می‌خواهد مرا فریب دهد. زن در اینجا دقیقاً درمی‌یابد که با عشق نابی طرف است. زن درمی‌یابد که با روباه طرف حساب نیست که می‌خواهد او را بازی بدهد؛ بلکه با

عشق نابی مواجه شده است.

بنابراین من سؤال را این‌گونه پاسخ می‌دهم که اولاً در روایت موقعیت زن و نظم جنسیتی در سنت باید کمی بیشتر کار شود. نه روایت جریان روشنفکری فقر تاریخی است و نه روایت سفرنامه‌نویسان و نه حتی روایات روزنامه‌ها. ما از زندگی روزمره زنان اطلاعات کافی نداریم. روزنامه‌نگاران تجددخواه که تکلیفشان مشخص است و پروژه آن‌ها تغییر وضعیت است و چون چنین پیش‌فرضی دارند، نمی‌توان از منظر آنان، وضعیت زنان را به‌طور کامل درک کرد. حتی در اندیشه سیاسی هم وضعیت به همین شکل است و شما ببینید که این‌ها چقدر شیخ فضل‌الله نوری را به‌عنوان فردی مستبد مطرح کرده‌اند که دین خود را به استبداد فروخته است. شما دهخدا را مقدم را ببینید که بیان می‌کند شیخ فضل‌الله نوری پول گرفته و مهم‌ترین روایتی که از شیخ فضل‌الله نوری در نهضت مشروطه شد، این بود که این فرد غرض شخصی دارد و می‌خواهد به‌جای سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی قرار بگیرد و خودشان هم می‌دانستند که شیخ فضل‌الله دین خود را فروخته؛ اما به او دروغ بستند و دهخدا را مقدم هم بیان می‌کند که این مطلب براساس آن چیزی است که در افواه می‌چرخد. آن تعهد روزنامه‌نگاری به شما هشدار نمی‌دهد که نمی‌توان به صرف آنچه که در افواه گفته می‌شود، قیمت دین شیخ فضل‌الله را ۱۵ هزار تومان معرفی کنید. کسروی کمی کمتر حساب کرده و گفته براساس آنچه که گفته می‌شود، این قیمت پنج‌هزار تومان است. بنابراین وقتی در اندیشه سیاسی بهتان، تحقیر، تقلیل و ساده‌سازی و ساده‌لوحی ابزار کار جریان روشن‌فکری و روزنامه‌نگاری بوده، در حوزه جنسیت هم وضع به همین صورت بوده است. ما باید واقعیت‌های روشن و شفاف را از زیسته‌های شخصی و فردی زنان جمع‌آوری کنیم. این کار کمی پیچیده است؛ ولی ما فی‌الجملة از دریافت‌هایی که داریم، می‌فهمیم روایتی که می‌خواهد بگوید وضعیت آشفته و بحرانی و در اوج انحطاط بوده، چنین نیست. همچنان که منابعی همچون سفرنامه‌ها هم محل تردید است؛ به‌ویژه اگر سخنان ادوارد سعید و نقد سنت شرق‌شناسی را هم به آن اضافه کنیم، خواهیم فهمید که روایت جریان شرق‌شناسی از شرق و ایران، روایتی الزاماً تاریخی

نیست. مسئله‌ی آنان به این صورت است که دارند از دوربین خاصی به ایران نگاه می‌کنند. اگر شما نقد ادوارد سعید را بر سنت شرق‌شناسی ببینید، درخواهید یافت که غربی‌ها نتوانستند شرق را بشناسند. هدف، پروژه‌ای استعماری بود که زمینه را برای استعمار فراهم کنند و نمی‌توانستند روایت درستی از موقعیت ایران و شرق ارائه دهند.

بنابراین اینکه بگوییم موقعیت زنان در آن زمان اساساً تباهی و سربه‌سر خرابی بوده، به‌راحتی اثبات‌پذیر نیست. در بحث زندگی عرضی و زندگی طولی که بیان می‌کنند، چندان روشن نیست که واقعیت زندگی طولی به آن معنایی که این‌ها روایت می‌کنند که اوج هرمی بود و اقتدار از آن ناشی شده باشد. بنابراین از لحاظ فقهی ما می‌گوییم این هرم طولی به این معنا نیست که الان برداشت و بر ساخت می‌شود. این بر ساخت فمینیسم‌های امروزی نه مبتنی بر اندیشه‌ی دینی است و نه واقعیت‌های زندگی ایرانی. زنان در بافت فرهنگی خودشان و متناسب با امکانات خودشان برای خود کسب اقتدار تعریف کرده بودند. مادرشوهری چقدر در ادبیات ما پررنگ است؟ یعنی در خانه‌ی خود همه‌کاره بوده و می‌توانست زندگی را برای عروس خود سیاه کند و داماد هم نمی‌توانسته سر سوزنی حرف بزند و حتی پدرشوهر هم نمی‌توانست موقعیت مادر شوهر را متزلزل کند تا زمانی که آن زن بچه‌دار شود و چند بچه بیاورد و در آن حالت، تا حدی از ذیل قدرت مادرشوهر خارج می‌شد. بنابراین ساختار قدرت و بر ساخت قدرتی بوده که برای ما درک‌پذیر نیست و ما امروز که تحلیل می‌کنیم، می‌بینیم این‌گونه نبوده که این فاقد هر نوع عاملیت و اقتداری باشد. البته که اقتدارش متناسب با آن دوره است و اقتدار مرد آن دوره هم متناسب با آن دوره است و نسبت به مرد آن دوره، اقتدار خوبی داشته است.

رهیافت اندیشه در ادبیات دینی بحث قوامیت و مدیریت مرد بر خانواده و لزوم تمکین زن وجود دارد و انکارناپذیر است. حتی کتک‌زدن زنان نیز البته با شرایطی تأیید شده است.

بله از فقه ما چنین برداشت می‌شود که خانواده براساس قدرت هرم طولی است؛ یعنی بر ساخت طولی مرد قوامیت دارد و قرار است خانواده را مدیریت کند. اما این امر به این معنا نیست که هرچه مرد گفت،

همان بشود. بلکه زنان از جمله مادرشوهر و مادرزن هم قدرت نفوذ داشتند و آن چیزی که نهایی می‌شد، لزوماً حرف مرد خانواده نبوده و گاهی وضع به شکلی بود که مردها از خانه فرار می‌کردند. مزین‌السلطنه می‌گوید این رفتاری که خانم‌ها دارند، برای مرد بهتر است که سختی سفر را به جان بخرد تا در این خانه نباشد. این شخص خودش خانم تجددخواه و فرانسه‌خوانده‌ی فعال در حوزه‌ی زنان است. دومین روزنامه‌ی زنان را که شکوفه بوده، ایشان منتشر می‌کرد و مدرسه‌ی مزینیه را هم تأسیس کرده است. او بیان می‌کند شما فکر نکنید مردها همه‌کاره و فعال می‌باشند؛ بلکه اگر زن کج خلقی کند، زندگی را برای مرد به جهنم تبدیل می‌کند. این یعنی مرد باید زن را لحاظ کند. واقعیت این است که زن در جامعه‌ی شرقی مهم است و اطلاعاتی که در خانواده وجود دارد، به مادر منتقل می‌شود و مادر مصلحت می‌بیند که چه مقدار آن اطلاعات را بگوید یا نگوید. بنابراین منش فمینیستی نمی‌خواهد واقعیت خانواده را تحلیل کند. آنچه به‌عنوان سلسله‌مراتب طولی وجود دارد، چیزی نیست که به این شکل در اسلام آمده باشد. البته که در دین این امر وجود دارد که ریاست کلی خانواده در تصمیمات مهم آن و در اینکه بالاخره فردی باید حرف آخر را بزند، مرد در یک روایت است. به لحاظ اینکه قوام است و قوام هم مشروط به این است که دریافت‌های عقلایی بهتری داشته باشد و تأمین‌کننده‌ی هزینه‌های زندگی هم باشد. آقای جواد املی بیان می‌کند که اگر این دو شرط عوض شود و مرد این‌ها را نداشته باشد، اساساً قوامیتی ندارد و در این زمینه روایت داریم و آقای سیستانی هم این روایت را آورده که اگر مردی از توانایی اداره‌ی خودش از جنبه‌ی توانایی اقتصادی عاجز است، چگونه می‌توانیم مسئولیت کسان دیگری را هم به او بسپاریم؟ یا روایت داریم کسی که از توانایی اداره‌ی خودش غافل است، عقلش به آن اندازه نیست که بتواند خودش را اداره کند. به هر حال دین برای قوامیت دست‌انداز گذاشته و برای آن چهارچوبی قرار داده و مرد در آن حق ندارد به زن توهین کند و اصلاً نمی‌تواند حتی توهین زبانی کند. لذا این همه دست‌انداز گذاشته است. در اینجا مسئله‌ی ضرب هم وجود دارد که آن هم در مسئله‌ی خاصی با عقیده‌ی خاصی کاملاً توجیه‌پذیر است. البته

چون تحولات جنسیتی در جامعه‌ی ایرانی دال مرکزی ازدواج را تغییر داده، دیگر مسئله‌ی ضرب زوجه به مسئله‌ی تمکین بی‌معناست. اصلاً تمکین حرف نفرت‌آمیزی است. سیمین دانشور در کتاب خود روایت می‌کند که وقتی می‌خواهد به مسئله‌ی تمکین خدشه وارد کند، آن قهرمان اصلی داستان از زندان به‌خاطر مسئله‌ی تمکین بیرون نمی‌آید. تمکین توهین به زن است و اساساً واژه آن تنفرآمیز است. این امر بدین خاطر است که دال ازدواج عوض شده و به مشارکت هم‌افزا برای زندگی بهتر تبدیل شده است. می‌گوید وقتی روح خانواده مشارکت هم‌افزاست، مسئله‌ی تمکین چه معنایی دارد؟ این امر تحولی در حوزه‌ی خانواده و جنسیت است که مرحوم علامه طباطبایی هم آن را بیان کرده است. اما روح ازدواج در سنت به این نیست. حال اینکه کدام بهتر است و روح زندگی را پایدار می‌کند، علامه می‌گوید دال اصلی آن طبیعت بنیاد است و به مسئله‌ی امر جنسی در جهت تولید نسل حلال برمی‌گردد. حال اگر دال ازدواج این باشد، در اینجا مسئله‌ی تمکین مهم می‌شود؛ اما در عقلانیت تحول‌یافته‌ی کنونی از خانواده و نکاح و ازدواج گفته می‌شود که امر جنسی امری حاشیه‌ای است و این نیاز فردی است و هرکس در این زمینه طبع و میلی دارد.

بنابراین ما نباید این مسئله را بدون در نظر گرفتن تحولات بررسی کنیم، آن‌گونه که جریان فمینیستی به این شکل، دین را غیراخلاقی و غیرانسانی تفسیر می‌کند و این طرف قضیه مثل بحث تمکین را به شکل کاریکاتوری بزرگ کرده که انگار غولی در بالا نشسته و اقتدار از او سرریز می‌شود و کسی هم نمی‌تواند در مقابل او کاری انجام دهد. این مطلب، نه از نظر دینی درست است و نه از منظر روایت اجتماعی. ما باید در این زمینه از کف مطالعه کنیم و بالا بیاییم. نه اینکه چیزی را بسازیم و مبتنی بر آن سازه و ساخته‌ی خود بخواهیم جامعه‌ی ایرانی را روایت کنیم.

حال اگر بگوییم الگوهای ما عرضی و به اصطلاح مشارکتی است، باید گفت که مسئله در اینجا رهاشدگی است و مسئله‌ی تحمل‌نکردن به یک معناست. خیلی مهم است که ما چه روایتی از روان‌شناسی مرد و زن داشته باشیم. شاید به نوعی ادبیات رهایی‌بخش و ابن‌الوقتی در این زمینه رسیده شده و این مفهوم عرضی بار مثبتی به آن می‌دهد که

با یکدیگر می‌نشینند و به‌صورت عقلایی مسائل خود را حل می‌کنند؛ اما واقعاً دال اصلی آن‌ها تساهل و تسامح و رهایی است. به‌نظر می‌رسد که اندیشه‌ی غربی امروز در ساحتی به این نظر رفته که دارد واقعیت خود را ذیل گفتمان الگوهای مشارکتی پنهان می‌کند و نه دیگر مرد و زن برای آن‌ها مهم هستند و نه پدر و مادر آن چنان اهمیت دارند و اینجا فردیت است که اشتداد یافته و وقتی فردیت اشتداد یابد، دیگر نیازی نیست به‌خاطر شریک خود، فردیت خود را محدود کند و به جایی می‌رسد که می‌گوید ولش کن، می‌خواهم این‌گونه باشم و تو هم هر طور می‌خواهی باش. البته من نمی‌خواهم بگویم وضعیت به‌طور کل در همه‌ی ابعاد همین است؛ اما انسان شواهدی از زیست غربی را در فیلم‌ها و رمان‌ها می‌بیند که انسان به این طریق می‌خواهد حدس بزند که واقعیت این نیست که این‌ها الگوهای مشارکتی هستند و مثل دو انسان عاقل می‌نشینند و با هم حرف می‌زنند. نه اینکه به‌طور کل وجود ندارد؛ اما همه‌چیز به این شکل نیست. آنجا هم مشکلات خاص خودش را دارد و مبتنی بر فردگرایی و اومانیسم است. مسئله‌ی معنویت برای زن مهم است؛ اما وقتی آن سیم اتصال زن به معنویت قطع می‌شود، این‌گونه نیست که زن به این راحتی بتواند زندگی کند. لذا آنجا هم مشکلات خاص خودش را دارد و زن در ساخت نابرابر رقابت می‌کند و لذا مجبور می‌شود از مزیت جنسی خود استفاده کند و استفاده از مزیت جنسی برای دیده‌شدن در گفتمان، آن ریشه‌های نابرابری را تقویت می‌کند؛ چون در ذهن جامعه‌ی مردسالار، زن را به مثابه ابژه‌ی جنسی تقلیل می‌دهد و وقتی زن می‌بیند که به لحاظ مزیت‌ها و موقعیت‌ها از برابری برخوردار نیست و نمی‌تواند با مرد رقابت کند؛ اما بایستی رقابت کند و جامعه چنان ارزش‌گذاری کرده و هنجار ساخته که مجبور است از مزیت‌هایی که دارد، استفاده کند و مهم‌ترین مزیتی که جامعه‌ی مردسالار هزینه می‌کند و از آن می‌خرد، بُعد جنسی زن است. زن برای اینکه در گفتمان دیده شود، مجبور می‌شود که از مزیت جنسی خود استفاده کند تا بتواند رقابت کند و از بازار حذف نشود. این امر پیامد دارد و ناهشیار مرد، این را نهادینه می‌کند که به زن همیشه به‌عنوان ابژه‌ی جنسی نگاه کند. در ناهشیار زن هم تغییراتی ایجاد می‌شود و خواه‌ناخواه می‌پذیرد

که ابژه‌ای جنسی است و لذا دیگر نمی‌توان از موقعیت فراجنسیتی مناسبات این‌ها را سامان داد. ناهشیار مرد این را ابژه و بازیچه هوس‌های خودش می‌داند و هیچ وقت به برابری واقعی تن نمی‌دهد؛ هرچند در لفظ بگوید من برابر، در واقعیت او را با خود برابر نمی‌بیند و این موارد در شوخی‌ها خود را نشان می‌دهد. اگر شما شوخی‌های مردانه را مطالعه کنید، می‌بینید که دال اصلی این شوخی‌ها این است که زن ابژه جنسی است. **رهیافت اندیشه** در اینجا ممکن است زن هم از داخل این گونه فکر کند که من با ابزار جنسی خودم به اهدافم می‌رسم و مردها را حذف می‌کنم.

این امر می‌تواند به عنوان راهبردی موقت باشد؛ اما در کلان مدت، جامعه را به شدت از برابری جنسیتی دور می‌کند؛ چون دیگر هیچ وقت مرد به معنای واقعی کلمه به توزیع قدرت بین خود و زن راضی نمی‌شود. چون به هرحال او را ابژه جنسی می‌داند که باید با آن بازی شود. این امر مرزهای نابرابری جنسیتی را به شدت گشاد کرده و آن شکاف‌ها را تعمیق می‌کند. وقتی در جامعه‌ای در ناهشیار مردها و نوجوان‌ها و جوان‌هایی که قرار است بعداً به مسئولیت‌هایی برسند و سیاست‌گذار شوند، این امر وجود داشته باشد که زن به عنوان ابژه جنسی برای مردان است، مشکلاتی که بیان شد، پیش می‌آید. زن هم به مرور این بازی را می‌پذیرد و واقعیت این است که زن عملاً در غرب، خود را با آسیب بیشتری مواجه می‌کند و وضع در بلندمدت هر روز غیرانسانی‌تر می‌شود. شما می‌بینید فلان بازیگر و فوتبالیستی که این همه امکانات دارد، در خبری گزارش می‌شود که به خانمی تجاوز کرده است. بسیاری وقت‌ها هم در خبرها دیده می‌شود که افرادی که میلیارد میلیارد پول دارند و از هرگونه رابطه جنسی بهره‌مند هستند، در موقعیت‌هایی چنان آسیب می‌بینند که مجبور می‌شوند از دنیای حرفه‌ای خود جدا شوند و به ۲۰ سال حبس بروند. اندیشه فمینیستی نمی‌خواهد امروزه این موارد را ببیند و به راحتی از کنار آن عبور می‌کند و نمی‌خواهد درباره این‌ها تحلیل ارائه کند. تنها راهبرد این مسئله برای آن‌ها عادی‌سازی امر جنسی و کنش‌های جنسی است. وقتی شما این امر را برای جامعه عادی‌سازی کنید، در ظاهر مسئله را حل کرده‌اید؛ اما درواقع مسئله همچنان بحرانی‌تر شده است. چون در تفسیری که از کنش

جنسی می‌شود، مرد فاعل است و زن منفعل است. شما اگر به توهین‌های جنسی دقت کنید، می‌بینید که زن در موقعیتی که بسیار عصبانی است، توهین جنسی می‌کند و تا آن شخص طرف مقابل خود را به موقعیت مفعولی نبرد، راضی نمی‌شود؛ چون می‌داند حسیض‌ترین و بدترین موقعیت، رفتن به موقعیت مفعولی در این فرهنگ است. زن وقتی خود را ابژه جنسی می‌کند، در ناهشیارش خودش را به همین موقعیت جنسی می‌برد و مرد هم دارد از این منظر او را می‌بیند. به هرحال در روایتی که جامعه در طول تاریخ دارد، مرد در کنش جنسی در موقعیت برتر است و زن در موقعیت انفعال و آن کسی که در موقعیت انفعال است، موجود پستی است. تغییر این مسئله هم به این راحتی نیست که جریان‌های فمینیستی بخواهند بگویند و در هزاران سال و از زمان یونان باستان ریشه دارد. بنابراین وقتی زن در دنیای تجدد و غرب به مثابه خاستگاه تجدد با مسئله جنسی خود حاضر می‌شود و در گفتمان برای خودش اعتبار کسب می‌کند، این امر برای جامعه زنان بی‌پیامد نیست و آن کهن‌الگوها را تقویت می‌کند. لذا اینکه دائماً گفته می‌شود باید این مسائل را عادی‌سازی کنیم، شما با این کار نمی‌توانید روایت مردانه را از این قضیه نادیده بگیرید و عوض کنید.

واقعیت این است که در الگوهای اسلامی به زن گفته می‌شود که اگر شما خواستید در جامعه حاضر باشید، نباید با شاخصه‌های جنسیتی خود حاضر شوید و نباید به مثابه امر جنسی باشید؛ بلکه باید به خاطر خودتان با شما برخورد کنند؛ نه به مثابه اینکه چون جذابیت جنسی دارید، شما را بازی دهند. اگر انسان به مثابه امر جنسی بازی داده شود، درحقیقت بیرون بازی است. اندیشه فمینیستی نمی‌خواهد این مسئله را بفهمد که اگر به خاطر بُعد جنسی شما را بازی دادند، شما همچنان بیرون بازی هستید و فاصله شما هر روز با بازی بیشتر می‌شود و بیشتر بازیچه می‌شوید و این امر باید به مردان فهمانده شود. در روایات اسلامی وضعیت این گونه نیست و به زن گفته می‌شود باید در رفتار و صحبت و کردار خود بدون آرایش باشید که اگر جامعه بخواهد به شما بها دهد، به‌خاطر شخصیتان بها دهد.

به هرحال جامعه ایرانی و نظام ارزشی آن

متحول شده و نظام ارزشی زنان ما نیز متحول شده و هویت‌های جنسی آن‌ها نیز تغییر یافته و امروزه زنان و مردان ما به‌ویژه دهه هشتادی به بعد، قائل‌اند جنسیت امری است اختیاری و من می‌توانم هم زن باشم و هم مرد باشم و بخشی از من می‌تواند زن باشد و بخشی از من می‌تواند مرد باشد. یعنی جامعه ایرانی چنان در حوزه جنسیت در حال تحول است که اصل جنسیت هم به امر سیالی تبدیل شده است و عشق و خانواده و جنسیت امر سیالی شده است و انگار هیچ چیز مرز ثابتی ندارد. در اینجا آن‌هایی که به این مرزها حساس هستند، باید متوجه باشند که در کدام زمین دارند بازی می‌کنند و برآیند این تلاش‌های آن‌ها در ۲۰ سال بعدی چه خواهد شد.

رهیافت اندیشه این پژوهش‌های اجتماعی که می‌گویند سنجش میزان رضایت و پایداری در انواع خانواده‌ها صورت گرفته و اسم آن را مدل عرضی گذاشته‌اند، به چه صورت است؟

این روایتی است که وقتی اندیشه تجدد و کل دنیای تجدد، ضمیر و ناهشیار زنان را بازی می‌دهد، طبیعی است که از این وضع موجود راضی شوند. گفتمان، رژیم‌های حقیقت را می‌سازد و اشخاص داخل این رژیم‌های حقیقت فکر می‌کنند. گفتمان‌های مسلط و غالب، رژیم‌هایی از حقیقت می‌سازند که شما نمی‌توانید فراتر از آن رژیم‌ها بروید. بنابراین وقتی می‌خواهید خودتان را بفهمید، با همین رژیم‌های حقیقت خودتان را می‌فهمید. بنابراین در سنت تحلیل گفتمان، روایت‌های پدیدارشناسانه چندان مهم نیست، چون دیگر سوژه آزادی در کار نیست و سوژه‌ای که خود روایتگر باشد، در واقعیت نیست و آگاهی او را گفتمان و رژیم‌های حقیقت می‌سازد و وقتی هم که می‌خواهد خودش روایتی انجام دهد، از منظر همان رژیم‌های حقیقت، خودش را روایت می‌کند. بنابراین اگر پژوهش‌های اجتماعی به این سمت برود که زنان از موقعیت عرضی راضی‌ترند، چندان نمی‌تواند واقعیت را نشان بدهد و این مسئله مهمی است که تفاوت بین گفتمان فوکویی را با نگاه پدیدارشناسانه‌ای که وجود دارد، بتوان تمایز داد.

رهیافت اندیشه با فرض اینکه اصلاً ادعای آن‌ها درست باشد، آیا می‌توان در الگوی مطلوب با نگاه اسلامی بازنگری شود یا اینکه اساساً واقعیت نه طولی

بوده و نه عرضی؟

پاسخ: اصلاً واقعیت اجازه نمی‌دهد که شارع آن را نبیند و امر خیالی تأسیس کند و این مسئله حتی در صدر اسلام هم اجرا نشد و بعد از پیامبر ﷺ خلیفه ثانی تلاش کرد تا جلوی عاملیت زنان را بگیرد؛ اما نتوانست. در همین مسئله حجاب چقدر روایات داریم که زنان برای نماز به مسجد می‌آمدند و به محضر پیامبر ﷺ می‌رسیدند یا در جنگ‌ها شرکت داشتند و پشت جبهه بودند. این روایت‌های خیالی درباره زنان اساساً واقعیت ندارد و هنر اندیشه فمینیستی این است که روایتی خیالی می‌کند و آن روایت خیالی خود را واقعی جلوه می‌دهد. امروز هم می‌خواهد امر تجدد را خیال‌بافانه روایت کند که گل و بلبل است و آن طرف هم جز تباهی چیز دیگری نیست. در حالی که نه این طرف تباهی است و نه آن طرف گل و بلبل است؛ بلکه هرکدام محاسن و معایبی می‌تواند داشته باشد و برآیند ما این است که همچنان الگوی ایرانی اسلامی ما الگوی کامل‌تری است و برای زنان مفیدتر است. اما جریان تجدد اجازه نمی‌دهد که روایتی از این جریان شکل بگیرد و اساساً این‌ها به هیچ‌گونه جریانی که با جریان کلان تجدد در تقابل باشد، اجازه روایت نمی‌دهند و اینکه می‌خواهند بگویند اندیشه اسلامی سرکوب‌گر است و اجازه نمی‌داده که در دل خودش روایت‌های دیگری شکل بگیرد، حرف خیال‌بافانه است و هیچ گفتمان غالبی اجازه نمی‌دهد خرده‌گفتمان‌هایی در تعارض با گفتمان غالب شکل بگیرد. مگر شما امروز می‌توانید در آمریکا از نقد سرمایه‌داری به‌صورت جدی سخن بگویید؟ لذا آنجا هم خط قرمز خود را دارد و گفتمان غالب اگر احساس کند در خطر است، واکنش نشان می‌دهد و صریح برخورد می‌کند. ❖

نقش سیاست‌های فرهنگی پهلوی اول در تحولات زنان



محمدامین مهدی‌زاده
پژوهشگر حوزه زن و خانواده

مقدمه

با کمی اغماض شروع تحولات در حوزه زنان را شاید بتوان دوران قاجار به‌خصوص پس از به حکومت‌رسیدن ناصرالدین‌شاه دانست. در این دوره است که به‌تدریج زنان علاوه‌بر حضور در مجامع اجتماعی تردیدهایی به نقش سنتی زنان وارد می‌کنند. در شروع این تحولات علل مختلفی تأثیرگذار بوده است که گسترش روابط با غرب و دیدن ظواهر تمدن آن، ایجاد جنبش‌های اجتماعی، تأثیر افکار لیبرالیسم و ایجاد قشر تجددطلب، صنعت ترجمه و ایجاد ساختارهای جدید فرهنگی را می‌توان بخشی از این علل تحولات دانست. در پی این اقدامات گفتمان سنت از سوی گفتمان مدرن به چالش کشیده شد و در جریان این رویارویی مفهوم «زن» و جایگاه او به یکی از محورهای کلیدی این منازعه تبدیل شد. در پی این نزاع در دوره مشروطه فضایی فراهم شد تا زنان به شکل بسیار محدودی وارد فضای اجتماعی شده و در کنار تشکیل انجمن، مدارس جدید دخترانه و نشریاتی هرچند محدود تأسیس کنند.

این جریان و نوع نگاه در دوره بعدی یعنی پهلوی اول به شکلی دیگر ادامه یافت. رضاخان میرپنج که با پشتیبانی و حمایت انگلستان توانست به سلطنت برسد، با استفاده از ظرفیت ارتش نوین خود و همچنین در اختیارگرفتن تمام نهادها به‌دنبال پی‌ریزی نظام جدیدی بود. او تصور می‌کرد با گسترش مظاهر تمدن غربی، ایران به کشوری متمدن و پیشرفته تبدیل خواهد شد. بر همین اساس سیاست‌های تجددگرایانه در رأس برنامه‌های حکومت قرار گرفت و برای این منظور باید ساختارهای سنتی جامعه ایرانی متحول می‌شد و فرهنگ مذهبی مردم مهم‌ترین مانع او در تحقق این کار بود. او برای رسیدن به این مقصود از سیاست‌های فرهنگی به شکل اصلاحات از بالا و آمرانه استفاده کرد که در میان اقدامات مختلف شاید بتوان مهم‌ترین برنامه فرهنگی دنبال‌شده را کشف حجاب دانست.

حکومت در این دوره در پی رسیدن به توسعه غربی بود و به دلیل پیوند آن با کشف حجاب زنان، این برنامه را در دستور کار خود قرار داد. بر همین اساس رضاشاه در تیرماه سال ۱۳۱۴ش وزیر معارف را به آماده‌سازی جامعه برای اعلام قانون کشف حجاب مأمور کرده و در ۱۷ اسفند همین سال در دانشسرای عالی با حضور زنان مقامات و دختران بدون حجاب، رسماً قانون کشف حجاب اجباری را اعلام کرد. (توکلی، ۲۰۱۶: ۱۰۵) البته اعلام این قانون به یکباره صورت نپذیرفته و در طول یک دهه زمینه‌سازی‌هایی برای این کار انجام گرفت که در ادامه به آن‌ها پرداخته خواهد شد.

گسترش مدارس

رسمیت‌بخشیدن به کشف حجاب در دانشسرا و در حین اعطای دانشنامه فارغ‌التحصیلان، نشانگر اهمیت مراکز آموزشی به‌عنوان یکی از ارکان اصلی سیاست حجاب‌ستیزی بود؛ چراکه یکی از اهداف کشف حجاب کشاندن زنان به عرصه اجتماعی بود و لازمه این اجتماعی‌شدن زنان، آموزش و تحصیلات بود. از همین رو ساخت مدارس جدید برای دختران و گسترش آموزش نوین از سیاست‌های اصلی دولت در حوزه زنان به‌شمار می‌رفت که در همان روند

نوگرایی که رضاشاه به‌دنبال آن بود، تعریف می‌شد. درواقع دولت درنظر داشت از طریق مدارس دخترانه، زنان را با فرم جدیدی به عرصه اجتماع وارد کند و ازاین‌رو رفع تقیّدات در عرصه عمومی به یکی از اهداف در این حوزه تبدیل شد. درحقیقت یکی از نقاط سرمایه‌گذاری اصلی حکومت برای ایجاد تغییر اجتماعی، مدارس دخترانه بود و در اولین جایی که قبل از قانون عمومی کشف حجاب، این امر الزامی شد، مدارس بود. به همین دلیل پس از جنگ جهانی اول تعداد مدارس دخترانه رو به فزونی نهاد و در همان سال‌های اولیه وزارت معارف ۱۰ مدرسه دخترانه در تهران تأسیس کرد. این‌ها در کنار مدرسی بود که خارجیان آن را اداره می‌کردند و در آن‌ها قوانین خاصی حاکم بود که بعضاً با احکام اسلامی مغایرت داشت؛ مانند حجاب‌نداشتن معلمان یا آموزش رقص. نکته جالب آنکه بسیاری از اشراف و بزرگان حکومت حتی با داشتن تقیّدات مذهبی، فرزندان خود را به این نوع مدارس می‌فرستادند. (میرهادی، ۱۳۹۳: ۱۴۳-۱۴۵)

جمعیت‌های زنان

یکی دیگر از ابزارهای مهم حکومت در پیگیری سیاست‌های توسعه، جمعیت‌های زنان بودند که از ابتدا مورد حمایت رضاشاه قرار گرفته بودند. البته حرکت کلی جمعیت و انجمن‌های زنان با دوره قبل متفاوت بود. در دوره قبل با توجه به نبود حکومت مستقر قوی، جمعیت‌های موجود از استقلال بیشتری برخوردار بودند و ازاین‌رو شاهد آن هستیم که تا پیش از قدرت‌گرفتن رضاشاه، انجمن‌های زنان با طیف‌های فکری متفاوت در ابتدای دهه ۱۳۰۰ش شکل گرفتند. اما با قدرت‌گرفتن رضاخان و سرکوب گروه‌های چپ و همچنین انجمن‌های زنان وابسته به آن، بسیاری از این جمعیت‌ها منحل شد و انجمن‌های باقی‌مانده تحت نظارت حکومت رضاشاه فعالیت کردند و با توجه به این نظارت‌ها، محور فعالیت‌های زنان در این دوره بیشتر به گسترش آموزش دختران، امور خیریه و تبلیغ برای کشف حجاب معطوف شد.

یکی از جمعیت‌های مهم که تا پیش از تأسیس کانون بانوان فعالیت می‌کرد، جمعیت نسوان وطن‌خواه بود که ابتدا با شعار حفظ شعائر اسلامی و ارتقای فرهنگی فعالیت‌های خود را آغاز نمود؛ اما پس از شروع کار، تغییر جهت داده و به یکی از ابزارهای تبلیغاتی حکومت در زمینه سیاست‌های زنان تبدیل شد. برگزاری کلاس و جلساتی برای آموزش زنان در کنار انتشار نشریه‌ای باعنوان «نسوان وطن‌خواه» از جمله فعالیت‌های ثابت انجمن بود. درکنار برنامه‌های ثابت، انجمن اولین نمایش ویژه بانوان را روی صحنه برد. نمایش «ماهپاره» که نویسنده آن، علی‌اکبر سیاسی بود و خانم وارثو طریان آن را هدایت می‌کرد، ابتدا در رمضان ۱۳۰۳ش در منزل نورالهدی منگنه اجرا شد و سپس در محل تئاتر سیروس به اجرا در آمد. (همراز، ۱۳۷۶: ۵۳) همچنین انجمن با همراهی حکومت در سال ۱۳۱۱ش دومین کنفرانس منطقه‌ای زنان کشورهای شرقی را در تهران برگزار کرد. در این کنفرانس نمایندگان کشورهای گوناگونی نظیر مصر، عراق، لبنان، هند و ترکیه شرکت داشتند و ریاست آن برعهده نورحماده، مبارز رادیکال لبنانی بود و در تهران جلسات آموزشی نیز برای زنان فعال اجتماعی برگزار کرد. در این کنفرانس کشف حجاب به‌عنوان نخستین قدم به‌سوی آزادی زنان تحصیل‌کرده شهری طبقه متوسط بیان شد. (نجم‌آبادی، سلامی، ۱۳۸۴: ۴) اما با وجود وفاداری جمعیت نسوان وطن‌خواه به حکومت در همین سال، این نهاد نیز منحل شد و خود حکومت سه سال بعد با جمع‌کردن زنان به اصطلاح روشنفکر و مخالف حجاب، کانون بانوان را تشکیل داد.

کانون بانوان

بعد از طی ۱۰ سال از حکومت پهلوی و استحکام و تثبیت پایه‌های سیاسی-اجتماعی، زمینه عملی‌ساختن اهداف فرهنگی-اجتماعی حکومت درخصوص زنان فراهم آمد و حکومت برای ایجاد تغییر اساسی در فضای اجتماعی با ممنوع‌کردن حجاب تصمیم خود را گرفت. اما پیش از آن سازمانی را تأسیس کرد که به ساماندهی این‌گونه امور بپردازد. در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۴ به اشاره رضاشاه و با دعوت وزیر معارف وقت -علی‌اصغر حکمت- عده‌ای از زنان که بیشتر مدیران مدارس بودند، به محل دارالمعلمیات دعوت شده و به آن‌ها گفته شد مأمور تشکیل جمعیتی هستند که قرار است با حمایت دولت پیش‌قدم نهضت آزادی زنان باشند. این گروه در جلسات بعد نام کانون بانوان را برای خود اختیار کرد. (فتحی، ۱۳۹۳: ۱۳۰) درباره هدف تشکیل این کانون در گزارش ارسالی وزارت خارجه در سال ۱۳۱۴ این‌گونه بیان شده است: «مقصود اساسی جمعیت کانون بانوان از آغاز تأسیس، رفع حجاب بود و

اعضای آن که غالباً مدیران مدارس و مأمورین وزارت معارف هستند، در این باب جدیت زیاد دارند و در مدارس دختران، رفع حجاب را ترویج نمودند.»

همان گونه که بیان شد، بیشتر اعضای این کانون از مدارس انتخاب شدند. ریاست عالیۀ این کانون با شمس پهلوی بود و هاجر تربیت به عنوان مدیر آن انتخاب شد و از اعضای مهم آن می توان به صدیقه دولت آبادی، بدرالملوک بامداد و فاطمه سیاح اشاره کرد. پس از یک سال و در سال ۱۳۱۵ صدیقه دولت آبادی که نقش ویژه ای در دهه های پیش از این در حوزه زنان ایفا نموده بود، جایگزین هاجر تربیت شد و با حضور او در رأس، فعالیت های فرهنگی در راستای کشف حجاب گسترش بیشتری یافت. اهم فعالیت های کانون عبارت بود از تأسیس مدارس مختلط، تأسیس دبستان شش کلاسه برای بانوان ۱۸ تا ۲۴ سال، امور تبلیغی و فرهنگی در قالب برگزاری جشن ها و سخنرانی های متعدد، پخش فیلم به صورت ماهیانه، بررسی دادخواهی زنانی که از تعدیات مردان به حقوقشان شکایت داشتند، تأسیس کتابخانه، راه اندازی کلاس موسیقی برای دختران، راه اندازی نشریه، تأسیس انجمن هایی شامل انجمن ادبی، انجمن ورزش و انجمن خیریه و تأسیس کلاس تربیت با دروسی مانند روابط خانوادگی، آداب معاشرت و... با تدریس خانم «فیشر آمریکایی». (بامداد، ۱۳۴۸: ۸۹)

نشریات

روزنامه و نشریات نیز در این دوره به یکی از نهادهای مؤثر در حرکت جامعه ایرانی به سوی تجدد تبدیل شدند. مطبوعات که در این دوره تحت نظارت حکومت بودند، هم سو با سیاست های تجددخواهی حکومت به مسئله زنان پرداخته و علاوه بر گزارش تحولاتی که در حوزه زنان رخ داد، در تغییر فرهنگی جامعه و زنان از طریق نگارش مقالات، تهیه گزارش ها و انتشار داستان های خارجی می کوشیدند. این موضوع مختص به نشریات زنانه نبود و روزنامه های عمومی نیز به این مسئله می پرداختند. (ثواب و همکاران، ۱۳۹۸: ۶۰)

یکی از موضوعات مهمی که نشریات این دوره به آن می پرداختند، لزوم آموزش نوین زنان و دختران بود؛ زیرا بنابر نظر روشنفکران آن دوره حضور جدی تر زنان در جامعه مستلزم کسب سواد و آموزش از سوی آنان بود. به همین دلیل نشریات اختصاصی زنان و همچنین نشریات عمومی همگی بر این موضوع به خصوص در ۱۰ سال اول دوره پهلوی اول تأکید داشتند. یکی از کیدواژه های اصلی که مطبوعات برای اقناع جامعه به پذیرش آموزش زنان از آن استفاده می کردند، ضروری بودن آموزش زنان برای تأمین سعادت خانوادگی بود. این دیدگاه که تا زنان تربیت نشوند، فایده مطلوب از تربیت جوانان حاصل نخواهد شد، نکته محوری بسیاری از نشریات در پرداختن به بحث آموزش بود. درواقع در این دوره مطبوعات عمومی سعی می کردند بحث آموزش مدرن زنان را در درون همان گفتمان سنتی و تصویر موجود از زن بیان کرده و آن را به عنوان ابزاری برای انجام بهتر نقش های سنتی زن نشان دهند که به نظر می رسد این امر به جهت همراه کردن جامعه و کم کردن حساسیت ها در این موضوع بوده است. (حامدی، ۱۳۹۴: ۱۰۶)

پرداختن به نوع پوشش و ظاهر زنان نیز از دیگر موضوعاتی بود که نشریات حتی پیش از اعلام قانون کشف حجاب به آن می پرداختند. از دهه ۱۳۰۰ به بعد مطبوعات از یک سو تصاویر زنان غربی بدون حجاب را به عنوان زنان آزاد و به شکل احترام انگیز منتشر می کردند و از سوی دیگر به حجاب حمله کرده و در مقایسه زنان ایرانی با زنان اروپایی حجاب را عامل بدبختی زنان ایرانی می دانستند. از ابتدای سال ۱۳۱۴ نیز به دستور وزیر معارف نشریات و مجلات موظف شدن مقالاتی در فواید کشف حجاب برای آماده کردن افکار عمومی چاپ کنند. (صلاح، ۱۳۸۴: ۳۲-۳۴)

نتیجه گیری

تغییرات در ساختار و بافت سنتی ایران از دوره رضاشاه را می توان نوعی سیاست کنترل اجتماعی و مدیریت بدن از سوی قدرت دانست که با هدف حرکت ایران به سوی توسعه انجام گرفت. بدین ترتیب حکومت پهلوی اول به منظور تمرکزگرایی و یکپارچه سازی هر آنچه در جامعه آشفته ایران تا آن زمان وجود داشت، برنامه کشف حجاب را به مثابه الگوی دولتی برای ایجاد فرهنگ جدید و به عنوان یکی از راه های تحول و دگرگونی زنان در عرصه فرهنگی و اجتماعی به اجرا درآورد. درواقع می توان گفت رضاشاه خواستار حاکمیت بر بدن برای بازنمایی

سیاست های خود بود.

از همین رو مسئله زنان و حضور آنان در اجتماع برای تغییر ساختار روابط اجتماعی در جامعه به یکی از سیاست های اصلی حکومت بدل شد و برای این منظور به دلیل لزوم کسب تحصیلات برای حضور در اجتماع، مدارس دخترانه گسترش یافت و در پی آن، تلاش شد نسلی جدید که مطابق خواست حکومت بود، تربیت شود. جمعیت های زنانی که هم راستای حکومت بودند نیز توانستند فعالیت خود را گسترش داده و آنان که از دوره پیشین نیز به دنبال تحول جایگاه زن از زن سنتی به مدرن بودند، از ظرفیت موجود استفاده کرده و با طراحی برنامه های فرهنگی مختلف به ابزار مهمی برای پیش برد اهداف حکومت پهلوی تبدیل شدند. مطبوعات و مجلات نیز که کاملاً تحت اشراف حکومت فعالیت می کردند، ابزار فرهنگی دیگر حکومت بودند که وظیفه تغییر افکار و آماده سازی فضای عمومی جامعه را برای تغییرات پیش رو برعهده داشتند. با این پیش زمینه، کشف حجاب به عنوان مهم ترین سیاست تجددگرایانه حکومت به شکلی آمرانه و اجباری در سال ۱۳۱۴ به اجرا درآمد و از آن به عنوان تحقق آزادی زنان یاد شد. با این حال به نظر می رسد این سیاست ها را می توان به نوعی سیاست کنترل اجتماعی و مدیریت بدن از سوی حکومت دانست. درواقع این اقدام برنامه ای برای تغییرات در ساختار و بافت سنتی ایران با هدف حرکت به سوی غربی شدن بود؛ نه در راستای تحقق اهداف حقوق زنان حتی با نگرش های فمینیستی. درحقیقت حجاب در آن دوره به نوعی نماینده تداوم سبک و ساختار زندگی سنتی بود و از این رو برای تغییر ساختار اجتماعی کشف حجاب رخ داد.

براین اساس می توان عنوان کرد گرچه رضاشاه در پی تبدیل جامعه ایران به جامعه شبه غربی، سیاست و برنامه مشخص و چندان دقیقی نداشته و حتی در اجرای سیاست های فرهنگی خود به شکلی آمرانه عمل کرده است، به نظر می رسد علاوه بر تحولاتی که در زمینه ساختارها و روابط اجتماعی ایجاد کرد، توانست در حوزه زنان گام هایی را در مسیر تغییر زن سنتی به مدرن بردارد و نظام ارزشی جامعه را در این زمینه دستخوش تغییر کند. ●

منابع

۱. بامداد، بدرالملوک. زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۸.
۲. توکلی طرقي، محمد. تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ. تورنتو: کتاب ایران نامگ، ۲۰۱۶.
۳. حامدی، زهرا. بازتاب تعاملات فکری اندیشه گران درخصوص آموزش زنان در دوره پهلوی اول مبتنی بر سه نشریه عالم نسون، شفق سرخ و اطلاعات. تاریخ اسلام و ایران، شماره ۲۷، ۱۳۹۴.
۴. صلاح، مهدی. کشف حجاب (زمینه ها، واکنش ها و پیامدها). تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۴.
۵. فتحی، مریم. کانون بانوان (با رویکردی به ریشه های تاریخی حرکت های زنان در ایران). تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۹۳.
۶. ثواقب، جهان بخش، رستمی، پروین، بهرامی، روح الله، رحمتی، محسن. بازتاب جایگاه اجتماعی زنان عصر پهلوی اول در روزنامه اطلاعات. تحقیقات تاریخ اجتماعی، شماره ۱، ۱۳۹۸.
۷. میرهادی، منیره سادات. تأثیر مدارس دخترانه در توسعه اجتماعی زنان در ایران. تهران: کویر، ۱۳۹۳.
۸. نجم آبادی، افسانه، سلامی، غلامرضا. نهضت نسوان شرق. تهران: شیرازه، ۱۳۸۴.
۹. همراز، ویدا. نهادهای فرهنگی در حکومت رضاشاه. تاریخ معاصر، شماره ۱، ۱۳۷۶.

بررسی چالش‌های حضور اجتماعی زن با حفظ نقش‌های خانوادگی



ایمان زاغیان
دانشجوی دکتری علوم شناختی

مقدمه

امروزه با گسترش ظرفیت‌ها و زیرساخت‌های اجتماعی از جمله فضای مجازی و دانشگاه‌ها و مشاغل مختلف شکل جدیدی از تعاملات میان انسان‌ها شکل گرفته است؛ به‌طوری که امروزه بانوان بیش‌ازپیش در سطح جامعه حضور فعال دارند و مایلند بتوانند پایه‌پای مردان در عرصه اجتماع حضور به‌هم رسانند و به کشور خود خدمت کنند؛ اما این حضور ملزوماتی دارد و با چالش‌هایی مواجه است که باید بدان توجه نمود و با ملاحظه آن عمل کرد.

ظرفیت‌های حضور و فعالیت اجتماعی زنان

در کشور ما در طی سال‌های پس از انقلاب، زنان نسبت به سال‌های پیش از انقلاب به معنای حقیقی آن از نعمت علم‌آموزی و سواد بهره‌مند شدند و در طی دهه‌های اخیر دیده می‌شود حتی گوی سبقت را از مردان هم ربوده‌اند و بسیاری از کرسی‌های علمی دانشگاه چه دانشجویی و چه استادی را از آن خود کرده‌اند. این اتفاق امر مهمی است که نباید از کنار آن به سادگی گذشت؛ زیرا در گذشته چنین امکانی فراهم نبوده و این تعداد از استاد، دانشجو و دانش‌آموخته زن در کشور در تاریخ ایران بی‌نظیر است. در همین راستا گفته می‌شود ۵۵ درصد دانشگاهیان کشور را زنان تشکیل می‌دهند (خبرگزاری ایسنا، ۱۴۰۱/۰۷/۲۶).

پیروزی انقلاب اسلامی موجب شد تا زنان محبیه و مؤمنه ایرانی با حضور خود در عرصه‌های مختلف علم و صنعت حضور چشمگیری داشته باشند؛ رشد ۴۳۹ درصدی میزان باسوادی زنان پس از پیروزی انقلاب و حضور چشمگیر آن‌ها در عرصه صنعت و کارآفرینی نشانگر اوضاع مناسب برای بروز و ظهور این امر بوده است (خبرگزاری فارس، ۱۳۹۰/۱۱/۱۷). همچنین بسیاری از مشاغل و مناصب دولتی در اختیار بانوان است و بررسی‌های پژوهشی نشان داده جایگاه شغلی زنان به لحاظ کمی و کیفی در سال‌های پس از انقلاب به مراتب وضعیت بهتری نسبت به قبل از انقلاب علی‌رغم ادعای رژیم شاهنشاهی در مورد آزادی زنان در آن دوران داشته است (غنی‌پور خندابی و همکاران، ۱۴۰۱).

چالش‌های قانونی

قوانین مختلفی در ارتباط با حمایت از بانوان در کشور وجود دارد که از جمله قوانین مهمی که اخیراً به تصویب رسید، قانون جوانی جمعیت بوده است. در ماده ۱۷ این قانون، بانوان از امتیازاتی چون افزایش مرخصی زایمان، اعطای دورکاری، اختیاری شدن نوبت شب کاری و کاهش سن بازنشستگی به ازای هر فرزند، در ماده ۲۶ اعطای مرخصی زایمان بدون احتساب سنوات، در ماده ۲۱ اعطای یکسال بیمه به ازای هر فرزند به مادران غیرشاغل و دو سال بیمه به ازای فرزندان سوم و چهارم توسط دولت، در ماده ۲۲ تجهیز، احداث و راه‌اندازی مراکزی برای نگهداری کودکان و رفع نیازهای رفاهی و تعدادی مواد قانونی دیگر که در همین طرح مندرج شده قرار است، اعطا شود (قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت، ۱۴۰۰).

در نگاه اول به‌نظر می‌رسد چنین قانونی برای بانوان بسیار مفید است و به آنان کمک می‌کند هم به مسئولیت‌های خانه و خانوادگی خود رسیدگی کنند و هم بتوانند در صورت داشتن توانمندی لازم در سطح اجتماع نیز کشور را از نیرو و استعداد خود بهره‌مند کنند. اما پس از بررسی دقیق‌تر موضوع به این نتیجه می‌رسیم که این قوانین اغلب در سطح قوانین باقی‌مانده و به وادی اجرا درنیامده‌اند. به همین دلیل به‌نظر می‌رسد که مهم‌ترین چالش قانون، مشکلات اجرایی است و حتی اگر به قانون ایراداتی هم وارد باشد، به دلیل اینکه به شکل تمام و کمال اجرا نشده است، نمی‌توان درباره آن کیف نظر داد.

چالش‌های فکری و فرهنگی

یکی دیگر از مسائلی که در کشور ما وجود دارد، این است که به دلیل اینکه سیاست‌های کنترل جمعیت و تنظیم خانواده در

دو دهه در کشور حکم‌فرما بوده (البته این سیاست از دهه ۴۰ تا تأسیس خانه‌های بهداشت توسط آمریکایی‌ها شروع شد؛ ولی در اواخر دهه ۶۰ تا اوایل ۹۰ حکم‌فرما بود). فرهنگ و سبک زندگی خانواده‌ها با کم‌فرزندانی آن‌ها و مدیریت اقتصادی مبتنی بر آن تنظیم شد. به شکلی که اگر در گذشته خانواده‌ها با فرزندان بیشتر امکانات موجود را تقسیم می‌کردند و کسی از این وضعیت ناراضی نبود، با تغییر سیاست‌ها به سمت کاهش جمعیت باعث شد که خانواده‌ها و فرزندان‌شان با سبک زندگی جدید و با برخورداری بیشتر از امکانات موجود مواجه شوند. بدیهی است برگشتن از این وضعیت کار بسیار دشواری است و تلاشی مضاعف می‌طلبد.

گاهی اوقات مشکل از ناحیه خود بانوان است و باید نگرش و رفتار بانوان نقد شود. برخی بانوان تصور می‌کنند یا باید زنی خانه‌دار باشند یا اینکه زن فعال اجتماعی. درحالی که گاهی باید جمع بین این دو را هم در نظر داشت؛ بدین معنا که هم می‌توان در مجاهدت فرزندآوری (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۹۲/۲/۱۱) فعال بود و هم بر جامعه اثرگذاری مبتنی داشت (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۷۵/۱۲/۲۰). این تصویری است که در بین بسیاری از زنان رواج دارد. نکته جالب توجه این است که هر دو گروه حسرت وضعیت دیگری را می‌خورند؛ یعنی مادری که خانه‌دار هستند، آرزو می‌کنند کاش می‌توانستند به درس خود ادامه دهند و جایی مشغول به کار شوند و در مقابل زنانی که به فعالیت‌های اجتماعی پرداخته‌اند، تصور می‌کنند اگر فعالیت‌های اجتماعی نمی‌کردند، می‌توانستند فرزند بیاورند. نتیجه وضعی هر دو طرف این است که هر دو احساس ناامیدی و افسردگی می‌کنند. به همین دلیل حتی ممکن است اگر باردار شوند، فرزند خود را سقط کنند (رازقی نصرآباد و سنجر، ۱۳۹۶) که این خطر بسیار بزرگی است که هر خانواده را تهدید می‌کند.

راهکار مسئله

برای رفع مشکل نقش‌آفرینی خانوادگی و حضور اجتماعی بانوان باید به آموزش و آگاهی‌بخشی توجه ویژه‌ای داشت. آموزش جنبه‌های مختلفی از این مسئله را دربرمی‌گیرد؛ اما با توجه به مطالب مزبور باید مطالبه‌گری اجتماعی از مسئولان به بانوان آموزش داده شود تا بتوانند به بهترین شکل، مطالبات خود را به نهادهای اجرایی ارائه کنند. در منظری دیگر باید زنان جامعه آموزش ببینند که با وضعیت فعلی چطور می‌توانند مسئولیت‌های خانوادگی و فعالیت در حوزه اجتماع را با هم جمع کنند. از این رو یکی از راهکارها این است که تجربه زنان موفق که هر دوی این نقش‌ها را به‌خوبی با هم جمع کرده‌اند، جمع‌آوری و ارائه گردد که همین می‌تواند بخشی از این تصور را از بین ببرد. بانوان بسیاری هستند که با همین اوضاع جامعه با تحصیلات عالی و در مشاغل سطح بالا فعالیت می‌کنند و از طرفی به مسئولیت‌های خانوادگی خود رسیدگی می‌نمایند و از زندگی خویش هم احساس رضایت می‌کنند. ارائه این تجربیات به بانوان کشور می‌تواند انگیزه‌بخش و راهگشا باشد.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

با توجه به نکات گفته‌شده، به‌نظر می‌رسد بسیاری از چالش‌های ایفای نقش‌های خانوادگی و حضور بانوان در عرصه اجتماع با بهانه‌جویی‌هایی همراه بوده است که باعث شده امکان‌پذیری ایفای نقش‌های اجتماعی در کنار نقش‌های خانوادگی را با سؤال مواجه کند. البته هرچند گفته شد قوانین خوبی وجود دارد که اجرا نمی‌شود، به‌نظر می‌رسد در صورتی که از نظر رشدی و فردی بانوان برنامه‌ریزی کنند و مدیریت زمان خوبی انجام دهند، می‌توانند از عهده کارهای مختلف ارزشمند برآیند و به خانواده و جامعه خود خدمت کنند و این امر با آموزش و آگاهی‌بخشی امکان‌پذیر است. *

منابع

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از مداحان اهل بیت (ع) مورخ ۱۳۹۲/۲/۱۱
۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با بانوان خوزستان مورخ ۱۳۷۵/۱۲/۲۰
۳. خبرگزاری ایسنا، حدود ۵۵ درصد از ظرفیت دانشگاهی کشور توسط زنان تکمیل شده است، تاریخ: ۱۴۰۱/۷/۲۶، دسترسی در isna.ir/xdMByM
۴. خبرگزاری فارس. درصد زنان کشور دارای تحصیلات دانشگاهی هستند، تاریخ: ۱۳۹۹/۱۱/۲۷، دسترسی در <http://fna.ir/fvjors>
۵. رازقی نصرآباد، حبیبی‌بی و سنجر، الهام، عوامل مؤثر بر اقدام زنان به سقط جنین عمدی. مطالعات اجتماعی روان‌شناختی زنان، سال ۱۵، شماره ۲، ۱۳۹۶.
۶. غنی‌پور خندابی، فاطمه، اسدی داودآبادی، محمدحسین، علی احمدی، امید، روشنایی، علی. سیر تاریخی اشتغال زنان در بستر گفتمان‌های قبل و بعد از انقلاب اسلامی. زن در توسعه و سیاست، ۲۰(۱)، ۱۴۰۱.
۷. قانون جوانی جمعیت مصوبه ۱۴۰۰/۸/۱۹. دسترسی در <https://rc.majlis.ir/fa/law/show/۱۶۷۸۲۶۶>



گفت‌وگو با

دکتر حسین مهربانی فر

عضو هیئت علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی

تبدیل شدن بدن

به یکی از منابع هویت بخش در عصر مدرن

رهیافت‌ان‌پیشه وقتی دربارهٔ هویت و نسبت آن با مد صحبت می‌شود، نکتهٔ مهم این است که در جهان امروز اساساً یکی از اقلام مصرفی هویت‌بخش و یکی از منابع هویت‌بخش انسان مدرن، بدن است و مد لباس و سبک پوشش ما به نوعی حکایت‌گر وجه تمایز ما از دیگران است. قبل از اینکه وارد این بحث شوم و نسبت آن را با هویت جنسی بیان کنم، توجه به این نکته لازم است که ما باید به راهکارهای مناسب برای وضعیت موجود برسیم. نکتهٔ ویژه این است که باید چه تعریفی از هویت داشته باشیم و هویت چیست؟

وقتی به تعریف دقیقی از این مفاهیم برسیم، طبیعتاً می‌توانیم بحثمان را روی مفاهیم و تعاریف بنا کنیم و بر اساس آن سیر تاریخی و بررسی وضعیت موجود و وضعیت مطلوب، بتوانیم به راهکارهای مناسب در این زمینه برسیم. در تعریف هویت باید گفت اساساً هویت آن چیزی است که ما را از بقیه متمایز می‌کند و در عین حال ما را با گروهی همگرا و هم‌رنگ می‌کند. بنابراین هویت بیشتر آن تصویر و انگارهٔ خاصی است که ما از خودمان داریم و چستی ما را تشکیل می‌دهد.

وقتی ما می‌خواهیم دربارهٔ هویت تعریف ارائه کنیم، باید به آن مؤلفه‌ها و انگاره‌ها که مرا از دیگری متفاوت می‌کند، اشاره کنیم و این تمایزبخشی خیلی مهم است؛ اینکه من چه تعریفی از خودم دارم و دیگران مرا چگونه می‌بینند و چه برداشتی از من دارند.

رهیافت‌ان‌پیشه هویت جنسی و جنسیتی چیست؟ در باب هویت جنسی و جنسیتی باید اشاره کرد که این امر به برداشت ما از مؤنث یا مذکر بودن اشاره دارد. هویت جنسیتی آن چیزی است که طبیعت در من به ودیعه گذاشته و مرا از دیگری متمایز کرده است؛ اما آنچه دربارهٔ هویت جنسیتی بحث می‌شود، بیشتر به چیزی اشاره دارد که ممکن است در اجتماع بر ساخته شود که این‌ها در سدهٔ اخیر به‌ویژه توسط فمینیست‌ها بر آن تأکید می‌شد و می‌گفتند که آن تفاوت‌های زن و مرد و آن چیزی که در فرهنگ‌های سنتی وجود دارد، لزوماً چیزی است که جامعه بر ساخته و در هر جامعه می‌تواند متفاوت باشد و لذا روی برساخت‌گرایی خیلی تأکید می‌کردند و در نگاه

آنان، این مسئله امری ازلی و ابدی نیست و ممکن است در جامعه‌ای یک برداشت وجود داشته باشد و در جامعهٔ دیگری برداشت متفاوت دیگری وجود داشته باشد؛ ولی ما کاملاً با این بحث‌ها مخالفیم؛ از این حیث که معتقدیم یک‌سری امور در ما به ودیعه گذاشته شده و حتی اگر ما به تمایز جنس و جنسیت قائل باشیم، به هرحال خیلی از برداشت‌های ما در باب هویت جنسیتی و برداشت‌هایی که شخص از خودش به عنوان مرد و زن و همچنین نوع کنشگری و حضور او در اجتماع و همچنین تعاملی که با دیگران دارد، درواقع در نسبت با آن طبیعتش باید باشد. این چیزی است که ما به آن در نسبت با آن چیزی قائلیم که طبیعت در او به ودیعه گذاشته و ما نمی‌توانیم خلاف طبیعت خودمان رفتار کنیم. به هرحال جنبه‌های فیزیولوژیک یک‌سری دلالت‌هایی در روح و روان ما دارد و این گونه نیست که ما بگوییم همه چیز برساخت اجتماعی است و طبیعتاً این تفاوتی است که از لحاظ عقلی و طبیعی درحال بحث کردن آن هستیم؛ یعنی هنوز وارد مباحث شرعی و دینی و این گونه موارد نشدیم که بگوییم مثلاً اگر بخواهیم روی کلامی بحث کنیم یا در منظومهٔ تفکر دینی بحث کنیم، بعد بگوییم براساس آن منطق، جهان آفریدگاری دارد و ارتباط وجودی با همهٔ عالم دارد و جهان را رها نکرده و دستورالعملی برای انسان دارد که از طریق انبیا ارسال می‌شود و خلاصه این بحث‌های بایدها و نبایدها دربارهٔ سبک پوشش و نوع رفتارهای جنسیتی را می‌توانیم در اینجا بحث و بررسی کنیم.

هویت جنسیتی براساس اندام‌های جنسی و تفاوت‌هایی ایجاد می‌شود که برای ما در طبیعت به ودیعه گذاشته شده است. بنابراین وقتی که به هویت جنسیتی وارد می‌شویم، آن تصور و برداشت از خود، پررنگ‌تر می‌شود. هویت جنسی می‌گوید که من براساس آن اندام جنسی مرد یا زنم؛ ولی وقتی وارد هویت جنسیتی می‌شویم، این برداشت اجتماعی در اینجا، تصویری است که ما از خودمان براساس تعاملات اجتماعی خود و براساس روند جامعه‌پذیری و اجتماعی‌شدن خودمان داریم و اینکه اجتماعی‌شدن ما در چه مسیری اتفاق افتاده و جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری ما کجا اتفاق افتاده و

براساس نظام ارزشی و هنجاری ما چه ظهور و بروز اجتماعی باید داشته باشیم که مطلوب باشد و چه چیزی ما را از دیگری متمایز می‌کند و این تصویر در ما شکل می‌گیرد. وجه تمایز من به‌عنوان زن یا مرد چیست و حالا براساس این تصور و برداشتی که ما داریم که در زمینهٔ فرهنگی و بافت اجتماعی و روند جامعه‌پذیری شکل می‌گیرد، طبیعتاً وارد کنشگری و تعامل می‌شویم و در اینجا رفتارهای جنسیتی ما شکل می‌گیرد و آنچه با‌عنوان اظهارات یا رفتارها و حتی گرایش‌های جنسیتی پدید می‌آید و خود این گرایش‌های جنسیتی هم به نوع تربیت فرزندان ما و نسل جدید برمی‌گردد و اینکه ما چگونه رفتار کنیم و چگونه قدم‌به‌قدم به بچه‌ها آگاهی بدهیم. البته من در اینجا برداشتی کلی بیان کردم و طبیعتاً باید به این توجه داشته باشید که شکل‌گیری هویت جنسیتی امری بدیهی است و از کودکی شروع می‌شود. برای همین گفته می‌شود که درواقع کودک از وقتی که متولد می‌شود، باید به نوع لباس‌پوشیدن آن توجه کرد که آیا بدن او را در معرض دید دیگران بگذارید یا نگذارید. همچنین باید به این نکته توجه داشت که نوع پوشش پسر با دختر فرق می‌کند. به هرحال رعایت این مباحث در کودکی و اینکه ما برای کودک چه نوع پوشش و لباس‌هایی را می‌خریم و جنبهٔ پوشیدگی او چگونه است، همه تأثیر می‌گذارد و حتی با بحث هویت جنسیتی نسبت دارد. بنابراین هویت جنسیتی از کودکی افراد درحال شکل‌گرفتن است و طبیعتاً در دوره‌های بعدی زندگی او بازتاب پیدا خواهد کرد.

رهیافت‌اندیشه با توجه به تعاریفی که برای هویت جنسیتی بیان شد، مد چه معنایی پیدا می‌کند؟ مد درواقع سبکی فراگیر است و ذائقه و طریق و سبکی است که فراگیر شده و شمولیت پیدا کرده و اقتضای آن در جامعهٔ مدرن است و اقتضای مدرنیته این است که با آن تولید انبوهش و با آن کثرت و فراگیری که در جریان رشد و گسترش رفاه اتفاق افتاده، این را رقم بزند.

آن نکته‌ای که در سبک پوشش فراگیر وجود دارد، این است که الان اگر شما تفاوت استایل و فشن را ملاحظه کنید، طبیعتاً به این می‌رسید که استایل سبک فردی است؛ اما مد و فشن سبکی

فراگیر است که یک دورهٔ زمانی دارد و ممکن است این دوره خیلی کوتاه‌مدت باشد؛ اما ما عمدهٔ فشن‌ها را کوتاه‌مدت درنظر می‌گیریم؛ چون فشن‌ها دوره‌ای هستند و بعضی از نظریه‌پردازان قائلند آن سبک‌های قدیم را هم می‌توانیم به‌عنوان فشن درنظر بگیریم؛ اما بسیاری از نظریه‌پردازان بر این باورند که فشن، اقتضای جهان مدرن است و برداشت من از خودم، نوع کنشگری من در اجتماع، نوع ظهور و بروز من از اجتماع براساس آن هویت جنسیتی است که دارم. حال سؤال این است که هویت جنسی و جنسیتی چه تحولی در جهان مدرن ایجاد کرد و چه شد که این تحولات شکل گرفت؟

آنچه دنیای مدرن را از گذشتهٔ خودش متمایز می‌کند، اتفاقی است که در زندگی انسان مدرن می‌افتد و آن تغییر مناسبات زندگی اوست. خود انقلاب صنعتی و تغییری که در غرب اتفاق افتاده، طبیعتاً در تعاملات بینافرهنگی و همان جریان اصلی رخ‌نمایی می‌کند؛ همان تعاملاتی که الان هم رسانه‌های غربی و ایالات متحده به سبب سیطره‌ای که دارند، آن طرز فکر و نگرش و برداشت‌شان از جهان هستی و هویت جنسیتی و انگاره‌هایی که از ارزش‌ها و هنجارها و رفتارها منتقل می‌کند.

آنچه در ۱۵۰ سال اخیر اتفاق افتاده و مشخصاً در دهه‌های اخیر پیش آمده و در سال‌های اخیر در کشور ما به اوج خودش رسید، این‌گونه نیست که بگوییم یک‌شبه ایجاد شده و واقعیت این است که این امر ریشه در دو، سه سدهٔ گذشته دارد که اروپا خیلی قبل‌تر از ما تجربه کرده و ایالات متحده به نوع دیگری در فرایند انقلاب جنسی که در دههٔ ۶۰ در آن اتفاق می‌افتد، این را به شکل دیگری تجربه کرده و برخی از مظاهر آن در کشور ما درحال پیداشدن است.

آنچه دنیای مدرن را از گذشتهٔ خودش متمایز می‌کند، اتفاقی است که در زندگی انسان مدرن

می‌افتد و آن تغییر مناسبات زندگی اوست. خود انقلاب صنعتی و تغییری که در غرب اتفاق افتاده، طبیعتاً در تعاملات بینافرهنگی و همان جریان اصلی رخ‌نمایی می‌کند؛ همان تعاملاتی که الان هم رسانه‌های غربی و ایالات متحده به سبب سیطره‌ای که دارند، آن طرز فکر و نگرش و برداشت‌شان از جهان هستی و هویت جنسیتی و انگاره‌هایی که از ارزش‌ها و هنجارها و رفتارها منتقل می‌کند و حتی مصنوعات و محصولات و خود پوشش و سبک پوشش و آن کالاهایی که مرتبط و متصل با آن و حتی متصل با آن مسئلهٔ جنسی ارائه می‌شود، تمام این فرهنگ‌ها را دربرمی‌گیرد؛ اما این تغییری که اتفاق می‌افتد، از سده‌های گذشته در قالب چهار انقلاب اتفاق افتاده که نسبتی را با هم برقرار می‌کنند.

انقلاب علمی که در اروپا اتفاق می‌افتد و در غالب آرای دکارت و کانت و روسو و مباحث سیاسی انقلاب و... فرانسه تنوریزه می‌شود، انقلابی فکری و اندیشه‌ای است که می‌توان از آن با تعبیر روشنگری یاد کرد. آنچه می‌توان تحت عنوان انقلاب‌های مذهبی از آن یاد کرد، در نهضت پروتستانتیسم از آن یاد می‌شود. آن چیزی که تحت عنوان انقلاب سیاسی از آن صحبت می‌شود، بیشتر در انقلاب فرانسه و انقلاب آمریکا رخ‌نمایی می‌کند که ابتدا بحث استقلال آمریکا مطرح می‌شود و سپس در انقلاب فرانسه، آن آزادی‌های سیاسی و نظم جدید سکولاری به وجود آمد که می‌خواهد جایگزین نظم سنتی پیشین شود که کلیسا داعیه‌دار آن بود. بعد در کنار این‌ها که تغییر فکری و اندیشه‌ای در حال رخداد است و به‌سمت اومانسیم و انسان‌گرایی حرکت می‌کند، به نوعی محوریت مسائل را به‌سمت انسان برمی‌گرداند. حال شاید خیلی از این مسائل در تعلیم و آموزه‌های اسلامی هم باشد؛ اما اینکه در امتداد توحید باشد و اینکه خدا در اجزا و اضلاع عالم دخیل است و ما با خداوند پیوند وجودی داریم، در تفکرات جدید مغرب‌زمین وجود ندارد و انقطاع کامل از وحی در آن رخ می‌دهد. حال به موازات این‌ها انقلاب صنعتی رخ می‌دهد و این انقلاب صنعتی و تغییر تفکری که ظهور و بروز آن در صنعت و اقتصاد است، زیرساخت‌های جامعه را متحول می‌کند. در

این راستا انقلاب‌های ارتباطی که در این ماجرا رخ می‌دهند، مثل صنعت چاپ که در ۱۴۵۰ و در میانهٔ سدهٔ پانزدهم اتفاق می‌افتد، همگی کاتالیزور و تسهیل‌گر این جریانات می‌شود و این فردگرایی و فردیت را تحکیم می‌کند.

به هرحال این موارد فرهنگ و نوع مناسبات انسان با عالم را تغییر می‌دهد و ما در انقلاب صنعتی می‌بینیم که وقتی گسترش شهرنشینی اتفاق می‌افتد و سیر مهاجرت شهرها از مناطق روستایی، حاشیه و از شهرهای کوچک به کلان شهرهای بزرگ صورت می‌گیرد، برای این است که دیگر کشاورزی دهقانی و شیوه‌های گذشته سودآور نیست و طبقهٔ سرمایه‌دار و بورژوا در جوامع شهری شکل می‌گیرد؛ در کنار آن‌ها طبقهٔ کارگری وجود دارد که سیر مهاجرت‌ها را به مناطق شهری تشکیل می‌دهند. اینجا چالش‌هایی شکل می‌گیرد؛ اما در گذشته منابع هویت‌بخشی سنتی شامل خانواده و شبکهٔ خویشاوندی و محلات بود که در آن همه، یکدیگر را می‌شناختند و کنترل‌های اجتماعی و نظارت را داشتند و فرد هویت و تمایز خودش از دیگری را از اینجا یاد می‌گرفت که او کیست و متعلق به چه گروهی است و به عنوان یک زن یا مرد باید چه رفتارهایی از خودش بروز دهد و چه بپوشد و چه تعاملی با بقیه داشته باشد. این‌ها همه در بستر خانواده و در بستر هیئات و تکایای مسجد به‌صورت سنتی شکل می‌گرفت؛ اما جامعهٔ شهری که به‌صورت مدرن خود شکل می‌گیرد، طبق گفتهٔ زیمل افراد در شهر مدرن، خود را در محاصرهٔ بیگانگان می‌بینند و بیگانه‌ها فرد را از هر طرف احاطه کردند. در اینجا دیگر فرد از آن بستر سنتی رها شده و افراد با مهاجرت به شهر، دیگر در آنجا آن عقبهٔ پیشین خود را ندارند. در اینجا فرد باید بتواند به تعریفی از خود و تمایزی از دیگری برسد و بداند در اینجایی که رها شده، او کیست و چه تفاوتی با دیگران پیرامونش دارد. در اینجا بدن و مداخلهٔ بدن در تعریف از فرد اهمیت می‌یابد. منابع جامعه‌پذیری سنتی دارد جای خود را به یک‌سری امور دیگر می‌دهد. کارگزاران اولیهٔ جامعه‌پذیری مخصوصاً از وقتی که رسانه‌ها گسترش پیدا می‌کنند و سینما و رادیو و تلویزیون می‌آید، کم‌کم خانواده کنار گذاشته می‌شود و آن شکاف نسلی اتفاق می‌افتد

و هر آنچه من می‌بینم و مصرف می‌کنم، چیزی است که هویت من را شکل می‌دهد. گیدنز از این زمانه با عنوان هویت بازاندیشانه در عصر مدرنیته یاد می‌کند؛ یعنی افراد نقش محوری را در هویت خود ایفا می‌کنند، بر خلاف قبل که خانواده نقش محوری را در این زمینه داشت. همچنین هویت در زمان حاضر سیالیت بیشتری پیدا کرده؛ یعنی شما در گذشته هویت شغلی ثابتی را از اول تا آخر داشتید؛ اما الان دیگر این‌گونه نیست و مخصوصاً از وقتی که رسانه‌ها تنوع و گسترش پیدا کردند و شبکه‌های اجتماعی پا به میدان گذاشتند، این امر تشدید شده و خود گسترش رسانه‌ها، تغییر ذائقه‌ها و انتخاب‌ها را سریع‌تر کرده است؛ چون مدام این‌ها را در معرض قرار می‌دهد. من می‌خواهم بگویم که ما در عصر جدید بدن را به عنوان یکی از منابع هویتی می‌بینیم که بعضاً حتی در باب آن مداخله هم صورت می‌گیرد. مثلاً فرد می‌گوید که من نمی‌خواهم زن باشم و می‌خواهم مرد باشم و تغییر جنسیت صورت می‌گیرد و این مداخلات فردی در بدن افزایش پیدا می‌کند و این امر فارغ از عقلانیت و وحی و مباحث شرعی است. این امر حتی در سبک پوشش هم خود را نشان می‌دهد. اینکه من چه بپوشم و شما الان از هرکس بپرسید که چرا فلان لباس را پوشیدید، به شما می‌گوید دوست دارم و قشنگ است و همه آن را می‌پوشند. بلومر در اینجا تعبیر میل به در جمع بودن را بیان می‌کند و زیمل از تعبیر تمایز در عین هم‌رنگی استفاده می‌کند.

بنابراین تغییراتی در زیست انسان مدرن رخ داده و طبیعتاً آن را به سمت اینکه چالش هویتی برای او ایجاد کند، سوق داده و وقتی که در اینجا خلأ هویتی رخ می‌دهد با یک‌سری اقلام و منابع هویت‌بخش باید جایگزین شود. یکی از منابع هویت‌بخش جدی بدن است. بدن آشکارا دیده می‌شود و چیزی است که می‌توان آن را به دیگران نشان داد و با آن به خودنمایی دست زد. این خودنمایی و رخ‌نمایی عصر جدید که من بخواهم خودم را نشان دهم، اقتضای عصر مدرن است. در این حصار جهان مدرن فرد از هر طرف تنهاست و آن انسجام و پیوستگی‌های پیشین که در قالب خانواده خود را نشان می‌داد، از بین رفته و نقش خود را به رسانه‌ها داده است.

در اینجا فرد عملاً می‌خواهد دیده شود. در همین جریانات اخیری هم که پیش آمد، انگیزه بسیاری از بیرون آمدن و حضور در خیابان در همین راستا بود. **رهیافت‌ان‌پیشنه** در حال حاضر، نوجوان ما چه تیپی می‌زند و چگونه ظاهر می‌شود و چه سبک پوششی دارد و آسیب این پوشش‌ها چیست و ایدئال ما برای پوشش چیست و در این راستا خانواده‌ها و حاکمیت باید چه کاری انجام دهند؟

می‌توان گفت که عملاً سبک پوشش ما به‌نوعی بیان جنسیتی ما از خود ما و تعریفی است که ما از خودمان داریم؛ به عبارت دیگر کیفیت حضور ما در اجتماع در قالب جنسیت مرد و زن، خود را در پوشش نشان می‌دهد. اگر برداشت زن ایرانی این باشد که حضور من در اجتماع باید به زیباترین حالت ممکن باشد و در این حالت تصور او این است که باید اندام‌ها و برجستگی‌ها دیده شود و به نمایش گذاشته شود، نوعی ظهور و بروز دارد و گاهی هم بحث پوشیدگی وجود دارد و یک وقت دیگر هم مثلاً شما می‌گویید که من در حوزه پوشش میان زن و مرد تفاوتی نمی‌بینم و مثلاً همان طور که مردها پیراهن آستین کوتاه می‌پوشند، زن‌ها نیز می‌توانند بپوشند. چالش‌های ما هم از جایی شروع می‌شود که برداشت‌های ما درباره هویت جنسی در بستر آن منابع هویت‌بخش سنتی که عرض کردم، به‌طور منسجم و ساختارمندی شکل نمی‌گیرد و این امر سیال است و تعریف آن به منابع هویت‌بخش متصل است که آن منابع هویت‌بخش هم سیال شده‌اند و ثباتی ندارد. مثلاً زنی به آزادی و برابری جنسیتی قائل است و اساساً سؤال می‌پرسد که جنسیت ما با مردان چه تفاوتی دارد. شعارهایی از قبیل زن، زندگی، آزادی هم برآمده از برداشت‌های فمینیستی از جنسیت است که قائل است زن و مرد در تمامی شئون با هم برابرند و کیفیت حضور اجتماعی آن‌ها نیز باید مثل هم باشد. حال توجه نمی‌شود که در این کیفیت حضور اجتماعی، اگر زنان مثل مردان باشند، این مسئله به ضرر هر دو جنس زنان و مردان است. چون حضور زنان به این شکل به معنای نادیده گرفتن اقتضائات فیزیولوژیک و طبیعی و جنسی آنان است و هرچه هم شما بگویید که این جنسیت، بر ساختی اجتماعی است و چنین و چنان است، نمی‌توانید از

جنبه‌های فیزیولوژیک و طبیعی غافل باشید. به هر حال طبیعت در موجود مؤنث و مذکر، یک چیزهایی را در او به ودیعه گذاشته که یک‌سری اقتضائات را در رفتار آنان پدید می‌آورد.

ریشه رفتارهای پسرانه‌ای که برخی دختران دارند و همچنین ریشه رفتارهای دخترانه‌ای که برخی پسران دارند، از همان سنین کودکی شروع می‌شود و نوع برخوردها و تشویق‌ها و حمایت‌هایی که از آنان می‌شود، در این مسئله تأثیر می‌گذارد و نظام تشویق و تنبیه می‌تواند ارزش دخترانگی را در آنان کمرنگ کند و همچنین امتیازات و اختیارات و فرصت‌هایی که جامعه در اختیار می‌گذارد، بُعد اجتماعی آنان را تسهیل می‌کند و برای آنان امتیاز قائل می‌شود.

حال اگر از این مسئله وارد بحث نوجوانان و رفتارهای آنان شویم، باید گفت ریشه رفتارهای پسرانه‌ای که برخی دختران دارند و همچنین ریشه رفتارهای دخترانه‌ای که برخی پسران دارند، از همان سنین کودکی شروع می‌شود و نوع برخوردها و تشویق‌ها و حمایت‌هایی که از آنان می‌شود، در این مسئله تأثیر می‌گذارد و نظام تشویق و تنبیه می‌تواند ارزش دخترانگی را در آنان کمرنگ کند و همچنین امتیازات و اختیارات و فرصت‌هایی که جامعه در اختیار می‌گذارد، بُعد اجتماعی آنان را تسهیل می‌کند و برای آنان امتیاز قائل می‌شود. مثلاً در خدمات ورزشی چقدر اقتضائات دختران در نظر گرفته می‌شود؟ مثال دوچرخه‌سواری را می‌زنم. فرم دوچرخه به این شکل از لحاظ برخی پژوهش‌های سلامت، چنین شرح داده شده که می‌تواند در بلندمدت برای خانم‌ها مشکل‌دار باشد. وقتی در اینجا بحث برابری مرد و زن مطرح می‌شود، درحقیقت به آنان ظلم می‌شود؛ چون این امور غالباً دلالت‌های مردانه دارد. این موارد در لباس و در پوشش و مدل مو نیز خود را نشان می‌دهد. این تفاوت‌های هویتی که وجود دارد، وقتی مطلوب است و می‌تواند به برداشت کاملی برسد و به رشد

انسان منتهی شود که به آن سویه‌های طبیعی در آن توجه شده باشد. من اینجا نمی‌خواهم بحث‌های شعاری مطرح کنم و کاملاً سعی می‌کنم بحثی عقلی بیان کنم. یعنی شما وقتی مقابل آن طرفی هم که دین ندارد می‌روید، عقل حکم می‌کند آن اقتضای طبیعی و فیزیولوژیک در نظر گرفته شود. شما وقتی چیزی را از طبیعت خود خارج می‌کنید، بحثی مثل همجنس‌گرایی پیش می‌آید. یا در بُعد گرایش‌های جنسی خیلی از غربی‌ها هستند که مقابل این قضیه ایستاده‌اند؛ علی‌رغم آن جو رسانه‌ای که دارد تلقین می‌کند که این گرایش جنسی طبیعی است. حال سؤال این است که چه چیزی می‌گوید که این طبیعی است، غیر از قراردادی که این‌ها دارند انجام می‌دهند؟ حال آنکه این‌ها می‌گویند چطور شما می‌گویید که این مسئله یک قرارداد است؟ شما هم دست به اعتبار و قرارداد زده‌اید که این‌گونه باشد. در صورتی که این حرف، بی‌مبناست؛ یعنی ما اگر وارد طبیعت عالم خلقت بشویم، می‌بینیم که عملاً آنچه طبیعی و غالب بوده، گرایش به جنس مخالف است؛ اما ابزار رسانه نمی‌گذارد که حقیقت و آگاهی درست منتقل شود و جنجال و جوسازی به راه می‌اندازد.

در بحث سبک پوشش دختران ما، آن تغییری که در نسبت با هویت جنسی ایجاد شده، این است که این فرد به‌نوعی در پی این است که به عنوان دختر چه چیزی بپوشد و چه مدلی داشته باشد، بهتر است؟ اما در گذشته، منابع هویت‌بخش سنتی قوی بوده و اتصال فرد با بدنه خانواده و محله و اجتماع‌های محلی که در آن فرهنگ و علقه‌های دینی و اعتقادی پررنگ است و این‌ها کنار هم قرار می‌گیرند، در مقابل جامعه‌ای است که صرفاً تقسیم کار اجتماعی و نیازهای ما در رفع مایحتاج مادی‌مان، ما را در کنار هم قرار داده و در آن دیده می‌شود که از اقوام گوناگون و شهرها و دیارهای مختلف در این جامعه جمع می‌شوند و ما با جامعه آمیزه روبه‌رو هستیم که منشأ فکری و دیدگاه‌های غالب این‌ها درباره واقعیت‌های پیرامونی و برداشت‌های آنان از این امر، متأثر از کارگزارانی در تعلیم و تربیت است که هرچند در گذشته نقش مکمل را داشته‌اند، الان یک بازیگر اصلی در تعلیم و تربیت هستند و منظور شبکه گسترده رسانه‌هاست. ما در عصر جدید و دهه‌های

اخیر وقتی می‌بینیم صنایع مرتبط با بدن گسترش پیدا می‌کنند؛ مثلاً از جراحی پلاستیک گرفته تا صنعت بدن‌سازی و بادی‌بیلدینگ و صنعت جنسی و مدل لباس که همگی مرتبط با بدن است. این بدن چقدر مهم است و من تا چه اندازه می‌خواهم در آن مداخله کنم؟ چه کمبودهایی در جامعه جدید شکل گرفته که این بدن تا این اندازه در هویت‌بخشی برجسته می‌شود که در گذشته به این اندازه نبوده است؟

به هر ترتیب می‌توان گفت عوامل هویت‌بخش مدرن و همچنین کارگزاران جامعه‌پذیری مدرن جایگزین کارگزاران جامعه‌پذیر سنتی شده‌اند و ما با جامعه‌ای متمایز روبه‌رو هستیم. در جامعه‌ای متمایز افراد در فضاهای مختلف عملاً تحت‌تأثیر آب‌خورد فکری هستند. این توده‌ای‌شدن جامعه است که در اثر گسترش رسانه‌ها شکل می‌گیرد و مکتب فرانکفورتی‌ها خیلی درباره‌ی آن انتقاد می‌کنند یا همین بحث مد که عملاً همه به سراغ سبک نازلی می‌روند که کوتاه‌مدت و موقتی است. بنابراین مسئله‌ی بدن در این وضعیت مهم می‌شود؛ چون این فرد و مداخله‌ی فردی و هویت‌بازاندیشانه در عصر مدرن پررنگ شده و شکل گرفته و در دوره‌های قبلی مثلاً پدر شما نجار بود و شما هم وارد همین حرفه می‌شدید و سالیان سال همان کار را انجام می‌دادید و در نهایت اگر به شغل پدرتان هم علاقه نداشتید، کسب‌وکار دیگری را انتخاب می‌کردید و تا آخر عمر همان کار را انجام می‌دادید. اما الان نه تنها هویت‌های شغلی، بلکه هویت‌های مختلف در نوسان است و دائماً تغییر می‌کنند و حتی شغل‌ها هم ثابت ندارند و حتی ساعات کاری هم متفاوت شده و کارها در هم ادغام شده و شما هم‌زمان هویت‌های متعدد و متکثری دارید. فضای جنسیتی هم دقیقاً به چنین وضعی دچار شده و گفته می‌شود که این امر در فضای جنسیتی خطرناک‌تر یا بهتر بگویم حساس‌تر است؛ چون هویت جنسیتی می‌تواند در مسائل دیگر هم مؤثر باشد؛ مثل همین فضای شغلی. به این دلیل که مبنا و پایه برای خیلی امور است و اگر این‌ها هم دچار سیالیت شوند، ممکن است در حیات شخصی ما بیشتر چالش ایجاد کنند. چون هویت جنسیتی هویتی طبیعی است و به راحتی نمی‌توان آن را تغییر

داد. برخلاف آن هویت شخصی را می‌توان تغییر داد؛ اما بسیار تابع هویت جنسیتی است و معمولاً افراد شغل‌هایی را انتخاب می‌کنند که با قابلیت‌ها و هویت جنسیتی آنان سازگارتر است و این هویت هم هرچه همگراتر باشد، در موفقیت و سعادت و رضایت فرد در زندگی مؤثرتر است. ما بعضاً هویت‌های چندگانه‌ای داریم و وقتی که هویت فردی ما می‌خواهد شکل بگیرد، در نسبت با هویت قومی و ملی و اجتماعی و فرهنگی ما درهم‌تنیده است. حال تفاوت الان با قبل این است که مثلاً سبک پوشش خود بروز و ظهور عینی و نماد است و بُعد نمادین فرهنگ است و شما با امر عینی و نمادینی روبه‌رو هستید. مرحوم دکتر افروغ همیشه از مد به عنوان معماری بدن یاد می‌کرد و می‌گفت ما عملاً داریم در مد، معماری انجام می‌دهیم و چنین امری نمادی از باورها و ارزش‌ها و هنجارهایی است که من دارم؛ اما تفاوتی که در جامعه‌ی جدید با جامعه‌ی قبلی دارد، این است که وقتی مصرف‌گرایی رشد می‌کند، من صرفاً آن چیزی را که در اطراف خود می‌بینم، مصرف می‌کنم و مصرف ما مصرف آگاهانه نیست. در جامعه‌ی مصرفی خود مصرف عملاً برساننده‌ی هویت است؛ یعنی شما اقلام مد روز را مصرف می‌کنید و برای مثال از جوانی که شلوار پاره می‌پوشد، بپرسید چرا این کار را می‌کنی و چه چیز این پوشش قشنگ است؟ پاسخ می‌دهد که همه‌ی همسالان من می‌پوشند و شما عقب‌مانده هستید و نمی‌فهمید و درک نمی‌کنید و همه‌جا و در هر مغازه‌ای هست و در تصاویر رسانه‌ای هم پررنگ است و این امر به اینک من چه نسبتی با هویت جنسی خود دارم و چه تفاوتی با دیگری می‌کنم، همه مصرف می‌شود و از دل این مصرف شکل می‌گیرد و اگر شما از این نوجوان بپرسید که این پوشش تو چه نسبتی با دخترانگی تو دارد؟ می‌پرسد که اصلاً این حرف شما چه معنی دارد؟ همه می‌پوشند و قشنگ است و اصلاً ربطی به این مسئله ندارد. لذا تفاوت زمان حاضر نسبت به قبل این است که ما آن خودآگاهی و تفکر انتقادی را از دست داده‌ایم؛ به این دلیل که مدام همه‌چیز تغییر می‌کند و ما می‌خواهیم با این تغییر همراه شویم و مصرف کنیم تا عقب نیفتیم. این مصرف‌کنندگی در مقابل مولدبودن و همچنین

این منفعل‌بودن در مقابل فعال‌بودن باعث شده تا ما کنشگری خود را از دست بدهیم. چرا می‌گویند در جامعه‌ی حال حاضر که سرعت تغییرات بالاست، صنایع مرتبط با بدن گسترش پیدا کرده‌اند؟ این امر هم‌زمانی با گسترش رسانه‌های جمعی است. وقتی هم‌زمانی رخ دهد این مسئله ضریب پیدا می‌کند؛ یعنی اصلاً مد نمی‌توانست بدون این رسانه‌ها تا این حد متغیر و پرسرعت باشد و این رسانه‌ها هستند که عملاً این تغییرات را ایجاد می‌کنند. تغییرات سریع اتفاق می‌افتد و فرد می‌خواهد کاملاً خود را با این تغییرات همراه کند؛ چون اساساً معنی زندگی خود را از این تغییر می‌گیرد و اصالت و معنی برای او، پیوستگی گذشته را ندارد.

رهیافت اندیشه راهکارهای موجود در حوزه مد چیست؟

در بحث راهکارها باید گفت یکی از راهکارهای مهم بازگشت به بحث خودآگاهی و تفکر انتقادی است. این خودآگاهی در بحث سواد پوشش و سواد فرهنگی پوشش تقویت می‌شود. ما اساساً هیچ گفت‌وگو و تعاملی با نوجوان امروز نداریم و متأسفانه فرزند از همان زمانی که متولد می‌شود، خانواده‌ی او هم درباره‌ی انتخاب‌های خود، آگاهی ندارند که هویت جنسی این را در بُعد نمادین و تربیتی این مسئله رقم می‌زند و فرصتی خاص را درباره‌ی هویت جنسیتی افراد ایجاد نمی‌کنند. چه در عرصه‌ی تحصیل و چه در تفریح. در بحث پوشش و انتخاب‌ها هم این مسائل و آگاهی به آن و هویت جنسیتی در خانواده‌ها وجود ندارد و در خود بچه‌ها هم به تبع آن این تفکر انتقادی ایجاد نمی‌شود. باید این نگاه در خانواده وجود داشته باشد و به فرزندان خود هم منتقل کنند که هر انتخابی که انجام می‌دهند، تبعات و هزینه‌ها و فایده‌هایی دارد و بنابراین باید به این انتخاب خود آگاه باشند که چه عقبه و مؤخره‌ای دارد و درگیر چه فرایندی می‌شوند. لذا در بحث مصرف نباید فقط مصرف صرف اتفاق بیفتد؛ بلکه این مصرف آگاهانه باشد و از همه مهم‌تر شاه‌کلید بحث من، بازگشت به نهادهای تقویت کارگزاران اولیه‌ی جامعه‌پذیری است و تقویت کارکردهای نهادهای سنتی در تربیت و هویت‌بخشی است که منظور از این نهادها، خانواده و مساجد و محلات و فضای

خویشاوندی است که متأسفانه پیوند با آن‌ها بسیار کم شده است و بی‌تفاوتی و بی‌مسئولیتی بسیار زیاد شده است. ما باید بتوانیم مسئولیت‌پذیری و تعهد را در نسل جدید زنده کنیم. باید به بحث عزت نفس و اینکه به چه چیزهایی ارزش می‌دهیم و تفکر انتقادی و سواد مصرف در رسانه و پوشش توجه کرد و این‌ها همه به این برمی‌گردد که کارکردهای نهادهای سنتی مثل خانواده را احیا کنیم. مسئله‌ی بعد هم این است که ما بتوانیم سازوکارهای تولید و مولد خود را در صنایع فرهنگی فعال کنیم. الان خود دولت و حاکمیت چشم‌انداز روشنی در حوزه‌ی صنایع فرهنگی و رسانه‌ای ندارند و برای همین است که در مسئله‌ای مثل مد لباس درجا می‌زنیم. ما فقط گفتیم حجاب یعنی پوشش و تنها چادر مطلوب است. مرحوم دکتر افروغ اشاره می‌کردند که ما درگیر فرم‌ها شدیم و فرمالیست دارد ما را بدبخت می‌کند و ما معنا را در نظر نمی‌گیریم که این معنا و این عفاف و این حیا چگونه در پوشش ما برجسته شود. این معانی خودبه‌خود نوعی از پوشش را برمی‌گزیند که در امتداد آن است و این در رفتارها هم جلوه‌گر می‌شود. توجه به این‌ها مهم است که ما در محصولات خود تکثری ایجاد کنیم و به آن تنوع بدهیم و فضا را در این عرصه باز کنیم و در این زمینه فضای رقابتی ایجاد کنیم. بنابراین هرچه بتوانیم محصولات متنوعی را متناسب با آن معنایی که عرض کردم، تولید کنیم، در این زمینه موفق هستیم و در غیر این صورت در همان حالت مصرف‌گرایی صرف باقی می‌مانیم. ❁

پیامدهای تغییر نقش‌های جنسیتی



حسین رضایی
پژوهشگر حوزه زن و خانواده

مقدمه

هر کنش اجتماعی و تصمیم فردی اثرات و پیامدهایی را در سطح جامعه به دنبال خواهد داشت. طبیعتاً کنش‌های اجتماعی تأثیرات منفی و مثبتی در جامعه خواهد داشت که تبیین این پیامدها به سیاست‌گذاری فرهنگی کمک شایانی کرده و راه را برای تصمیم‌گیری سیاست‌گذار هموارتر خواهد کرد. حوزه تحولات جنسیتی نیز فارغ از این پیامدها نبوده و این تحول و تعویض نقش‌های جنسیتی هم پیامدهای مثبت و منفی دربر خواهد داشت.

نقش‌های جنسیتی به مجموعه نقش‌ها و وظایفی گفته می‌شود که ناظر بر جنس زن و مرد متفاوت بوده و متناسب با جنسیت فرد تعیین می‌شود؛ به عبارتی دیگر نقش‌های جنسیتی رفتارها و نگرش‌هایی است که فرد براساس زن بودن یا مرد بودن از خود نشان می‌دهد. برای مثال نقش جنسیتی زن را عمدتاً در فضای تربیت فرزند، پشتوانه احساسی و عاطفی بودن خانواده و انجام امور مربوط به منزل تعریف می‌کنند و نقش مرد را تلاش برای اعضای خانواده، پشتیبانی و حمایت و سنگ صبور بودن برای همسر بازنمایی می‌کنند. در این میان اتفاقاتی بنا به اقتضای سبک زندگی و فرهنگ جوامع رخ می‌دهد که جایگاه این نقش‌ها را عوض کرده و پیامدهایی را به دنبال خواهد داشت. بررسی و علل به وجود آمدن این تغییرات موسع دیگری را می‌طلبد که هدف این نگارش نیست.

هدف این نگارش تبیین پیامدهای تغییر نقش‌های جنسیتی است. در ادامه پیامدهای مثبت و منفی تغییر نقش‌های جنسیتی بررسی می‌شود.

۱. پیامدهای مثبت

گروهی بر این باورند که همانند شدن نقش‌های خانوادگی و اجتماعی زنان و مردان پیامدهای مثبتی برای همگان دارد. کم‌رنگ شدن نقش‌های جنسیتی و ایفای نقش‌های به اصطلاح مردانه توسط زنان به افزایش احساس عدالت عزت نفس و خودباوری در آنان انجامیده، احساس رضایتمندی ایشان را تقویت می‌کند. (بستان، ۱۳۹۰: ۲۰۱ و ۲۰۲) همچنین زمانی که نقش‌های مردانه را پذیرفته‌اند و به‌ویژه شغلی درآمدزا دارند، برای کنار آمدن با مشکلات مالی پس از طلاق بسیار بیشتر از زمانی که فقط با نقش‌های سنتی آشنایند، آمادگی دارند؛ زیرا در موقعیتی که شوهر نقش نان‌آوری را به تنهایی برعهده دارد، فقدان شوهر به معنای ازدست دادن منبع اصلی پول است. (همان، ۲۴۹) پس به‌طور کلی، یکی از پیامدهای مثبت همسانی نقش‌های جنسیتی افزایش قدرت و ارتقای پایگاه اجتماعی زنان و کاهش وابستگی آنان به مردان است و این امر خود در رفع بسیاری از مشکلات اجتماعی به‌ویژه آسیب‌های اجتماعی مربوط به زنان مؤثر است.

از این گذشته این جابه‌جایی نقش‌ها برای مردان نیز سودمند است و آنان از اینکه دیگر فقط نان‌آور نیستند و می‌توانند زمان بیشتری را در خانه با فرزندانشان باشند، احساس رضایت می‌کنند و این نکته به‌ویژه درباره

خانواده‌های دو شغلی صادق است؛ یعنی خانواده‌هایی با دو دستمزد پاره‌وقت که یکی را شوهر و دیگری را زن به‌دست می‌آورد. افزون‌براین، نقش‌های جنسیتی از موانع اصلی شکوفایی و رشد پاره‌ای از ویژگی‌های اخلاقی مثبت در مردان به‌شمار می‌آیند؛ ویژگی‌هایی مانند ابراز عواطف و احساسات، مراقبت پرورش‌دهندگی و همدردی که گاه از آن‌ها با عنوان اخلاق زنانه یاد می‌شود.

در زمینه تأثیر مثبت سست شدن نقش‌های جنسیتی بر فرزندان نیز ادعاهایی از این دست مطرح می‌شود که خانواده‌ای که در آن زن نقش نان‌آوری را برعهده دارد، وظیفه جامعه‌پذیر کردن دختر را بهتر انجام می‌دهد تا خانواده زن‌شوهری کامل که مرد نقش نان‌آوری را در آن ایفا می‌کند. از شواهد نیز این مدعی برخی پژوهش‌هاست که نشان می‌دهند تخصص شغلی دختران جوان بدون پدر بالاتر از تخصص شغلی دیگر دختران است. دلیل این امر می‌تواند آن باشد که مادران بدون شوهر بیش از مادرانی که به شوهران خود متکی‌اند، در آماده کردن دختران برای زندگی شغلی آینده می‌کوشند و واقع‌بین‌تر از مادران خانواده‌های زن‌شوهری‌اند. (میشل، ۱۳۵۴: ۸۳ و ۸۴) همچنین با استناد به برخی پژوهش‌ها گفته‌اند کودکان مادران شاغل نه تنها از نظر بیشتر مقیاس‌های رشد، با دیگر کودکان تفاوتی نداشته‌اند، از نظر سازگاری اجتماعی حتی وضعیت بهتری در مقایسه با کودکان دیگر نشان داده‌اند.

۲. پیامدهای منفی

بدون توجه به نقض پذیر بودن پاره‌ای ادعاهای پیش گفته، بررسی پیامدهای منفی همانندی نقش‌های زن و مرد جنبه‌های دیگر این موضوع را آشکار می‌سازد. به‌طور کلی می‌توان این پیامدهای منفی را به سه دسته فردی، خانوادگی و اجتماعی تقسیم کرد.

۲.۱ پیامدهای منفی فردی

پیامدهای منفی فردی همچون بیماری‌های جسمی و روحی معمولاً با توجه به پیامدهای منفی خانوادگی مانند افزایش طلاق شناسایی می‌شوند؛ اما خود می‌توانند موضوع پژوهش‌های مستقل روان‌شناختی باشند. در اینجا با تفکیک سه گروه از افراد به پیامدهای منفی و مهم فردی اشاره می‌کنیم:

گروه نخست یعنی زنان مجردی که به امید پیشرفت مادی، نقش‌های شغلی مردانه مانند کار تمام‌وقت را مقدم داشته و از ازدواج خودداری می‌کنند، با گذر از دوره جوانی و ازدست دادن فرصت‌های مناسب برای تشکیل خانواده رفته‌رفته به سرخوردگی و احساس نارضایتی دچار می‌شوند. به گفته رابرتسون، این وضعیت به‌طور خاص برای بسیاری از زنان میان‌سال آمریکایی در دهه ۱۹۸۰ میلادی رخ داد. این گروه از زنان در دهه ۶۰ میلادی جریان موسوم به انقلاب جنسی یا انقلاب جنسیتی را به راه انداختند و دوره جوانی خود را با این عنوان پشت سر گذاشتند؛ اما عنوان طرفدار حقوق زنان پس از رسیدن به دوران چهل‌سالگی و پس از روبه‌رو شدن با این آینده که دیگر ازدواج نخواهند کرد و بچه‌دار نخواهند شد، احساس زیان‌کرده خود را همچون ضایعات انقلاب خویش یافتند. (رابرتسون، ۱۳۷۷: ۲۹۶)

گروه دوم زنان ازدواج‌کرده‌ای هستند که با پذیرش نقش‌های اجتماعی جدید، به‌ویژه نقش‌های شغلی گرفتار فشار دوچندان کار می‌شوند؛ زیرا به تجربه ثابت شده است که مشارکت مردان در کارهای منزل حتی در بهترین حالت به مشارکت زنان نمی‌رسد و به همین سبب، زنان ناگزیرند هم‌زمان، بار کارهای خانگی و کار بیرون از منزل را به دوش کشند. البته این احتمال نیز شایان توجه است که این مشکل برخاسته از دوام یافتن نقش‌های جنسیتی و نه حذف این نقش‌ها باشد؛ زیرا بخش چشمگیری از نقش‌های خانگی و بچه‌داری همچنان بر عهده زنان است و مسئولیت‌پذیری مردان در این باره کم است. با وجود این، کسانی که امکان تحقق جامعه‌عاری از جنسیت را باور دارند، علی‌القاعده می‌پذیرند تا زمانی که چنین جامعه‌ای تحقق نیافته است، مردان در پذیرش نقش‌های زنانه با زنان که نقش‌های مردانه را می‌پذیرند، همراه نخواهند شد. بنابراین در وضعیت موجود باید این واقعیت را بپذیریم که هرچند زنان با پذیرش نقش‌های مردان به منافی دست می‌یابند، از آسایش و راحتی‌شان کاسته می‌شود. به هرروی فشار دوچندان کار، احتمال ابتلا به بیماری را دوچندان می‌کند و عوارض

نامطلوبی مانند بیماری‌های روانی و قلبی را در زنان افزایش می‌دهد. برای نمونه، برابر پاره‌ای پژوهش‌ها ناراحتی‌های قلبی در میان آن گروه از مادران میان‌سال که شغل کارمندی یا فروشنده‌گی دارند، دوبار بیش از زنان خانه‌دار است. (لنسکی، ۱۳۷۶: ۴۸۰)

گروه سوم یعنی مردان نیز همان‌گونه که بسیاری از کارشناسان مسائل خانواده تصریح کرده‌اند، به سبب محرومیت از حمایت عاطفی همسران خود دچار ناراحتی‌های روحی می‌شوند. روشن است وقتی زن و مرد پس از ساعت‌ها کار پرزحمت و گاه طاقت‌فرسا باز می‌گردند، هیچ‌یک قادر نیست با حمایت عاطفی خود خستگی را از دیگری بزدايد.

۲.۲ پیامدهای منفی خانوادگی

پیامدهای منفی خانوادگی در مواردی برآیند عوارض فردی‌اند. مهم‌ترین این پیامدها را در دو محور کلی روابط زناشویی و فرزندان بیان می‌کنند. در محور نخست این ادعا مطرح است که همسانی نقش‌های زن و شوهر در کاهش انسجام خانواده و افزایش میزان طلاق اثر می‌گذارد. استقلال مالی زنان چشم‌انداز طلاق را برای زنان ناراضی از وضعیت زناشویی خود روشن و نویدبخش می‌سازد و این امکان را برای آنان فراهم می‌آورد که در فکر رهاکردن ازدواج‌های ناموفق و بزرگ کردن فرزندان به هزینه خود باشند. به همین دلیل پژوهش‌ها درخواست طلاق زنان شاغل را بسیار بیش از درخواست طلاق زنان غیرشاغل نشان می‌دهند. از سوی دیگر، استقلال مالی زنان گاه انگیزه مردان را نیز برای طلاق تقویت می‌کند؛ زیرا مردی که هزینه‌های زن شاغل خود را بدهد، به آسانی از پرداخت هزینه‌های نگهداری از کودک می‌گریزد. (سگالن، ۱۳۹۳: ۱۸۱) بی‌شک این امر یکی از عوامل افزایش کم‌سابقه یا بی‌سابقه میزان طلاق در دوران معاصر در بسیاری کشورها بوده است که نسبت بیش از ۵۰ درصدی طلاق به ازدواج در آمریکا از نمونه‌های برجسته این پدیده است. در محور دوم، یعنی آثار منفی همسانی نقش‌های زوج بر فرزندان، یادآوری چند نکته اهمیت دارد. نخست باید به مسئله جامعه‌پذیری نقش‌ها اشاره کرد. کودکانی که با الگوی غیر جنسیتی توزیع نقش‌ها جامعه‌پذیر می‌شوند، بیش از دیگر کودکان در معرض سقوط در گرداب بی‌ثباتی خانواده قرار دارند؛ زیرا از والدین خود همان رفتارها و نگرش‌هایی را فرامی‌گیرند که در بی‌ثباتی زندگی خانوادگی والدین اثرگذار بوده‌اند. مسئله دیگر محرومیت کودکان از مراقبت مادرانه است؛ مراقبتی که نیازهای عاطفی آنان را به بهترین شکل برآورده می‌سازد. با توجه به اینکه بسیاری از کودکان در جوامع صنعتی معاصر، بخش چشمگیری از ساعات شبانه‌روز خود را به‌دور از پدر و مادر و در مراکز نگهداری از اطفال سپری می‌کنند، این مسئله اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. گرچه صاحب‌نظران درباره این مسئله هنوز به توافقی نرسیده‌اند، به‌نظر می‌رسد برخلاف افراط و تفریط دیدگاه‌هایی که جدایی مادر از کودک را حتی به‌طور کوتاه‌مدت برای کودک بسیار زیان‌بار می‌دانند یا در هیچ وضعیتی آن را زیان‌بار نمی‌شمارند، بتوان از دیدگاه میانه‌ای حمایت کرد که جدایی‌های درازمدت را به‌ویژه برای کودکان خردسال زیان‌آور تلقی می‌کند. (بستان، ۱۳۹۰: ۷۷ و ۷۸)

مسئله سوم نیز پیامدهای منفی طلاق بر شخصیت فرزندان است که می‌توان آن‌ها را پیامدهای باواسطه همسانی نقش‌ها به‌شمار آورد.

۲.۳ پیامدهای منفی اجتماعی

سرانجام باید به پیامدهای منفی اجتماعی اشاره کنیم. در این زمینه نیز به لحاظ آماری می‌توان بین همسانی نقش‌های زن و مرد و پاره‌ای مشکلات اجتماعی همچون کم‌شدن امنیت جنسی زنان، افزایش جرائم زنان، افزایش میزان سقط جنین و کودکان نامشروع، افزایش خانوارهای تحت سرپرستی زنان و پدیده زناخانه‌شدن فقر همبستگی‌هایی را مشاهده کرد. (لنسکی، ۱۳۷۶: ۴۸۰) هرچند به لحاظ روش‌شناسی مجاز نیستیم از همبستگی آماری صرف وجود ارتباط علی به معنای دقیق کلمه نتیجه‌ای بگیریم و تنها پس از بررسی‌های دقیق و علمی این نتیجه‌گیری موجه خواهد بود. برای مثال ممکن است کسی ادعا کند که گسترش ناامنی جنسی پیامد قهری و اجتناب‌ناپذیر همسانی نقش‌های زن و مرد نیست؛ زیرا با کنترل و تغییر برخی متغیرهای

دیگر و تصرف در آن‌ها می‌توان وضعیتی را پدید آورد که در آن همسانی نقش‌های جنسیتی این مشکل را در پی نداشته باشد؛ اما دربرابر این ادعا چه‌بسا با استناد به شواهد و مدارک بتوان نشان داد که کنترل متغیرها و ایجاد وضعیت موردنظر هیچ‌گاه به‌طور کامل امکان‌پذیر نبوده است. همچنین همسانی نقش‌های جنسیتی دست‌کم در اوضاع و احوال اجتماعی معاصر می‌تواند از عوامل زناخانه‌شدن فقر تلقی شود؛ گرچه به لحاظ تئوریک ارتباط بین این دو متغیر را اجتناب‌ناپذیر ندانیم.

جمع‌بندی

مسئله مهم این است که آیا می‌توان در این بحث به جمع‌بندی رسید و موضع روشنی در تأیید یا رد نقش‌های جنسیتی پیش گرفت یا خیر؟ به‌نظر می‌رسد با توجه به دخالت آشکار دیدگاه‌های ارزشی و ایدئولوژیک در مباحثی مانند نقش‌های جنسیتی نمی‌توان انتظار داشت داوری درباره مثبت یا منفی بودن این پدیده اجتماعی بر پایه معیارهای علمی صرف و بی‌طرفانه صورت گیرد؛ بلکه هرگونه داوری در این زمینه به‌ناچار به حیطه ارزش‌ها راه خواهد یافت؛ اما به‌طور کلی با بررسی مواردی که ذکر شد، نسبت منفی بودن پیامدهای تغییرات نقش‌ها بیش از مثبت بودن این تغییرات بوده و همچنین ناظر به جامعه ایرانی و فرهنگ ایرانی اصالت نقش‌های جنسیتی ناظر به جنس زن و مرد اهمیت ویژه‌ای دارد. ◻

منابع

۱. بستان، حسین. نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم، قم: انتشارات پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰.
۲. رابرتسون، یان. درآمدی بر جامعه (با تأکید بر نظریه‌های کارکردگرایی، ستیز و کنش متقابل نمادی)، انتشارات به‌نشر وابسته به آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
۳. سگالن، مارتین. جامعه‌شناسی تاریخی خانواده، ترجمه حمید الیاسی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۳.
۴. لنسکی، گرهارد و لنسکی، جین. سیر جوامع بشری، ترجمه ناصر موفقیان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
۵. میشل، آندره. جامعه‌شناسی خانواده و ازدواج، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
6. Tong, Feminist Thought, p. 26.
7. Wilkie, "Marriage, Family Life and Women's Employment" in: J. N. Edwards and D. H. Demo (eds.), Marriage and Family in Transition, p.156.
8. Curry, et al., Sociology for The Twenty-First Century, p. 267.

رسانه، بازیگران و شاخصه‌های تحقق وضعیت مطلوب

♦ اختلال در هویت نوجوان؛ مهم‌ترین آسیب رسانه

◀ گفت‌وگو با دکتر محمد حسین شاه‌آبادی

♦ بازیگران بازی رسانه و برندگان آن

◀ یادداشتی از سید علی موسوی جزایری

♦ به سوی سیاست‌گذاری فرهنگی مطلوب در صداوسیما

◀ یادداشتی از هادی غیاثی

♦ ده شاخص برای قصه هدایتگر

◀ یادداشتی از حجت جباردخت

♦ نمونه‌های موفق در مسئله حجاب،

متعلق به فعالیت‌های مردمی است؛ نه حاکمیتی!

◀ یادداشتی از محمد علی فاضلی

رهیافت اندیشه به نظر شما آسیب‌های جبران‌ناپذیر

فضای مجازی برای نوجوانان چیست؟

بیان چنین مسئله‌ای ساده نیست. ما وقتی در محیط و فضای آموزشی قرار می‌گیریم، ممکن است این مهم‌ترین آسیب را به‌گونه دیگری نام ببریم؛ اما شاید بتوان گفت ظاهری‌ترین و عمومی‌ترین و راحت‌ترین بیانی که از آسیب‌های فضای مجازی معمولاً بیان می‌شود، تأثیر هویتی است که دارد. لذا می‌گوییم بازتعریفی که فضای مجازی از هویت می‌کند یا اختلالی که در هویت نوجوان ایجاد می‌کند، آسیبی بسیار جدی است و شاید مهم‌ترین آسیب در این بخش باشد؛ اما نکته‌ای را باید اینجا متذکر شد و آن هم این است که ما مدعیان تعلیم و تربیت در هر حالت و به هر طریقی که باشد، رسانه را اگرچه ممکن است موضوع اصلی مطالعاتمان بدانیم، باز هم به‌عنوان درجه دو به آن نگاه می‌کنیم و در مقابل تعلیم و تربیت هیچ چیزی را در درجه یک نمی‌بینیم و تنها چیزی که درجه یک است، تعلیم و تربیت است و به هر حال رسانه ابزاری است که می‌تواند در اختیار تعلیم و تربیت یا خلاف جهت آن حرکت کند. لذا مسائل رسانه‌ای را با راهکارهای تربیتی جواب می‌دهیم. فردی می‌گوید که بچه من در رسانه با جنس مخالف ارتباط دارد و من به او می‌گویم که شما قبل از اینکه بگویید رسانه رابطه با جنس مخالف را ایجاد کرده و ما در اینجا باید چه کار کنیم، بحث رسانه و فضای مجازی را کنار بگذارید و حال دوباره این سؤال را پرسید که بچه من با جنس مخالف ارتباط گرفته و من در اینجا باید چه کار کنم؟ یا ممکن است با جنس مخالف ارتباط بگیرد و من باید در اینجا چه کار کنم؟ شما باید موضوع را این‌گونه مطرح کنید. چرا ما باید این قدر راحت میان این‌ها تفکیک قائل شویم و بگوییم قبلاً اگر فضای مجازی نبود، بچه‌ها با جنس مخالف ارتباط نمی‌گرفتند و این فضا برای آن‌ها بدآموزی داشت. الان که فضای مجازی آمده، دیگر آزادانه با یکدیگر ارتباط دارند و چت می‌کنند و با هم بیرون می‌روند و بگویند دارند. به هر حال این امر در مسئله‌ای تربیتی ریشه داشته و شما باید در اینجا آن مسئله تربیتی را حل کنید. قبلاً شما مفهوم محرم و نامحرمی را خیلی جدی می‌گرفتید و حال در فضای مجازی مفهوم محرم و نامحرمی آسیب دیده و ما

هم قبول داریم؛ اما شما می‌توانستید این مسئله را در فضای تربیتی خوب تعریف کنید و خوب جا بیندازید. حال این آدم اگر می‌خواهد گناه کند، می‌تواند این کار را انجام دهد اما بداند که دارد گناه می‌کند. لذا ما همیشه فضای مجازی و رسانه را در این درجه می‌بینیم.

نکته مهم دیگر اینکه مصرف در موضوعات آموزش‌های سواد رسانه‌ای جایگاهی دارد و قدرت آن هم محدود است؛ چه بگوییم رژیم مصرف چه آداب مصرف. من نمی‌توانم عشقی را که پسری به دختری پیدا کرده و شب‌ها خواب او را می‌بیند و روزها برای وصال به او آرزوها می‌کند و از خواب و خوراک و درس افتاده با این بحث اصلاح کنم که باید مصرف این نوجوان را کاهش دهیم یا اصلاح کنیم تا این عشق و میل و شهوتی که این فرد به آن دختر دارد، از بین برود. مصرف قدرتی دارد و ما در دهه ۸۰ با محدودکردن ماهواره جلوی یک‌سری از آسیب‌ها را گرفتیم. حال اینکه کارمان درست یا غلط بود، بحث دیگری است؛ اما هرم و اندازه مصرف تغییر کرد. حال ممکن است در فضای مجازی هم این کار را انجام بدهیم یا انجام ندهیم که ممکن است در قالب فیلترینگ و سخت‌گیری خانواده و مدرسه و محدودکردن تجهیزات بروز کند. اما این کار اندازه‌ای دارد و ما نباید از این امر توقع معجزه داشته باشیم و با وجود فیلترشکن‌ها و اینترنت پرسرعت و با داشتن تلفن همراه چگونه می‌توانیم بچه‌ها را به‌گونه‌ای محدود کنیم که با جنس مخالف ارتباط نگیرند؟ طبیعتاً برای این کار خود خانواده‌ها باید اقداماتی انجام دهند و مثلاً فیلترشکن‌ها را محدود کنند و اینترنت پرسرعت همیشه در دسترس نباشد و نباید تلفن همراه را زیاد در دسترس بچه خود قرار دهند. حال شما ممکن است بگویید نمی‌شود، باید این‌ها را در اختیار او قرار دهیم. من نیز در اینجا پاسخ می‌دهم پس شما از آن میزان محدودیتی هم که در اختیارتان بوده، فاصله گرفتید و می‌گویید من نمی‌توانم خودم را به این محدودیت‌ها مقید کنم. بنابراین مصرف شما هم خیلی در اختیار خودتان نیست و ما در اینجا باز نمی‌توانیم معجزه کنیم. مثل اینکه در عراق ماهواره آزاد بود و اما در ایران ممنوع؛ مثل دهه ۸۰ که عراق ماهواره داشت و ایران نداشت و مثلاً خانواده‌های



اختلال در هویت نوجوان؛

مهم ترین آسیب رسانه

عراقی از ما می‌پرسند که بچه‌های ما می‌نشینند و فیلم‌های مستهجن نگاه می‌کنند. ما چه می‌توانیم به آن‌ها بگوییم؟ غیر از اینکه بگوییم ما برای شما دعا می‌کنیم که بچه‌های شما فیلم مستهجن نبینند؟ شما وقتی ماهواره را در خانه خودتان آوردید و همه چیز را پذیرفتید، باید در اینجا محدودیت‌هایی قرار می‌دادید. حال می‌توان این مسئله را به صورت جزئی بیان کرد که در بحث مصرف، چگونه باید آن را انجام داد.

رهیافت اندیشه با توجه به نکات و مسائلی که بیان کردید، حالت مطلوب مصرف و استفاده از فضای مجازی و کنترل آن در خانواده از لحاظ کمی و کیفی باید چگونه باشد؟ لطفاً چند شاخص اصلی را بیان کنید.

وقتی از مصرف صحبت می‌شود، یعنی اینکه چه میزانی و با چه وسیله‌ای و در چه محدودیت و عرصه‌ای این کار انجام می‌شود. به عبارت دیگر در آداب مصرف می‌پرسیم چه کسی، چه چیزی را در کجا و چگونه و در چه زمینه‌ای مصرف می‌کند؟ این‌ها را باید پاسخ دهیم تا مثلاً این مصرف در آخر شب نباشد و در طول روز باشد، در محیط خلوت خودش نباشد و اینترنت گوشی به چه صورت باشد و می‌توانیم برای این امور چهارچوب قرار دهیم و مهم‌ترین حرفی هم که می‌زنیم این است که خانواده باید چهارچوب و ساختار داشته باشد. خانواده آشفته و بی‌نظم و خانواده‌ای که خودش دچار ساختارشکنی است، نمی‌تواند برای فرزند خود ساختار ایجاد کند. اما در اینجا سؤال دیگری می‌پرسیم که مخاطب شما در چه سن و جنسیتی است؟ تقسیم‌بندی‌های سنی در ارزش‌گذاری‌های دینی چگونه است؟ من می‌توانم این بچه پنج ساله خودم را به استفاده از گوشی همراه بدون اینترنت محدود کنم؛ اما شاید نتوانم بچه ده‌ساله‌ام را این‌طور محدود کنم. یا اگر بچه ده‌ساله‌ام را هم بتوانم محدود کنم، بچه ۱۵ ساله خود را نمی‌توانم محدود کنم. این‌ها با هم فرق دارند و مهم است که خانواده‌ها اقتضات سنی هر مقطع را بدانند و متوجه باشند که الان باید به این بچه احترام بگذارند یا به او دستور دهند. پس باید آداب مصرف را خوب بفهمند و همچنین باید ساختارها و نسبت‌های تربیت را در گروه‌های سنی و جنسیتی مختلف متوجه باشند. بعد از اینکه این امور اتفاق افتاد، وارد موضوع می‌شویم و می‌گوییم شما باید

ببینید در این موضوع چگونه و با چه مدلی می‌توانید رفتار کنید؟ می‌گوییم شما اینجا می‌توانید ده‌ها مدل به کار ببرید که تقسیم می‌شود؛ یا خروجی آن درونی است یا بیرونی؛ یعنی شما نگران بودید که فرزندان با جنس مخالف ارتباط بگیرد و گوشی تلفن را از او می‌گیرید؛ اما به محض اینکه بعد از مدتی گوشی را برمی‌گردانید و مثلاً اینستاگرام برای او آزاد می‌شود، دوباره آن مسائل شروع می‌شود. خانواده می‌تواند در این میان کارهایی به شکل بیرونی و درونی انجام دهد. آنجایی که درونی شود، ارزشمند است و انصافاً از خانواده انتظار می‌رود که کارهای درونی انجام دهد. از مدرسه و جامعه انتظار زیادی نمی‌رود و لذا می‌گوییم باید با آن آداب مصرف و ساختارهای تربیتی به خروجی درونی برسید و به خروجی درونی‌رسیدن به این معناست که کاری کنید که اگر این بچه بتواند وارد سایت مستهجن هم بشود، این کار را نکند. یا اگر بتواند با جنس مخالف ارتباط بگیرد، این کار را انجام ندهد؛ مثلاً بعضی از بچه‌ها به این شکل هستند که در خانواده خودشان سربه‌زیر و بچه‌مشت هستند؛ اما در فضای مجازی به شکل دیگری رفتار می‌کنند و وجوه منفی از خود نشان می‌دهند و می‌توان گفت که ما در حال تجربه نفاق اجتماعی هستیم. این امر حاصل آن درونی‌نشدن است. آن بچه متوجه شده که جلوی پدر و مادرش نمی‌تواند بعضی از کارها را انجام دهد و در مدرسه و جامعه هم نمی‌تواند بعضی از کارها را انجام دهد؛ اما اگر فرصت و توانایی آن را به دست آورد، حتماً این کارها را انجام می‌دهد؛ مگر اینکه تا اندازه‌ای برای این امور، محدودیت‌هایی قائل شود. حال روش‌های این درونی و بیرونی کردن، خود بحثی مفصل و طولانی دارد که در اینجا مجالی برای صحبت از آن نیست.

رهیافت اندیشه از بین ویژگی‌های مطلوب استفاده از فضای مجازی درباره نوجوانان، کدام یک از حالات مطلوب در خانواده، بیشتر مغفول واقع شده است؟

روش‌های بیرونی که بسیار نادیده گرفته شده است. مثلاً تنبیهات و تشویق‌ها بیرونی هستند، به این صورت که برای مثال اگر شما فلان کار را انجام دهید، تنبیه می‌شوید. ما تنبیه‌ها و تشویق‌های زیادی داریم و زیاد هم از آن‌ها استفاده می‌کنیم و هر چه این‌ها کمتر باشند، ارزشمندترند.

استفاده از ساختار و چهارچوب خوب است و بعضی از خانواده‌ها آن را دارند؛ اما بعضی دیگر آن را ندارند. لذا می‌توانیم این بخش را هم تقویت کنیم. خانواده‌ها باید بعضی چیزها را برای خودشان مشخص کنند؛ همان‌طور که برای وعده شام یک ساعت خاصی در خانه دارند. ممکن است بعضی خانواده‌ها بگویند ما ساعت خاصی برای این کار نداریم، غذا هست و هر کس خواست می‌خورد و هر کسی هم که نخواست، نمی‌خورد. این به دلیل نداشتن ساختار است و ضعف و ایراد محسوب می‌شود. به همین صورت هم پدر و مادر ساعت خاصی را برای خواب در نظر دارند؛ اما ممکن است بچه‌ها بگویند ما تا ساعت دو بامداد بیداریم. مثلاً من در بعضی از مشاوره‌ها می‌بینم که خواهر و برادر می‌گویند که پدر و مادر ما که خواب هستند، ما از ساعت دوازده تا دو در اتاق بازی می‌کنیم یا اینکه هر کدام با تلفن همراه خود در اینترنت سرگرم هستیم. از ساعت دوازده تا دو صبح در تلفن همراه مشغول بودن خیلی متفاوت است با اینکه از ساعت هشت تا ده شب به این کار پرداخته شود. بنابراین ساختار دادن در اینجا خیلی مؤثر است و به نظرم بخشی است که خانواده‌ها می‌توانند به آن توجه کنند؛ اما کم‌رنگ است. مهم‌تر از آن، این است که این دایره دائماً تنگ‌تر شود تا برسد به آنجایی که فرد آماده شود برای اینکه توانایی نه گفتن را در خود ایجاد کند. این نه گفتن به آن شکل که مثلاً در خیابان فردی به او سیگار تعارف کند و او قبول نکند، خیلی مزیتی نیست؛ بلکه مسئله اصلی توانایی نه گفتن به خود است؛ یعنی آنجایی که من بتوانم گناهی را انجام دهم؛ ولی آن را انجام ندهم. این اتفاقی است که خانواده‌ها باید برای آن برنامه‌ریزی کنند؛ اما اصلاً کسی چنین برنامه‌ای ندارد و تنها راهش همین است. شما تا پنج‌سالگی بچه را محدود کردید و تا ده‌سالگی هم این کار را ادامه می‌دهید؛ اما در پانزده‌سالگی می‌خواهید چه کار کنید؟ در هیجده‌سالگی و بیست‌سالگی چه؟ دانشجوی دختر در دهه ۸۰ به شهر دیگری فرستاده می‌شود تا درس بخواند. پدر و مادر هم خیلی خوشحال بودند که بچه را برای درس خواندن فرستاده‌اند. بعد در عمل می‌بینند که این دانشجو پاک و طهارت خودش را از دست داده است. حال فرض کنید برای جلوگیری از این اتفاق، او را به شهر دیگری نفرستادید و جلوی چشم خودتان

است و او را با گوشی تنها گذاشته‌اید. می‌خواهید چه کار کنید؟ دائماً گوشی او را چک کنید؟ یکی از بدترین کارهایی که خانواده‌ها در امر تربیتی انجام می‌دهند، چک کردن گوشی بچه‌های خود و همسر خود است و با این کار ممکن است به زندگی خود آتش بزنند و واقعاً روش بی‌فایده‌ای است. آن اتفاقی که باید می‌افتاد، این بود که من توانایی نه گفتن به خودم را به دست آورم که ما به آن مبارزه با نفس و گناه‌نکردن می‌گوییم و اگر چنین اتفاقی نیفتاد و من نتوانستم به خودم نه بگویم، پشیمان شوم و جبران کنم که ما به آن توبه کردن و برگشت می‌گوییم. اگر بتوانیم این را ایجاد کنیم، خیالمان راحت است و می‌گوییم اگر می‌خواهید بچه من را به آمریکا هم ببرید، مانعی ندارد. از آن طرف هم نمی‌گوییم اگر هم آنجا رفت، هیچ گناهی نمی‌کند؛ بلکه اگر رفت و گناه هم کرد، برمی‌گردد. به خاطر اینکه این اتفاق افتاده است. البته اگر این اتفاق بخواهد به معنای واقعی خود بیفتد، عشق و محبت درونی هم لازم دارد؛ یعنی من نمی‌توانم صرفاً بگویم که چون این کار گناه است، انجام نمی‌دهم؛ بلکه چون این کار گناه است و من به مرحله بالاتری علاقه دارم و عشق و محبتی در این میان وجود دارد، انجام نمی‌دهم. یا اگر هم بخواهم انجام دهم، عشق و محبتی وجود دارد که باعث می‌شود من پشیمان شوم و اگر نباشد، پشیمان هم نمی‌شوم. این‌ها چند مفهوم درهم‌تنیده هستند که دو، سه مورد آخری را که عرض کردم، نقاطی است که خانواده باید به صورت جدی‌تر روی آن‌ها وقت بگذارند. اما در موارد دیگر محیط‌هایی همچون مسجد و مدرسه می‌توانند بر آن اثرگذار باشند.

رهیافت اندیشه چگونه می‌توانیم با توجه به ویژگی‌های خاص نسل جدید که شاید نوعی روحیه سرکشی در آنان وجود داشته باشد، والدین را برای مدیریت موفق مصرف فضای مجازی در مقابل فرزندان خود توانمند کنیم و چه راهکارهایی برای والدین در این زمینه وجود دارد؟

این روحیه سرکشی و لج‌بازی نوجوان، بیشتر از اینکه ناظر به دهه‌های شمسی باشد که آن‌ها را با نام فلان نسل بخوانیم، به دهه‌ها یا به سنوات سنی خود مخاطب برمی‌گردد. واقعاً این‌گونه نیست که دهه هشتادی‌ها سرکش باشند و دهه شصتی‌ها این‌گونه

نباشند. دهه هشتادی‌ها در حال حاضر سن نوجوانی خود را می‌گذرانند و دهه شصتی‌ها سن نوجوانی خود را گذرانده‌اند. منظور از این سن نوجوانی هم بین ده تا بیست سال است. الان دهه هشتادی‌ها دارند نوجوانی خود را می‌گذرانند یا اینکه کم‌کم دارند نوجوانی خود را به پایان می‌رسانند. حال این نوجوان با اقتضائات فضای مجازی مواجه شده است. نوجوان دهه هفتاد با اقتضائات ماهواره مواجه می‌شد که شما در ماهواره را بستید. وقتی که شما در آن را بستید، آن نوجوانی که با ماهواره هیچ ارتباطی نگرفته، ویژگی‌های او را هم ندارد. ولی آن نوجوانی که با ماهواره ارتباط گرفته، ویژگی‌های ماهواره‌ای دارد. آن موقع قدرت ما بیشتر بود و قدرت رسانه کمتر و در حال حاضر قدرت رسانه بیشتر شده و قدرت حکومت یا دولت کمتر. خانواده هم با همین مسئله مواجه است. خانواده هم آن موقع با نوجوان دهه هفتادی مواجه بود که دنیای آن دستگاه‌های محدود بازی‌های کامپیوتری مثل سگا و میکرو بود که می‌توانست قانونی برای فرزند خود بگذارد که هشت صبح بیدار شود و فقط دوساعت می‌تواند با آن بازی کند و به آن چهارچوب می‌داد؛ اما دیگر نمی‌تواند این چهارچوب را اعمال کند. لذا هرچه قدرت فرهنگ و حاکمیت کمتر شود، باید قدرت تربیت از طرف خانواده بیشتر شود. در دهه هفتاد خانواده‌هایی را داشتیم که در آن پدر و مادرها نماز نمی‌خواندند و بی‌دین و ایمان بودند؛ اما بچه خود را به مدرسی می‌فرستادند که تا حدی به آن‌ها دین و ایمان و نماز و روزه یاد می‌داد و فضای جامعه به اندازه‌ای بود که وقتی محرم می‌شد، همه سیاه‌پوش می‌شدند و هیئت می‌رفتند؛ ولی الان بچه‌های همان افراد حتی اگر این ویژگی‌ها هم هنوز در فضای آن‌ها باشد، ویژگی‌های دیگری هستند که باعث می‌شود این اتفاق برای آن‌ها نیفتد. فضای فرهنگی تا این اندازه قدرت ندارد و مدرسه هم این قدرت را ندارد و لذا بار اصلی بر دوش والدین و تربیت‌کنندگان است و اول و آخر این مسئله به خود خانواده برمی‌گردد.

حال خانواده در این زمینه چه کار می‌تواند انجام دهد؟ ما معمولاً می‌گوییم که آن بخشی که به مشکل می‌خوریم، در همین دوازده، سیزده‌سالگی است که البته در پسران و دختران متفاوت‌تر است و در اوضاع مختلف هم با یکدیگر فرق می‌کند؛ اما آماده‌سازی آن

مربوط به سنین پایین‌تر است. مثلاً یکی از آن‌ها حرام و حلال است. آیا شما مفهوم حلال و حرام را به بچه‌ها گفته‌اید و آن‌ها درکی از این دو مفهوم دارند؟ البته که آن‌ها متوجه این قضیه نیستند و نمی‌دانند که به چه معناست و ما معتقدیم که روش تربیت دینی مبتنی بر عالم غیب و معاد و بهشت و جهنم است و دائماً این مسئله را روان‌شناسی کرده و گفته‌اند که نباید بهشت و جهنم را به بچه گفت و او می‌ترسد و بچه‌ها تخیل می‌کنند. حال بالأخره این بهشت و جهنم برای این بچه بالغ هست یا نیست؟ این فرد اگر الان بمیرد، با این گناه‌هایی که دارد، آیا این مسائل بر او اثر دارد یا نه؟ حرف ما این است که اگر کسی به قیامت و عالم غیب باور داشته باشد، زندگی حال حاضرش فرق می‌کند و برای همین نظام تربیتی دیگری می‌چنینیم. اگر با این نظام تربیتی جلو رفتیم، پشیمان‌شدن و توبه‌کردن، جلوگیری از هوای نفس، رفتارهای عبادی، مدیریت‌کردن مصرف محصولات مختلف که یکی از آن‌ها هم فضای مجازی است، معنی‌دار است. حال اگر ما همه این موارد مثل عالم غیب و معاد را حذف کردیم و گفتیم بگذارید بچه شاد باشد و به این چیزها فکر نکند و هرکاری خواست، بکند فقط مراقب باشید بچه‌ها درگیر مسئله‌ای به نام خودارضایی نشوند و فضای مجازی بسیار به این مسئله کمک می‌کند. بعد شما بگویید که مراقب باشید که این خودارضایی به‌گونه‌ای نباشد که آینده بچه را به خطر بیندازد. بعد این فرد هم می‌رود و از دکتر می‌پرسد که معنی این حرف چیست و دکتر هم به او می‌گوید که یعنی مثلاً فلان مقدار از این کار را انجام بده و در اینجا نه معادی وجود دارد و نه تربیتی و نه مبارزه‌ای و دیگر این مبارزه به حداقل رسیده. مثل اینکه به شما گفتند مشروب نخور و شما می‌پرسید که مشروب تا چه اندازه باشد، ضرر دارد؟ خیلی وقت‌ها این مسئله آسیب جدی است. وقت‌هایی که سؤال ناگهانی درباره خودارضایی از مدعی تعلیم و تربیتی مثل بنده پرسند، پاسخ می‌دهم که باید از بیخ‌وبن جلوی خودارضایی گرفته شود و مراقب آن باشیم. اما آن روان‌شناس ممکن است پاسخ دهد سعی کنید آن را محدود کنید و مراقب باشید که آسیب‌های دیگری به شما وارد نشود و دیگران نفهمند و... و به این ترتیب وقتی ساختارها تغییر پیدا کند، اثرات هم عوض می‌شود.

رهیافت‌ان‌پیشه در مقام آسیب‌شناسی راهکارهای حل مسائل و مشکلات ناکامی والدین در مدیریت فضای مجازی و همچنین انحرافات که در فرزندان و به‌خصوص در نوجوانان به‌وجود آمده، چیست؟

راهکار اصلی در این زمینه این است که والدین جبران کنند. باب جبران هیچ وقت بسته نیست. اما باید حواس‌مان باشد که جبران در بهترین حالت این است که چیزی را که نوشتید، پاک می‌کنید و جای آن می‌ماند. بعضی وقت‌ها این نوشته خودکار است و پاک نمی‌شود. زیاد مشاهده می‌شود در والدین که مثلاً دختر آن‌ها در یازده‌سالگی در یک مهمانی بی‌حجاب ظاهر می‌شود و پدر و مادرش هم می‌گویند این هنوز بچه است و این حرف‌ها برای او زود است. وقتی این دختری که بعداً می‌خواهد مادر، همسر و شخصیت باهویتی در جامعه شود، از الان موقعیت و نسبتش با حجاب این است. حال شما در بیست‌سالگی او می‌گویید دختر من تا حالا با پنج تا پسر دوست بوده و فلان اتفاقاتی در این رابطه‌ها برایش افتاده و من باید الان چه کار کنم؟ پاسخ من این است که اولاً باید جبران کنید. البته این جبران کردن، این دختر را به دختر یازده‌ساله تبدیل نمی‌کند. بالأخره مسیری را تا اینجا طی کرده و اثر تربیت، اثر زمان‌بری است. اشتباهی که ما می‌کنیم، این است که خیلی وقت‌ها راه‌حل‌های ناگهانی و زود هنگام را تعمیم می‌دهیم. مثلاً دختر بدحجابی به اردوی راهیان نور رفته و در فضای شهدا که قرار گرفته، منقلب شده و تغییر کرده؛ اما مسئله این است که این راه‌حل اگرچه خوب است، قابل تعمیم نیست. ثانیاً برای خود این فرد ماندگار نیست. این دختر به دلایلی تا الان بی‌حجاب بوده و اگر بخواهد در حجاب ماندگار شود، به مقوم‌های دیگری هم نیاز دارد. لذا برای چنین والدینی که می‌گویند دختر من الان پانزده‌ساله است و حجاب ندارد و با انواع و اقسام پسرها مرتبط است و من باید در این زمینه چه کار کنم؟ پاسخ این است که چند ویژگی را باید از قبل در خود ایجاد می‌کردید؛ یعنی باید نوع محبت‌کردن خودتان را بررسی کنید که چگونه بوده و نوع دست‌زدادن و رفت و برگشت تعاملی با فرزند خود را باید بررسی کنید که چه اندازه می‌توانید آن را جبران کنید.

مسئله بعدی هم این است که این فرزند شما بچه

آدمیزاد است و حرف می‌فهمد. ما مسئله‌ای که با این دهه هشتادی‌ها داشتیم، این بود که در مقطعی از سن خود بودند که نمی‌خواستند حرف بزنند. آن قشر معترض جامعه این‌گونه نبود که بگوید حرف من را بشنوید؛ بلکه می‌خواست بگوید من حرف می‌زنم و شما دیگر ساکت شوید و چقدر شما حرف زدید و ما شنیدیم. لذا وقتی شما وارد گفت‌وگو با او می‌شدید، نمی‌پذیرفت. حال آیا این نوجوان به این موقعیت رسیده یا نه؟ آیا می‌توانید درباره حجاب و فضای مجازی و جنس مخالف و گناه با او صحبت کنید یا نه؟ اگر نمی‌توانید، باید قدری به عقب برگردید و دوباره شروع کنید. ما می‌گوییم همیشه این کار شدنی است و هیچ وقت دیر نیست و ماهی را هر وقت از آب بگیرید، تازه است؛ اما این تازگی هم شرایطی دارد و ما هم با اصول تربیتی به شما کمک می‌کنیم و این اصول تربیتی را درباره استفاده از رسانه و دیگر موارد و مسائل نوجوانی فرزندان به‌کار ببرید تا اتفاقات دیگری بیفتد. مثلاً من خودم تجربه‌ای داشتم که دختر خانم نوجوانی بود که با پدر و مادرش خیلی مشکل داشت و مسیری را طراحی کردیم و گفتیم که با این دست‌فرمان، حجاب این دختر خانم و ازدواج‌کردنش این‌گونه می‌شود. خلاصه به این ترتیب مسیری را طراحی کردیم و این دختر خانم داشت این مسیر را به‌خوبی طی می‌کرد تا اینکه پدر و مادر یک‌دفعه گفتند برویم کربلا و این دختر خانم تحت‌تأثیر این سفر همه‌چیزش تغییر کرده بود و از نظر حجاب و دانشگاه‌رفتن و ازدواجش متحول شده بود. این امر به این معنا نیست که یک‌دفعه همه‌چیز برگشته؛ بلکه به این معنا بوده که اصولی پابرجا بوده و بر مبنای این اصول به این مسیر و نتیجه رسیده‌اند. ❶

بازیگران بازی رسانه و برندگان آن



سید علی موسوی جزایری
دانشجوی دکتری فرهنگ و ارتباطات

جیمز پاتر، متخصص شهیر سواد رسانه‌ای، در کتاب معروف خود با نام سواد رسانه‌ای در تحلیلی جالب، تک‌تک بازیگران عرصه رسانه‌ها (همه انواع رسانه‌ها) را بررسی کرده و رقابت پیچیده میان آن‌ها را بر سر پیروزی شرح داده است. در رقابت میان این بازیگران، آن کسی برنده است که بتواند به حداکثر منافع خود دست یابد و بازنده کسی است که هزینه‌ها و منابعی را که مصرف کرده، بیش از دستاوردهایش باشد. در این نوشتار، به اختصار تلاش می‌کنیم تا نظریه او را در این باره شرح دهیم.

بازیگران عرصه رسانه

پاتر، چهار بازیگر در عرصه رسانه را نام می‌برد: ۱. مصرف‌کنندگان؛ ۲. تبلیغ‌گران؛ ۳. شرکت‌های رسانه‌ای و ۴. کارکنان شرکت‌های رسانه‌ای. هر کدام از این بازیگران برای اینکه بتواند وارد این بازی شود، باید مقداری هزینه و سرمایه وارد کند؛ وگرنه اساساً وارد این بازی نشده و از سود و منفعت حاصل از برنده شدن نیز بهره‌مند نخواهد شد. از سوی دیگر، هر کدام از این بازیگران، منفعت و پاداش منحصر به فرد خود را در این بازی دنبال می‌کند. بنابراین، شرط ورود و همچنین نوع منفعت و سود برای هر کدام از این بازیگران متفاوت است.

شرط ورود و نوع منفعت برای هر بازیگر:

۱. **مصرف‌کنندگان:** مصرف‌کنندگان، پول و زمان خود را وارد این بازی می‌کنند و در مقابل، انتظار دارند اطلاعات و سرگرمی مناسبی دریافت کنند. سود و منفعت برای مصرف‌کنندگان بدین معناست که آن‌ها بتوانند با صرف حداقل پول و زمان، به بهترین سرگرمی‌ها و اطلاعات دست یابند.

۲. **تبلیغ‌گران:** تبلیغ‌گران، پول خود را وارد این بازی می‌کنند و در ازای آن، توقع دارند به بیشترین و مفیدترین زمان‌ها و فضاها در رسانه‌ها دسترسی پیدا کنند تا بدین ترتیب، بتوانند محصول خود را نشان دهند. منفعت تبلیغ‌گران در این است که با صرف حداقل منابع مالی، محصول خود را به چشم و گوش حداکثر مخاطب مفید (مخاطبی که محصول تبلیغ شده برایش موضوعیت دارد) رسانده و بتوانند آن‌ها را برای خرید محصول تبلیغی راضی کنند.

۳. **شرکت‌های رسانه‌ای:** شرکت‌های رسانه‌ای هم‌زمان پول، پیام و مخاطبان را وارد بازی می‌کنند؛ پول وارد می‌کنند تا بتوانند بهترین کارکنان رسانه‌ای یعنی نویسندگان، روزنامه‌نگاران، هنرمندان و... را استخدام کنند. با این کارمندان، پیام‌های گوناگون رسانه‌ای را تولید و جهت‌دهی می‌کنند تا بتوانند پول و زمان بیشترین شمار افراد را در گونه‌های معین مخاطب (مصرف‌کننده) جلب کنند و در نهایت، با جذب گروه معینی از مخاطبان، دسترسی به آن‌ها را به تبلیغ‌گران می‌فروشند و پول به‌دست می‌آورند. منفعت این شرکت‌ها نیز به‌دست آوردن بهترین کارکنان در ازای کمترین پول، جذب بیشترین میزان زمان و پول مخاطب با صرف کمترین منابع برای ایجاد پیام و دستیابی به بیشینه درآمد از طریق تبلیغات است؛ به نحوی که مخاطبشان آزرده‌خاطر نیز نشوند.

۴. **کارکنان رسانه‌ها:** کارکنان زمان، مهارت و استعداد خود را وارد بازی می‌کنند. منفعت آن‌ها نیز افزایش دستمزد و مزایایی است که به ازای هر ساعت کار دریافت می‌کنند.

تعارض منافع و رقابت در بازی رسانه

با توجه به منابع و اهدافی که هر کدام از بازیگران رسانه‌ای دارند، درمی‌یابیم که منفعت و پیروزی هریک به نوعی مساوی با ضرر یا شکست سایر بازیگران است. برای مثال، سود کارکنان در بیشینه کردن میزان درآمد هایشان است؛ اما سود شرکت‌های رسانه‌ای در کاهش آن است؛ سود تبلیغ‌گران در صرف کمترین هزینه مالی و به‌دست آوردن بیشترین فضای رسانه‌ای است؛ اما منافع شرکت‌های رسانه‌ای اقتضا می‌کند تا کمترین فضا را به تبلیغات اختصاص دهند تا مخاطبشان از دست نرود؛ سود مصرف‌کنندگان در این است که کمترین میزان پول و زمان خود را برای بهترین اطلاعات و سرگرمی‌ها صرف کنند؛ اما با این کار، منافع شرکت‌های رسانه‌ای و تبلیغ‌گران و همچنین کارکنان شرکت‌های رسانه‌ای کاهش می‌یابد. لذا هریک از بازیگران رسانه‌ای تلاش می‌کنند تا رقیبان خود را شکست داده یا متضرر سازند تا خودشان به بیشینه سود و منفعت دست یابند.

جایگاه ما مصرف‌کنندگان در بازی رسانه

شاید بتوان گفت که مصرف‌کنندگان، مهم‌ترین بازیگر بازی رسانه هستند؛ چراکه اگر مصرف‌کنندگان کنار بکشند، بازی تمام می‌شود. اساساً کل بازی رسانه‌ای با وجود عده‌ای مصرف‌کننده معنا می‌یابد. آنچه در این بین حائز اهمیت است، آن است که بسیاری از مصرف‌کنندگان از این بازی رسانه‌ای بی‌خبر بوده و در نتیجه به دنبال پیروزی و کسب حداکثر منفعت نیستند و لذا معمولاً پول و زمان‌های زیادی از عمر خود را به نفع سایر بازیگران و به ضرر خود خرج می‌کنند.

مصرف‌کنندگان ناآگاه معمولاً اسیر شگردها و ترفندهای شرکت‌های رسانه‌ای، کارکنان آن‌ها و تبلیغ‌گران می‌شوند و بدون اینکه خود بدانند، تحت تأثیر پیام‌های رسانه‌ای یا محصولات تبلیغ شده قرار می‌گیرند و مقدار زیادی از پول و زمان خود را در ازای دریافت مقداری از اطلاعات، سرگرمی یا محصولات تجاری خرج می‌کنند که به صرفه نیست.

اما مصرف‌کنندگانی که از سواد رسانه‌ای کافی برخوردارند، تلاش می‌کنند تا پیوسته ارزش سرگرمی و اطلاعاتی را که با پول و زمانشان می‌خرند، افزایش دهند. آن‌ها به بهترین شکل، منابع خود را در این رقابت دادوستد می‌کنند و با دقت روی آنچه مصرف می‌کنند، در پی دستیابی به ارزان‌ترین و ارزشمندترین پیام‌ها برای رفع نیازهای حقیقی خود (نه نیازهای برساخت‌شده رسانه‌ای) هستند. همچنین آن‌ها می‌دانند محصولاتی که در این رسانه‌ها تبلیغ می‌شود، لزوماً آن چیزی نیست که نشان داده می‌شود و اگر محصولات تبلیغ شده را بخرند، علاوه بر هزینه خود محصول، هزینه تبلیغات آن را نیز پرداخته‌اند. لذا مصرف‌کنندگان پیروز، به‌گونه‌ای پیام‌ها و محصولات خود را انتخاب می‌کنند که به حداکثر سود ممکن دست یابند. ●

منبع

پاتر دبلیو، جیمز. سواد رسانه‌ای. ترجمه احسان شاه‌قاسمی. تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۹۹.

به‌سوی سیاست‌گذاری فرهنگی مطلوب در صداوسیما



هادی غیاثی

دانشجوی دکتری فرهنگ و ارتباطات

اگر فرهنگ را مجموعه‌ای درهم‌تنیده از باورها، معانی و عواطف و احساسات ناشی از آن‌ها بدانیم که در عده‌ای از افراد به‌صورت عادت درآمده و به کنش‌های آن‌ها جهت می‌دهد، رسانه را می‌توان ابزاری برای تغییر در فرهنگ به حساب آورد. با نگاهی کارکردگرایانه می‌توان کارکردهای نظارتی، آموزشی، رهبری، تفریحی، نوگرایی، همگن‌سازی، بحران‌زدایی، آگاه‌سازی و... برای رسانه قائل بود و تمامی این کارکردها در راستای تغییر باورها، معانی و احساسات و عواطف قابل پیگیری است. شاید مهم‌ترین آن‌ها در اوضاع فعلی نقش و کارکرد رهبری رسانه است که اثر آن در بیداری و ارشاد افکار عمومی، امری واضح است. در جامعه فعلی ایران رسانه ملی می‌تواند در راستای گسترش ارتباط میان جامعه سیاسی و مردم، کارکرد مهمی داشته باشد و با حرکت به سمت بازنمایی صحیح افکار عمومی، در جلب همکاری مردم و شرکت‌دادن آن‌ها در امور اجتماعی، تأثیر فراوانی به‌جای بگذارد.

وضعیت فعلی سیاست‌های فرهنگی در جمهوری اسلامی به گفت‌وگو و تغییر نیاز دارد. رسانه ملی در این زمینه ابتدا باید با ایجاد فضای گفت‌وگو، حرکت، پویایی و سرزندگی را در جامعه سیاسی تقویت کند. این پویایی در زندگی روزمره مردم نیز سرریز خواهد شد و احساس محبت و صداقت را برمی‌انگیزد و احساس زشتی، بی‌اعتمادی، دروغ و خشونت را از بین خواهد برد. بی‌توجهی به دو مؤلفه گفت‌وگو و تغییر، تضاد درونی - رفتاری را در مقیاس فردی و اجتماعی در جامعه ایرانی به‌دنبال خواهد داشت.

نگرشی که افراد در زیست جهان فرهنگی خود به مسائل مختلف دارند، ارتباط زیادی با تصویری دارد که رسانه‌ها بازنمایی می‌کنند. از طرفی تحولات فناوری‌های نوین رسانه‌ای از مؤلفه‌های مهم تغییرات نسلی در جهان و ایران معاصر است. با توجه به تغییرات نسلی چشمگیری که طی چند دهه اخیر در جامعه ایرانی رخ داده، سیاست‌های رسانه ملی بایستی با در نظر گرفتن این تغییرات و توجه به شکاف‌های عظیمی باشد که به واسطه تحولات تاریخی و فناوری اتفاق افتاده است. چنانچه رسانه ملی این دقت‌ورزی در سیاست‌گذاری را نداشته باشد، شاهد آسیب‌های فراوانی در سیاست‌های درپیش‌گرفته و تأثیرگذاری بر مخاطب خود خواهد بود.

مسائل مربوط به صداوسیما بسیار زیاد است. نظام مطلوب تأمین مالی صداوسیما، راهبردهای تنوع فرهنگی، جایگاه سیاستی در نظام رسانه‌ای، وضعیت سریال‌های تلویزیونی، نحوه بازنمایی زنان، پیام‌های بازرگانی، جذب مخاطب، مشارکت مردم، رویکرد سیاسی، تعدد شبکه‌ها، رقابت با رسانه‌های جایگزین و... به‌طور کلی مسائل رسانه ملی را می‌توان در سه سطح مسائل بنیادین، مسائل مدیریت و مسائل جزئی تقسیم‌بندی کرد. الگوی سیاست‌گذاری فرهنگی نه به‌دنبال پرداخت تفصیلی به مسائل بنیادین و نظری مربوط به رسانه ملی است و نه قصد

دارد تمامی مسائل عینی و جزئی و مصداقی صداوسیما را حل و فصل نماید. الگوی سیاست‌گذاری فرهنگی صحیح، چهارچوبی عملی در اختیار رسانه ملی قرار می‌دهد که به کمک آن بتوان مسیر حل مسائل فرهنگی در رسانه ملی را طی کرد. بنابراین سیاست‌گذاری فرهنگی رسانه ملی مسئله‌ای در سطح مدیریت سازمان صداوسیماست. روند تصمیم‌گیری در رسانه ملی متأثر از الگوی سیاست‌گذاری فرهنگی آن است. از طرفی خود مسئله سیاست‌گذاری فرهنگی را می‌توان به مسائل جزئی‌تر در حوزه شناخت مسئله، پاسخ مسئله، تصمیم‌گیری، گفتمان‌سازی، نظارت و ارزیابی و... یا مسائل مربوط به حوزه فناوری، ساختار و محتوا و... دسته‌بندی کرد؛ اما طراحی الگوی سیاست‌گذاری فرهنگی به‌دنبال حل تمامی مسائلی نیست که ذیل سیاست‌گذاری فرهنگی رسانه ملی مطرح می‌شود؛ بلکه الگوی کلی سیاست‌گذاری فرهنگی صحیح در صداوسیما مقصود نهایی است.

موفقیت رسانه ملی به‌عنوان نهادی فرهنگی، به نوع سیاست‌گذاری آن بستگی دارد. از آنجا که هیچ وفاقی درباره مفهوم بی‌حدوحصر «فرهنگ» (Culture) وجود ندارد، بنابراین تعریف دقیق سیاست‌گذاری فرهنگی نمی‌تواند بدون توجه به تعریف فرهنگ صورت گیرد. سیاست‌گذاری فرهنگی با تعریف فرهنگ و شناسایی حدود و ثغور آن مشخص می‌شود؛ به‌طوری که با تعریف فرهنگ، دامنه و گستردگی سیاست‌ها تعیین می‌گردد. علی‌رغم اختلاف نظر در تعریف سیاست‌گذاری فرهنگی در مجموع می‌توان گفت سیاست‌گذاری فرهنگی مجموعه اقدامات و تصمیمات جامعه سیاسی است که به‌طور مستقیم از سوی خود حکومت یا توسط کارگزاران، سازمان‌ها یا نهادهای مرتبط با آن در حوزه فرهنگ صورت می‌گیرد.

هدف هر سیاست‌گذاری فرهنگی تغییر وضعیت مسائل فرهنگی از حالت موجود به سمت وضعیت مطلوب آن مسئله است. بنابراین دو مرحله کلی را در سیاست‌گذاری فرهنگی رسانه ملی می‌توان متصور بود: ۱. تدوین الگوی مطلوب فرهنگی صداوسیما ۲. تدوین نظام مسائل فرهنگی صداوسیما.

در تدوین الگوی مطلوب فرهنگی رسانه ملی به‌عنوان مرحله اول سیاست‌گذاری فرهنگی در صداوسیما، توجه به دلالت‌های مبانی دینی در حوزه رسانه، توجه به اسناد بالادستی و بیانات امامین انقلاب از ضروریات است. همچنین چهارچوب نظری که در نظریات رسانه مطرح می‌شود و ارائه چهارچوب نظری جایگزین از دیگر موارد مورد نیاز برای تحلیل صحیح وضعیت مطلوب رسانه ملی است. بدیهی است که وضعیت مطلوب در عرصه‌های مختلف فنی، ساختاری و محتوایی باید ترسیم گردد و روابط بین مؤلفه‌های مختلف را در الگوی جامع سیاست‌گذاری مشخص نماید. وضعیت موجود و تدوین نظام مسائل فرهنگی صداوسیما مستلزم استفاده از نظرات متخصصان و کارشناسان از یک سو و استخراج دیدگاه‌های افرادی است که به‌طور مستقیم در مسائل سازمان صداوسیما با آن مواجه‌اند. بنابراین سیاست‌گذاری فرهنگی امری پیچیده، تدریجی و چندجانبه است و زمانی که در بستر رسانه‌ای تحلیل می‌شود، بر پیچیدگی این موضوع می‌افزاید. در مجموع سیاست‌گذاری فرهنگی رسانه ملی مستلزم درک مسائل فرهنگی سازمان صداوسیما به‌طور مستقیم و بی‌واسطه، استفاده از نظر متخصصان برای صورت‌بندی صحیح مسائل و کشف پاسخ‌های مؤثر و در نهایت خلاقیت در ارائه سیاست‌هایی است که وضعیت فعلی صداوسیما را به سمت الگوی مطلوب سوق دهد. ●

ده شاخص برای قصه هدایتگر



حجت جباردخت

پژوهشگر حوزه فرهنگ و ارتباطات

صدای قصه و داستان، یکی از جذاب‌ترین و پرکشش‌ترین صداها برای نوع انسان است. وقتی کسی قصه‌ای نقل کند یا ماجرای را تعریف نماید، حواس هر انسانی به گوش‌دادن صدای آن نقال پرت می‌شود. باید گفت داستان و قصه، قالبی عجیب با فطرت و نوع خلقت آدمیزاد است. قصه برای هر سن و هر فرهنگی صدایی آشناست. با پذیرفتن این مطلب، با ضرورت بزرگی مواجه می‌شویم که نباید از کنار آن بی‌توجه عبور کنیم: «هرکسی می‌خواهد به تأثیرگذارترین شکل روی ذهنیت و گرایش انسان‌ها اثر بگذارد، مؤثرترین ابزار در این جهت، قصه‌پردازی و داستان‌سرایی است.» شاید از همین روست که بزرگ‌ترین معجزه خداوند برای بشر، یعنی قرآن کریم، با عنصر داستان عجین بوده و مشحون از داستان‌های مختلف است. چون خداوند در این معجزه می‌خواسته به اثرگذارترین وجه با انسان سخن بگوید.

از حیث تاریخی هم همیشه یکی از سرگرمی‌ها و تفریحات جذاب برای بشر، شنیدن داستان بوده است. نقالان داستان و قصه‌نویسان در اغلب جوامع معمولاً افراد مشهور و محبوبی بوده‌اند و آثارشان به‌واسطه جذابیت به‌سرعت سینه‌به‌سینه نقل شده و گفتمان‌های قدرتمند و ماندگاری در سطح جامعه ایجاد کرده است.

کشورهای جهان اسلام و خصوصاً کشور ما ایران از حیث پروراندن بزرگ‌ترین داستان‌سرایان و خلق آثار غنی داستانی جزو فرهنگ‌های پربار جهان محسوب می‌شود. در این برجستگی، هم جریان دینی و منابع اصیل اسلامی سهمیم‌اند که حاوی زیباترین و حکیمانه‌ترین داستان‌ها هستند و هم آثار ادبی و هنری نویسندگان کشورهایی که به‌شدت تحت‌تأثیر جریان اسلامی به‌خصوص قرآن کریم نگاشته شده‌اند. از این‌رو باید گفت نهاد قصه و داستان در کشورهای اسلامی، با وجود گنجینه‌هایی همچون قرآن کریم، منابع اصیل اسلامی، مثنوی، هزارویک حکایت، داستان‌های اصول کافی، گلستان و بوستان و صدها اثر دیگر از پشتوانه‌ای غنی و گرانمایه برخوردار است؛ گرچه در تاریخ معاصر به دلیل ظهور جامعه مدرن، اوضاع سرمایه‌داری، پیشرفت تکنولوژی و نیز دلایل دیگر، تمدن غرب سردمدار جریان داستان‌گویی و یکه‌تاز این عرصه در دنیا بوده است.

ما به‌عنوان وارثان معارف اسلامی و گنجینه‌های بومی سرزمینمان در هنر و ادبیات و به‌عنوان تمدنی که حرف نویی برای جهان مدرن در چنته دارد، باید از تریبون و فرصتی که انقلاب اسلامی به‌دست ما داده، کمال استفاده را بکنیم تا صدای دیگری در کنار شیپور واحد سینمای سرمایه‌داری باشیم. همیشه قصه و داستان، پرمخاطب‌ترین، جذاب‌ترین و مؤثرترین رسانه برای انتقال پیام بوده و امروز گستره مخاطبان و جذابیت و عمق اثر این رسانه به‌واسطه ظهور نسل جدید نمایش‌های تصویری بیشتر و رقابتی‌تر شده است. لذا درخصوص دغدغه‌ها و آرمان‌های نورانی اسلام نیز مؤثرترین راه و کلیدی‌ترین ابزار برای ترویج اعتقادات بی‌پیرایه دین و ارائه تصویر واقعی شیعه و اسلام، همین عرصه قصه‌گویی و سینماست. آیت‌الله جوادی آملی در دیدار با یکی از کارگردانان مشهور گفتند: «اگر پیامبران در عصر حاضر حضور داشتند، قطعاً یکی از مهم‌ترین رسالت‌هایشان برای ترویج دین خدا، فیلم‌سازی می‌بود.»

برای ما ضروری است که بتوانیم در کنار تریبون قدرتمند و یکه‌تاز هالیوود و سینمای شرق و غرب جهان که متفقاً منادی غفلت از یاد خدا هستند، تریبونی باشیم که زمزمه یاد خدا را به گوش جهانیان می‌رساند.

ما اگر بخواهیم در زمینه قصه‌پردازی و سینما حرف جدیدی برای گفتن داشته باشیم، اول باید با تکیه بر گنجینه‌های دینی، ادبی و هنری خودمان برای قصه‌پردازی و سینما مبانی و اصولی تعریف کنیم. البته تعریف مبانی و اصول به معنای محدودکردن دایره هنرورزی نیست؛ بلکه به معنای نجات‌دادن تخیلات هنرمند از محدودیت‌های ذهن خود و تشنگی و سرگردانی بین اهداف مالی‌خولیایی رنگ‌ووارنگ و مسیرهای ضد و نقیض و معطوف‌کردن توجه او به‌سمت هدفی است که پیش‌رفتن در مسیر آن، ذهن و تخیل را بارورتر و نورانی‌تر و ایده‌های هنرمند را حکیمانه‌تر، جذاب‌تر، نامحدودتر و غیرکلیشه‌ای‌تر می‌کند؛ به عبارت دیگر، هدف از ترویج این اصول و مبانی، تربیت و بارورکردن ذهن هنرمند است؛ نه محدودکردن میدان هنرورزی.

در راستای همین تدوین مبانی و اصول، از خلال بررسی منابع مهم اسلامی و منابع داستانی آیینی که حاوی ارشاداتی برای قصه‌پردازی و روایت داستان بودند، به ده شاخص جامع برای گونه آرمانی قصه هدایتگر رسیدیم. این منابع مهم عبارت‌اند از: قرآن کریم، نهج‌البلاغه، اصول کافی، داستان زندگی علما، داستان‌های روایات اسلامی، گلستان و بوستان سعدی، مثنوی معنوی و... مجموعه نظام مفهومی قصه هدایتگر تمامی ژانرهای قصه‌پردازی از طنز تا اجتماعی، درام، تاریخی و حتی جنایی و پلیسی را هم می‌تواند دربرگیرد و برای هریک از این ژانرها نسخه مفید و درخور بهره‌برداری ارائه دهد.

این ده شاخص که همان اصول ده‌گانه قصه هدایتگر هستند، از این قرارند:

۱. واقعیت‌محوربودن و میزان تطابق اثر با گزاره «ماجرای این داستان واقعی است»

این شاخص به لزوم واقعی‌بودن ماجرای داستان اشاره می‌کند. حالت مطلوب برای قصه، این است که با دقتاً ماجرای رویدادی واقعی را هنرمندانه روایت کند، یا اینکه برگرفته از رویدادی واقعی باشد. دلیل این لزوم این است که جهان رویدادهای واقعی بسیار فراخ‌تر، متنوع‌تر و بی‌پایان‌تر از رویدادهای ساخته تخیلات نویسنده است. به‌علاوه داستان واقعی اسیر کلیشه‌ها نیست و معمولاً غیر کلیشه‌ای‌ترین ایده‌ها در داستان‌های واقعی پیدا می‌شوند. از سوی دیگر در داستان واقعی، رابطه و ساختار علت‌ها و معلول‌های قصه، حکیمانه‌تر و باورپذیرتر در کنار هم چیده می‌شوند. فرج‌الله سلحشور، کارگردان فقید تلویزیون در بیانی تأمل‌پذیر می‌گوید: «تفاوت داستان واقعی با داستان ساخته تخیلات نویسنده، تفاوت خدا با انسان است.» چون نویسنده داستان واقعی، خداست و نویسنده داستان ساخته تخیلات نویسنده، خود نویسنده است.

۲. عبرت‌محوربودن و عبرت‌آموزبودن داستان

عبرت و ایجاد تنبّه در مخاطب، کلیدی‌ترین عنصر در شاکله قصه هدایتگر است؛ به عبارت دیگر داستان موفق داستانی است که بتواند مخاطب را به اندیشیدن درباره ارزش‌ها و حقایق عالم هستی وادارد. عنصر عبرت همان هدفی است که از قصه دنبال می‌شود. قصه باید هدایتگر مخاطب به‌سمت ارزش‌ها و اصول انسانی و دینی باشد.

۳. جذابیت، گیرایی و زیبایی قصه، انسجام هندسه رویدادها، کارکردداشتن خرده‌داستان‌ها و استفاده از ابزارهای ابهام، گره، تعلیق، تکرار، قبض و بسط داستان

این شاخص بیشتر در سطوح فنی داستان‌پردازی بحث می‌شود و در الگوی قصه هدایتگر نیز بسیار پر اهمیت و تعیین‌کننده است. اساساً اگر قصه‌ای از زیبایی‌های داستانی، هنری و فنی بی‌بهره باشد، رغبتی از سوی مخاطبان به‌سوی آن شکل نمی‌گیرد و دیده نمی‌شود.

۴. محوریت عنصر فرقان (تشخیص حق از باطل) و وجود دو عنصر خیر و شر و حق و باطل در داستان
تشخیص حق از باطل و شناخت جبهه باطل در کنار شناخت ویژگی‌های جبهه حق از مختصات قصه هدایتگر است. این تشخیص و تمیز در هر قالب و سطح و ژانری می‌تواند اتفاق بیفتد؛ حتی در قالب کنش‌های منفی و مثبت از سوی دو شخصیت در ژانرهای طنز.

۵. فاصله داشتن سناریو از کلیشه‌ها، تقلیدها و فرم‌های تکراری و میزان مبتکر و نوآور بودن داستان کلیشه، مخاطب را ملول کرده و از جذابیت اثر هنری می‌کاهد. اساساً وجه تمایز هنر و اثر ادبی در شکستن کلیشه‌ها و فرم‌های تکراری است. این ویژگی و وجه تمایز در الگوی قصه هدایتگر به رسمیت شناخته شده و بر آن تأکید می‌شود. غیر کلیشه‌ای‌ترین ایده‌ها را می‌توان در داستان‌ها و رویدادهای واقعی جست‌وجو کرد.

۶. معطوف کردن توجه مخاطب به جذابیت‌های انسان کامل و حیات طیبه یکی از اهداف قصه هدایتگر، منصرف کردن نظر مخاطب به جذابیت‌های انسان کامل و حیات طیبه است. داستان باید پرده‌های تحریف و تبلیغات سوء را از چهره انسان کامل بزداید و چهره تابان او را به رخ بکشد. البته مفهوم انسان کامل مراتب دارد و باید در شخصیت‌های داستان به فراخور موقعیت هریک طراحی و پرداخت شود.

۷. نقد اجتماعی و امر به معروف و نهی از منکر در داستان در راستای اصلاح اجتماعی دغدغه قصه هدایتگر در غایب‌ترین سرمنزل، اصلاح اجتماعی است. رویدادهای داستانی باید به شکلی غیرمستقیم، تکان‌دهنده و هنرمندانه ایرادهای اجتماعی و اخلاقی را گوشزد کرده و راه‌حل‌های ایجابی ارائه دهد.

۸. باورپذیر بودن و منطقی بودن رویدادها و شخصیت‌ها و قابلیت هم‌ذات‌پنداری مخاطب با آن‌ها شرط اینکه مخاطب با شخصیت‌های داستان همدل و همراه شود و از آن‌ها تأثیر عمیق‌تری بپذیرد، این است که بتواند با آن‌ها هم‌ذات‌پنداری نموده و آن‌ها و کنش‌هایشان را باور کند.

۹. رعایت اصل عفت و روایت عقیقانه روایت غیرعقیقانه برای قصه هدایتگر نقض غرض است؛ چراکه عفت و حیا یکی از ارزش‌های عالی و ضروری انسانی و الهی بوده و قصه هدایتگر که رسالت خود را هدایت انسان به سمت این ارزش‌ها تعریف کرده است، نباید از غرض و رسالت اصلی خود غافل شود. فیلم‌ها و سریال‌هایی که سربازان نظام سرمایه‌داری‌اند و برای بزرگ‌ترکردن کیک ثروتشان و برای فروش بیشتر در گیشه، دست به هر ترفندی می‌زنند و جذابیت‌های جنسی زن و مرد را به نمایش می‌گذارند، هیچ نسبتی با قصه هدایتگر ندارند. برای داستان هدایتگر شایسته نیست با هر ترفندی از جمله نمایش جذابیت‌های جنسی زن و مرد، مخاطب جذب کند و به قیمت زیرپا گذاشتن عفت انسانی، بیشتر دیده شود.

۱۰. تزریق امید و ترویج سنت‌های الهی و عدم تحریف این سنت‌ها سنت الهی و آنچه در زندگی واقعی انسان‌ها تجربه می‌شود، نه بدبختی و مصیبت مطلق است و نه خوشبختی و سعادت مطلق. در زندگی هر شخصی، هم تلخی و مصیبت تجربه می‌شود، هم شیرینی و بهجت. بنابراین اینکه در داستانی شاهد مصائب و فجایع باشیم بدون هیچ نقطه امیدی، یا شاهد شیرینی و شوکت باشیم بدون هیچ تلخی و آزرده‌گی‌ای، هر دو دروغ است. داستان هدایتگر باید روایتگر واقعیت سنت‌های الهی باشد. ●



امروز دنیا بر مدار جنگ تبلیغاتی و رسانه‌ای و درواقع بر مدار جنگ جبهه‌های خبری و دستگاه‌های تولیدکننده پیام می‌گردد. نه این‌که در گذشته، جهانگیران و جهانخواهان و جهانخواران از نقش پیام و تبلیغ غافل بودند؛ آن‌وقت هم توجه بود و اقدام می‌شد؛ اما امروز امکانات فراوان شده و پیشرفت دانش در این زمینه کارهای شگفت‌آور و حیرت‌انگیزی انجام می‌دهد. لذا شما می‌بینید مراکز استکباری و قدرت‌طلب دنیا بر روی نقش پیام کار می‌کنند؛ یعنی حقیقتاً سرمایه‌گذاری می‌کنند و درواقع به جای این‌که برای تصرف یک صحنه پول خرج کنند یا نیروی نظامی بسیج کنند، کاری می‌کنند که عوامل موجود در آن صحنه به سود آنها کار کنند.

بیانات مقام معظم رهبری
در دیدار مسئولان سازمان صدا و سیما
۱۳۸۱/۱۱/۱۵

نمونه‌های موفق در مسئله حجاب، متعلق به فعالیت‌های مردمی است؛ نه حاکمیتی!



محمدعلی فاضلی

دانشجوی دکتری دانش اجتماعی مسلمان

گزاره راجع آن است که در موضوع حجاب، آن که کنشگری کرده، نیروهای انتظامی هستند و جور کم‌کاری نهادهای فرهنگی را گشت‌های ارشاد یا قوانین کیفری و جدیداً مدنی پُر کرده و می‌کنند. شاید اگر دولت و دستگاه‌های دولتی را بررسی کنیم، به چنین تصویری نیز برسیم؛ اما بیایید به جای آنکه دولت و فعالیت‌های او را محور بگیریم، به خود جامعه نظر افکنیم. جامعه برای این موضوع و این مسئله، خود چه چاره‌ای اندیشیده و ساختارهای سیاسی، دولتی و حاکمیتی چه کمکی به او و تدبیر او کرده است؟

به جای بحث‌های نظری، قدری به مصادیق بپردازیم. یکی از نیازهای جامعه مذهبی، متناسب با تغییرات جامعه، نیاز به پوششی بوده که بانوان بتوانند در تفریح، رانندگی، تدریس، محل کار و مواردی از این دست، همچنان پوشیده بمانند. با آنکه سیاست رایج حاکمیت، مطلوبیت چادر و چادرهای سنتی بوده، انواع و اقسام مدل چادرهای مختلف با طراحی بدنه مردمی روانه بازار شده است: دانشجویی، ملی، عربی، لبنانی، بحرینی، شالدار و... هر کدام از این مدل‌ها نیز متناسب با سلیقه و کارکرد و موقعیت، می‌تواند نیازهای شخصیت‌ها و افراد مختلف را پوشش دهد. علاوه بر آن، مانتوهایی بلند و کاملاً پوشیده که عبا نام دارد، در سال‌های گذشته رواج یافته که در مواردی، پوشیدگی آن بیشتر نیز هست. درحالی که نظام سیاسی، یکسان‌سازی پوشش با چادر را مطلوب می‌دانسته، انواع لباس‌های محلی نیز در زیست‌بوم تاریخی ایران وجود دارد که برای مثال، لباس شمالی‌ها حتی در هنگام شالی‌کاری نیز پوشیدگی داشته و دارد. یکی دیگر از این نمونه‌ها، کنشگری‌های زنان و مادران مجاهدی است که در دوران دفاع مقدس و پس از آن، الگوی زن انقلاب اسلامی را عملاً به نمایش گذاشتند و آن را در میان خانواده و دوروبری‌های خود بسط دادند. پس از آن نیز این نویسندگان و داستان‌نویسان بودند که در کتاب‌های مختلفی از جمله دا و...، این رشادت‌ها را به تصویر کشیدند و نشان دادند نسلی جدید و انقلابی از زن مسلمان در انقلاب اسلامی محقق شده است. تاریخ شفاهی زنان به این موضوع خلاصه نمی‌شود و در سال‌های اخیر روایت زنان مذهبی در پیش از انقلاب، دوران انقلاب و موفقیت‌های زنان در عرصه‌های مختلف علمی، ورزشی و... نیز ادامه داشته است.

یکی دیگر از تلاش‌ها، راه‌اندازی مهدکودک‌ها و مدارس است که با روش‌های تربیتی به‌خصوصی، تلاش می‌کنند دختران و نوجوانان را با رویکردی متفاوت از رویکردهای تجربه‌شده پیشین تعلیم دهند و زمینه تربیتی بهتری فراهم آورند. وجود مدارس مختلفی در تهران و شهرستان‌ها که چند سالی است پا گرفته، نشان از اهتمام و همت بخشی از مردم دارد که با وجود مشکلات اقتصادی فراوان، تلاش می‌کنند چراغی به‌سوی الگوی برتر، کارآمدتر و متنوع‌تر بيفکنند.

یکی دیگر از عرصه‌ها، عرصه هنر بوده است. تجربه جشنواره‌هایی مانند عمار و مؤسسات هنری که از مادران و

همسران شهدای دفاع مقدس و مدافع حرم محصولات رسانه‌ای تولید کرده و می‌کنند، نشان می‌دهد جامعه مذهبی علاقه، توان و استعداد پرداختن خودجوش به این امور را با سلیقه‌ها، فکرها، نگاه‌ها و رویکردهای مختلف دارد.

یکی دیگر از نشانه‌ها، برگزاری دوره‌های آموزشی توسط مؤسسات و جمع‌های مذهبی و انقلابی و حضور پر حجم و مستمر دختران و زنان در این محافل است. توضیح و تدریس کتاب مسئله حجاب شهیدمطهری، مهارت‌افزایی برای پاسخگویی به نیازهای دختران و مواردی از این دست، نشان می‌دهد هم مخاطب نیاز خود را تشخیص می‌دهد و هم جامعه برای حل این نیاز اقدام می‌کند.

یکی از امتیازهای این‌گونه جمع‌ها و نشست‌ها البته مبتنی بر مسئله و نیاز مخاطب بودن است. درحالی که طرح‌های کلان و کشوری دولتی، بیش از آنکه مبتنی بر مخاطب باشد، مبتنی بر انگاره‌ها و اعتقادات مسئولان و کارمندان است. طرح‌های بومی و خودجوش مشخصاً نیازهای جامعه مخاطب را هدف قرار می‌دهد.

یکی دیگر از این نمونه‌ها، مجالس زنانه در محلات سراسر کشور بوده است. شاید محله‌ای پیدا نمی‌شده که محفلی زنانه، همراه با یک به اصطلاح خانم‌جلسه‌ای نداشته باشد که جلسات قرائت قرآن، ادعیه و سخنرانی در آن برگزار نشود. این برنامه‌ها حتی به سفرهای زیارتی و سیاحتی جمعی نیز امتداد پیدا می‌کرده است. هویت‌بخشی و فرهنگ‌سازی ناخودآگاه که با حضور در این جمع‌ها میان زنان شرکت‌کننده ایجاد می‌شد، رویه‌هایی کاملاً خودجوش و مردمی بوده‌اند. گرچه جلسات زنانه فوق به علت از بین رفتن یا تضعیف هویت محلات کاهش یافته، جدیداً در شهرهای بزرگ مادرانه‌هایی شکل گرفته که تا حد ممکن، محله‌محور، عامل جمع‌شدن خانواده‌های مذهبی و برگزاری جلسات خانگی، هیئت و تفریح جمعی شده است. ایجاد گروه‌های زنانه در شبکه‌های اجتماعی برای تبادل نظر و اطلاعات و رفع نیازهای شخصی، خانوادگی و اجتماعی از دیگر ابتکارات زنانه بوده است؛ مانند اتاق‌های گفت‌وگو و شبکه‌هایی که نیازهای بانوان باردار را به‌وسیله یکدیگر رفع می‌کند.

در موضوع مناسک نیز جامعه پیشران بوده است. جشن تکلیف یکی از آن ابتکارات است که امروزه، متناسب با نیازهای دختران نوجوان به‌روز نیز شده است: حضور معلمی برای هویت‌بخشی، حضور و ارتباط با همسالان و ایجاد هویت برای جمع دختران در فضایی مذهبی و معنوی. این مراسم به جشن تکلیف خلاصه نشده و روز دختر، روز زن و حتی جشن تولد نیز محفلی برای بازتولید هویت زنانه و دخترانه بوده و هست.

تولید سرودهای جذاب مخصوص نوجوانان از دیگر فعالیت‌های سال‌های اخیر بوده که توسط چند مداح مذهبی صورت گرفته است که فرایند جامعه‌پذیری و انتقال مفاهیم و ارزش‌های دینی و انقلابی را هنرمندانه انجام داده است. حمایت‌های نهادهای انقلابی از بسیاری از فعالیت‌های فوق به تولیدشدن، دیده‌شدن و اثرگذاری آنان یاری رسانده است. باین‌حال، در بسیاری موارد، این تولید و اثرگذاری تا زمانی خلافت‌نامه ادامه داشته که ورود این نهادها در همان سطح حمایت باقی مانده است.

به این سیاهه می‌توان موارد عدیده دیگری نیز افزود. غرض اما آن بود که در زمانه‌ای که همه می‌پنداریم نهادهای حاکمیتی و دولتی است که باید نقش اصلی در تربیت، فرهنگ‌سازی و هویت‌بخشی جنسیتی زنانه و لوازم آن مانند حجاب را برعهده داشته باشند، عملاً در موارد موفق، این خود جامعه بوده که با دغدغه، خلاقیت و سلیقه خود، به تولید و جامعه‌پذیری آن اقدام کرده و حکومت و دولت، تا آنجا که نقش باغبان، حمایتگر و تسهیل‌گر را ایفا کرده و از ارزش‌های عرف مراقبت نموده، به زنان و حجاب کمک کرده است و آنجا که خواسته جای جامعه را بگیرد و قیام‌آبانه، برای او تصمیم گرفته و به‌جایش عمل کند و او را به مسیری براند که فضای عمومی چنین نمی‌اندیشیده و عمل نمی‌کرده، عملاً به تخریب باورها، روابط میان مردم و مناسک آنان مبتلا شده است. ❁

علوم دین

♦ **علوم انسانی اسلامی در مواجهه با علوم انسانی بومی**

◀ گفت وگو با دکتر حسین هوشنگی

♦ **رویکرد اصالی در احیای علوم تمدن اسلامی**

◀ یادداشتی از دکتر امیرحسین شهگلی

♦ **دلایل قرآنی نام گذاری سال ها با موضوع اقتصادی**

(مطالعه موردی تدبیر در سوره مبارک منافقون)

◀ یادداشتی از دکتر حسن اورعی

علوم انسانی اسلامی

درمواجهه با علوم انسانی بومی



دکتر حسین هوشنگی

دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه امام صادق (ع)

رهیافت ان‌پیشینه بحث را از معنای علوم انسانی اسلامی شروع می‌کنیم. ما در این بحث با چند اصطلاح مواجهیم: علوم انسانی اسلامی، علم دینی، علم بومی، علوم قرآن‌بنیان. اولاً شما با کدام اصطلاح موافق‌ترید. ثانیاً معنای پسوند «اسلامی و دینی» را در این اصطلاح چه می‌دانید؟

به‌نظرم علوم انسانی اسلامی و علوم انسانی بومی می‌توانند تعبیر درستی باشند. علوم انسانی بومی مفهومی اعم است و در همه فرهنگ‌ها می‌تواند به‌کار رود. در جهان اسلام و ایران کنونی چون دین عنصر بسیار مهمی برای این زیست‌بوم و فرهنگ است، تعبیر علوم انسانی اسلامی نیز می‌تواند درست باشد. علوم انسانی در ایران، برآمده از این فرهنگ و ناظر به حل مسائل این فرهنگ است. در این فرهنگ نیز دین یکی از مؤلفه‌های بنیادین است.

بحث بعدی محتوا و معنای اسلامیت است و اینکه عنوان و وصف اسلامی چه نقشی بازی می‌کند. در تبیین مفهوم اسلامیت و در بیان امکان چنین علومی، نگاهی به گذشته فرهنگی‌مان می‌تواند راه‌گشا باشد. ما در سنت و تاریخ علوم در تمدن اسلامی دانش‌هایی داریم که به اسلامیت متصف شده‌اند. البته ممکن است اتصاف برخی به این وصف متأخر بوده باشد؛ اما این ترکیب وصفی به‌کار برده شده است. وقتی با رویکرد پسینی این علوم را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم تعدادی از علوم اسلامی شکل گرفته است. یعنی «ادل دلیل علی امکان الشیء و وقوعه». مثلاً فلسفه اسلامی در سنت ما بوده است. در کنار آن علوم دینی دیگری مانند فقه و تفسیر و... نیز داشته‌ایم. در علمی مانند فقه، تفسیر، حدیث یا کلام، معنای اسلامی‌بودن یعنی اینکه برآمده از نصوص دینی هستند. اما در فلسفه اسلامی پسوند اسلامیت می‌تواند به این معنا باشد که برآیندی از نصوص دینی است. این معنای حداکثری از وصف اسلامیت را دکتر نصر قائل است. البته ممکن است کسی بگوید این دیگر فلسفه نیست. خود دکتر نصر هم از فلسفه به این معنا، به تئوسوفیا یعنی حکمت الهی یاد می‌کند. این یک دیدگاه است. هرچند بسیاری از فلاسفه ما مانند علامه طباطبائی چه‌بسا آن معنای حداکثری را قبول نداشته باشند؛ یعنی برای فلسفه هویتی مستقل قائل‌اند. اما در عین حال همین فلسفه با هویت مستقل را متصف به اسلامیت می‌دانند. به این معنا که در طول تاریخ تلاش شده است

تا آن را طی فعالیت فلسفی اصیل با مبانی و آموزه‌های دینی سازگار کنند. از طرف دیگر آموزه‌های دینی نیز در صورت تعارض ظاهری از طریق تأویل با فلسفه سازگار شده است. اساساً میان فلسفه در معنای متعارف و یونانی آن با عقاید دینی، آنجایی که دچار تعارض شده، همین نقطه و نقاط است که مسئله فیلسوف اسلامی مطرح شده و تلاش کرده این تعارض‌ها و چالش‌ها را مرتفع کند. فلسفه اسلامی در این میان تحقق پیدا کرده است. مشابه این جریان رخ داده را در دوره جدید و درخصوص سایر علوم متعارف می‌توان درنظر گرفت.

اینکه آیا همه علوم متعارف مانند علوم طبیعی و ریاضی هم به همین منوال است، برای خود من هم مشخص نیست. چون به‌نظر می‌رسد ریاضیات از دوره سنتی تا الان به لحاظ ماهیت فرقی نکرده است. به‌نظر می‌رسد مؤلفه‌های فرهنگی، موقعیت‌ها و مواجهه با تعالیم دینی به تمایز ریاضیات یا فیزیک با فیزیک و ریاضیات متعارف منجر نشده است. البته محل بحث ما نیست و به لحاظ تاریخی هم سخت است قضاوت کنیم؛ اما به‌نظر من ریاضیات همواره علمی متعارف و برآمده از عقل است.

با این توضیحات مفهومی کلی و اجمالی را می‌توان به‌عنوان علوم انسانی اسلامی و علوم اجتماعی اسلامی پذیرفت.

رهیافت ان‌پیشینه اینکه شما می‌فرمایید این مسئله قدیمی بوده است، قابل ملاحظه است؛ اما به‌نظر می‌رسد امروز دغدغه جدیدی شکل گرفته که در قدیم نبوده است. به‌نظر شما این دغدغه جدید دنبال چه چیزی است و چرا شکل گرفته است؟ و اساساً این دغدغه جدید چیست؟ تفاوت دغدغه جدید با دغدغه قدیم، تفاوت دنیای جدید و دنیای قدیم است. واقعیت این است که سیر جدایی و تحقق استقلال و متمایز شدن علوم از آنچه که در قدیم به آن حکمت نظری می‌گفتیم و طبیعیات و ریاضیات و فلسفه اولی را دربرمی‌گرفت، روشن‌تر و متداوم‌تر است. در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ به دانشکده‌های علوم طبیعی فلسفه طبیعی می‌گفتند. اساساً لفظ فیزیک یعنی همین طبیعیات که تعبیرش را داریم. انکار اتصال و نخ تسبیح تداوم، این‌ها را به هم وصل می‌کرد و ارتباط شکل قدیم و جدید بیشتر ملموس بوده است. اما در علوم انسانی به‌نظر می‌رسد با گسستی، علوم جدید پدید آمده‌اند. باین حال، این دیسپلین‌هایی که ما به آن‌ها علوم انسانی

یا علوم اجتماعی اطلاق می‌کنیم، به شکل بسیار بدوی و خام در حکمت عملی جسته و گریخته مطرح شده بودند. به این موضوع کمتر کسی توجه می‌کند که اخلاق و تدبیر منزل در سطحی متفاوت‌تر مشتمل بر مطالبی در باب اقتصاد و علوم تربیتی و غیره بوده است. مثلاً اقتصاد قبلاً در سطحی غیر کلان و در حوزه خانواده بوده است؛ اصولاً تدبیر منزل معادل سنتی اصطلاح اقتصاد است؛ کلمه «آیکونومیا» معادل یونانی اقتصاد به مفهوم جدید آن، از دو بخش تشکیل شده است: «آیکو» یعنی خانه و «نومیا» هم یعنی قانون. پس اقتصاد به عنوان تدبیر منزل یاد می‌شد. بخش سوم هم یعنی سیاست که همان علوم اجتماعی است. تربیت و مسائل آن هم در اخلاق مطرح می‌شد. درواقع سابقه تاریخی و سنتی آنچه درباره علوم انسانی به معنای اعم در نظر می‌گیریم، در حکمت عملی بوده است. این‌ها اصطلاحاً proto humanaties یعنی علوم انسانی قبل از علوم انسانی‌اند.

حال، در مقایسه نظریات و مسائلی که در تدبیر منزل با اقتصاد به مفهوم امروزی آن بررسی شده یا نظریات و مسائلی که در علوم تربیتی پرداخته شده با آنچه جسته و گریخته در اخلاق آمده است، یا مباحث جامعه‌شناسی و سیاست با آنچه قدما آن را بررسی کرده‌اند، تفاوت و گسست میان قدیم و جدید در حدی جدی است که کمتر کسی توجه می‌کند نیای این علوم انسانی و اجتماعی، فلسفه عملی سنتی است. نیابودن به این معناست که در حکمت عملی هم قدما تلاش می‌کردند رفتار جمعی و فردی انسان را تبیین کنند و دلایل و علل غیر معرفتی آن رفتارها را گفته و اثر این عوامل را بر رفتار فردی و اجتماعی بیان کنند و هنجارهای فردی و اجتماعی رفتارهای انسانی را مشخص کنند. این زمینه مشترکی است که حکمت عملی با علوم انسانی دارد؛ زیرا در علوم انسانی هم با تفاوت‌هایی دنبال همین غایت و تبیین‌ها هستند.

اما گسستی که میان حکمت عملی و علوم انسانی و اجتماعی وجود دارد، به گسست دنیای جدید و قدیم مربوط است؛ گسست در تعریف انسان، تلقی از انسان، گسست میان انسان ایدئال و سنتی و انسان رئال و انسان مدرنی که از رنسانس به این سو تعریف یا برساخته شده است. هرچند فیلسوف علی‌القاعده در مقام توصیف و تبیین واقعیت باید باشد، با توجه به سوژکتیویته مدرن که انسان نوعی خودمختاری پیدا کرده و خودش

ارزش‌هایش را می‌سازد، جهان و انسان را نیز خود می‌سازد. لازمه سوژکتیویته همین است. کانت به عنوان اوج روشنگری از بیان این مطلب ابایی ندارد که طبیعت هم در حالت پدیداری‌اش ساخته انسان است. پس وقتی فیلسوف مدرن جهان را می‌سازد، به خودش اجازه می‌دهد انسان را هم بسازد. یعنی وقتی می‌گوید انسان این است، یعنی این باید باشد. عملاً هم همین اتفاق افتاده است. از قرن ۱۶ و ۱۷ متوجه شده‌اند انسانی با خواسته‌های جدید تکون پیدا کرده و فیلسوفان هم افق و بایدونبایدهایی برایش ترسیم کرده‌اند. در نتیجه انسان و جهان و فرهنگ او متفاوت شده است و علمی که ناظر به این انسان است و به تعیین رفتار او و هنجارمند کردن او می‌پردازد، بالطبع نسبت به علوم گذشته تفاوت بنیادی‌تری پیدا کرده است. اما به نظر من بند ناف آن از خاستگاه واحدشان بریده نشده است؛ بلکه فقط تفاوت آن‌ها زیاد است. همان طور که میان فلسفه قدیم و جدید تفاوت جدی است و همچنین است تغایر هنر قدیم و جدید.

البته فوکو به عنوان فیلسوف گسست معتقد است علوم جدید ناظر به سوژه‌ای است که در دوره جدید متولد شده است، لذا مسبوق به سابقه نبوده است. این سوژه هم وقتی عوض شود، علوم انسانی هم عوض می‌شود. در نتیجه این تفاوت که در علوم انسانی حس می‌شود، طبیعی است که انسان جدید علوم جدید ناظر به خود را پدید آورده است، از این رو گسستی یا گفته‌های قدما دارند؛ ولی پیوندهایی هم هست. مثلاً چیزی که قدما به خصوص ارسطو به آن عقل عملی می‌گفتند، منشأ این علوم است و به نظر می‌آید حکمت عملی (فرونسیس) هم خاستگاه فلسفه عملی کهن و هم منشأ علوم انسانی جدید است.

علوم انسانی غرب با فرونسیس شکل گرفته است. در دانشگاه آکسفورد با توجه با تفاسیر هایدگر از فرونسیس رشته‌ای به نام Phronetic Social Science تأسیس شده است. این براساس تفسیر هایدگر از رساله سوفسطایی است و گادامر آن را ادامه داده و فوکو آن را شرح کرده است. ادعا این است که براساس فرونسیس ارسطویی قرار است علوم انسانی تولید شود که با علوم انسانی متعارف تفاوت‌هایی دارد.

رهیافت‌ان‌پیشنه ظاهراً دو رویکرد عمده در علوم انسانی به چشم می‌آید، یکی نگاه آگوست کنت و دیگری دیلتای. نگاه آگوست کنت در سنت انگلوساکسون و نیز نگاه

دیلتای در سنت قاره‌ای مورد توجه واقع شده است. یکی از تفاوت‌های این دو این است که در دیلتای مختصات فرهنگی، ملاحظه جدی دارد و علوم انسانی را فرهنگی می‌دانند. اگر علوم انسانی فرهنگی است، سازوکار آن چگونه پیش خواهد رفت؟ اگر صحبت از علوم اجتماعی است، می‌توانیم رویکرد تأسیسی داشته باشیم یا به سنت گذشته تکیه کنیم؛ اما ما هیچ‌کدام را نمی‌توانیم در علوم اجتماعی اسلامی طی کنیم. رویکرد تأسیسی که بی‌معناست و از سوی دیگر ادامه سنت غربی هم که علوم اجتماعی اسلامی نیست.

یک فرض این است که تأسیس را به معنای استنباط از نصوص بدانیم. این یک تلقی است و برخی دنبال این کار هستند. این امر به نظر بیشتر از سنخ تفسیر موضوعی است. مثلاً برخی که در موضوع خاصی مانند روابط بین‌الملل یا تربیت کار می‌کنند و می‌کوشند از قرآن کریم و نصوص دینی هم نظریاتی استخراج کنند، حاصل کارشان بیشتر شبیه تفسیر موضوعی است. یعنی دنبال برداشت منسجم دینی از بحث هستند. اگر کسی دنبال این معناست، این سنت در میان مفسران ما از گذشته بوده است. هر مفسری به مسائل اجتماعی زمانه خود هم پرداخته است. البته امروزه شاید یک نفر با تخصص بیشتر و آشنایی با علوم متعارف سراغ این مباحث برود. اما باز هم نام آن تفسیر است، علم اجتماعی نیست. این علمی دینی به نام تفسیر موضوعی است.

اما درخصوص دعوی تولید و ابداع به مفهوم دقیق کلمه، یعنی بدو و بدون سابقه، تا الان چنین چیزی رخ نداده و امکان آن نیز درخور تأمل است. چون تمام علوم مسبوق به سابقه بوده‌اند. «کل حادث مسبوق بماده و مدة». در هیچ علمی چنین چیزی سراغ ندارم که فردی یا جمعی بنشینند و فارغ از تجارب بشری و پیشین علمی ایجاد کنند.

ایده تلفیق هم تلقی دیگری در این خصوص است که پیش از این‌ها دنبال شده و در دانشگاه امام صادق علیه السلام نیز مورد توجه بود و برخی مؤسسات در حوزه و دانشگاه و دفتر همکاری‌های حوزه و دانشگاه آن را پی گرفته‌اند. تلقی ایده تلفیق این بود که علوم متعارف را فراگیریم و تا جایی که هم‌راستا با مبانی ماست، از منابع دینی شواهد آن را می‌آوریم و هر جا که منافات دارد، نظریات متعارف را نقد می‌کنیم. این نقد می‌تواند از پایگاه دینی باشد یا از دیگر نظریات رقیب در علوم متعارف استفاده

می‌کنیم؛ چون آن‌ها همگی با هم موافق نیستند و ما در این موارد طرف مکتبی را می‌گیریم که هم‌نظر با ماست. در مواردی که همه‌شان سازگار هستند، طرف نظریه‌ای را می‌گیریم که با ما سازگارتر است. این اتفاق در برخی کتاب‌ها افتاده است. مثلاً تربیت اسلامی، اقتصاد اسلامی و...

بحثی که جدی‌تر است، بحث میان‌رشته‌ای است. میان‌رشته‌ای الان وجه پررنگ آکادمیک هم دارد. با تخصصی‌شدن علوم، پیوندها و پیوستگی علوم درحال از بین رفتن است. از همین رو در میان‌رشته‌ای، نکته‌ای اساسی نهفته است. رویکرد تلفیق چندان مسبوق به سابقه آکادمیک نیست و درخصوص بنیان‌های نظری و روشی آن هم کمتر کار صورت گرفته است. حال آنکه میان‌رشته‌ای بحث علمی روز است و روش آن مورد توجه است. البته این رویکرد میان دو رشته دانش جافتاده انجام می‌شود. نمی‌شود یک طرف علم متعارف باشد و طرف دیگر یک دسته نصوص؛ چون این نصوص که هنوز علم نیستند، بلکه علوم در آن منطوقی است. پس رویکرد میان‌رشته‌ای در حوزه فرهنگی و اسلامی باید میان علوم اسلامی و علوم انسانی متعارف صورت گیرد. دانش‌های سنتی ما که مبانی، منطق، روش توجیه و استدلال و قواعد خود را دارند، امکان مطالعات میان‌رشته‌ای مهیاست.

امکان دیگری هم درخصوص علوم انسانی دینی وجود دارد که تاکنون تلاش‌هایی در این جهت صورت گرفته است. با مبادی دینی و در رأس آن انسان‌شناسی و جهان‌شناسی دینی همراه با تسلط بر علوم جدید در حوزه‌های خاص، هر شخص یا فرهنگی می‌تواند به مرحله نظریه‌پردازی برسد. به این ترتیب خودبه‌خود رنگ‌وبوی علم حاصل، متفاوت خواهد بود. این مسئله تا الان جواب نداده است؛ اما دو نکته درباره‌اش می‌توان گفت. تحقق این علوم تنها در روندی بلندمدت تحقق‌پذیر است و نیازمند سال‌های بسیار طولانی است و زودبازده نیست. این علوم حاصل پروسه و فرایند است؛ نه پروژه و صرف طراحی از بالاست. این پروسه و فرایند با بسترسازی و فراهم کردن امکانات و بستر تحقق و توسعه آن امکان‌پذیر می‌شود.

از طرفی دیگر، با وجود برخی از این تلاش‌ها و تلقی‌های گوناگون جای این سؤال است که چرا پیشرفت چشم‌گیری در این جهت رخ نداده است؟ البته توقع این

نیست ناگهان به حد علوم جدید موجود برسیم؛ اما توقع این است که نتیجه برداشتن گام‌هایی در مسیر این هدف مشاهده شود. باید دید چه اشکالات روشی یا قصور در بسترسازی وجود داشته است. مثلاً وقتی از سده سوم تا پنجم علوم اسلامی شکوفا شد، دلایل آن می‌تواند برای ما هم جالب توجه باشد. البته اعتمادبه‌نفس، تفوق سیاسی و اموری از این دست بی‌تأثیر نبوده؛ اما بسترسازی‌های انجام‌گرفته تأثیر بسزایی در آن گذاشته است.

ما باید توجه کنیم مبانی و انسان‌شناسی که پشتوانه علوم انسانی بومی است، تکرار علم‌النفس نیست. باید به انسان متغیر و متصرف و متفاوت بیشتر توجه کنیم و در روش‌های خود تعدیل‌هایی انجام دهیم. ما باید به انسان رئال توجه کنیم؛ البته در عین توجه به آن مراتب عالی. این اتفاق کمتر رخ داده است؛ اما امکان وقوع دارد. علامه طباطبایی در نظریه اعتباریات همین مسیر را رفته است. علامه در آن مطلب، از سطح منزلت انسان آغاز کرده است؛ یعنی از طبیعت و نیازها. البته طبیعت با حرکت جوهری فراتر می‌رود و مراتب وجودی و نیازهای بالاتری پیدا می‌کند. این وجود با توجه به صیانت ذات و غریزه و میل به بقا یا استخدام، تمام محیط اطراف را برای رفع نیازها به‌کار می‌گیرد. یکی از ابزارهای او عقل است؛ نظراً و عملاً.

عقل در این تحلیل، درصدد رفع نیازهای وجود و هموارکننده مسیر کمال است. عقل نوعی برقرارکننده انسجام با نیازها و سلسله‌مراتب آن است. این نظریه متضمن نوعی انسان‌شناسی است که باید آن را انسان‌شناسی عملی دانست؛ یعنی انسان نه به لحاظ نظری و طالب علم و حقیقت، بلکه در انسان به‌عنوان فاعل و عامل و در مرتبه فعل. با توجه به یکی‌بودن بدن و روح در فلسفه ملاصدرا، انسان مراتبی دارد. جسم امری محسوس است و مرتبه‌ای از حقیقت انسان است.

به‌نظر من فلسفه ما با ملاصدرا با توجه به نظریه «جسمانیة الحدوث»، قابلیت چنین تعبیر جامعی را از انسان در خود دارد. اما فلسفه ملاصدرا همیشه ارتفاع گرفته است؛ چون ملاصدرا و عموم شارحانش به آن نهایت چشم دوخته‌اند، دیگر مشغول آن نهایت شده و از سطوح پایین‌تر انسانیت غافل مانده‌اند. ملاصدرا انسان را با آن نهایت تعریف کرده و لذا انسان‌شناسی او انتزاعی شده است.

یکی از دلایلی که علوم انسانی ما نمی‌تواند شکل

بگیرد، همین است. در حوزه‌های دیگر ما از دهه‌های قبل سند چشم‌انداز و برنامه‌های توسعه داریم. این‌ها در حدی که مورد انتظار است، نتیجه‌بخش نبوده‌اند. دلایل متعددی هم دارد؛ اما من با توجه به حوزه تخصصی خود می‌گویم ما نه فقط در فلسفه، بلکه به‌صورت عمومی و فرهنگی، روی هیچ مفهومی از انسان اجماع و توافقی نداریم؛ نیازهای مادی و معنوی او، چیستی او، ارتباط نیازها با هم، روابط میان کمال و نیازها و تعارض آن‌ها و

ما انواع انسان‌شناسی‌ها را گرد هم آورده‌ایم و بدون قرارگرفتن در نظام مستنجم، این‌ها را کنار هم قرار داده‌ایم. از یک طرف دین می‌گوید «نفخت فیهِ من روحی». از سویی دیگر فلسفه برای ما قوای انسان را ترسیم کرده است. از روح مجرد تا مراتب ادراک و اراده و فلاسفه تلاش کرده‌اند این‌ها را با هم سازگار کنند؛ اما این‌ها بدو با هم سازگار نیستند. باین‌حال آن‌ها تلاش کرده‌اند انسجامی میان این مفاهیم نشان دهند. اما این مطالب مورد پذیرش متکلمان تا چندین سده نبوده است. امثال شیخ مفید روح مجرد را قبول نداشته‌اند. با گذشت زمان این پذیرش در تشیع عرفانی به زحمت رخ داده است. از سویی دیگر، انسان‌شناسی جدید هم از غرب وارد شده است. انسان علمی هم که تصویر دیگری ارائه می‌دهد. در مدارس هم همه این دیدگاه‌ها مغایر تدریس می‌شود. دیگ هفت‌جوش به‌هم آمیخته، درهم‌ریخته و نامتوازی از تلقی انسان است.

از انسانی که از میمون شروع شده تا انسان کاملی که کبریت احمر است و بزرگ‌ترین جلوه الهی است و ختم ولایت است، دیده می‌شود. این فاصله زیاد است. اگر می‌خواهیم مبانی علوم انسانی دینی و بومی و برنامه آموزشی یا تربیتی و ... ارائه دهیم، باید مشخص کنیم کدام انسان را می‌خواهیم بحث و بررسی کنیم. مشکل بزرگ به‌نظر من اینجاست. ما شاهد شکاف‌هایی در انسان‌شناسی هستیم که تأثیرش را در همه امور می‌گذارد.

رهیافت اندیشه: اگر قرار است برای فلسفه اسلامی ما اتفاقی رخ بدهد، انضمامی‌شدن است؛ یعنی شبیه طی‌کردن مسیر علامه طباطبایی. اما حقیقت این است که آن رویکرد اتفاقی است که ادامه پیدا نکرده است. شاگردان ایشان عملاً مسیر دیگری را رفتند. از سویی دیگر اگر قرار است تحولی رخ بدهد، باید با استفاده از

سنت‌های مختلف، مثلاً سنت‌های انضمامی غربی در مطالعات میان‌رشته‌ای با سنت خودمان بررسی شود تا اتفاق جدیدی رخ بدهد.

بله. کار علامه در حد رخداد بوده است. خود علامه هم لزوماً انسان‌شناسی خود را در همه مراتب آن یکجا و همساز مطرح نکرده است. مثلاً در تفسیر هم به هرحال به چهارچوب سنت تفسیری ملتزم بوده و نمی‌تواند صددرصد مسیر دیگری را برود. سنت خودبه‌خود قدرت نرمی دارد و مخالف خود را طرد می‌کند.

به‌طور کل باید این رگه‌ها جدی گرفته و دنبال شود. البته موافقم که با یک گل و دو گل بهار نمی‌شود. اگر فلسفه ما بخواهد به انتزاعی‌بودن و بی‌ارتباط‌اندن و تماس‌پیدانکردن با مسائل که مهم‌ترین آن، انسان است، ادامه بدهد، چگونه می‌تواند دچار تحول شود؟ چگونه می‌توان همراه توجه به تعالی انسان و ترسیم چهره متعالی، انضمامی هم بود؟ حلقه پیوند به‌نظر من انسان است. اما راه آن چیست؟ به‌نظر من راه آن گفت‌وگو با سنت، علوم جدید و رشته‌های مختلف است. در وضعیت فعلی فلسفه نمی‌تواند چنین کاری کند.

یکی از این گفت‌وگوها مواجهه با فلسفه‌های جدید است. بخشی از مواجهه، نقد است. آن فلسفه‌ها خودشان هم همدیگر را نقد می‌کنند. نقد امری لابدمنه است؛ اما در ابتدای کار باید از موضع بر حق خود فاصله بگیریم و دیگری را به‌عنوان اندیشه به رسمیت بشناسیم و در فضایی متواضعانه و برابر گفت‌وگو کنیم. در غیر این صورت گفت‌وگو رخ نمی‌دهد. با نگاه از بالا گفت‌وگو اتفاق نمی‌افتد؛ زیرا مخالفت‌ها با فکر رسمی ما رد و نقد می‌شود و اگر هم مشابهتی باشد، می‌گوییم «مرحبا بناصرنا». تحولی رخ نمی‌دهد؛ اما وضعیت فعلی ما ایجاب می‌کند از موضع خود موقتاً تنزل کنیم و سراغ گفت‌وگو برویم.

به هر روی این فلسفه سنتی ماست و با هویت ما گره خورده است و جزء شخصیت ما شده است. هویت هم با مفاهیم «دیگری»، «غیر»، «صیانت ذات»، «دفاع از سلب هویت» و ... همراه می‌شود. این امری واقعی است و باید حفظش کرد. اما اگر ارتباطش با مسائل امروز ما قطع شود که تا حدی شده است، به امر موزه‌ای تبدیل می‌شود. دیگر هیچ افقی برای ما باز نمی‌کند و گرهی نمی‌گشاید. به عبارت دیگر انواع مسائل جدید داریم؛ ولی فلسفه گرهی از آن حل نمی‌کند. این فلسفه دیگر فقط

برای مباحثات است. موزه‌ای برای تماشاست. پرداختن به این علم، فقط از جهت توضیح میراث گذشته اهمیت پیدا می‌کند. از این‌رو دیگر از سنخ تفسیر می‌شود؛ زیرا ارتباط آن با اکنون قطع شده است.

اما فارابی و ابن‌سینا اگر بودند این اوضاع پیش نمی‌آمد؛ زیرا آن‌ها کاملاً ناظر به زمانه خود صحبت کرده‌اند. در همان زمان هم علوم اوائل از گذشته به ما رسیده است. عده‌ای طرد و نفی می‌کنند؛ اما فارابی می‌پذیرد و آن را برآمده از عقل می‌داند، اما معتقد است باید ناظر به وضعیت موجود او باشد. این مهم است. حفظ‌کردن آن به هر شکلی مهم نیست. با توجه به فرهنگ خود که دین هم جزء آن است، به حک و اصلاح اقدام می‌کند.

اما این فلسفه کم‌کم ارتباطش را با زندگی قطع می‌کند. نشانه‌اش چیست؟ اینکه بعد او دیگر کمتر کسی سراغ حکمت عملی می‌رود. این روند ادامه پیدا می‌کند تا اینکه در ملاصدرا دیگر اصلاً هیچ باب مستقلی ندارد. خواجه هم البته دیگر همان حرف گذشتگان را تکرار کرد.

این اتفاق در جایی دیگر برای کلام هم رخ داده است. آن هم از یک تاریخی به بعد، ارتباط خود را با واقع قطع کرده است و در یک سری مسائل متصلب شده است. واقعیت کلام چیست؟ اعتقادات مردم که لاجرم با زندگی آن‌ها آمیخته است. زندگی آن‌ها جنگ و صلح و همه‌چیز آن‌هاست. متکلمان در سده‌های نخستین کاملاً درگیر زندگی مردم هستند. حکومت برای آن‌ها جدی است. برخی با حکومت هستند و برخی علیه آن. هر دو دسته برای ایده خود دفاعیات کلامی ارائه می‌دهند و بحث می‌کنند. با موضع کلامی، سراغ مسائل اقتصادی و دشمن خارجی و ... می‌روند؛ یعنی به مسائل جدید کاملاً موضع دارند.

اما این روند طی می‌شود تا اینکه در قرن ۶ و ۷ کم‌کم متصلب می‌شود. این روند تا جایی ادامه دارد که وقتی سیدجمال در قرن ۱۳ از کلام جدید صحبت می‌کند، عجیب است. شهید مطهری می‌گوید کلام جدید یعنی مسائل جدید.

اما حرف من این است که مگر کلام قدیم چه بوده است؟ آن‌ها هم به مسائل جدید و قدیم‌شان توجه کرده‌اند و کلام همین بوده است. کلام اصلاً یعنی حل‌کردن مشکلات مخاطب. پس این چیزی که بوده، کلام نبوده است. بلکه در مقطعی دچار تصلب شده و

از هویت خود دور افتاده است. کلام جدید گاهی این تلقی را ایجاد می‌کند که انگار می‌خواهیم الهیات جدیدی ایجاد کنیم. درحالی که کلام اگر واقعاً کلام بود و به تعطیلات تاریخی نمی‌رفت، این قدر با واقعیت زندگی انسان‌ها بیگانه نمی‌شد. چون دوره‌ای در بازی نبوده و حالا می‌خواهیم آن را وارد بازی کنیم، انگار هویتی جدید است.

فلسفه هم همین است. فلسفه باید خودش را متصل کند و با مسائل جدید دارای پیوند باشد تا از دل آن انسان‌شناسی جدید فلسفی در بیاید؛ یعنی نوعی انسان‌شناسی که پشتوانه علوم انسانی جدید باشد. وگرنه اگر علوم کهن ما راه خود را به‌صورت سنتی بروند، دچار این نقیصه هستیم.

رهیافت اندیشه: به‌نظر می‌رسد برای شروع هر علم که اوایل آن خام است و بیشتر حالت دسته‌ای از مسائل را دارد و مبانی و مسائل آن مورد توافق نیست و روش‌شناسی جالفتاده‌ای ندارد، در این حالت ابتدایی، علم زنده است. از آنجا که هنوز چیزی جا نیفتاده است، از مسائل واقعی تغذیه می‌کند. وقتی سنت دیگر جدی و مترسّخ شد و همه‌چیز جالفتاد و مسائل و روش‌شناسی و مبانی ثابت شد، دیگر عالم آن مجبور است طبق آن علم رفتار کند. گویی این مسئله‌ای متناقض‌نماست. وقتی علم پخته می‌شود، ارتباطش را با واقعیت کم‌کم از دست می‌دهد. وقتی هم که خام است و با واقعیت ارتباط دارد، اصلاً علم نیست.

بله. درست است. در خیلی از مسائل انسانی باید به‌صورت دیالکتیک میان دو نقطه پارادوکسیکال حرکت کنیم. مهم آن حرکت است. نسبت فردگرایی و جمع‌گرایی، آزادی و زندگی اجتماعی، صرافت طبع با قانون‌مندی و انسانی اجتماعی‌بودن، همه این‌ها با هم تعارض دارد. در این بین ما باید حرکت کنیم. زندگی انسان دائماً حل مسئله است.

در این مسئله اشاره‌شده هم همین‌گونه است. در هر علم، پارادایم یعنی الگوی غالب با آموزه‌های اصلی و مبانی و روش که در پیوندی سیستماتیک قرار دارند، تصلب پیدا می‌کنند و چهارچوبی برای پسینیان می‌شوند. دانشمند مؤسس چیزی را تولید کرده و بقیه در چهارچوب می‌روند.

مسئله این است که قدرت چهارچوب برای این است که قدرت تبیین دارد؛ اما جامعه دارد متحول می‌شود.

به مرور دیگر مسائل را به‌خوبی نمی‌تواند تبیین کند. پیروان هر مکتب به‌خاطر صیانت ذاتی، از مکتب خود می‌خواهند صیانت کنند. این چیزی است که کوهن هم در کتاب اصلی‌اش بدان اشاره می‌کند. درواقع هر مکتب تا حدی و در حد معقولی که می‌تواند تبیین کند، باقی می‌ماند. وقتی که دیگر چهارچوب پاسخ‌گو نبود، چهارچوب جدیدی ایجاد می‌شود.

در فلسفه ما هم همین اتفاق افتاده است. علوم درنهایت فرآورده‌های بشری هستند و علم بشر محدود است. علوم انسانی به محدودیت‌های انسان محدود است. مصبوغ به صبغه‌های انسانی بوده و تاریخی است. حال، نگاه‌های مطلق‌گرایانه به سنت‌های بشری، موجب این تصلب می‌شود. این مسئله مختص ما نیست. در علم غربی همین بوده است. انیشتین در مواجهه با سنت نیوتونی نیز در همین کشاکش بوده است. در این‌گونه موارد، مقاومت طبیعی است؛ اما چشم‌پستن روی مشکلات تبیینی چهارچوب‌ها طبیعی نیست.

اگر می‌بینیم نظام ما مشکلات تبیینی دارد، باید در صدد تدارک باشیم. تدارک آن در ایجاد فضای گشودگی و گفت‌وگو در برابر پیشرفت‌های علنی و متنوع موجود در فلسفه است. البته گشودگی درباره همه جهان باید باشد، نه فقط غرب.

بستر تحقق فلسفه اسلامی چه بوده است؟ یک زمان همین فلسفه به‌عنوان علم بیگانه و یونانی طرد شده است. در آن دوره با حسن‌ظن و با فضای غیرمرعوبیت با سنت یونانی مواجه شده‌اند. موافقم که متأسفانه الان مرعوبیت است؛ اما سوءظن مطلق هم خوب نیست. در اوایل سنت اسلامی با اعتمادبه‌نفس و مرعوب‌نشدن سراغ این سنت‌ها رفته بودند.

رهیافت اندیشه: یکی از مسائلی که شما روی آن کار کرده‌اید، بحث اعتباریات است. اعتباریات چه کمکی در علوم انسانی اسلامی به ما می‌کند؟ از طرف دیگر ترسی در علوم انسانی اسلامی است که آیا به بنیادگرایی خواهد انجامید؟ ایده علوم انسانی اسلامی با بنیادگرایی چه ارتباطی دارد؟ علوم انسانی اسلامی می‌خواهد یک گشودگی در علم ایجاد کند. اما آیا می‌تواند به تک‌صدایی خودش منجر بشود؟ در سنت‌های فکری دیگر مانند جهان عرب یا اهل سنت یا فلسفه مسیحی این دغدغه چگونه دنبال شده است؟ چقدر برای ما می‌تواند آموزنده باشد؟

بحث علوم انسانی را در سنت‌های دیگر به‌طور کل نمی‌دانم؛ اما موارد خاصی از آن جدی گرفته شده است. مثلاً حقوق در ژاپن و اسپانیا. نگاه‌های پست‌مدرن که کلان‌روایت را نفی می‌کنند و عقل روشنگری کنار گذاشته می‌شود، تعبیر بومی می‌شود. این تلاش‌ها در هر زیست‌بوم شکل می‌گیرد. این خواست جدی است. اما در علوم دینی مسیحی و امثال آن، اثر قابل ملاحظه‌ای هم دیده نمی‌شود.

این بحث در حوزه‌های اسلامی در پاکستان و جهان عرب به‌صورت جدی دنبال می‌شود. حتی فیزیک اسلامی هم در پاکستان مورد توجه است. ما باید این مباحث را ملاحظه کنیم تا هم راه رفته را دوباره نرویم و هم از خطاهای آن درس بگیریم.

من حتی لازم می‌دانم در تجارب خودمان هم بازنگری نقادانه بشود. در علوم باید نگاه پسین را داشته باشیم و به عقب برگردیم و ببینیم ایده اصلی به کجا رفته است.

درباره بنیادگرایی باید گفت، سه رویکرد در جهان اسلام به‌صورت تیپ ایدئال است. البته این‌ها همه‌جا مختلط هستند. یعنی این‌ها امور فرضی‌اند که واقعیت، اختلاطی از این‌هاست و غلبه با یک عنصر است، نه اینکه یک عنصر حاکم باشد.

رویکرد متجدد: علوم جدید همین‌طور که هست، پذیرفتنی است و تغییر و اسلامی‌سازی بی‌معناست.

رویکرد سنت‌گرا (نه ترادیشن نصر): به‌عنوان جریان دینی، مانند مراجع و متدینین، خصوصیت آن‌ها این است که تا جایی به غرب توجه می‌کنند که حیات دینی آن‌ها را تهدید کرده است، مواجهه نظری ندارند. اگر دسته اول علوم انسانی را اعتبار عدم می‌کنند، این‌ها عدم‌الاعتبار می‌کنند؛ زیرا در زاویه خود به دین‌داری خود فکر می‌کنند. هرازگاهی از دوره مدرن تهدیدی حس می‌کنند که یا عقب می‌نشینند یا حل می‌کنند. معمولاً اول مخالفت کرده و شمشر از رو می‌کشند و بعد کوتاه می‌آیند. مثلاً می‌گویند منافات جدی ندارد یا احادیث مؤید دارد.

بنیادگراها به‌معنای القاعده و سلفیه، این‌ها با کلیت غرب مخالفت دارند؛ زیرا مدینه آرمانی آن‌ها قدیم است و سنت سلف صالح. دنیای جدید با آن طبعاً خیلی فاصله دارد؛ اما این‌ها از یافته‌های علوم جدید استفاده می‌کنند و هیچ مشکلی ندارند. راجع به علوم انسانی علی‌القاعده

موضع دارند؛ اما درصدد تغییر در علوم هم نیستند؛ بلکه میراث را کافی می‌دانند. اما از تکنولوژی استفاده می‌کنند؛ زیرا احساس تعارض نمی‌کنند. دلیلش هم این است که در سطح زندگی می‌کنند. حداکثر پوزیتیویستی زندگی می‌کنند.

به‌نظرم نظریه اعتباریات قابلیت و ظرفیت بالایی دارد. از حیث انسان‌شناسی چون از نقطه صفر انسان را بررسی می‌کند، کمک می‌کند روی انسانی کار کنیم که در حد توافق جمیع مکاتب است و برنامه‌های ما از طبیعت آغاز شود و به تلقی عینی و پسینی انسان برسیم. از این نظریه، تبیینی از وجه عملی و نظری انسان درمی‌آید. فرونیسیس ارسطو دچار شکاف نبود. حکمت عملی یکی از پنج ملکه عقل نظری بود (نوس، اپیستمه، ویزدم، تخته و فرونیسیس). فرونیسیس این‌گونه که در ابن‌سینا تلقی شد که دو بُعد نظری و عملی انسان جدا هستند و در کانت این دوگانگی کاملاً جدی می‌شود.

در علامه باز همین را می‌بینیم که شکاف از میان رفته است؛ انسان وجودی واحد است که برای رفع نیاز گاهی دست به شناختن می‌زند و گاهی نیز بایدونبایدایی اعتبار می‌کند. اما غایت و هدف و مسیر واحدی را دنبال می‌کند. این تغییر جهت عمده است. حکمت عملی را اگر نیای علوم انسانی جدید بدانیم، این نظریه می‌تواند تبیین متفاوتی از حکمت عملی بدهد و در ادامه در علوم حقیقی بازسازی شود و سپس خودش را پایه‌ای علوم جدید بیاورد و تحولاتی ایجاد کند.

اعتباریات برای رفع نیاز است و عقلانیت آن هدف وسیله‌ای است. به دلیل کاربردی‌بودنش، خودبه‌خود با عقل پیشینی نمی‌شود به آن پرداخت. علامه در مقاله ششم اصول فلسفه و روش رئالیسم درصدد توضیح امور متغیر دربرابر امور ثابت است و ناگزیر است از انسان‌شناسی پیشین فاصله بگیرد. این نظریه، اگرچه به‌صورت نامصرّح، با فرهنگ هم ارتباط پیدا می‌کند. فرهنگ عنوان جامعی برای تمام وجوه نرم‌افزاری انسان است که برآمده از فصل و فارق انسان از حیوان است. این نظریه نظریه فرهنگی هم هست؛ زیرا محتوای اعتباریات همان فرهنگ است. کسانی که درباره فرهنگ صحبت کرده‌اند نیز فرهنگ را در دوگانه فرهنگ و طبیعت می‌بینند. ●

رویکرد اصالی در احیای علوم تمدن اسلامی



دکتر امیرحسین شهگی

پژوهشگر علوم تمدن اسلامی پژوهشکده کوثر دانشگاه جامع امام حسین (ع)

اشاره

علوم ماقبل مدرن با رویکردهای مختلفی بررسی می‌شوند. در این میان رویکرد غالب بین اندیشمندان، رویکرد خطی است؛ رویکردی که نظام رسمی آموزشی در جهان بر آن مبتنی است. این رویکرد با مبنا قراردادن دستاوردهای علوم جدید، درباره اهمیت بخش‌های مختلف علوم گذشته و تاریخ علوم قضاوت می‌کند. مورخان خطی علم تاریخ را به صحنه مواجهه دو گروه دانشمندان عاقل و دانا و متحجران نادان تبدیل می‌کنند و تنها بخشی از علوم گذشته را برای مطالعه و بررسی بالارزش می‌دانند که با علوم جدید ارتباط دارد. در این یادداشت ضمن بررسی انتقادی رویکرد خطی به تاریخ علم، رویکرد اصالی به تاریخ علم و ثمرات آن در احیای علوم تمدن اسلامی را بررسی خواهیم کرد.

قبل از ورود به بحث باید تعریف «علوم دوره اسلامی» مشخص شود؛ علوم تمدن اسلامی اصطلاحاً به علمی گفته می‌شود که در طول ۱۳ قرن در دامن تمدن اسلامی پرورش یافته‌اند. اصول و چهارچوب این علوم بر حکمت و گزاره‌های دینی بنا نهاده شده است. برخی از این علوم از تمدن‌های دیگر مانند یونان گرفته شده و در دوره تمدن اسلامی بسط یافته‌اند و برخی برای اولین بار در دامن تمدن اسلامی شکل گرفته‌اند. علوم دوره اسلامی در دسته‌بندی کلی به دو دسته علوم اواخر (۸۵ علم) و اوایل (۷۵ علم) تقسیم می‌شوند. علوم اوایل شامل آن دسته از علمی است که قبل از اسلام هم وجود داشته‌اند و از آن‌ها به حکمت یا عقل نظری تعبیر می‌شود. علوم اواخر علمی هستند که بعد از اسلام شکل گرفته‌اند. برخی علوم دوره اسلامی را چهار دسته کلی ادبیات، شریعات، تصوف و محاوره دانسته‌اند. طبقه‌بندی دیگری نیز برای علوم دوره اسلامی ارائه شده که در ادامه مشاهده می‌کنید:

آنچه که در نوشتار حاضر به عنوان علوم دوره تمدن اسلامی مدنظر است، حوزه ریاضیات و طبیعیات خواهد بود. علمی که از آن‌ها به علوم دقیقه نیز تعبیر می‌شود.

چهارچوب معرفتی علوم دوره اسلامی

مهم‌ترین سؤالی که در تعیین چهارچوب معرفتی علوم دوره اسلامی باید پاسخ داده شود، این است که ما با چه نگاهی و از کدام نظرگاه به سراغ علوم تمدن اسلامی می‌رویم؟ در مطالعه علوم گذشته رویکرد غالب «رویکرد خطی» است و تاریخ‌نگاری به سبک خطی (به قول آگاسی به سبک استقرایی) به‌طور گسترده در همه‌جا یافت می‌شود. بسیاری از مقالات تاریخ علم، انسان را همچون موشی کور در زیر زمین قلمداد می‌کرده‌اند که در جست‌وجوی ریشه گیاهان به همه‌جا سر می‌کشد؛ ولی نمی‌تواند چیزی بیابد. تا اینکه در رویدادی معجزه‌آسا به علم جدید یعنی غایت‌القصوای خود دست یافت؛ در این میان مسیرهایی که به‌ظاهر به سمت علم جدید حرکت کرده است؛ «پیشرفت» و مسیرهایی که از علم جدید دور می‌شده است «موانع متحجرانه و غیر علمی» قلمداد می‌شوند. در نتیجه تاریخ علم به تحقیقات مفصلی تبدیل می‌شود که در جست‌وجوی علت یا علل دستیابی انسان

غربی به علوم نوین است؛ علمی که انسان شرقی با همه تلاش‌هایش هرگز به آن نرسید.

تاریخ‌نگاری رایج علم در عصر ما خطی است و علوم دوره تمدن اسلامی نیز ذیل این نگاه و با همین عینک بازخوانی شده‌اند؛ برداشتی که ما از علم دوره اسلامی داریم، اغلب مبتنی بر نگاه مستشرقین و مبتنی بر سیرخطی تاریخ است.

در تاریخ‌نگاری خطی چند پیش‌فرض وجود دارد؛ اولاً علم جدید شیوه نهایی و صحیح تفکر و علم است. ثانیاً بشر از اول به دنبال این علم بوده است؛ اما در رنسانس از بندهای دینی، اسطوره‌ای و فلسفه ارسطویی رها شد و با ظهور افرادی چون بیکن و گالیله و کوپرنیک و نیوتن این رؤیا محقق شد. ثالثاً بشر جدید به این غایت‌القصوی رسیده است و دیگر دوره‌های تاریخی، باید اعتبار و اصالت خود را با مبنا قراردادن علم غربی بیابند.

در تاریخ‌نگاری خطی علم با مبنا قراردادن دستاوردهای علوم جدید درباره اهمیت بخش‌های مختلف علوم گذشته و تاریخ علوم قضاوت می‌کند. مورخان خطی علم تاریخ را به صحنه مواجهه دو گروه دانشمندان عاقل و دانا و متحجران نادان تبدیل می‌کنند و تنها قسمت‌هایی از علوم گذشته را برای مطالعه و بررسی بالارزش می‌دانند که به علوم جدید ربط پیدا می‌کند. این نگاه به علوم گذشته باعث می‌شود مورخ نتواند به روایتی حقیقی از علوم گذشته دست یابد و بخش‌های مهمی از علوم نادیده گرفته می‌شود و صرفاً به قسمت‌هایی پرداخته می‌شود که از نظر امروزین درست است؛ درواقع این نگاه به علم، گذشته را با ارجاع به علم امروز مطالعه می‌کند و علم امروزین -که در نظر مورخ، نتیجه نهایی علم است- ملاک قضاوت درباره علم سابق قرار می‌گیرد؛ با این مبنا علوم قرون وسطا چه در جهان اسلام و چه در اروپا متعلق به دوران جهل و نادانی بشر است.

نگاه خطی به علم باعث می‌شود که ما سؤالاتی را از گذشتگان بپرسیم که اساساً برای آن‌ها مسئله نبوده است و چیزهایی را برای آن‌ها مهم جلوه دهیم که در نظر آن‌ها اهمیتی نداشته است. اساساً این نوع نگاه به دنبال این است که با پیش‌فرض خود نشان دهد چه چیزی در گذشته اهمیت دارد و چه چیزی اهمیت ندارد؛ درحالی که واقعیت این‌گونه نیست و مسائلی که بشر جدید دارد، با مسائلی که گذشتگان داشته‌اند، متفاوت است و نیاز آن‌ها به علم و هدف آن‌ها از علم متفاوت از بشر جدید بوده است.

نگاه خطی کشف آهن‌ربای جهت‌یاب در تمدن چین را دستاورد پذیرفتنی علم چینی محسوب می‌کند؛ حال آنکه کل طب چینی کنار گذاشته می‌شود؛ چراکه بر علم غربی تأثیری نگذاشته و با آن ارتباطی نداشته است. تاریخ‌نگار خطی به دنبال یافتن شباهت‌هاست؛ شباهت نظریه‌ای به نظریات امروزین و قراردادن آن نظریه در لیست سفید تاریخ؛ زیرا مورخ به دنبال آن است که بداند اندیشه‌های معتبر و نامعتبر از کجا آمده‌اند و نتیجه این نوع نگاه این می‌شود که هدف مورخ علم، قضاوت درباره خوب‌ها و بد‌ها می‌شود. درحالی که روش منطقی و صحیح آن است که مورخ علم به دنبال این باشد که بداند اندیشه‌ها از کجا و در چه فضای فکر منطقی و اجتماعی شکل گرفته‌اند. برای مثال روش ابوریحان بیرونی در برخی موارد به روش دانشمندان تجربی نزدیک است و از این حیث برای تاریخ علم تحسین برانگیز است. درحالی که ابوریحان در کتب خود به امور تنجیم (احکام نجوم) نیز پرداخته است؛ در صورتی که از نظر علم جدید، تنجیم خرافه و غیرعلمی است.

جوزف آگاسی از تاریخ‌نگاری خطی علم به تاریخ‌نگاری استقرایی یاد می‌کند و این نوع تاریخ‌نگاری را به فرانسویس بیکن منتسب می‌کند؛ گویا بیکن تاریخ علم را تاریخ رویارویی فیلسوفان و دانشمندان آزاداندیش در برابر فیلسوفان و دانشمندان متعصب می‌داند. تاریخ‌نگاری استقرایی تاریخ را به دو دسته سیاه‌ها و سفیدها تقسیم می‌کند. سیاه‌ها حقایق واضحی را انکار می‌کنند که در طبیعت می‌توان با استقراء به‌دست آورد؛ زیرا پیش از مشاهده، نظریاتی ساخته‌اند و در نتیجه وقایع مشاهدتی را طوری تعبیر و تأویل می‌کنند که با نظریه ایشان تعارضی نداشته باشد. از نظر مورخ استقرایی تمایز نهادن میان درست و نادرست بسیار آسان است؛ زیرا تاریخ‌نگار استقرایی، متون علمی امروزین را به عنوان متون درست و مرجع در نظر می‌گیرد. زیرا از نظر او آن‌ها از واقعیت‌های جهان خارج استنتاج شده‌اند. بنابراین دانشمند آزاداندیش را کسی می‌دانند که آثارش با متون علمی امروزین موافق باشد. شیوه صحیح مطالعه علم دوران گذشته آن است که به‌جای مطالعه امروزی‌محور، تلاش شود مطالعه در آن زمان و با فهم پیش‌فرض‌ها و پارادایم‌های آن زمان صورت گیرد؛ یعنی مطالعه تاریخ علم برای فهم اعتقادات

و تمایلات مردم گذشته، آن طور که واقعاً بوده‌اند؛ نه آن طور که ما می‌خواهیم باشند.

نگاه خطی به‌دنبال کورسوها امید در علم دوره اسلامی می‌گردد؛ این کورسوها همان چیزهایی است که علم جدید به آن معتقد است و باعث شکل‌گیری علم نوین شده است. برای مثال در علم نجوم یکی از افتخارات تاریخ‌نگاری خطی آن است که از کوچه‌پس‌کوچه‌های نجوم دوره اسلامی منتقدان نظام بطلمیوسی - نظام افلاک و زمین مرکزی - را پیدا کند: ابن‌هشیم بصری در کتابی با عنوان «الشکوک علی بطلمیوس» نقدی بر نظریه بطلمیوس می‌نویسد که در آن اشکالات نظریه بطلمیوسی را مطرح می‌کند.

خواجه نصیرالدین طوسی در مراغه روی زیج ایلخانی کار می‌کند و در آن اشکالات متعددی بر نظریه بطلمیوس می‌گیرد (نظریه خواجه نصیر یکی از ارکان مهم نجوم جدید است که نظریه بطلمیوس را سست می‌کند).

• بطروجی اشبیلی (از اشبیلیه آندلس)، نظریه بطلمیوس را نقد می‌کند.

• ابن‌شاطر هم مدلی متفاوت با مدل بطلمیوس ارائه می‌دهد که هرچند زمین مرکز است، تفاوت‌هایی با مدل بطلمیوسی دارد.

همه این‌ها برای آن است که ثابت کنیم ما هم میانه خوبی با نظام زمین مرکزی نداشته‌ایم؛ درحالی که همگان می‌دانیم که این دانشمندان کاملاً به نظام زمین مرکزی اعتقاد داشته‌اند.

یکی از مسائلی که در کتب آموزشی ما به وفور یافت می‌شود و نگاه ما به علوم دوره اسلامی متأثر از آن شده است، یافتن ریشه اختراعات امروز غربی در سابقه علم دوره اسلامی است. عبارات زیر در باب علم هیئت در کتاب فرهنگ و تمدن اسلامی نوشته دکتر علی‌اکبر ولایتی آمده که نمونه‌هایی از این نوع تفکر است:

- بیرونی ۷۰۰ سال قبل از نیوتن اندازه محیط زمین را محاسبه کرده بود.
- بتانی در حدود ۶۰۰ سال قبل از کوپرنیک به حرکت وضعی زمین پی برده بود.
- اهمیت ابوسعید سجزی (۳۴۰-۴۱۴ق) در اختراع اصطربلاب زورقی است که پایه آن براساس حرکت زمین به دور محور خود طراحی شده و فلک با آنچه

در آن است، به استثنای کواکب سیاره هفتگانه ثابت است.

• غیاث‌الدین جمشید کاشانی از بزرگ‌ترین دانشمندان علم حساب در تاریخ اسلام به‌شمار می‌آید؛ زیرا در محاسبه و نظریه اعداد، کاشف حقیقی کسر اعشاری بوده و اندازه صحیح عدد «پی» را به‌دست داده است. نماینده تمام‌عیار این نگاه را در تاریخ معاصر ایران باید آثار عبدالحسین زرین‌کوب دانست. نگاه اغلب متفکران ما به علوم دوره اسلامی تداوم نگاه زرین‌کوب است. در اینجا برای بررسی این نگاه به نقل عباراتی از کتاب «کارنامه اسلام» می‌پردازیم:

«آنچه فرهنگ و تمدن جهان امروز بدان مدیون است، اگر از دینی که به یونان دارد، بیشتر نباشد، کمتر نیست. با این تفاوت که فرهنگ اسلامی هنوز در دنیای حاضر تأثیر معنوی دارد و در جذب و معنویت آن نقصان راه ندارد.» (زرین‌کوب، کارنامه اسلام، ۱۳۸۴)

خواندن کتاب کارنامه اسلام آدمی را به عظمت تمدن اسلامی می‌رساند؛ اما عظمتی که به سبب انتساب آن به تاریخ غرب به‌دست آمده، به تعبیر دیگر ارزشمندی خود را از آنجا به‌دست آورده که مرحله‌ای از مراحل تاریخ غرب است، یکی از دوران درخشان در تمدن انسانی است. ادعاهای او درباره کارخانه‌های کاغذسازی بغداد و کتابخانه‌های عظیم و مدارس عالی همگی ادعاهایی برای تأیید آن است که ما پایه‌های تمدن مدرن را رقم زده‌ایم.

او درباب طب می‌گوید: «طب اروپا دین زیادی به طب اسلامی دارد؛ حتی مدت‌ها بعد از شروع رنسانس، اروپا از طب اسلامی استفاده می‌کرد.»

این کتاب تلاشی ناپخته برای یافتن هر آن چیز امروزی در سنت اسلامی است؛ مثلاً با وجود آنکه بیمارستان در تمدن اسلامی بسیار کم و شاید در حد درمانگاه بوده، نویسنده نام آن را بیمارستان گذاشته و حتی اذعان دارد که در طی یک قرن تعداد بیمارستان‌ها به پنج عدد نمی‌رسد؛ اما در کتاب کارنامه اسلام پس از بحث مفصل در باب طب و بیمارستان در دوره اسلامی می‌گوید: «حتی در باب اداره و ترتیب بیمارستان‌ها و اوصاف و شروط آن نیز مسلمین کتاب‌هایی تألیف کرده‌اند. درواقع ترتیب همین بیمارستان امروزی اروپا از آن بیرون آمد.»

او در جای دیگر درباره مبنای بودن داروشناسی قدیم

در علم فارماکولوژی جدید می‌گوید: «قرابادین ماسویه المارندی قرن‌ها مرجع طبای اروپایی شد و گویند همان ترجمه اساس و مبنای فارماگویی اروپایی‌ها واقع گشت.» علی‌رغم اتفاق نظر همه علمای فلسفه علم در کم‌رنگ بودن رویکرد تجربی در دوره اسلامی، او در جای‌جای کتاب تأکید می‌کند که علمای طب و فلاحت و داروشناسی بر تجربه تأکید داشته‌اند یا ملاحظات تجربی داشته‌اند. او حتی پا را از این فراتر می‌نهد و بی‌میل نیست نظریه تطور انواع و کشف فسیل را از دل کتاب اخوان‌الصفای بیرون بکشد: «در رسائل اخوان‌الصفای اقوالی هست که بعضی محققان آن را با نظریه تطور قابل انطباق یافته‌اند. فسیل‌ها و سنگواره‌ها قرن‌ها قبل از رنسانس توسط اخوان‌الصفای و بیرونی محل بحث بوده است.»

این نگاه در دیگر اشخاصی که به فرهنگ و تمدن اسلام پرداخته‌اند نیز وجود دارد. علی‌آقاجانی قناد در کتاب «شکوه ایمان» آورده است: «بی‌شک رنسانس که احیاگر فرهنگ و تمدن بود و زنگ بیدار باش اروپا برای شکل‌بخشیدن به تمدن غرب بود؛ مرهون آثار علمی و فرهنگی جهان اسلام است. نقش علوم اسلامی و دانشمندان مسلمان در بیداری جامعه غربی به‌گونه‌ای انکارناپذیر است که حتی غربیان نیز به دیده پذیرش به آن می‌نگرند.» از جمله موارد دیگر که زرین‌کوب به‌دنبال یافتن عقبه‌ای برای تمدن غرب در تمدن اسلامی است، موضوعات صنعتی است: «درواقع مسلمین در صنعت کارهایی انجام دادند که بعدها در دست غربی‌ها کامل‌تر شد.» «درواقع جابر پدر کیمیای قرون وسطی و شیمی امروز جهان است.» اما شاید عجیب‌ترین قسمت کتاب اختراع دستگاه پرواز توسط عباس‌بن‌فرنان قرطبی در قرن نهم میلادی است که قرن‌ها قبل از شروع تجربه اروپائیان قسمتی از این رؤیای قدیم انسان را تحقق می‌داد.

در نگاه غیر خطی به علوم دوره اسلامی احتمالاً اغلب مقبولات ما در علوم دوره اسلامی باید بازبینی شود؛ آیا علومی چون کیمیا و تنجیم خرافی هستند؟ آیا جابر و رازی شیمیدان هستند؟ آیا رازی کاشف الکحل بوده است؟ آیا بیت‌الحکمه آن‌گونه که مورخین می‌گویند، مکان مهمی بوده است؟ آیا در تمدن اسلامی بیمارستان داشته‌ایم؟ اهمیت مکانیک و علم جبر در دوره اسلامی چقدر بوده است؟ آیا علوم جدید

تکمیل‌شده علوم قدیم است؟ نوع ارتباط این دو چگونه است؟ علوم حکمی دوره تمدن اسلامی چه نسبتی با کمیت داشته‌اند؟ آیا کشف و ابداع آن‌گونه که برای ما بارز است، برای گذشتگان بارز بوده است؟

رویکردهای مختلف به علوم دوره اسلامی

بنابراین با چند رویکرد می‌توان به علوم حکمی دوره اسلامی نظر کرد:

رویکرد تاریخی:

جوزف آگاسی از آن به تاریخ‌نگاری استقرایی و هربرت باترفیلد به تاریخ‌نگاری ویکی تعبیر می‌کند و به آن تاریخ‌نگاری خطی هم گفته می‌شود. این رویکرد علوم دوره اسلامی را متعلق به گذشته تاریخ می‌داند و برای آن‌ها اصالتی قائل نیست و در بهترین وضعیت به‌دنبال پیدا کردن سرنخ‌هایی از علوم مدرن در علم سنتی است. همین مسئله باعث می‌شود صرفاً به جنبه‌هایی از علوم سنتی توجه شود که کمکی به علم مدرن کرده‌اند؛ این رویکرد نمی‌تواند حقیقت این علوم را دریابد. رویکرد خطی رویکرد قریب‌به‌اتفاق متفکران و دانشگاهیان ما در عصر حاضر است و اغلب برداشت ما از علوم دوره اسلامی خطی است.

رویکرد میراثی:

می‌توان علوم دوره اسلامی را به‌عنوان جنبه‌ای از فرهنگ و تاریخ تمدن اسلامی بررسی کرد؛ نه به‌عنوان ریشه علم جدید. هرچند این رویکرد کاملاً رویکرد خطی علوم دوره اسلامی را رد نمی‌کند، اصالتی نیز برای این علوم قائل نیست و صرفاً به دنبال تأثیر و تأثرات این علوم درهم و بررسی آن‌ها به‌عنوان جزئی از فرهنگ اسلامی است.

این نگاه، علوم تمدن اسلامی را متعلق به گذشته می‌داند که در زمان کنونی کارآمدی ندارد و مراجعه ما به آن صرفاً به‌خاطر استخراج روابط بین علوم و مبنای حاکم بر آن‌ها و تأثیرات و تأثرات آن‌ها برهم دیگر است. عمدتاً متخصصان رشته تاریخ علم که با تئوری‌های غیریپوزیتیویستی فلسفه علم مأنوس هستند و با نگاه پوپری و کوهنی و فایریندی به تاریخ علم می‌پردازند، این نوع نگاه را دارند.

رویکرد ادبی:

برخی افرادی که به تصحیح و احیای متون سنتی می‌پردازند، صرفاً این منابع را به‌عنوان متنی ادبی درنظر می‌گیرند و هیچ اصالتی برای آن قائل نیستند.

نمونه این بحث در ترجمه قانون شرفکندی و تصحیح فلاحیت بیرجندی و کتاب الحیوان مراغه‌ای دیده می‌شود.

رویکرد ابزاری:

در میان سه‌گانه حکمت نظری، امروز فقط فلسفه اولی در دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود و در این میان برخی با هدف فهم عمیق‌تر فلسفه اسلامی قسمت الهیات، مطالعه ریاضیات و طبیعیات را ضروری می‌دانند. فهم صحیح و حقیقی الهیات مبتنی بر مطالعه ریاضیات و طبیعیات است و اغلب فلاسفه تا زمان ملاهادی سبزواری هر سه شاخه حکمت را با هم تدریس می‌کردند و در کتب آن‌ها نیز این سیر رعایت می‌شده است. رویکرد حوزه به علوم دوره اسلامی در این راستا تحلیل‌پذیر است. البته برخی نیز به دلیل اینکه فقه مبتنی بر برخی قواعد نجومی و ریاضی در مسئله قبله و استهلال و اذان و حدود و قصاص و دیات و ارث است، مطالعه این علوم را ضروری می‌دانند. تعداد این افراد در حوزه اندک است و جریان غالب حوزه ضرورتی در مطالعه علوم طبیعی و ریاضی نمی‌بیند.

رویکرد اصالی:

در این رویکرد علوم دوره اسلامی امتداد و شاخه‌ای از فلسفه اسلامی هستند و در فضای فکری اجتماعی مسلمانان بارور و بالنده شده‌اند. جهان‌بینی این علوم مبتنی بر حکمت اسلامی است؛ به‌طوری که حکمت اسلامی در سرتاسر این علوم جاری شده است. این علوم در طول هزاران سال پاسخگوی نیازهای مادی و معنوی مردم بوده‌اند. به‌عبارتی علاوه بر اینکه مکتبی فکری در طول تاریخ بوده و هزاران سال بینش حکما به عالم توسط آن صورت می‌گرفت، نیازهای مردم نیز بر این اساس تأمین می‌شد. بنابراین این علوم علاوه بر اینکه پیش‌نیاز فهم واقعی فلسفه اسلامی هستند، میراث ادبی ما به حساب می‌آیند و قسمتی از فرهنگ و تمدن اسلامی بوده‌اند؛ در عین حال اصالت دارند و در تعلیمات حکمی ریشه دارند و پرداختن به آن‌ها از این حیث ضرورت دارد. اینکه چرا سنگ به پایین می‌آید و چرا آب دریا جذر و مد دارد؟ چرا پدیده‌ای مانند باران، رعد و برق، زلزله، معادن و... شکل می‌گیرند؟ حرکت و زمان و مکان و... چیست؟ نباتات چگونه رشد می‌کنند؟ خواب چیست؟ و صدها سؤال و

مسائل دیگر در حکمت قدیم، به‌روی آن‌ها کار شده است و براساس مبانی خود به آن پاسخ داده‌اند.

نتیجه‌گیری

آنچه امروزه از علوم دوره تمدن اسلامی در جامعه علمی مطرح است، تلقی خطی از علوم است. تاریخ علم درواقع با موضوع شناسایی علم دوره تمدن اسلامی، آن را به‌عنوان اینکه به گذشته تعلق دارد و تاریخ مصرف آن هم تمام شده است، بررسی می‌کند. در نگاه غیرخطی علوم سنتی اصالت می‌یابد و نگاه تاریخی به آن مردود شمرده می‌شود؛ زیرا حکمای دوره اسلامی بر مبنای این نگاه به تولید علوم حکمی پرداخته‌اند. برای احیای علوم تمدن اسلامی باید سعی شود از نگاه خطی به علوم حکما گذر کرد و با نگاه اصالت‌داشتن این علوم و کارآمدی آن در اوضاع فعلی، آن‌ها را احیا کرد.

هرچند نگاه خطی به علوم دوره اسلامی را نفی می‌کنیم، بدیهی است که نگاه بی‌طرف و بدون پیش‌فرض ناممکن است و نمی‌توان با شفافیت کامل و به سادگی به توصیف وضعیت گذشته پرداخت؛ ولی باید تا جای ممکن نگاه خود را به عالم گذشته نزدیک نمود و از زاویه دید آن‌ها به عالم نگریست و در این صورت است که می‌توان به واقعیت دید آن‌ها به عالم نزدیک شد. هرچند حقیقت علوم سنتی از این فراتر است و در این علوم می‌توان از پارادایمی سخن به میان آورد که علاوه بر داشتن سازگاری و انسجام درونی، ادعای واقع‌نمایی و توان تبیین پدیده‌های عالم و همچنین کارآمدی هم برای آن مطرح می‌شود که خود به مجالی برای تفصیل و تشریح نیاز دارد. 

۱. لفظ تمدن انسانی از کتاب کارنامه اسلام در ص ۲۱ است.



آن روزی که کشورهای اسلامی و بخصوص کشور ایران اسلامی ما از لحاظ علم سرآمد بود، آن روز ما هیچ کشوری را استعمار نکردیم، تو سر هیچ ملتی نزدیم، به هیچ ملتی زور نگفتیم. اسلام علم را با ایمان، با کتاب و سنت، با تهذیب اخلاقی، با اخلاق و معنویت می‌خواهد... شما امروز لحن کسانی را که بر کرسی‌های سیاسی سوارند که پایه‌های آن بر روی سرمایه و علم منحرف - سرمایه‌داری - قرار گرفته، ببینید. دولت‌های غربی الان اینجوری‌اند... کرسی قدرت پایه‌هایش بر روی کارتل‌ها و تراست‌های سرمایه‌داران قرار دارد و ابزارش علم است. از سلاح به وسیله علم استفاده می‌کنند؛ از زد و جاسوسی و دزدی اطلاعات به وسیله علم استفاده می‌کنند؛ از زد و بند در جاهای مختلف دنیا به وسیله علم استفاده می‌کنند.

بیانات مقام معظم رهبری

در دیدار نخبگان جوان

۱۳۸۶/۰۶/۱۲

دلایل قرآنی نام گذاری سال ها با موضوع اقتصادی

(مطالعه موردی تدبیر در سوره مبارک منافقون)



دکتر حسن اورعی

عضو هیئت علمی پژوهشکده کوثر دانشگاه جامع امام حسین (علیه السلام)

۱. مقدمه

بیانیه گام دوم انقلاب در اوضاعی صادر شد که نهضت اسلامی ایران چهلمین سالگرد پیروزی خود را سپری کرد و در این مدت به موفقیت های چشم گیری دست یافت و چالش های متعددی را نیز پشت سر نهاد؛ چالش هایی که دشمنان این نهضت با همکاری ایادی داخلی ایجاد کردند تا مانع تحقق اهداف آن شوند. بیانیه گام دوم انقلاب متنی راهبردی برای «دومین مرحله خودسازی، جامعه پردازی و تمدن سازی» است که انقلاب را «به آرمان بزرگش که ایجاد تمدن نوین اسلامی و آمادگی برای طلوع خورشید ولایت عظمی - ارواحنا فداه - است» متصل خواهد کرد و در پرتو آن، بندگان صالح خدا وارثان زمین خواهند شد.

تحقق وعده الهی یعنی استخلاف بندگان صالح در روی زمین فقط زمانی رخ خواهد داد که تحت تعالیم نورانی وحی و در راستای هدایت انبیای الهی واقع شود. قرآن کریم معجزه جاوید نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله)، کتاب هدایت همگان است و هر کس می تواند، به اندازه ظرفیت علمی و عملی خود به طور مستقیم و در پرتو رهنمودها و هدایت های اهل بیت وحی (علیهم السلام) باید از آن بهره مند شود. براین اساس یکی از مسئولیت ها و تکالیف نظام اسلامی و احاد مسلمانان، توجه به کتاب خدا و اقتدا و اهتدا به آن است. امت اسلام باید همه تلاش خود را برای رفع مہجوریت قرآن کریم به کار گیرد تا در روز قیامت مشمول شکایت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) قرار نگیرد. این امر افزون بر تکلیف و وظیفه الهی نیز راه سعادت افراد و جوامع است.

قرآن کریم زیربنا و محور اساسی همه شئون فردی، خانوادگی، اجتماعی و حکومتی اسلام است. بنابراین ما زمانی به جایگاه بلند اسلامی بودن دست می یابیم که قرآنی باشیم. فرد مسلمان، جامعه مسلمان و حکومت اسلامی جز با محوریت قرآن و حضور پررنگ آن در صحنه هدایت و امامت به کمال خود نمی رسد. مستکبران و پیروان جبهه باطل همواره می کوشند تا مقابله با دستورات قرآنی، منافع مادی خود را حفظ کرده و با تکیه بر دو رکن قدرت و ثروت تلاش خود را برای ضربه زدن به آرمان های اسلامی به کار گیرند و در این راه چه از بیرون جامعه اسلامی و چه از داخل جامعه، از هیچ کوششی مضایقه نمی کنند. قرآن کریم با معرفی توطئه های معاندان داخلی و خارجی و بیان راه دفع و رفع این توطئه ها به دنبال هدایت انسان ها برای تشکیل جامعه آرمان اسلامی است.

روشن است که به محض تشکیل هر نظام اسلامی در راستای برپایی عدالت، مخالفان عدالت که منافع مادی آنان از برپایی قسط به خطر می افتد، تلاش می کنند تا با ایجاد خلل و فتنه های مختلف، مانع دستیابی جامعه به عدالت شوند. گاهی این فتنه ها به صورت مستقیم از سوی دشمنان خارج از نظام ایجاد می شود و گاهی دشمنان خارجی از ایادی خود در جامعه اسلامی برای ایجاد فتنه و توطئه کمک می گیرند. یکی از ابزار مهم برای نیل به این هدف، وجود جریانی در جامعه اسلامی به نام جریان نفاق است. جریان نفاق جریانی است که در ظاهر دنباله رو

آرمان های اسلامی است و در باطن دل در گرو اهداف جریانات استکباری دارد.

خدای متعال در قرآن کریم به عنوان کتاب هدایت جامعه اسلامی، وجود این خطر را در بسیاری از سوره ها یادآور شده و به طور خاص سوره منافقون را در جهت شناخت و دفع این جریان نازل فرموده تا جامعه اسلامی بتواند این جریان را شناسایی کند، توطئه های آنان را بشناسد و ضمن درمان ماندن از این آفت، بتواند با توطئه ها مقابله کند؛ لذا می توان گفت که مقابله با جریان نفاق، منوط به فهم منسجم سوره منافقون، ایمان به دستورات خدا در این سوره و درنهایت، عمل به این دستورات است.

۲. فهم منسجم سوره منافقون و معرفی توطئه منافقان

سیر هدایتی سوره: علامه طباطبایی می فرماید: این سوره، منافقان را توصیف نموده و ایشان را به شدت عداوت معرفی می کند و به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) امر می کند که از منافقان برحذر باشد و به مؤمنان نصیحت می کند که از خصائص نفاق به دور باشند تا در مهلکه نفاق نیافتند و به سوی آتش کشیده نشوند. (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۱۹، ص ۲۷۸)

این سوره در ۶ آیه نخست در سه مقطع که هر سه با «إِذَا» آغاز می شود، از ویژگی های منافقان سخن می گوید: ویژگی نخست، کذب و کفر؛ ویژگی دوم، دشمنی در ظاهری دوستانه؛ ویژگی سوم، هدایت ناپذیری به خاطر استکبار و فسق؛ سپس در آیات ۷ و ۸ با عبارت «يقولون» از توطئه های آنان پرده برمی دارد و درنهایت در آیات ۹ تا ۱۱ برای درمان ماندن ایمان از آسیب نفاق از یک سو و راه دفع توطئه منافقان از سوی دیگر توصیه هایی ارائه می دهد. از آنجایی که محور اصلی این نوشتار، توطئه منافقان است، در اینجا به صورت مختصر به این توطئه ها اشاره می شود.

۱. توطئه اقتصادی منافقان (محاصره، تحریم و فشارهای اقتصادی): براساس آیه هفتم، منافقان در صددند تا به وسیله محاصره اقتصادی، مؤمنان را تحت فشار قرار داده و با این کار ضمن القای ناکارآمدی نظام اسلامی از اداره جامعه، مردم را از گرد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و رهبری الهی در جامعه پراکنده سازند.

۲. توطئه سیاسی منافقان (قصد کودتا): آیه هشتم می فهماند که منافقان در صورت امکان از براندازی نظام اسلامی هم ایایی ندارند. البته آنان بنا دارند که این توطئه را پیرو اجرایی شدن طرح محاصره اقتصادی، به مرحله عمل درآورند؛ زیرا می خواهند با محاصره اقتصادی مؤمنان همراه با رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، ایشان را تنها و به زعم باطل خود ذلیل گردانند، سپس به خیال خام خود، عزیزانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را از مدینه اخراج کنند.

نکته دیگر آن است که بیان این آیات افشاگری توطئه های منافقان است؛ نه گزارش از عملی شدن این توطئه ها؛ با توجه به افشای دو توطئه از یک سو و زنجیره وار بودن این دو از سوی دیگر، می توان عنوان این مطلب را این گونه انتخاب کرد: «افشاگری توطئه منافقان برای تضعیف جایگاه مردمی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، از طریق محاصره اقتصادی و توطئه براندازی نظام اسلامی»

مطلب دوم کلام اول، فقط با یک تفاوت در رویکرد محتوایی، همان سیاق معرفی مناقان را ادامه می دهد. اتصالاتی مانند «هم الذين يقولون» در ابتدای مطلب دوم، خود گواهی بر صحت این مدعاست. ارتباط دیگر آن است که در فراز دوم مطلب نخست، سخن از دشمنی منافقان بود و اینک مطلب دوم، دشمنی منافقان را باز می کند. آیات این کلام ابتدا منافقان را کافرانی پس از ایمان دشمنانی در ظاهر دوست معرفی می کند و بیان می دارد که اینان زمینه هدایت را از دست داده اند و امیدى به برگشتشان نیست، سپس دو نمونه از دشمنی های ایشان را در زمینه های اقتصادی و سیاسی افشا می کند. برآیند این دو محور را می توان با عنوان زیر بیان کرد: «افشاگری خدای متعالی درباره منافقان و توطئه ها و دشمنی های ایشان». این توطئه ها هم اکنون نیز درباره نهضت اسلامی ایران در برنامه دشمنان است.

نهضت اسلامی ایران سمت و سوی حرکت خود را ایجاد تمدن نوین اسلامی قرار داده است تا گام به گام زمینه را برای برپایی حکومت عدل جهانی فراهم کند. حرکت برای اجرای عدالت همواره با مخالفت و دشمنی از سوی کسانی همراه بوده که منافع مادی خود را در خطر می دیدند. مخالفان نهضت اسلامی در تقسیم بندی کلی به دشمنان داخلی و خارجی تقسیم می شوند که لازم است با توطئه های ایشان مقابله شود. قرآن کریم به عنوان

اقتصادی و ایجاد خمودگی در مردم است. توجه و رهنمودهای مقام معظم رهبری به مسائل اقتصادی در سال‌های اخیر به اوج خود رسیده است.

معجزه جاوید پیامبر خاتم النبیین، عهده‌دار هدایت جامعه اسلامی تا رسیدن به آرمان تمامی انبیا و برپایی عدالت جهانی است و یکی از راهنمایی‌های مهم قرآن در این مسیر، شناساندن توطئه دشمنان و ارائه راه حل برای دفع این توطئه‌هاست. تدبیر در سوره مبارکه منافقون نشان می‌دهد که جریان نفاق به عنوان دشمن داخلی نظام اسلامی، توطئه‌های خود را در دو سطح اقتصادی و سیاسی پایه‌ریزی می‌کند. منافقان با افزایش فشار اقتصادی درصدد پراکنده کردن مردم از پیرامون ولی جامعه هستند تا از این طریق بتوانند ولی جامعه را از رأس نظام اسلامی برکنار کرده و نهضت اسلامی را نابود کنند.

۳. تدابیر مقام معظم رهبری در مقابله با توطئه منافقان

بنابر آنچه بیان شد، توطئه‌های جریان نفاق در دو سطح اقتصادی و سیاسی سامان‌دهی شده است. از آنجایی که قرآن کتاب جاوید هدایت است، توطئه‌های ذکرشده نیز ویژگی همیشگی منافقان است که همواره علیه نظام اسلامی پایه‌ریزی می‌شود.

توطئه اقتصادی منافقان برپایه فشار اقتصادی بر مردمی است که حول محور ولی جامعه جمع شده‌اند تا با افزایش فشار اقتصادی، مردم از حول ولی جامعه پراکنده شوند و ولی جامعه تنها شود. تأمل در این توطئه نشان می‌دهد که اقتصاد جامعه اسلامی به نحوی است که با «لا تنفقوا» از سوی منافقان ضربه‌پذیر است و منافقان این مطلب را می‌دانند و از این نقطه ضعف اقتصادی درصدد ضربه‌زدن بر می‌آیند.

در صورت موفقیت توطئه اول و با ضربه اقتصادی و پراکنده کردن مردم، ولی جامعه پشتیبانی مردمی را از دست می‌دهد و منافقان می‌توانند فاز دوم فتنه یا به عبارتی توطئه دوم را پیاده کرده و ولی جامعه را از رأس نظام اسلامی اخراج و برکنار کنند. بنابراین، توطئه دوم تنها زمانی موفق خواهد بود که توطئه اول اجرایی شود؛ در غیر این صورت ولی جامعه در رأس نظام اسلامی باقی خواهد ماند.

توصیه قرآن برای مقابله با این فتنه، در قدم اول جنبه دفعی و پیشگیرانه دارد. مؤمنان باید مراقب باشند سرگرم اموال و اولاد نشوند، اموال و اولاد انسان می‌تواند انسان را از یاد خدا غافل کند و آرام آرام انسان را به ورطه نفاق سوق دهد. در قدم بعدی جنبه رفعی و درمانی دارد. قرآن در مقابل فتنه اول منافقان که می‌گفتند «لا تنفقوا»، دستور به انفاق می‌دهد: «انفقوا». مخاطب این دستور مؤمنان هستند. این دستور در درون جامعه اسلامی و بین مؤمنان صادر شده و نشان از آن دارد که اقتصاد این جامعه باید به خود مؤمنان متکی باشد تا «لا تنفقوا» منافقان به آن آسیب نرسانند. مقام معظم رهبری به عنوان ولی جامعه، تدابیری را در مقابله با این نوع فتنه‌ها اندیشیده‌اند که تأمل در آن‌ها، نشان می‌دهد آن تدابیر برخاسته از آموزه‌های قرآنی است.

۳.۱. اولین هشدار اقتصادی در دهمین روز آغاز رهبری

مقام معظم رهبری در مراسم بیعت رئیس و نمایندگان مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۲۴ خرداد سال ۱۳۶۸، درست ده روز پس از آغاز رهبری، درباره توطئه‌های اقتصادی دشمنان هشدار می‌دهند:

«دشمن به شدت روی جزئیات وقایع کشور ما حساس است... وحدت کلمه‌ای که امروز وجود دارد، برای آن‌ها بسیار سنگین است؛ زیرا ایجاد اختلاف و دودستگی و تنازع و درگیری، برای آن‌ها یک هدف است... به دنبال این موضوع، سومین نقطه امید آن‌ها مشخص می‌شود و آن، واقعیت‌های دشوار اقتصادی و مشکلات مردم است، که آن‌ها سعی می‌کنند این نکته را به اثبات رسانند که بالاخره مشکلات اقتصادی گریبان دستگاه را خواهد گرفت و نظام جمهوری اسلامی را به بن‌بست خواهد رساند و مردم را دچار سردی و خمودی خواهد کرد... من برخلاف بعضی از تحلیل‌ها، احتمال می‌دهم که دشمن برای اینکه مردم را از ادامه این راه و این حضور مایوس و پشیمان کند، حتی مشکلات جدید اقتصادی را بر ما تحمیل نماید. هیچ بعید نیست مشکلاتی را برای فروش نفت، تهیه مواد اولیه و کالاهای ضروری به وجود آورد تا فشار را بر مردم زیاد کند. دولت و مجلس و مسئولان باید دست‌به‌دست هم دهند و بهترین راه‌ها و موفق‌ترین شیوه‌ها را جست‌وجو کنند تا مشکلات اقتصادی مردم کم شود؛ نمی‌گوییم به کلی از بین برود؛ چون در کوتاه‌مدت، چنین چیزی میسر نیست.» (۱۳۶۸/۳/۲۴)

تأمل در این بیانات، نشان می‌دهد که به‌روشنی با آموزه‌های سوره مبارک منافقون منطبق است. مقام معظم رهبری هشدار می‌دهند که دشمن برای از بین بردن وحدت کلمه برنامه دارد و یکی از این برنامه‌ها، افزایش فشارهای

مروری بر نامگذاری سالها

توسط رهبرانقلاب از سال ۱۳۸۷ تا ۱۴۰۲



نامگذاری سال‌ها توسط رهبرانقلاب اسلامی از اوایل دوران رهبری آغاز شد و از سال ۱۳۸۷ رونق گرفت. مد نظر قرار گرفت که در این اطلاع‌نگاشت مرور شده است.



۳.۲. نام‌گذاری سال‌های اخیر با شعارهای اقتصادی

مقام معظم رهبری تا پیش از سال ۱۳۷۸ برای سال‌ها نام خاصی اختصاص ندادند و در پیام‌های خود بر برخی مسائل تأکید می‌کردند. در پیام سال ۱۳۶۹ بر «تحول درونی و اصلاح امور»، در سال ۱۳۷۰ بر «صبح روشنی»، در سال ۱۳۷۱ بر «تحکیم معنویت»، در سال ۱۳۷۲ بر «عدالت اجتماعی»، در سال ۱۳۷۳ بر «صرفه‌جویی»، در سال ۱۳۷۴ بر «وجدان کاری، انضباط اجتماعی، انضباط اقتصادی»، در سال ۱۳۷۵ بر «ضرورت پرهیز از اسراف و حفظ ثروت و منابع عمومی کشور»، در سال ۱۳۷۶ بر «توجه به معنویات و فضایل اخلاقی» و در سال ۱۳۷۷ بر «صرفه‌جویی و پرهیز از اسراف، قناعت و پایداری بر مواضع اسلامی و انقلابی» تأکید کرده بودند؛ اما این سال‌ها را نام‌گذاری نکردند.

سال ۱۳۷۸ اولین سالی بود که به مناسبت صدمین سالگرد تولد امام خمینی (ره) به نام ایشان متبرک شد. سال‌های بعد نیز به مناسبت‌های مختلف نام‌های گوناگونی داشتند. از سال ۱۳۸۷ نام‌گذاری سال‌ها رنگ‌بوی اقتصادی گرفت و در سال ۱۳۹۰ با نام «جهاد اقتصادی» موضوع اقتصاد بیش‌ازپیش در کانون توجه قرار گرفت. سال ۱۳۹۱ با نام «تولید ملی و حمایت از کار و سرمایه ایرانی»، ۱۳۹۲ با عنوان «حماسه سیاسی و حماسه اقتصادی»، ۱۳۹۳ با نام «اقتصاد و فرهنگ، با عزم ملی و مدیریت جهادی»، رهبر معظم انقلاب سال ۱۳۹۴ را «دولت و ملت، هم‌دلی و هم‌زبانی» نام‌گذاری کردند. «اقتصاد مقاومتی؛ اقدام و عمل» به‌عنوان نام سال ۱۳۹۵ از اهمیت مسائل اقتصادی حکایت دارد؛ موضوع مهمی که از نگاه رهبری دور نمانده است. سال ۱۳۹۶ با عنوان «اقتصاد مقاومتی؛ تولید - اشتغال»، سال ۱۳۹۷ «حمایت از کالای ایرانی» و در نهایت سال ۱۳۹۸ نیز با نام «رونق تولید» همه با محوریت مبحث اقتصاد نام‌گذاری شده‌اند که نشان از اهمیت این مسئله در نظر مقام معظم رهبری دارند و به‌نظر نگارنده برخاسته از آموزه‌های سورة مبارک منافقون است و به‌روشنی با مباحث آن منطبق است. نقطه اوج این بحث را می‌توان در ابلاغ سیاست‌های کلی «اقتصاد مقاومتی» دانست.

۳.۳. گفتمان «اقتصاد مقاومتی» و ابلاغ سیاست‌های آن

مقام معظم رهبری در سال ۱۳۸۰ مقاومت‌سازی اقتصاد را مطرح کردند، در سال ۱۳۸۶ جنگ اقتصادی را بیان کردند و در سال ۱۳۸۹ بارقه‌های گفتمانی را با عنوان «اقتصاد مقاومتی» آغاز کردند. در سال‌های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ ادبیات

آن تشریح شد و اوج آن را می‌توان در ابلاغ سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی در سال ۱۳۹۲ دانست. در سال‌های بعد اقتصاد مقاومتی گفتمان‌سازی شد. پرداختن تفصیلی به مقوله اقتصاد مقاومتی می‌تواند موضوع پژوهشی دیگر قرار گیرد؛ اما آنچه در این نوشتار می‌تواند مطرح شود، تطبیق آن با دستور «انفقوا» در آیه ۱۰ سورة منافقون به‌عنوان راه‌حل دفع توطئه اقتصادی منافقان در جامعه اسلامی است. دستور «انفقوا» همان طور که پیش‌تر مطرح شد، مقاومت‌سازی جامعه اسلامی از نظر اقتصادی است؛ به‌نحوی که توطئه «لا تنفقوا» از سوی منافقان و دشمنان به‌منظور فشار اقتصادی در قبال آن بی‌اثر گردد.

«ما باید هرکدام نقش خودمان را بشناسیم و آن را ایفا کنیم. یکی از بخش‌های ما، اقتصاد است و خاصیت اقتصاد در یک چنین شرائطی، اقتصاد مقاومتی است؛ یعنی اقتصادی که همراه باشد با مقاومت در مقابل کارشکنی دشمن، خباثت دشمن؛ دشمنانی که ما داریم.» (۱۳۹۱/۵/۸)

«وظیفه همه ما این است که سعی کنیم کشور را مستحکم، غیرقابل نفوذ، غیرقابل تأثیر از سوی دشمن حفظ کنیم و نگه داریم؛ این یکی از اقتضائات «اقتصاد مقاومتی» است که ما مطرح کردیم. در اقتصاد مقاومتی، یک رکن اساسی و مهم، مقاوم‌بودن اقتصاد است. اقتصاد باید مقاوم باشد؛ باید بتواند در مقابل آنچه که ممکن است در معرض توطئه دشمن قرار بگیرد، مقاومت کند.» (۱۳۹۲/۱/۱)

«ما باید بتوانیم یک اقتصادی را در کشور به‌وجود بیاوریم که در مقابل بحران‌ها و جزروندهای بین‌المللی مقاوم باشد، آسیب نبیند؛ این لازم است.» (۱۳۹۲/۶/۶)

«باید روند اجرای سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی به‌صورت یک حرکت مستمر و متوقف‌نشده، تا رسیدن به نتیجه ادامه یابد.» (۱۳۹۲/۱۲/۶)

«اقتصاد را باید قوی کنیم تا دشمن از تأثیرگذاری از این ناحیه مأیوس بشود؛ وقتی دشمن مأیوس شد، خیال ملت و مسئولین کشور هم راحت خواهد شد.» (۱۳۹۲/۱۲/۲۰)

این موارد تنها نمونه‌هایی از توصیه‌ها و فرامین مقام معظم رهبری درباره اقتصاد مقاومتی است که نشان می‌دهد گفتمان اقتصاد مقاومتی برخاسته از قرآن کریم و مصداق امروری دستور «انفقوا» در سورة مبارک منافقون است. این راهبرد در گام دوم انقلاب نیز استمرار دارد. ❖

منابع

- قرآن کریم
- ابن فارس، احمد بن فارس. معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. لسان العرب، بیروت: دارالفکر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- الهی‌زاده، محمدحسین. تدبر ترتیبی قرآن، مشهد: تدبر در قرآن و سیره، چاپ اول، ۱۳۹۴.
- حسینی زبیدی، محمدمرتضی. تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دارالفکر، چاپ اول.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۶ ق)، مفردات ألفاظ القرآن، دمشق: دارالقلم، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- صبحی طسوجی، علی. آشنایی با دانش تدبر در قرآن کریم، قم: مؤسسه تدبر در کلام وحی، چاپ اول، ۱۳۹۷.
- صبحی طسوجی، علی. تدبر در قرآن کریم، قم: مؤسسه تدبر در کلام وحی، چاپ اول، ج ۶، ۱۳۹۶.
- طباطبایی، محمدحسین. المیزان فی تفسیر القرآن، قم: اسماعیلیان، ۱۳۹۳ق.
- فیومی، احمد بن محمد. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم: دارالهجرة، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
- مصطفوی، حسن. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری: www.khamenei.ir

حکمرانی نوین اسلامی چالش‌ها و ابعاد

♦ تحلیلی بر مشکلات ساختاری اجرایی در سنجش عملکرد سازمان‌های دولتی

◀ گفت‌وگو با دکتر محمد محمدی

♦ آسیب‌شناسی نظام پاسخگویی دولت به مردم

◀ یادداشتی از مصطفی حیدری

♦ ایجاد هماهنگی بین دستگاه‌های اجرایی؛ یکی از شئون ریاست قوه مجریه

◀ گفت‌وگو با دکتر سید حسین رضوی پور

♦ تأملی بر تاریخچه حکمرانی با تأکید بر اندیشه مارک بویرو شهید سید محمد باقر صدر

◀ یادداشتی از محمد جان‌نثاری

تحلیلی بر مشکلات ساختاری اجرایی

درس‌نمایش عملکرد سازمان‌های دولتی



گفت‌وگو با

دکتر محمد محمدی

رئیس مرکز آموزش و برنامه‌ریزی
دیوان محاسبات کشور

رهیافت‌ان‌پیش تفاوت ارزیابی عملکرد دولت از دستگاه‌های اجرایی با آنچه دیوان محاسبات به‌عنوان بازوی مجلس درباره دستگاه‌های اجرایی انجام می‌دهد، چیست؟

این دو در کار و اجرا چندان فرقی با هم ندارند. حسابرسی عملکرد در یکی کمی است و ارزیابی در دیگری کمی-کیفی است. در یکی براساس صورت‌های مالی عمل می‌شود و در دیگری براساس داده‌های عملکردی رفتار می‌گردد. حسابرسی عملکردی در یکی با سه محور کارایی، اثربخشی و صرفه اقتصادی جلو می‌رود که غالباً این سه محور را در صورت‌های مالی می‌بینند. اما در ارزیابی عملکردی سازمان اداری و استخدامی این‌ها مبنا نیست؛ بلکه مبنا مقایسه با عملکرد و همراه با هدف‌گذاری است. این در حسابرسی عملکرد ایراد است که معمولاً هدف‌گذاری را نمی‌بینند. البته می‌بینند؛ ولی مثل آنجا دقیق نمی‌بینند. مدل درستش این است که این دو با هم ممزوج شود؛ یعنی اول هدف دیده شود؛ به این معنا که بررسی شود چه میزان از هدف تحقق پیدا کرده و چه میزان تحقق پیدا نکرده است و این هدفی که محقق شده، آیا کارایی و اثربخشی داشته و آیا صرفه اقتصادی در آن اتفاق افتاده یا نه؟

رهیافت‌ان‌پیش یکی از مشکلاتی که در ارزیابی عملکرد دستگاه‌های اجرایی است، تأثیر متغیرهای بیرونی بر عملکرد دستگاه‌های اجرایی است. تحریم و جنگ و این‌طور مسائل چگونه می‌توان ارزیابی صحیحی از عملکرد دستگاه‌ها به‌دست آورد؟

نماینده سازمان برنامه در هر اداره، متخصص امور آن اداره است. مثلاً اگر شرکت نفت بگوید من نتوانستم بانکرینگ انجام دهم، نماینده می‌گوید چرا نتوانستی؟ فرضاً اگر جواب دهد استاندارد قطر لوله‌های انتقال نفت تا کشتی عوض شده، کارشناس یا همان نماینده سازمان برنامه می‌فهمد حرف او درست است یا غلط. در حوزه ارزیابی عملکرد بخش عمومی باید اصلی را بپذیرید؛ بخش عمومی ماهیت سیاسی هم دارد. این ویژگی را نمی‌توان از بخش عمومی جدا کرد. نکته دیگر این است که بخش عمومی به شدت از تغییرات محیطی تأثیر می‌گیرد که نمی‌تواند به آن‌ها واکنش سریع نشان دهد. بخش خصوصی مثلاً واردات غله وقتی با ایشان صحبت می‌کنید می‌بینید که خیلی زرن‌تر و تیزتر از بخش عمومی‌اند. مثلاً همین که احتمال می‌دهد روسیه

اوکراین را می‌زند، پول‌هایش را ظرف یک هفته جمع می‌کند و در آمریکای لاتین یا در شمال آفریقا می‌برد تا سرمایه‌گذاری کند؛ یعنی منابعش را آن‌جا می‌خرد، دپو می‌کند، آماده می‌کند و می‌رود. اما بخش دولتی با هزار مصلحت‌سنجی و فوت وقت و اینکه حالا ببینیم چه می‌شود، آن قدر زمان را از دست می‌دهد که یک‌دفعه می‌بیند کل بازار دنیا محصولات آفریقا و آمریکای لاتین را گرفته و بخش دولتی هنوز گیر این است که روسیه اوکراین را می‌زند یا نمی‌زند. این خیلی مهم است. این خودش را آنجا نشان می‌دهد که وقتی می‌پرسی چرا نفت تولید نکردی؟ یا چرا محصول کشاورزی نخریدی؟ یا چرا کالای استراتژیک وارد نکردی؟ پاسخ قانع‌کننده‌ای نمی‌شنوی. اتفاقاً یکی از بحث‌هایی که در حوزه حسابرسی خیلی به آن تأکید می‌شود، تأمین کالاهای اساسی است. اگر احتمال جنگ وجود داشته باشد، باید پیش‌بینی شود. بعد هم که اتفاق افتاد یا نیفتاد، باید در هدایت هزینه‌ها و بودجه مدنظر قرار گرفته و نمره‌دهی شود. به‌طور کلی باید در مدل‌های ارزیابی برای این قضیه مکانیسمی درنظر گرفته شود. اینکه مسائل غیرمنتظره‌ای مثل تحریم برای شرکت مهمی مثل جهاد استقلال که واردکننده کالاهاست، پیش بیاید و نیز نحوه مواجهه با چنین مسائلی باید جایگاهی در ارزیابی‌ها وجود داشته باشد که اگر این هدف محقق نشد و مواجهه موفق رخ نداد، در صورتی که علتش برای ارزیاب علت، پذیرفتنی بود، باید امتیاز مربوطه به آن داده شود. منتها در گزارش‌های ارزیاب باید درج شود که این هدف محقق نشد؛ دلیل این است و درست است و دلیلش این نیست که دولت یا آن دستگاه کاری نکرده است. این را باید در مدل‌ها مدنظر قرار داد. نیت اهالی اداره استخدامی واقعاً این است که به ارزیابی درستی برسند. طبیعتاً دستگاه مدنظر هم علاقه‌مند است عملکرد انجام‌شده‌اش را منعکس کند. هر دوی این‌ها وجود دارد. منتها حقیقت مطلب این است که کشور ما در اوضاعی است که ارزیابی‌ها خیلی براساس برنامه‌ریزی جلو نمی‌رود. «برایان تریسی» نویسنده کتاب‌های معروف در حوزه مدیریت به ایران آمده بود و می‌گفت من در هر کشوری که می‌روم، می‌گویم برنامه‌ریزی بلندمدت کنید. منتها به شما می‌گویم اصلاً برنامه‌ریزی بلندمدت نکنید؛ چون وضعیت محیطی‌تان خیلی متغیر است. فرض کنید کشوری مثل کانادا یا

امارات یا قطر که مرزهای امنی دارند و روابطشان با دنیا کاملاً گسترده و پررونق است، همه چیزشان مرتب است، تحریم نیستند، جنگ فرمانطقه‌ای نمی‌کنند و تقریباً دشمن ندارند؛ از سوی دیگر منابع نفتی و انرژی‌های غنی دارند. این‌ها می‌توانند برنامه‌ریزی بلندمدت کنند. مثلاً الان دبی روی مریخ یا روی فضا سرمایه‌گذاری کرده و فضاپرواز دارد. البته همه این برنامه‌ها را به کمک پول نفت انجام می‌دهند. به هر حال در برنامه‌اش بوده، محقق هم شده است. کشور ما این‌طور نیست. ما درگیر مسائل فرمانطقه‌ای هستیم و البته ناچاریم درگیر مسائل فرمانطقه‌ای باشیم و باید هم باشیم. مثلاً سوریه برای ما مهم است. آمریکای لاتین برای ما مهم است. دیروز دیدم بین ایران و روسیه بر سر تخفیف دادن قیمت نفت به چین رقابت وجود دارد. او می‌گوید دوازده دلار، این می‌گوید ده دلار. این‌ها خیلی مهم است. وقتی شما دو دلار تخفیف می‌دهی، روی منابع‌تان کلی تأثیر می‌گذارد. یا مثلاً به‌خاطر تحریم، کالای ناچیزی مثل پیچ نمی‌توانی وارد کشور کنی. قطعاً این روی تولید اثر می‌گذارد. مثلاً امسال نیت کرده‌ای یک میلیون بشکه نفت بفروشی، یک‌دفعه یکی از کشورهای خلیج فارس با آمریکایی‌ها قرارداد می‌بندد، شیر فلکه را باز می‌کند، و تو همان ۶۰۰ هزار بشکه قبلی‌ات را هم نمی‌توانی تولید کنی. کشور ما خیلی تحت تأثیر این اتفاق است. کافی است از جهاد کشاورزی پرسید امسال که باید کالای اساسی وارد می‌کردی؛ چه کردی؟ مثلاً اگر سال پیش گفته باشد امسال یک میلیون تن گندم وارد خواهیم کرد و نشده باشد، وقتی پرسی، می‌گوید مثلاً هر کجا رفتیم، آمریکایی‌ها نگذاشتند، قبل از ما آمریکایی‌ها خرید کرده بودند. یا دولت آمریکا فروشنده را ترسانده بود. یا اصلاً بحث انتقال پول مطرح بود. ما الان فکر می‌کنم حدود هفت، هشت میلیارد دلار در عراق پول داریم. شما باید بروی مثلاً مؤسسه‌ای به نام قفک را راضی کنی تا به جای آن پول، مواد غذایی و بهداشتی ضروری را که وارداتش به ایران تحریم شده، وارد کشور کند. این مسائل باعث می‌شود برنامه‌ریزی بلندمدت ممکن نشود. اینکه شما می‌گویید در فضای چانه‌زنی می‌روند، بخشی از آن درست است؛ ولی تا زمانی که داخل دستگاه نباشی متوجه اصل مطلب نمی‌شوی.

رهیافت‌اندیشه بحث دیگر مدل‌های ارزیابی است. باید بین فرایندها و خروجی ارتباطی باشد. آیا نوع مدل

ارزیابی ما در سنجش عملکرد مؤثر است یا تفاوتی ندارد که ما مثلاً از مدل‌های بومی استفاده کنیم یا مدل‌های غربی؟

من روی این مسئله تسلط کافی ندارم. چون منطق خاصی دارد. اتفاقاً برای همین مسئله کتابی هم نوشته‌ام که نمی‌دانم چاپ شده یا نه. در فصل اول این کتاب آورده‌ام که دولت استدلال می‌کند ما اینجا توانمندساز و نتایجی داریم و درست عمل کردن این توانمندسازها روی نتایج اثر می‌گذارد. بعد می‌گوید توانمندسازها معادل شاخص‌های عمومی هستند و نتایج معادل شاخص‌های اختصاصی؛ ولی درواقع این‌طور نیست. من روی این بخش بحث دارم و قبول ندارم. فرض کنید آموزش که یکی از شاخص‌های عمومی است و به این گستردگی همه‌جا در جریان است، آیا به ارتقای خروجی دستگاه در رسیدن به اهداف اصلی خود منجر شده است یا نه؟ واقعیت این است که چندان تأثیری نداشته و باعث ارتقای خروجی دستگاه نشده است. البته از حیث تئوری و مدل نظری تأثیر می‌گذارد؛ یعنی شما می‌گویید اگر فردی را آموزش بدهی، منطقاً باید عملکرد و بهره‌وری‌اش بهتر شود و نهایتاً روی کل عملکرد دستگاه تأثیر بگذارد؛ ولی در عمل و واقعیت این‌طور نیست. یا مثلاً من این بیست کار را انجام داده‌ام. شما هم ارزیابی می‌کنی و می‌بینی این عدد درست است و سقف امتیاز داده می‌شود. اخیراً مجلس قانونی را تحت عنوان قانون مدیریت تصویب کرده است که همه دستگاه‌های اجرایی پایگاه‌های داده‌شان را با هم به اشتراک بگذارند. شما همین الان برو جلوی در سازمان‌های دولتی و از ارباب رجوع پرس برای چه آمده‌ای اینجا؟ غالباً می‌گویند گیر یک مجوزم. همه هم کاغذی هستند. اگر دولت الکترونیک در آن دستگاه مستقر شده است، چرا هنوز مراجعه حضوری دارند؟ چرا دستشان کاغذ است؟ نکته این است که اگر بپذیریم توانمندسازها روی نتایج تأثیر می‌گذارند، باید خط وسطش را درست ترسیم کنیم و آن خط وسط را هم عرضه‌ای کنیم؛ یعنی بگوییم وقتی دولت الکترونیک مستقر شود، متغیر میانجی‌اش یا متغیرهایی که باعث می‌شود این به نتایج اختصاصی دستگاه تبدیل بشود، این پنج‌تاست. این متغیرها هم خودشان ارزیابی شوند. الان در بخش عمومی در دنیا بیشتر روی نتایج متمرکزند.

رهیافت‌اندیشه چگونه می‌توان عملکرد دستگاهی را که مثلاً خدماتش فرهنگی است، یا سازمانی که خدماتش مالی است، مقایسه کرد؟ مثلاً وزارت ارشاد را با وزارت اقتصاد چگونه مقایسه کنیم؟ آیا می‌شود تفکیک کنیم و برای هر حوزه قیاسی در نظر بگیریم؟ اگر منظور از تفکیک، تفکیک مقولات کیفی و کمی است، باید بگویم در هیچ‌جای دنیا این کار را انجام نمی‌دهند. اینکه حوزه‌ای رتبه پنجم و حوزه دیگری رتبه ششم را کسب کرده، معنایش تفکیک این حوزه‌ها نیست. حتی معنایش عملکرد بهتر هم نیست. وقتی سازمانی اول می‌شود و سازمانی سی‌ام، معنایش این است که سازمان اولی متناسب با امکاناتش در تحقق اهداف خود موفق‌تر بوده است. شما مثلاً استان ایلام را با استان خراسان رضوی مقایسه کنید. نسبت امکاناتشان چگونه است؟ اصلاً قابل مقایسه نیست. اما وقتی هدف‌گذاری می‌کنند، نتیجه این می‌شود که استان ایلام متناسب با فقر و محرومیت و محدودیت‌های جغرافیایی امسال توانسته ۱۰۰ هکتار زمین را زیر کشت ببرد. از طرف دیگر مشهود که پول فراوان و دشت‌های وسیع دارد، توانسته ۱۰ هزار هکتار زمین را زیر کشت ببرد. ایلام همه ۱۰۰ هکتار را که در هدف‌گذاری خود برنامه‌ریزی کرده بود، محقق می‌کند؛ ولی مشهود همه هدف‌گذاری خود را نمی‌تواند محقق کند. در این مقایسه قطعاً امتیاز و رتبه ایلام بالاتر است. چون ایلام با وجود همه محرومیت‌ها و محدودیت‌ها توانسته ۱۰۰ هکتار هدف‌گذاری‌اش را محقق کند؛ اما مشهود نتوانسته هدف‌گذاری‌اش را که مثلاً دوازده هزار هکتار بوده، به‌طور کامل محقق کند. بنابراین امتیازدهی باید متناسب با اهداف باشد.

رهیافت‌اندیشه در جهان معمولاً ارتباطی بین نتایجی که دولت اعلام می‌کند و رضایت مردم وجود دارد؛ یعنی مردم به آنچه دولت اعلام می‌کند، تا حدودی اعتماد دارند. چگونه می‌توان در این مسئله نتایجی را که دولت از ارزیابی به‌دست می‌آورد و آنچه را که مردم از دولت می‌پسند، به هم پیوند زد؟

اخیراً سازمان اداری و استخدامی سایتی به نام دولت‌سنج را طراحی کرده است. این سایت اطلاعات عملکردی دستگاه‌های اجرایی را نشان می‌دهد و قدم بزرگی در جهت شفافیت است. نرم‌افزارهایی مثل همین دولت‌سنج باید داده‌هایشان را از منابع‌های مختلف بگیرند تا به عددی برسند. وگرنه مردم صرفاً برای ثبت

نظر به نرم‌افزار یا سایتی مراجعه نمی‌کنند. ما یک بار در دولت قبلی این کار را کردیم. منتها نرفتنیم اطلاعات را جمع‌آوری کنیم، بلکه از رسانه‌ها استفاده کردیم. چون رسانه‌ها افکار را می‌سنجند. رسانه‌ها نظرات را گرفته و منعکس می‌کنند. بعد عملکرد دولت را هم براساس گزارش سازمان اداری و استخدامی کنار داده‌های رسانه‌ها گذاشتیم و دیدیم اصلاً هم‌خوانی ندارد. مثلاً دولت گفته بود من به‌خاطر قضایای کرونا در بهداشت رتبه اولم. بعد دیدیم مردم از بهداشت به‌هیچ‌وجه راضی نیستند. ما فراتر کبب از نظرات مختلف را که در رسانه‌ها منتشر شده، جمع کردیم و از اینجا به برآیند نظرات مردم دست پیدا کردیم. فقط هم روی مخالفین دولت تمرکز نکردیم؛ بلکه همه رسانه‌ها را رصد کردیم. شما جشنواره برگزار می‌کنید و مثلاً می‌گویید وزارت امور خارجه اول است. بعد ملت در دل خود می‌خندند که وزارت خارجه چرا اول شده است؟ آیا مسئله مهمی را حل کرده؟ آیا مثلاً مسئله برجام را حل کرده است؟ در دولت قبل که وزارت خارجه جزو رتبه‌های برتر شد همه زده بودند زیر خنده که مگر اقتصاد درست شد؟ مگر روابط خارجی درست شد؟ مگر برجام درست شد؟ این خیلی مهم است که سازمان ارزیابی‌کننده افکار عمومی را هم درخصوص عملکرد سازمان هدف بررسی و رصد کند. اخیراً شنیدم که سازمان اداری و استخدامی به این سمت حرکت کرده است.

رهیافت‌اندیشه بحث دیگر هم اطلاعات عملکرد یا همان داده است. به‌نظر می‌رسد اگر اطلاعات و داده نباشد، ما اصلاً نمی‌توانیم ارزیابی کنیم. چطور می‌توان به صحت این اطلاعات پی برد؟ الان وضعیت و جریان داده در کشور چطور است؟ می‌شود برای بقیه جاها هم فضایی ایجاد کرد تا برای اشتراک داده انگیزه‌ای ایجاد شود؟

مشخص است چطور است. الان یکی از مشکلات جدی ارزیابی همین است. طرف به شما می‌گوید من وزارت مسکن هستم. امسال رفته‌ام ۴۰۰ هزار هکتار از املاک دولت را شناسایی کرده‌ام و می‌خواهم این املاک را به مسکن تبدیل کنم. چه کسی می‌تواند بگوید درست است یا غلط؟ اینکه آیا این حرف درست است یا غلط، نمی‌دانیم. هر کس پایگاه اطلاعاتی و داده‌اش را توی جیبش می‌گذارد. اصلاً با همدیگر به اشتراک نمی‌گذارند. یکی از دعوای وزارت مسکن و وزارت

اقتصاد سر سیستم سادا بود. سادا سیستم ثبت اموال دولت است. این می‌گفت من نمی‌دهم. او می‌گفت چرا نمی‌دهی؟ وزارت مسکن موظف است زمین‌ها را شناسایی کرده و خانه بسازد. او می‌گفت من نمی‌توانم این‌ها را به تو بدهم، محرمانه است. البته الان فکر می‌کنم رابطه‌شان درست شده و با هم کار می‌کنند. یا مثلاً مسئولین سیستم سادا می‌گفتند ما کلی اموال داریم که خود سازمان ملی مسکن و وزارت راه هم اطلاعی ندارند. بعد آن‌ها یک‌سری اموال دارند که ما خبر نداریم. همین نکته‌ای است که شما می‌فرمایید. ارتباطات کاملاً قطع است. ما فقط یکی دو تا پایگاه داده داریم که به همه‌جا وصل است؛ مثل کد ملی. فقط همین‌ها به همه‌جا وصل‌اند. دلیل آن هم این است که این پایگاه داده کد ملی، برای سازمان ثبت احوال منافع مادی دارد؛ یعنی پول می‌گیرد. شما برای هر تراکنشی که انجام می‌دهی، وقتی کد ملی را چک می‌کنی، ثبت احوال پول می‌گیرد. یعنی انگیزه مادی خوبی پشت این قضیه است. ایرادی وجود دارد. اصلاً داده‌های ملی جزو اموال دولت است؛ یعنی شما اصلاً نمی‌توانی بگویی من فلان پایگاه داده را دارم و در اختیار دیگر نهادهای دولتی قرار نمی‌دهم. این خودش را در ارزیابی نشان می‌دهد. سازمان اداری و استخدامی برای ارزیابی و سنجش هر سازمان باید تیمی قرار دهد و البته تیم، نه گروه. تیم با گروه متفاوت است. آدم‌هایی با تخصص‌های مختلف در تیم حضور داشته باشند؛ در محل بروند و از نزدیک همه‌چیز را بررسی کرده و شاهد کارها باشند. مثلاً اگر وزارت مسکن می‌گوید این‌قدر ساختمان ساختم، عددها و رقم‌های واقعی را بررسی کند و به‌دست بیاورد، جای ساختمان‌ها را از نزدیک ببیند. گاهی ممکن است وقتی می‌گوید ساختمان ساختم، منظورش از ساختمان، اسکلت اولیه نباشد. اسکلت اولیه بنا کجا، مرحله تحویل کلید کجا؟ به هر دوی این‌ها می‌شود گفت ساختمان. هم سازمان برنامه و هم سازمان استخدامی باید در ارزیابی‌هایشان این بررسی‌ها و تدقیق‌ها را انجام دهند. یا اینکه باید پایگاه‌های داده‌ای که به اشتراک گذاشته شده‌اند، وجود داشته باشد و ارزیاب تشخیص دهد که داده فلان پایگاه با فلان پایگاه نمی‌خواند و این معنی‌اش این است که فلان اتفاق رخ داده یا رخ نداده است. البته این کار سختی است.

رهیافت اندیشه آیا این ارزیابی می‌تواند با بودجه ارتباط

برقرار کند؟ آیا می‌شود این ارزیابی کاملاً ذیل سازمان برنامه و بودجه تعریف شود؟ یعنی در همان جایی که سازمانی به سازمان برنامه و بودجه می‌گوید من برای فلان کارها فلان بودجه‌ها را می‌خواهم، همان‌جا اطلاعات برنامه‌هایشان را هم بگیرد و با میزان بودجه درخواستی مقایسه کند. الان مشکل اینجاست که جایی دارد بودجه تخصیص می‌دهد و جای دیگر ارزیابی می‌کند و این دو کاملاً جدا از هم عمل می‌کنند. آیا می‌شود این دو تا یکی شوند؟

یکی بودند. این دو سازمان، دو یا سه دوره با هم کار کرده‌اند. هر زمانی که قید سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی در اسناد با هم باشد، یعنی این دو سازمان با هم بوده‌اند. حال اما جدا شده‌اند. این برنامه است، آن اداری و استخدامی. در گذشته این معاون راهبردی نظارت استراتژیک بود، آن معاونت توسعه و سرمایه انسانی. ما بودجه‌مان هم گیرها و مشکلات فراوانی دارد. بودجه‌ریزی ما مبتنی بر عملکرد نیست. اگر بودجه‌ریزی بر مبنای عملکرد باشد، نظام ارزیابی هم به آن متصل می‌شود و این نکته‌ای که شما می‌گویید، اتفاق می‌افتد. یعنی مثلاً می‌گویند این‌قدر بودجه بدهیم تا این پروژه عمرانی جلو برود. چرا؟ چرا به اضافه N ندهیم؟ چرا منهای N ندهیم؟ این چیزها باید وجود داشته باشد؛ اما این‌گونه نیست. می‌گوید پارسال هزارمیلیارد بودجه دادی، امسال ۱۰ درصد تورم روی آن آمده که می‌شود هزار و صد میلیار و این بودجه هر ساله ثابت است و اصلاً مبتنی بر عملکرد نیست. درحالی که درستش این است که بگویند شما که پارسال هزارمیلیارد پول گرفتی، عملکردت چه بوده؟ مثلاً ما که سه‌هزار نفر معناد داشتیم، الان شده دوهزار نفر. پس سرانه اعتیاد به عدد N رسیده. حال هدف‌گذاری‌ات برای سال بعد چقدر است؟ فرض کنیم می‌خواهی ۵۰۰ تا هم کمتر کنی. آن وقت سرانه اعتیاد چقدر خواهد شد؟ براساس سرانه جدیدی که در هدف‌گذاری اشاره می‌شود، باید بودجه جدید تزریق شود. به‌نظرم همه‌چیز را در کشور باید کمی کرد؛ به‌جز مقوله فرهنگ. البته مقوله فرهنگ را هم می‌توان کمی کرد. ●



اسلام فقط معرفت نیست، تعهد به عمل و تحقق احکام اسلام هم جزو اسلام است؛ یعنی یک وقت هست که ما اسلام را فقط عبارت می‌دانیم از اصول و فروع و اخلاق و همین‌هایی که هست - [که] واقعیت هم همین است؛ [یعنی] اصول دین، فروع دین، ارزش‌های اخلاقی، سبک زندگی، آئین حکمرانی، اینها همه جزو اسلام و جزو معارف اسلامی است - خب اینها را باید برویم در حوزه علمیه یاد بگیریم. لکن این [برداشت] درست نیست... بخش دیگر اسلام عبارت است از محقق کردن این حقایق در متن جامعه، در متن زندگی مردم، یعنی هدایت؛ این بخشی از اسلام است دیگر.

بیانات مقام معظم رهبری
در دیدار طلاب حوزه‌های علمیه
۱۳۹۸/۰۲/۱۸

آسیب‌شناسی نظام پاسخگویی دولت به مردم



مصطفی حیدری
پژوهشگر مدیریت دولتی

وقتی از حقوق متقابل مردم و حکومت سخن به میان می‌آید، بدین منظور است که این حقوق، چه وظایفی را برعهده طرفین واگذار کرده و بایستی انجام شود؛ بنابراین در حقوق متقابل، همان‌گونه که حق منشأ تکلیف است، همچنین همواره قرین تعهد است؛ لذا اگر کسی حقی بر دیگری دارد، متقابلاً وظایفی نیز در قبال حق طرف مقابل برعهده دارد و باید رعایت کند؛ لذا حق، تعهد و تکلیف هر سه متلازم یکدیگرند و اصولاً در حیات اجتماعی، حق یکطرفه وجود ندارد. این مسئله در جامعه اسلامی که بر مبنای حق و عدالت استوار است، بیشتر به چشم می‌خورد.

یکی از منشأهای حق، قراردادی است که قانون، آن را تعیین می‌کند. خواه این قانون، مستند به شرع باشد یا به وضع عقلا و پذیرفته‌شدگان در هر جامعه. بیشتر حقوق در روابط اجتماعی، قراردادی است؛ مانند حقوق خانواده، کارگر و کارفرما و حقوق ناشی از انواع عقود و معاملات و... . حقوق متبادل میان مردم و حکومت‌ها نیز از همین قبیل است.

در خطبه ۳۴ نهج‌البلاغه، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره حقوق متقابل امام و امت (حکومت و مردم) می‌فرماید: «أُپها الناس، إن لی علیکم حقاً و لکم علی حق. فأما حقکم علیّ فالنصیحة لکم و توفیر فیئکم و تعلیمکم کی لا تجهلوا و تأدیئکم کیما تعلموا. و أما حقّی علیکم، فالوفاء بالبیعة و النصیحة فی المّشهد و المّغیب و الإجابة حین أدعوکم و الطاعة حین أمرکم.» ای مردم، همان‌گونه که من بر شما حقی دارم، شما نیز بر من حق دارید. حق شما بر من آن است که همواره در رهنمودهای خالصانه به شما بکوشم و در تأمین رفاه در زندگی همگانی، تمامی وسایل ممکن را فراهم سازم و در تربیت و تعلیم همگان در سطح گسترده کوتاه نیایم و در نظارت بر رفتار و کردار شما - بر نهج حق - پیوسته هوشیار و هشداردهنده باشم. اما حق من بر شما آن است که در پیمان خود به ولی‌ام وفادار باشید و در کاستی‌ها و ناهمگونی‌ها که احیاناً پیش می‌آید، خالصانه پیش قدم شوید، در حضور و غیاب دولتمردان در رفع و تذکر دادن به مسئولان مربوط بکوشید و دستورات صادر شده را در تمامی ابعاد سیاست‌گذاری دولت، با جان و دل بپذیرا باشید و هر گاه - در پیش آمدها - فراخوانده شوید، بی‌درنگ اجابت کنید.

در این دو فراز از خطبه، پایه‌های اساسی استواری هر حکومت عادلانه مطرح شده و اصول حقوق متقابل میان دولت و امت بیان گردیده است. امیرمؤمنان (علیه السلام) نخست حقوق ملت را بر دولت بر شمرده است؛ زیرا در نظام حکومت اسلامی، مردم بر دولت حاکم حقوقی دارند که دولتمردان متعهدند آن‌ها را محقق سازند. از این مباحث این‌طور برداشت می‌شود که علاوه بر اینکه مردم وظیفه حمایت و اطاعت از حاکم جامعه اسلامی را دارند، حکومت نیز مسئولیت پاسخگویی در قبال مردم را دارد.

این مسئله امروز در بسیاری از کشورهای جهان مطرح است؛ یکی از کلیدواژه‌های مهم در مسئله حکومت‌داری و اداره کشور، «حکمرانی خوب» است. از نظر برنامه توسعه ملل متحد، حکمرانی خوب عبارت است از حاکمیت با ویژگی‌هایی همچون مشارکت جویی، شفافیت، پاسخگویی، اثربخشی، رعایت برابری، ارتقای حاکمیت قانون و تعیین اولویت‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بر مبنای اجماع وسیع‌تر که در آن ندای افراد ضعیف‌تر و آسیب‌پذیرتر در تصمیم‌گیری‌ها و تخصیص منابع شنیده شود (worldbank, ۲۰۱۹).

در ایران که کشوری اسلامی و مبتنی بر مردم سالاری دینی است نیز مسئله پاسخگویی همواره مطرح بوده است. یکی از ابزارهای ایجاد پاسخگویی، ارزیابی عملکرد دولت است. ارزیابی عملکرد دولت، به‌عنوان یکی از ابزارهای اصلی پاسخگویی و نظارت مردمی می‌تواند نقش مهمی در افزایش رضایت مردم از دولت و نظام اداری داشته باشد. با ارزیابی عملکرد دولت، می‌توان نقاط ضعف و قوت عملکرد دولت را شناسایی کرده و در نتیجه، به بهبود عملکرد دولت و ارتقای رضایت مردم از عملکرد دولت کمک کرد.

هدف از ارزیابی عملکرد حرکت به سمت کارآمدتر و مؤثرتر کردن نهادهای بخش دولتی است. ارزیابی عملکرد زمانی به بیشترین موفقیت منجر می‌شود که ذی‌نفعان (مردم) برای کاهش شکاف بین عملکرد واقعی و عملکردی که ارائه می‌شود،

توانایی اعمال فشار بر سازمان‌ها را داشته باشند. درواقع باید بین ارزیابی عملکرد و پاسخگویی ارتباط وجود داشته باشد. پاسخگویی در نظام اداری صرفاً دستگاه اجرایی را دربر نمی‌گیرد.

امروزه با پیچیده‌شدن روابط اجتماعی و سیاسی و افزایش تعداد نهادها و خدمات دولت، مانند گذشته نمی‌توان به مسئله پاسخگویی نگاه کرد. این مسئله باید از ابعاد گوناگون مطرح شود و بتواند سازوکار ضمانت‌آور برای دولت داشته باشد. رومز و دومنیک پاسخگویی را در مدلی به شکل زیر ترسیم کرده‌اند (طهماسبی، ۱۳۹۰):

شکل ۱ چهار نوع پاسخگویی در اداره عمومی



براساس مدل بالا ابعاد مختلف جامعه را می‌توان به چهار بخش تقسیم کرد. اساس تقسیم‌بندی در این مدل، رسمیت - تخصص است. در جایی که سطح بالایی از تخصص و رسمیت وجود دارد، خود دستگاه نظام اداری یا حکومت قرار دارد و باید وظیفه پاسخگویی را انجام دهد؛ این بخش در نظام اداری فعلی، برعهده دفتر امور مدیریت عملکرد سازمان اداری و استخدامی کشور است. پاسخگویی در این بخش از الگوی فوق، بیشتر ناظر بر افزایش بهره‌وری سازمان است. یعنی ارزیابی عملکرد باهدف ارتقا و کارآمدی انجام می‌شود. در جایی که تخصص کم و رسمیت بالا وجود دارد، سازمان‌های ناظر و مستقل قرار می‌گیرند. این نهادها منفعتی از دولت و مردم ندارند و قضاوت آن‌ها عادلانه و مورد تأیید همه ابعاد الگو است. در ایران سازمان حسابرسی و دیوان محاسبات کشور، پاسخگویی این بخش از الگو را ایجاد می‌کنند. درواقع این سازمان‌ها از مسئله و تخصص مرتبط با آن آگاه نیستند و تنها از حیث مالی اداری و حقوقی، سازمان‌های دولتی را بررسی می‌کنند؛ اما برای ایجاد پاسخگویی قدرت اجرایی بالایی دارند. درواقع این بخش مرتبط به بدنه مجلس است و نتایج آن می‌تواند از طریق قوه قضائیه و نمایندگان مجلس پیگیری شود. در جایی که تخصص درباره مسئله زیاد است و رسمیت پایین، پژوهشگاه‌ها و اندیشکده‌ها و جامعه نخبگانی قرار می‌گیرند. نخبگان حاضر در این بخش به‌عنوان جامعه مستقل و آگاه به مسئله، فضای پاسخگویی در حوزه‌های تخصصی را برای دستگاه‌های اجرایی و عموم مردم فراهم می‌کنند. این خبرگان به دلیل ماهیت مردمی بودن خود و همین‌طور دانش و تخصص خود در ایجاد ارتباط بین دولت و مردم تأثیر زیادی دارند. در انتها در جایی که هم تخصص به مسئله پایین است و هم رسمیت وجود ندارد، مردم به‌عنوان دریافت‌کننده اصلی خدمات و ذی‌نفع قرار می‌گیرند. این بخش از ماتریس بزرگ‌ترین بخش از جامعه را دربر می‌گیرد و رضایت آنان توسط سه بخش دیگر تأمین می‌شود.

تنها زمانی می‌توان از صحت ارزیابی عملکرد و پاسخگویی صحیح دولت به مردم مطلع شد که تمامی جوانب الگوی بالا درگیر مسئله شوند. درحال حاضر هر کدام از چهار بُعد الگوی فوق در چرخه‌ای جداگانه، عمل ارزیابی عملکرد را برای خود اجرا می‌کنند و ارتباطی بین آن‌ها وجود ندارد. معمولاً نتایجی که توسط سازمان اداری و استخدامی کشور به‌دست می‌آید، با آنچه مردم از دستگاه می‌بینند، فاصله زیادی دارد و این خلأ نتیجه درگیر نکردن آنان با فرایند ارزیابی است. فلذا لزوم بهره‌گیری از مدلی که بتواند هم بر مشکلات ذکر شده فائق شود و هم تمامی سطوح ماتریس فوق را درگیر کند، به‌شدت در ارزیابی عملکرد سازمان احساس می‌شود. ●

منبع

۱. طهماسبی، رضا. درآمدی بر نظریه‌های مدیریت دولتی. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۰.

2. worldbank. (2019, 8 17). *world bank*. Retrieved from Governance.



گفت‌وگو با

دکتر سید حسین رضوی پور

مدیرکل دفتر نوسازی اداری و توسعه سرمایه انسانی
وزارت امور اقتصادی و دارایی

ایجاد هماهنگی بین دستگاه‌های اجرایی؛

یکی از شئون ریاست قوه مجریه

رهیافت‌ان‌پیشیه موضوع مصاحبه ما درباره بند ۱۴ سیاست‌های کلی نظام اداری است که در آن این‌طور آمده: کل‌نگری، همسوسازی، هماهنگی و تعامل اثربخش دستگاه‌های اداری به‌منظور تحقق اهداف فرابخشی و چشم‌انداز. برداشت شما از این بند در سطح اجرایی و قانون‌گذاری چیست و چه تفسیری دارد؟

اولاً طبق قانون اساسی یکی از وظایفی که برای رئیس‌جمهور تعریف شده، ایجاد هماهنگی میان دستگاه‌های اجرایی است و این هماهنگی ملزوماتی دارد. یکی از این ملزومات، تقسیم کار درست است. تقسیم کار درست در قالب تدوین ساختار کلان دولت اتفاق می‌افتد. درباره این مسئله باید مفصل صحبت کنیم که طراحی نقش کلان ساختار دولت چه اقتضائاتی دارد.

بعد دوم هماهنگی در دل شوراها اتفاق می‌افتد. ما بیش از سیصد نهاد شورایی داریم و برخی از این نهادها اصلاً به تشکیل جلسه نمی‌رسند و تمایز و تفاوت بین این‌ها در تفاوت بین دبیرخانه‌های آن‌هاست و گرنه اعضای آن‌ها مشترکند و کلاسی نفر عضو هیئت دولت در سیصد شورا و نهاد شورایی حضور دارند؛ معنای این چیست که افراد را دور یک میز بنشانند و تصمیم‌سازی کنند که ماهیتاً این‌ها تفاوت‌چندانی ندارند؟ دبیرخانه هر شورایی هم که جایی قرار می‌گیرد، خودش شورای جداگانه‌ای می‌شود و کارکرد خودشان را هم از دست داده‌اند و این هم خود بحث مفصلی دارد.

بعد سوم راهبری گفتمانی است. راهبری گفتمانی یعنی اینکه هر رئیس دولتی باید گفتمان سیاسی داشته باشد که که رأی آورده و انتظارات مردم از آن دولت، حول آن گفتمان شکل می‌گیرد؛ لذا دولت باید در راستای آن گفتمان، سیاست‌های خود را تنظیم کند و در سیاست‌گذاری و خط‌مشی‌گذاری وحدتی اتفاق بیفتد.

پس سه لایه تا اینجا عرض کردم؛ کلان ساختار دولت، نهادهای شورایی و وحدت گفتمانی. ابزاری هم باید به این‌ها اضافه کنیم که استاندارسازی خط‌مشی‌گذاری است؛ یعنی سازوکاری طراحی کنیم که انتظامی در خط‌مشی‌گذاری کشور ایجاد کند و نظم و نسقی به آن بدهد؛ چون هرچه سطح مدیریت بالاتر باشد، بخش بزرگ‌تری از عملکرد مدیر حول کیفیت خط‌مشی‌گذاری تبلور می‌یابد. خط‌مشی‌گذاری در سطح اجرا و صف مدیریت اجرایی تقریباً وجود ندارد؛ بلکه مدیران اجرایی مجری خط‌مشی‌های تعیین شده هستند و هرچه سطح بالاتر می‌آید، درصد بزرگ‌تری از عملکرد مدیر باید به خط‌مشی‌گذاری و تصمیمات کلیدی معطوف شود که در قالب خط‌مشی‌گذاری قرار می‌گیرد. اگر برای نظم و نسق‌دادن به خط‌مشی‌گذاری در قوه مجریه و در کل

حکمرانی متر و معیاری نباشد، عملاً در خط‌مشی‌گذاری به تشتت منجر می‌شود و نمی‌توان خط‌مشی‌هایی را که دستگاه‌ها دارند، ضبط و ربط کرد.

رهیافت‌ان‌پیشیه مصادیقی از ناهماهنگی دستگاه‌های اداری در نظر دارید؟

مثلاً در سال ۱۴۰۱ اعتبارات فصل جبران خدمت کارکنان در بودجه مصوب در حدود ۴۷ درصد نسبت به سال قبل افزایش پیدا کرد. در بحث تخصیص که عملاً دستگاه‌های اجرایی به‌طور متوسط، حدود ۱۱۰ درصد تخصیص گرفته‌اند؛ یعنی عملکرد بودجه قطعاً بیشتر از بودجه پیش‌بینی شده بود. این درحالی است که کسری بودجه داشتیم؛ یعنی هزینه‌های جاری مضاعفی به‌واسطه آن متمم حقوق و دستمزد که در مهرماه ابلاغ شد، افزایش پیدا کرد. این امر در سنوات گذشته نیز سابقه دارد و مثلاً در سال ۹۹ هم هزینه‌های جاری به همین ترتیب نسبت به آنچه در بودجه پیش‌بینی شده بود، رشد بسیار چشمگیری داشت و همه این‌ها عموماً از محل ایجاد تورم تأمین می‌شود. در همین اوضاع رشد حقوق و دستمزد در بودجه، ۱۰ درصد دیده شده بود که در مهرماه ۱۰ درصد دیگر هم بدان افزوده شد و در بخش کارگری هم حدود ۵۷ درصد رشد حقوق و دستمزد اتفاق افتاد. اینجا شاهد دو نوع ناهماهنگی هستیم. هم در تناسب میان میزان افزایش احکام پرسنلی و رشد هزینه‌های جاری شاهد ناهماهنگی بودیم و هم در تناسب میان حقوق کارمندی و کارگری. ناهماهنگی در این حوزه‌ها درحالی اتفاق افتاد که مثلاً نیروی کارگری که کار نظافت را در دفتر انجام می‌دهد، حقوقش با حقوق کارشناسی ارشد حقوق یا مدیریت که در همان دفتر کار می‌کند، تفاوت چندانی ندارد.

اگر به‌طور مختصر بیان شود که چه چیزی باعث این اتفاق شد، باید گفت این ناهماهنگی در خط‌مشی‌گذاری در سه دستگاه سازمان برنامه، سازمان اداری استخدامی و وزارت کار وجود داشته و میان این‌ها هماهنگی پدید نیامد تا بتوانیم در حقوق و دستمزد در کشور تنظیم‌گری درستی داشته باشیم.

درحالی که رویه سال‌های قبل در کشور این بود که به همان اندازه که حقوق کارمندان افزایش پیدا کند، حقوق کارگران نیز افزایش پیدا کند و این هماهنگی چیزی نبود که تازه بخواهیم آن را ایجاد کنیم. اما همین هماهنگی که از قبل وجود داشته، آن سال رعایت نشد. حال اینکه چرا به‌هم خورد، دلیلش این است که در اسفند ۹۸ دولت وقت تصمیم گرفت هم‌زمان با تغییر مجلس، در نحوه پرداخت حقوق کارمندان نیز تغییری ایجاد کرده و از این طریق محبوبیت کسب کند. طی این تصمیم مقرر شد دستگاه‌های اجرایی که

منابعی در قالب رفاهیات و اضافه کاری و سایر پرداخت‌های غیرمستمر دارند، این منابع را در قالب فوق‌العاده ویژه موضوع بند ۱۰ ماده ۶۸ قانون مدیریت خدمات کشوری، به احکام کارمندی نیروهای خود اضافه کنند تا حقوق مستمر آن‌ها را بالا ببرند؛ یعنی مثلاً سازمان برنامه و بودجه که در سرفصل رفاهیات، منابع داشت، این را به جای آنکه در رفاهیات پرداخت کند که روی حکم ننشیند و در حقوق بازنشستگی فرد محاسبه نشود، این منابع را در قالب فوق‌العاده ویژه بیاورد تا در حکم بازنشستگی فرد نیز مبنای محاسبه قرار بگیرد.

در ظاهر امر این خیلی خوب است؛ اما دستگاه‌های اجرایی که منابعی برای رفاهیات نداشتند؛ مثل آموزش و پرورش و نظامی‌ها و بازنشسته‌ها، رشد حقوق و دستمزدشان کمتر از تورم نگه داشته شده بود و صرفاً حقوق و دستمزد افرادی که دستگاه‌های محل خدمت آن‌ها منابع مالی کافی برای رفاهیات داشت، ۵۰ درصد افزایش پیدا کرد. سال ۹۹ این مسئله موجب شد سایر اقشار نظیر معلمان و کارگران و نظامیان و بازنشستگان نیز اعتراض کنند. این اعتراض ابتدا حقوق نظامیان را بالا برد و سپس افزایش حقوق بازنشستگان را به همراه داشت و حقوق آن‌ها را هم‌تراز کردند. سپس موجب اعتراض معلمان شد و رتبه‌بندی را پیشنهاد کردند و بعد از آن کارگران معترض شدند و در سال ۱۴۰۱ حقوق کارگران را با درصد زیادتری بالا بردند و بزرگ‌ترین کارفرمای نیروهای کارگری هم که خود دولت است و به‌نوعی هزینه‌های دولت بالا رفت. افزایش حقوق تمامی این اقشار به شرطی خوب بود که منابع درستی هم برای این کار پیش‌بینی می‌شد. اما آنچه مایهٔ تأسف است اینکه همهٔ این‌ها از محل تورم تأمین شده است.

پس اینکه می‌بینیم از سال ۹۸ به این طرف موج تورمی داریم، بخش زیاد آن در کسری بودجه ناشی از این افزایش‌های لجام‌گسیخته در هزینه‌های دولت نهفته است و به‌خاطر تصمیماتی از این دست رخ داد. اینکه این تصمیمات در یکجای دولت گرفته می‌شود و آن طرف هم کسری بودجه به تورم منجر می‌شود، خودش ناهماهنگی دیگر است؛ اما در خود افزایش حقوق و دستمزد، این ناهماهنگی وجود داشته و الان هم متأسفانه همین مسیر مجدداً در حال تکرار شدن است.

به هر حال این ناهماهنگی واقعاً مشهود است و خیلی به چشم مسلح نیاز ندارد و نتیجه هم این است که مثلاً سیاست‌های مالی ما با سیاست‌های پولی همخوانی ندارد و همچنین وضع هزینه با درآمد‌ها ناهمخوان است. همهٔ این‌ها از کژکارکردی‌هایی ناشی می‌شود که در حوزه

سیاست‌گذاری وجود دارد و عمدهٔ این‌ها را می‌توان به نوعی به ناهماهنگی در خط‌مشی‌گذاری و سیاست‌گذاری ربط داد؛ چه در درون دولت و چه بین قوا.

در حوزهٔ ساختار کلان و آن طراحی و معماری کلان دولت، نکتهٔ مهمی که وجود دارد و دربارهٔ آن می‌توان بحث کرد، این است که پویایی تغییرات ساختار کلان اصلاً تابع طراحی مشخصی نیست؛ یعنی ما برچه اساس و با چه تطور و جریان‌سازی و زیربنایی می‌خواهیم طراحی کلان دولت را انجام دهیم؟ مثال عرض می‌کنم، سازمان خصوصی‌سازی طی قانونی ایجاد می‌شود و قرار بوده تا فلان مدت کار کند و همهٔ دارایی دولت را که مشمول واگذاری است، بفروشد و تمام شود؛ اما همچنان وجود دارد. سازمان ملی زمین و مسکن برای کارویژه‌های طراحی شده که واقعاً امروز توجیهی ندارد. همچنین در زمانهٔ توسعهٔ ابزارهای مشتق بازارهای مالی، فلسفهٔ وجودی شرکت بازرگانی دولتی در هاله‌ای از ابهام است.

به هر حال ما به لحاظ ساختاری آن چیزی که از ساختار کلان دولت می‌بینیم، کوه یخی است که عمدهٔ حوادث و واقعیت‌های میدانی آن زیر آب قرار گرفته و ما تکه‌ای از آن را بالای آب می‌بینیم. مثلاً همین وزارت امور اقتصادی و دارایی، اقتصادش کجاست؟ اصلاً سیاست‌گذاری اقتصادی با این وزارتخانه نیست. ما دو گونه سیاست اقتصادی داریم؛ سیاست پولی و سیاست مالی. سیاست پولی با بانک مرکزی است و سیاست مالی را هم عملاً سازمان برنامه و بودجه می‌نویسد و در عمل، سیاست‌گذاری اقتصادی در وزارت اقتصاد صورت نمی‌گیرد. بانک مرکزی هم کاملاً مستقل از وزارت اقتصاد است و ارتباط ساختاری با آن ندارد. خود رئیس دولت تصمیم می‌گیرد که چه کسی در آنجا قرار بگیرد و ذیل خود ریاست‌جمهوری هم تعریف شده است و اصلاً ذیل وزارت اقتصاد تعریف نشده است. از این مسائل که بگذریم، سیر تطور وزارتتی که قبلاً اسمش بازرگانی و دارایی بوده، وزارتتی که اسمش خزانه بوده، چه شده که به این نقطه و کارویژهٔ امروز رسیده و این سیر تطور را باید ببینیم تا متوجه شویم چه شده که این معماری کلان به این نقطه رسیده است؟ لذا باید آن پویایی را بازطراحی کرد.

مثال دیگر همین وزارت بازرگانی است؛ وزارت بازرگانی با وزارت صنعت و معدن دائماً ادغام و تفکیک می‌شوند و سؤال این است که چه چیزی دارد به این کار شکل می‌دهد؟ آن کلان مسئله چه بوده است؟ یا مثلاً سازمان برنامه و سازمان اداری و استخدامی هم دائماً ادغام و تفکیک می‌شوند. اصل داستان چیست و کلان مسئله در

اینجا چه بوده که با این ادغام و تفکیک‌ها حل نشده است؟ اگر بخواهیم واقعاً ساختار کلان دولت را طراحی کنیم و بسازیم، با چه زیربنا و شالوده‌ای باید آن را طراحی کرده و بسازیم؟ مثلاً نظریهٔ دولت‌مان چیست؟ این‌ها را واقعاً نداریم و آن پویایی که گفتیم، منظورم تحرکات درونی اقتصاد سیاسی است که به تغییر ساختارها منجر می‌شود. ما سازمانی داریم به نام سازمان بنادر و کشتیرانی. سازمانی داریم به نام گمرک. سازمانی داریم به نام سازمان اموال تملیکی (منظور سازمان جمع‌آوری و فروش اموال تملیکی است) بخش بزرگی از درآمد هرسهٔ این سازمان‌ها مربوط به فعالیتی است به اسم کانتینرداری و انبارداری. تا شما کانتینرداری و انبارداری را فهم نکنید، نمی‌توانید تشخیص دهید که آیا این‌ها باید با هم ادغام شوند یا جدا شوند و فرایندهای آن‌ها چگونه باید بازطراحی و دیده شود؟ اینکه چگونه از فهم انبارداری و کانتینرداری به ساختار مناسب برای بنادر و کشتیرانی و گمرک و اموال تملیکی برسیم، آن پویایی است که از آن صحبت می‌کنم. تا آن کسب‌وکار اصلی فهم نشود، حتی نمی‌توانیم تفسیر دقیقی از چرایی تغییرات قبلی پیدا کنیم؛ یعنی اگر پرسیده شود آیا سازمان اداری و استخدامی و سازمان برنامه و بودجه باید با هم باشند یا نه؟ برای پاسخ آن باید آن پویایی که در فعالیت تنظیم و توزیع برخورداری‌ها و امکانات در دولت اتفاق می‌افتد، فهم شود. در دولت سه‌جور امکانات برای بخش دولتی توزیع می‌شود؛ امکانات مالی، امکانات فیزیکی و امکانات انسانی. منابع انسانی را سازمان اداری و استخدامی توزیع می‌کند و منابع مالی را سازمان برنامه و بودجه و دارایی‌ها را وزارت اقتصاد در حوزهٔ خزانه‌داری تنظیم می‌کند. این سه مورد با همدیگر چه تناظری دارند و چه الگویی از هماهنگی باید میان آن‌ها برقرار باشد که بتوان متناسب و متوازن دست به توزیع امکانات زد؟ یک جا نیرو می‌دهید، اما بودجه نیست و یک جا می‌خواهید بودجه بدهید و نیرو کمتر است و اصلاً نیروی متناسب با کار دیده نشده و حال این نامتوازن‌ها را چگونه باید حل کرد؟ آیا باید این سه کانون توزیع امکانات متمرکز شوند؟ اگر متمرکز شوند، تمرکز قدرتشان ایجاد فساد نخواهد کرد؟ اگر متمرکز نباشند، چگونه باید هماهنگ عمل کنند؟ پاسخ به این سؤالات است که باید به ساختار کلان دولت شکل بدهد. پس این مسئلهٔ مهمی است که در سطح ساختار کلان، خود را نشان می‌دهد.

سطح دوم بحث شوراها بود. درخصوص شوراها موضوع مهم این است که قرار بود، شوراها نقش تصمیم‌سازی داشته باشند؛ ولی نقش تصمیم‌گیری پیدا کردند. تفاوت این دو

چیست؟ در نقش تصمیم‌سازی، افرادی را جمع می‌کنم و دیگران و ذی‌نفعان را در تصمیمی که می‌خواهم طراحی کنم، مشارکت می‌دهم که زاویهٔ نگاه آن‌ها را هم در تصمیم دخیل کنم؛ ولی نهایتاً من تصمیم می‌گیرم و تصمیم پای من نوشته می‌شود؛ اما وقتی گفته می‌شود که تصمیم‌گیرنده شورا باشد، این یعنی تصمیمات متولی و مسئولی ندارد و کسی بابت تصمیمات پاسخگو نخواهد بود. مهم‌ترین کارکرد ایجاد نهاد شورایی متولی‌زدایی است. متولی‌زدایی به این معناست که من تصمیم می‌گیرم؛ اما متولی آن نیستم. خود شورا هم چندان تعیین‌کنندهٔ تصمیمات نیست؛ بلکه دبیرخانه است که پخت‌وپز تصمیم را برعهده دارد. به عبارت دیگر آشپزخانهٔ دبیرخانه، شورا است که در دستگاه متولی مستقر است؛ اما پاسخگوی تبعات تصمیمات شورا است، نه دستگاه یا مدیر آن.

مسئلهٔ اینجاست که هر دستگاهی به تناسب تصمیماتی که می‌خواهد بگیرد، ولی نمی‌خواهد آن را به گردن بگیرد، شورایی ایجاد می‌کند و کارکرد آن شورا متولی‌زدایی می‌شود. پس راه‌حل پیشنهادی، توسعهٔ نهادهای شورایی در سطح تصمیم‌سازی است. شوراها باید از تصمیم‌گیری منع شوند و هر تصمیمی باید متولی مشخص داشته باشد. شأن شورا صرفاً مشورت‌گرفتن است؛ نه صدور تصمیم.

موضوع سوم بحث کلان گفتمان هر دولت است که بقیه باید حول آن، وحدت گفتمانی پیدا کنند. ما می‌گوییم مثلاً گفتمان این دولت، مردمی‌سازی است. من مردمی‌سازی را یک جور تعریف می‌کنم و شما یک‌جور تعریف می‌کنید و دیگری هم به شکل دیگری تعریف می‌کند؛ تعاریفی که تا به میدان عمل برسند، نسخه‌های عملکردی متفاوتی تولید می‌کنند؛ حتی کاملاً نقیض یکدیگر. من می‌گویم برای اینکه بخش خصوصی که بخش مردمی است، بتواند کار کند، باید مداخلات قیمتی را به حداقل برسانم. شما می‌گویید برای اینکه مردم ذی‌نفع قیمت نهایی‌اند و باید آسیب کمتری ببینند و به تورم دچار نشوند، من قیمت‌گذاری دستوری انجام می‌دهم. دقیقاً خلاف همدیگر و هر دو هم شعار مردم را سر می‌دهیم. اینکه مردمی‌سازی چیست، مسئله است. اگر خود کسی که دارد گفتمان را مطرح می‌کند، تفسیر و تأویل نکرده باشد، هرکسی می‌تواند آن را تفسیر و تأویل کند. این نشان می‌دهد که ما در تفسیر و تأویل کلام و گفتمان، دچار چالش هستیم و نمی‌توانیم تفسیر کنیم که اقتضای این گفتمان در میدان عمل کدام سیاست‌ها و خط‌مشی‌هاست. لذا هرکسی ساز خودش را می‌زند و هرکسی برداشت خودش را اجرا می‌کند. پس نقش هماهنگی در تفسیر و تأویل آن گفتمان

به سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها مختل می‌شود.

حال وارد لایهٔ ابزاری می‌شویم. در لایهٔ ابزاری با هر سهٔ این‌ها کار داریم؛ یعنی وقتی می‌گوییم باید بحث خط‌مشی‌گذاری را استاندارد کنیم، اولش این است که چه کسی باید کدام تصمیم را در مسئلهٔ ساختار کلان بگیرد. مثلاً می‌خواهیم برای عملکرد بانک‌های دولتی تصمیم بگیریم، آیا بانک مرکزی باید تصمیم بگیرد یا وزارت اقتصاد؟ چه کسی باید کدام تصمیم را بگیرد؟ این امر خیلی مسئلهٔ مهمی است. وقتی بحث استانداردسازی خط‌مشی‌گذاری را تعریف می‌کنیم، خیلی برای ما به لحاظ ابزاری مهم است که چه کسی خط‌مشی‌گذاری را انجام می‌دهد؛ چون ابتدا که خط‌مشی گذاشته می‌شود، نمی‌توانیم آن خط‌مشی را قضاوت کنیم که آیا خوب است یا بد. قاضی در اینجا کیست؟ همان طور که دربارهٔ انتخاب خط‌مشی اختلاف نظر وجود دارد، دربارهٔ قضاوت در باب خط‌مشی‌ها هم اختلاف نظر وجود دارد. بهترین قاضی در اینجا تاریخ است. برای اینکه تاریخ خواندنی باشد و تصمیمات حافظه‌دار باشند، باید اول مشخص کنیم که متولی تصمیمات کیست؟ متولی تصمیمات اگر مشخص نباشد، می‌تواند ادعا کند خودش هم صبح جمعه باخبر شده است.

لایهٔ دوم نهاد شورایی است و گفتیم باید کارکرد تصمیم‌گیری را کنار بگذاریم و تصمیم‌سازی کند؛ نهاد شورایی مهم است و اتفاقاً در فرایند خط‌مشی‌گذاری باید مشارکت ذی‌نفعان را به‌عنوان الزام ببینیم؛ اما اینکه ذی‌نفعان در تصمیم‌سازی مشارکت کنند، تنها لازمهٔ خط‌مشی‌گذاری خوب نیست؛ نوشتن اسناد پشتیبان و ثبت و ضبط آن‌ها را نیز باید به‌عنوان الزام ببینیم. مطالعات اجتماعی دربارهٔ آثار و تبعات و پیامدسنجی را باید به‌عنوان الزامی ببینیم؛ اما درنهایت، تصمیم‌گیرنده باید یک نفر باشد. وقتی می‌پرسیم مثلاً آقای فلان عملکردش چه بوده و روزمه‌اش چیست، یک روزمه ندهند که فلانی روی این پست‌ها نشسته، بلکه یک روزمه بدهند که این عملکردها را داشته و این تصمیمات را گرفته است. متولی این تصمیمات موفق یا غیرموفق ایشان بوده است؛ یعنی باید ارتباط بین تصمیمات با تصمیم‌گیرنده‌ها حافظه‌دار شود و این امر مبنای ارزیابی ما از افراد شود. اگر این امر حاصل شد، آن وقت نتایج تصمیمات گرفته‌شده را با اسناد پشتیبانی باید مقایسه کنیم که فرد تعریف کرده است.

تیمی در سال ۹۹ شمرد که در یک سال چند بار سیاست‌گذاری درخصوص مرغ و تخم‌مرغ اتفاق افتاده است. هفده بار در یک سال تصمیمات وزارت جهاد، وزارت

صمت و گمرک درخصوص مرغ و تخم‌مرغ تغییر پیدا کرد. این تولیدکنندهٔ بیچاره در اینجا باید چه کار کند؟ این کیفیت سیاست‌گذاری و خط‌مشی‌گذاری ماست. باری به هر جهت و آزمون و خطایی کار می‌کند و وقتی که اینگونه است، خیلی راحت از این خط‌مشی‌گذاری‌ها سوءاستفاده می‌شود. دلایل این خطاهای تصمیم‌گیری در خیلی موارد، تشخیص اشتباه است و در خیلی موارد، منافع فردی یا سیاسی است. از آن جهت که مثلاً اگر من الان خودرو را در بورس کالا عرضه کنم، قیمت خودرو نسبت به این چیزی که رسمی اعلام می‌شود، بالاتر می‌رود. بعد مردم می‌گویند قیمت خودرو را زیاد کرد و فلان و بهمان انجام داد. در اینجا من نمی‌خواهم افزایش قیمت‌ها را به گردن بگیرم؛ چون پای منافع سیاسی در کار است. درحالی که تشخیص می‌دهم کار درست، آن است؛ ولی نمی‌خواهم هزینهٔ سیاسی آن را به گردن بگیرم و مواردی از این دست. البته در خیلی از موارد هم رانت وجود دارد و در همین مثال مرغ و تخم‌مرغ که گفتم و مثال‌های مشابه، بسیاری از قاعده‌گذاری‌ها و بخشنامه‌هایی که برای منع واردات یا صادرات کالاها صادر می‌شود، کاملاً رانتی است. من کالایی را وارد کردم و می‌خواهم دیگران، آن را وارد نکنند و با قیمت بیشتر بفروشم. درنتیجه سه هفته جلوی واردات فلان کالا را می‌گیرم؛ به همین راحتی.

یک جاهایی دولت باید خودش را مقید کند. ما در قوانین نمونه‌هایی داریم که برای مقید کردن دولت پیش‌بینی شده؛ ولی به آن عمل نشده است. مثلاً یک مورد آن مادهٔ ۲۴ قانون بهبود محیط کسب‌وکار است که الان وزارت اقتصاد دارد آن را پیگیری می‌کند که اجرایی شود و بخش دولتی را ملزم می‌کند که قبل از هر تغییر در مقررات، در مدت زمانی قبل از آن، این تغییرات را اعلام کند. این امر اگر اجرایی شود، تا حدی می‌تواند مسئله را حل کند؛ اما هنوز اجرایی نشده است. یا مثلاً در برخی کشورها که در آن‌ها نظام حقوقی عرفی حاکم است، می‌گویند اگر شما خسارتی به کسی وارد کردید و هیئت‌منصفه تشخیص داد که شما مقصر این خسارت هستید، باید جبران‌ش کنید؛ هرچند که دولت باشید؛ یعنی مثلاً بخش خصوصی می‌تواند برود از دولت شکایت کند که تو اینجا در این کار کوتاهی کردی و این تصمیم اشتباه را گرفتی و به من این‌همه خسارت وارد کردی و از طریق دستگاه قضایی از دولت بابت تصمیمات اشتباه خسارت می‌گیرند. یک‌سری از این‌گونه رفتارها می‌تواند دست‌وپای دولت را در سیاست‌گذاری‌های اشتباه جمع کند؛ ولی این‌ها بیشتر ناظر به بخش خصوصی است و ناظر به نقش ستادی و راهبری و سیاست‌گذاری خود

دولت نیست. آنجا باید خود دولت مدعی باشد و خود دولت باید کیفیت خط‌مشی‌گذاری‌ها را در بلندمدت رصد کند که مثلاً بگویید آقای فلانی تو در دوران مسئولیت در سال فلان تا فلان، این تصمیمات را گرفتی و مستند به این پیوست‌نگاری که انجام دادی، قرار بوده خروجی‌ها چنین باشد؛ اما چنان است. باید بیایی و پاسخگو باشی.

اگر مسئولیت وجود نداشته باشد و پاسخگویی هم نباشد، صندلی مدیریت برای همه صندلی شیرینی است و می‌آیند و روی آن می‌نشینند و به هم دستور می‌دهند و خیلی هم خوش می‌گذرد. اگر این پاسخگویی ایجاد شود، آنگاه سره از ناسره تشخیص داده می‌شود و دیگر کسی جرئت نمی‌کند مسئولیتی بپذیرد؛ چون می‌گوید من باید دربارهٔ تصمیمی که می‌گیرم، پاسخگو باشم. منی که سوادش را ندارم تا تشخیص بدهم این چیزی که اینجا می‌نویسم چه تبعاتی ایجاد می‌کند، در این عرصه وارد نمی‌شوم. درنتیجه کسی می‌آید که این کار را هم بلد باشد. لذا باید به این سمت حرکت کنیم. پس یکی از آن مطالبی که ما در سند تحول دولت در بحث نظام اداری گنجاندیم، بحث ارتقای کیفیت خط‌مشی‌گذاری است.

موضوع سوم کلان‌گفتمان است و سؤال این است که دولت گفتمان کلان خودش را چگونه می‌خواهد اعمال کند و نظارت کند که آیا سیاست‌گذارانش آن کلان‌گفتمان را رعایت می‌کنند یا نه. این هم باید در قالب همین ابزار بهبود خط‌مشی‌گذاری اتفاق بیفتد. در اینجا من سه لایه را مطرح کردم که ابزارم برای ارتقای این سه لایه، استاندارد کردن خط‌مشی‌گذاری است. استاندارد هم به این معنا نیست که بر خط‌مشی‌گذاری در حوزهٔ کشاورزی همان قواعدی حاکم شود که بر خط‌مشی‌گذاری در حوزهٔ اقتصاد اعمال می‌شود. این کار فرایندی است که باید منعطف و چابک باشد و در جایی که من به تصمیم فوری نیاز دارم، بتوانم بخش‌هایی را نادیده بگیرم و کنار بگذارم و بگویم که این‌ها بنابر این اقتضائات هستند؛ مثلاً بگویم بنابر پیشنهاد من و تأیید آقای وزیر نیاز نیست این سه اقدام را به‌عنوان مقدمات انجام دهیم؛ ولی ثبت همین دلایل عدول از استاندارد هم خودش جزو موارد لازم است. مسئولیت حذف فلان گام یا فلان الزام از فرایند صدور خط‌مشی‌ها بر عهدهٔ فلان مقام است و مسئولیت آنچه که من در اینجا می‌نویسم و به‌عنوان اقدامات مقدماتی برای سیاست‌گذاری و خط‌مشی‌گذاری‌ام پیشنهاد می‌کنم، بر عهدهٔ من است و هرکسی باید در سطح خودش سنجیده شود و سوابق آن باید ثبت شود. من با چه پیش‌بینی‌هایی از عواقب، این بستهٔ سیاستی را پیشنهاد داده‌ام؟ حال باید

دربارهٔ آن پاسخگو باشم و ارزیابی عملکرد مدیران، تازه اینجا معنی پیدا می‌کند. مدیر اجرایی با عملکردش که مثلاً پل و جاده ساخت، ارزیابی می‌شود؛ چون محصولش فیزیکی است و شامل خدمت و تولیدی می‌شود که مشهود است؛ اما هرچه در لایهٔ بالاتری باشیم، محصول مدیریت خط‌مشی است و اگر شما نتوانید برای خط‌مشی، متر و معیاری داشته باشید که در گذر زمان بتوانید آن را ارزیابی کنید، به‌طور کل ارزیابی عملکرد مناسبی ندارید. ارزیابی عملکرد مدیران در سطوح راهبردی‌تر، صرفاً با ارزیابی خط‌مشی‌گذاری آن‌ها فهمیدنی‌تر و سنجیدنی‌تر است.

حال اگر بخواهیم وارد فرایند خط‌مشی‌گذاری در دولت شویم، به‌نظر من کل فرایند خط‌مشی‌گذاری در آن باید با نگاهی باشد که انعطاف لازم را داشته باشد؛ اما در عین حال یک جا ثبت و ضبط شده باشد. در قانون مدیریت خدمات کشوری بندی دربارهٔ ایجاد بانک اطلاعات مدیران گنجانده شده و قبل از آن ما اصلاً جایی اطلاعات مدیران را گردآوری نمی‌کردیم و جایی اطلاعات نداشتیم که چه کسانی در مملکت، مدیر کل به بالا بودند. آن چیزی هم که ایجاد شد، فقط مشخصات سحلی این‌ها را ثبت و ضبط کرد. درحالی که من این‌گونه می‌فهمم که بانک اطلاعات مدیران به این معناست که عملکرد آنان چگونه بوده و با چه معیاری سنجیده می‌شود؟ مثلاً وقتی شما فرم ارزشیابی عملکرد وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های اجرایی را که نگاه می‌کنید، آموزش‌هایی که فرد دیده و کتابی که تألیف کرده، در آن قرار داده شده است؛ اما منظور من این‌ها نیست. منظور من این هم نیست که اولاً بنویسم قرار بوده که چه کارهایی انجام دهم و بعد اشاره کنم که من این کارها را کرده‌ام. اتفاقاً مهم‌ترین رکن در ارزشیابی عملکرد، توافقات عملکردی است. توافقات عملکردی حول همین خط‌مشی‌گذاری شکل می‌گیرد. بعد تصمیمات و سیاست‌گذاری و خط‌مشی‌گذاری مرا در زمان تصدی مسئولیت‌م ناظر به این راهبردی که تعریف کرده، می‌سنجد که آیا من آن اسناد پشتیبانی را که برای تصمیمات‌م ایجاد کرده‌ام، ناظر به تحقق این اهداف، محقق شده یا نه؟ لذا به‌نظر من اصل داستان این است و ابزاری که برای ارتقای هماهنگی درونی دولت در هر سه لایه به آن نیاز داریم، مستند کردن و استاندارد کردن خط‌مشی‌گذاری است. می‌توانید به سند تحول دولت مراجعه کنید که بندی در این باره گنجانده شده و به‌نظر من می‌تواند آن نقش هماهنگی دولت را در هر سه لایه تقسیم کار، سامان‌دهی نهادهای شورایی و وحدت گفتمان تقویت کند. ●

تأملی بر تاریخچه حکمرانی با تأکید بر اندیشه

مارک بویرو شهید سید محمد باقر صدر



محمد جان نثاری
پژوهشگر مدیریت دولتی

واژه حکمرانی ترجمه متداول کلمه «governance» است. این کلمه واژه‌ای انگلیسی است که از زبان فرانسه قدیم که خود ریشه در زبان لاتین دارد، گرفته شده است. ریشه یونانی این واژه به سکنداری کشتی اشاره می‌کند (Laurence ۲۰۱۰). به‌طور کلی از نظر لغوی این واژه به فرایند قانونی کنترل و راهبری تصمیمات اشاره دارد (دیکشنری آنلاین لانگمن). مسئله این نوشتار تعریف حکمرانی نیست؛ اما به جهت ارتباط خواننده با این نوشتار در ابتدا به تعریف مختار حکمرانی می‌پردازیم.

اینکه حکمرانی چیست و چه تعریفی دارد، تقریباً بین اندیشمندان اتفاق نظری وجود ندارد. هر اندیشمندی از منظر زاویه دید خود به حکمرانی می‌نگرد. شاید بتوان گفت با ورود هر محقق یا نهادی در عرصه نظریه‌پردازی حکمرانی یا اعمال حکمرانی، تعریف متفاوتی شکل گرفته است. تعریف مختار حکمرانی در ادبیات متعارف عبارت‌اند از: «فرایند تابع کردن کنشگران و هماهنگی کنش‌ها مبتنی بر ارزش دموکراسی و تمرکززدایی از دولت با نقش‌آفرینی جامعه مدنی (فعالان اجتماعی و اقتصادی، نهادهای جامعه‌محور و گروه‌های ساختارنیافته، رسانه و...) در موقعیت تنوع و تضاد اهداف با پیوندهای رسمی و غیر رسمی است». براساس این تعریف می‌توان موضوع حکمرانی را فرایند اداره و تصمیم‌گیری (از بُعد مدیریتی) یا اعمال اقتدار (از بُعد سیاسی) یا هماهنگی کنش‌ها (از بُعد جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی) در نظر گرفت و نیز کلان مسئله حکمرانی را فرایند اداره و تصمیم‌گیری امور در موقعیت گسترش ذی‌نفعان مختلف با ویژگی پیوندهای رسمی و غیر رسمی در ابعاد محلی تا بین‌المللی دانست.

در کنار تعریف مفاهیم از بهترین روش‌ها برای درک هر مفهوم، شناخت تاریخچه آن است. شاید فهم صحیح از حکمرانی جز با بررسی تاریخی این مفهوم روشن نشود. بنابراین بررسی تاریخی حکمرانی می‌تواند به فهم بهتر کمک کند. برای درک تاریخچه حکمرانی در ادبیات غربی پروفیسور مارک بویرو انتخاب شده است؛ زیرا این متفکر آثار متعددی در حوزه حکمرانی دارد که برای مثال می‌توان به کتاب حکمرانی، مقدمه‌ای بسیار کوتاه اشاره کرد. همچنین علامه سیدمحمدباقر صدر از اندیشمندان بزرگ جهان اسلام است که در حوزه نظام‌سازی و اداره جامعه کتاب‌های متعددی در این باره به نگارش درآورده است. برای مثال به کتاب اقتصاد ما و کتاب اسلام راهبر زندگی می‌توان اشاره کرد. از این رو تلاش شده با بیان تاریخچه حکمرانی براساس اندیشه مارک بویرو و شهید صدر، مفهوم حکمرانی روشن شود.

تاریخچه حکمرانی از منظر مارک بویرو

با الهام از مارک بویرو نظریه‌پرداز حکمرانی در کتاب «حکمرانی، مقدمه‌ای بسیار کوتاه» سیر تحولات حکمرانی را می‌توان به سه دوره کلی حکمرانی قدیم، افول حکمرانی (حکومت) و حکمرانی جدید تقسیم کرد. شایان ذکر است که قبض و بسط یا افول و رونق حکمرانی با نقش‌آفرینی مردم در اداره امور رابطه مستقیم دارد؛ به عبارت بهتر هرگاه مردم یا جامعه مدنی اداره امور را در اختیار داشته باشد، حکمرانی معنا می‌یابد و هرگاه دولت یا نهاد خاص اداره امور را برعهده بگیرد، حکمرانی افول می‌یابد و حکومت شکل می‌گیرد. پس می‌توان گفت که حکمرانی و حکومت دو سر طیف هستند؛ هرگاه نقش‌آفرینی جامعه مدنی پر رنگ شود، به حکمرانی نزدیک می‌شویم و هرگاه نقش‌آفرینی دولت پررنگ شود، به حکومت نزدیک می‌شویم.

الف) دوره حکمرانی قدیم

پیش از شکل‌گیری دولت-ملت‌ها، واحدهای سیاسی شامل قبیله‌ها و امپراطوری‌ها بودند و قبیله‌ها جوامع ابتدایی بودند که برای تصمیم‌گیری و اداره امور، خود زمام اداره امور را برعهده داشتند. امپراطوری‌ها نیز برای قرن‌ها مهم‌ترین صورت‌بندی سیاسی در جهان بودند و نظم داخلی و مناسبات خارجی ویژه خود را دنبال می‌کردند در این دوره به‌طور کلی اداره امور از طریق تعامل و همکاری میان فئودال‌ها و کلیساهای عموم مردم با نهاد مذهب انجام می‌شد و نهاد مذهب با پادشاهان شکل می‌گرفته است. این دوره از لحاظ زمانی تقریباً قبل از شکل‌گیری پیمان وستفالی است. (زید آبادی، ۱۳۹۷)

ب) دوره حکومت (افول حکمرانی)

پس از رنسانس غربی و نتایج آن که شامل نفی مرجعیت کلیسا و شکل‌گیری جنگ داخلی مذهبی و قتل عام میان کاتولیک‌ها و پروتستانیسم‌ها بود، درنهایت پس از ۳۰ سال جنگ و خونریزی، اروپایی‌ها ناگزیر به پذیرش تسامح و مدارای مذهبی و ایجاد حاکمیت ملی جداگانه در مرزهای جغرافیایی مشخص سوق داده شدند. پس از پایان جنگ سی‌ساله، در اکتبر سال ۱۶۴۸ میلادی در شمال غربی سرزمین‌های آلمانی در منطقه‌ای به نام «وستفالی» جلسه‌ای تشکیل دادند و درباره تأسیس واحدهای سرزمینی مستقل و دارای حاکمیت به توافق رسیدند. پیمان وستفالی آغازی بر گذار از نظام حقوقی مبتنی بر شریعت به نظام حقوقی مبتنی بر تابعیت یا ملیت بود.

به عبارتی پیمان وستفالی آغازی بر افول حکمرانی است؛ زیرا با شکل‌گیری دولت-ملت‌ها، دولت‌ها به‌عنوان یک نهاد، کارویژه خود را از جلوگیری از هرج‌ومرج تا تأمین منافع عمومی آغاز کردند و نقش‌آفرینی جامعه مدنی کمرنگ شد. دولت‌ها به تبع مسئولیت تأمین منافع عمومی، وابسته به سلسله‌مراتب بوروکراتیک نه‌چندان کوچکی هستند که در آن بازیگران اجتماعی در فرایند اداره امور مشارکت چندانی ندارند. بوروکراسی به‌عنوان نظام اداری دولت پس از جنگ جهانی دوم تا دهه ۱۹۷۰ شدت گرفت. به‌طور خلاصه با شکل‌گیری نظریه دولت-ملت، فرایند اداره امور از طریق دولت مقتدر شکل می‌گیرد و در این دوره نوع افول‌یافته حکمرانی، بوروکراسی است.

ج) حکمرانی جدید

مشکلات ایده حکومت در چهارچوب نظریه دولت-ملت از جمله جنگ جهانی، دولت به‌عنوان موجودیت متحد و مقتدر که افراد در آن فرهنگ و منافع مشترک دارند، باعث شد دوباره واژه حکمرانی احیا شود. با وقوع جنگ جهانی اول و تردید در فلسفه نظریه دولت - ملت که با هدف جلوگیری از جنگ داخلی و جنگ خارجی پایه‌ریزی شده بود و همچنین شکل‌گیری نظریات مدرن علوم اجتماعی و به تبع آن نظریه‌های نوین سازماندهی اجتماعی و از بین رفتن ایمان به بوروکراسی و گسترش شکل‌های بازار گونه و شبکه‌ای، نظریه دولت - ملت با چالش روبه‌رو شد.

این نظریات اجتماعی ساختارهایی را ارائه می‌دهد که به توصیف و تبیین انواع مختلف هماهنگی می‌پردازد. ترکیب سه نوع ساختار سلسله‌مراتب، بازار و شبکه بر شکل خاصی از حکمرانی مبتنی‌اند. این نظریات سازمان، تصمیم‌گیران را به سمت اصلاح حکمرانی شرکت‌ها، نهادهای عمومی و امور جهانی سوق داده‌اند و به پیدایش شیوه‌ها و دستورالعمل‌های نوین حکمرانی کمک کرده‌اند. (بویرو، ۱۳۹۷)

در دهه ۱۹۸۰ میلادی با تغییر نظریات علوم اجتماعی و جهانی‌شدن، جوامع به سمت دموکراتیک‌شدن حرکت می‌کنند و اداره امور توسط بازیگران متکثر اجتماعی شکل می‌گیرد، همچنین باید در نظر داشت که حکمرانی جدید با پیشرفت تکنولوژی‌ها و شکل‌گیری فضای مجازی به سمت جهانی‌شدن و حکمرانی جهانی حرکت می‌کند.

به عبارت بهتر می‌توان گفت حکمرانی ناشی از تغییر در کنشگران و تغییر در گستره و نوع کنش حکومت است. قبلاً تصور این گونه بود که فقط دولت‌ها هستند که حکومت می‌کنند؛ اما پس از شکل‌گیری مفهوم حکمرانی، مشاهده شد که بازیگران متعدد و متکثری دخیل هستند که هر کدام به نوبه خود، اثرگذاری خاصی دارند. پیش‌تر تصور می‌شد که فعل حکومت، صرفاً قانون‌گذاری و اجرای آن است؛ اما پس از شکل‌گیری مفهوم حکمرانی، این نتیجه به دست آمد که فعل حکومت بسیار گسترده‌تر است و با حوزه‌های دیگری مثل زبان، هنجارهای اجتماعی، نهادها و... ارتباطی تنگاتنگ دارد. (مخدومی، ۱۳۹۹)

تاریخچه حکمرانی در اندیشه شهید سیدمحمدباقر صدر

پیش از پرداختن به تاریخچه حکمرانی در اندیشه شهید صدر باید به این پاسخ داد که آیا مفهوم حکمرانی در اندیشه شهید صدر جایگاهی دارد یا خیر؟ در صورتی می‌توان از تاریخچه حکمرانی در اندیشه شهید صدر صحبت کرد که مؤلفه اصلی

دوره‌های حکمرانی	ادارهٔ امور توسط:
حکمرانی قدیم	نهاد قبیله و نهاد مذهب در تعامل با امپراطوری‌ها
حکومت (افول حکمرانی)	دولت از طریق ساختار بوروکراسی
حکمرانی جدید	بخش مردمی و بخش خصوصی در تعامل کارآمد با دولت؛ مشارکت حداکثری جامعهٔ مدنی در اوضاع نظم نوین جهانی

در اندیشهٔ مارک بویور حکمرانی جدید با چند ویژگی همراه است:

- حکمرانی از جانب نظریات علوم اجتماعی و جوامع با پدیدهٔ دموکراتیک‌شدن روبه‌روست.
- در حکمرانی جدید تمرکز بر نهاد رسمی دولت برای فرایند ادارهٔ امور کمرنگ شده است.
- حکمرانی جدید در فضایی پدیدار شده است که ادارهٔ امور بسیار پیچیده است؛ زیرا آرایش‌های اداری با ترکیبی از سلسله مراتب، بازار و شبکه شکل گرفته‌اند.
- در حکمرانی جدید ذی‌نفعان مختلف با پیوندهای رسمی و غیررسمی در حال گسترش هستند.
- در حکمرانی جدید مانند دولت-ملت‌ها تنها نگاه ملی حاکم نیست؛ بلکه در حکمرانی جدید در عین توجه به سطوح مختلف دولت-ملت، نگاه فراملی و چندحوزه‌ای نیز حاکم است.

در اندیشهٔ شهید صدر، مفهوم حکمرانی به‌عنوان مفهومی اصلی و حیاتی در جامعهٔ اسلامی، بر پایهٔ نظریهٔ خلافت جماعت بشری و دستاوردهای مفهومی خلافت، پایه‌گذاری شده است. در نگاه اسلامی، حکمرانی به نیابت از خداوند و با رعایت حق و عدالت بر عهدهٔ حاکمان است. شایان ذکر است که حکمرانی اولین بار توسط انبیا شکل گرفته و حکمرانی انبیا توسط امامان و نائبان امام امتداد داشته است. در حکومت اسلامی نیز حکمرانی برعهدهٔ حاکمانی است که عدالت اجتماعی، سعادت، آسایش و امنیت اجتماعی را ایجاد می‌کنند.

اگرچه مؤلفه‌های حکمرانی یعنی تکرر کنشگران و تنوع کنشگری در اندیشهٔ حکمرانی اسلامی نیز وجود دارد، بین مکتب غرب و مکتب اسلامی در نگاه به انسان، سعادت انسان و معیارهای عدالت اجتماعی تفاوتی اساسی وجود دارد که حکمرانی اسلامی را با حکمرانی غربی متمایز می‌سازد. حکمرانی اسلامی با مفهوم امامت و امت شکل می‌گیرد و مردمی‌سازی بنیان آن را شکل می‌دهد. اخلاق در حکمرانی اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد و در پرتو فقه اسلامی، نظام‌سازی حکمرانی معنا می‌یابد.

اصلی‌ترین تفاوت‌های دو رویکرد حکمرانی به شرح زیر است:

- ۱) از منظر مارک بویور دولت و تمرکززدایی از دولت مفهوم محوری دوره‌های حکمرانی است، درحالی که در اندیشهٔ شهید صدر مفهوم خلافت و امتداد خط انبیا محوریت دارد.
- ۲) رویکرد مارک بویور بر علوم مدرن متمرکز است، درحالی که رویکرد شهید صدر بر معارف و اصول اسلامی مبتنی است.
- ۳) در رویکرد بویور، سیستم‌های دموکراتیک، توزیع قدرت و تمرکززدایی مورد تأکید قرار می‌گیرند، درحالی که در رویکرد شهید صدر بر عدالت، نقش امت و ولایت فقیه تأکید دارد. همچنین در رویکرد شهید صدر بر اصول و ارزش‌های بنیادینی تمرکز دارد که باید حکمرانی را هدایت کنند. ❀

منابع

۱. قرآن کریم
۲. بویور، مارک. حکمرانی؛ مقدمه‌ای بسیار کوتاه. تهران: نشر کرگدن، چاپ اول، ۱۳۹۷.
۳. زیدآبادی، احمد. الزامات سیاست در عصر ملت-دولت. تهران: نشر نی، چاپ چهارم، ۱۳۹۷.
۴. صدر، سیدمحمدباقر. اسلام راهبر زندگی. قم: نشر پژوهشگاه شهید صدر، چاپ دوم، ۱۳۹۴.
۵. مخدومی، محمد. اندیشکدهٔ امانت دانشگاه امام‌صادق (علیه‌السلام)، ۱۳۹۸.

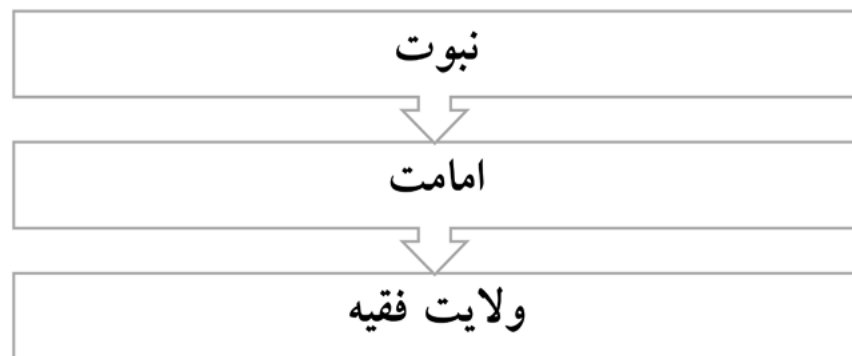
حکمرانی یعنی تکرر کنشگران و تنوع کنشگری مورد تأیید اندیشهٔ شهید صدر باشد. ریشه‌های مفهوم حکمرانی در اندیشهٔ شهید صدر را می‌توان در نظریهٔ خلافت جماعت انسانی شهید صدر بیان کرد. براساس این نظریه خداوند متعال، انسان را به‌عنوان کارگزار الهی روی زمین قرار داده است. این موضوع در آیهٔ ۳۰ سورهٔ مبارکهٔ بقره اشاره شده است. این خلافت برای جنس آدمی است؛ یعنی خداوند این خلافت را برای جماعت بشری قرار داده است و نه اینکه خلافت تنها برای شخص حضرت آدم است. شهید صدر ادارهٔ جامعه، رهبری و آبادانی طبیعی و اجتماعی را دستاورد مفهوم انسانی خلافت بیان می‌کند. (صدر، اسلام راهبر زندگی، ۱۵۰)

از آن جهت که مفهوم خلافت برای جماعت بشری است، تکرر کنشگران در ادارهٔ امور یا مردمی‌سازی امور نه‌تنها مورد تأیید اندیشهٔ شهید صدر است، بلکه اساس و بنیان اندیشهٔ شهید صدر است و از آن جهت که دستاوردهای مفهومی خلافت تنوع بسیاری را شامل می‌شود، تنوع کنشگری نیز مورد تأیید اندیشهٔ شهید صدر است. به‌عبارت بهتر خلافت جماعت بشری در اندیشهٔ شهید صدر نشانگر تکرر کنشگران در ادارهٔ امور و دستاوردهای مفهومی خلافت نشانگر تنوع کنشگری در عرصهٔ جامعه و ادارهٔ امور است.

گفتنی است که دموکراتیک‌شدن جوامع یا مردم‌سالاری در حکمرانی غربی با حکمرانی اسلامی متفاوت است؛ زیرا در اندیشهٔ غرب، انسان به نیابت از خود یا نظر اکثریت حکمرانی می‌کند؛ ولی در نگاه اسلامی مردم به نیابت از خداوند اعمال اقتدار می‌کنند. به‌عبارتی دیگر، حکمرانی برخی انسان‌ها بر برخی انسان‌ها مشروط بر خلیفه‌شدن آن‌هاست، در نگاه اسلامی حکمرانان چه مردم و چه دولت مسئول هستند و حکمرانان ملزم هستند حق و عدالت را اجرا کنند و ظلم و ستم را طرد کنند. (صدر، اسلام راهبر زندگی، ۱۵۳)

سؤال مهم در بخش تاریخچهٔ حکمرانی اسلامی این است که اولین بار چگونه و توسط چه کسی اندیشهٔ حکمرانی اسلامی مطرح شده است؟ پاسخ به این پدیده می‌تواند نگاه ما به مقولهٔ حکمرانی را متفاوت کند؛ چراکه بخش مهمی از هویت هر پدیده را تاریخ آن شکل می‌دهد.

شهید صدر در مقدمهٔ پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ذیل آیهٔ ۲۱۳ سورهٔ مبارکهٔ بقره می‌گوید که به‌تدریج در زندگی اجتماعی مواهب الهی و قابلیت‌های انسان‌ها رشد نمود و امکانات زندگی اجتماعی، مواهب الهی و قابلیت‌های انسان‌ها رشد نمود و امکانات مختلف پدید آمد و افق‌های دید انسان‌ها گسترش یافت و چشم‌اندازهای او گوناگون و نیازهایش پیچیده شد، اختلاف، تعارض و تضاد اجتماعی شکل گرفت و نیازمند آن شد تا زندگی اجتماعی در مسیر مثبتی هدایت شود، تا خیر و آسایش عمومی و ثبات و امنیت اجتماعی جریان یابد. از این‌رو اندیشهٔ حکمرانی توسط انبیا شکل گرفته است و پس از آن امتداد حکمرانی اسلامی توسط ائمهٔ اطهار (علیهم‌السلام) و ولایت فقیه ادامه می‌یابد. در شکل زیر به دوره‌های تاریخی حکمرانی اسلامی اشاره شده است:



جمع‌بندی

در حکمرانی با تکرر کنشگران و تنوع کنشگری در ادارهٔ امور روبه‌رو هستیم و حکمرانی در اندیشهٔ مارک بویور به سه دوره تقسیم می‌شود که به‌طور خلاصه در جدول زیر آمده است:

کارگرو کارفرما؛ بالهای رشد تولید

♦ **ضرورت حضور فعال و اثرگذار شرکای اجتماعی در تصمیم‌گیری
سازمان تأمین اجتماعی**

◀ گفت‌وگو با اصغر آهني‌ها

♦ **کارفرمایان و اصلاحات نظام بازنشستگی**

◀ یادداشتی از جواد کجوری

♦ **کارگرو قانون اساسی**

◀ یادداشتی از علیرضا محقق

آن میانگین دریافتی او باشد. اگر یکی حداکثر ریخته و سی سال این کار را انجام داده، الان هم باید حداکثر را بگیرد و افزایش مزد برای سال‌های آتی هم معادل حداکثر همان سقف بشود و بگوییم کسی که میانگین آن هشت‌دهم سقف است، بعداً هم باید دائماً هشت‌دهم سقف هم بگیرد. این عدالت است. کسی که پنج‌دهم سقف را در طول سی سال ریخته، نهایتاً باید پنج‌دهم سقف را بگیرد، نه اینکه فقط به دو سال آخری که ریخته، نگاه شود. این سیاست‌های غلط منابع زیادی از صندوق تأمین اجتماعی را خالی کرد.

بحث بعدی که متأسفانه به جای بحث کارشناسی، مشکل سیاست‌زدگی وجود دارد، بحث مشاغل سخت و زیان‌آور است. در تمام دنیا مشاغل سخت زیان‌آور وجود دارد. در ایران شاید بیش از چندین هزار شغل سخت زیان‌آور تعریف شده باشد. یعنی از منشی‌گری گرفته تا شغل‌های پایین‌تر می‌خواهند که سخت زیان‌آور باشند. این فرهنگ غلطی است که ما در جامعه تزریق کردیم و متأسفانه مصوبه‌ای هم که مجلس داد، اصلاً فنی نبود و آسیب‌های بسیار جدی به بخش نیروی کار و سرمایه تأمین اجتماعی زد که به هر صورت جبران‌ناپذیر است. الان هم می‌گوییم که مشاغل سخت زیان‌آور گروه ب است. فرض کنید جایی و به دلیلی، کمی صدا بیشتر است و نهایتاً کار با یک گوشی حل می‌شود؛ اما خود را در ردیف مشاغل سخت زیان‌آور می‌گذارند. این‌ها نباید در این سطح بیایند. این اشتباه تصمیم‌گیران و مشاوره‌دهندگان و مجریان است که این معضل بزرگ را به بار آورده است؛ لذا قطعاً باید در بحث مشاغل سخت و زیان‌آور اصلاحی جدی صورت بگیرد و مشاغلی که ماهیتاً سخت و زیان‌آورند، سخت زیان‌آور شوند و به تبع آن چهاردرصدشان هم باید در فیش حقوقی همان ماه آن‌ها واریز شود و این مسئله را به آینده واگذار نکنیم. اگر طی بیست سال گذشته نگاه کنیم، آن ۴ درصد تأمین اجتماعی الان به بیش از ۹ درصد رسیده است؛ ولی هنوز به اسم ۴ درصد است. در این وضعیت فقط چنین یاد گرفته شده که هر بخش می‌تواند به تولید برش بزند. اگر ما به تولید به عنوان خیمه‌گاه و ستون فقرات و پیش‌برنده رشد و شکوفایی کشور و تولید ثروت نگاه نکنیم که باعث بهبود وضعیت زندگی می‌شود، طبیعتاً نخواهیم توانست به آن اهدافی که می‌خواهیم، برسیم. بیش از یک دهه است که مقام

رهیافت‌ان‌پیش از منظر کارفرمایان مسائل مهم صندوق‌های بازنشستگی در ایران، خصوصاً صندوق تأمین اجتماعی را چه می‌دانید؟

در بحث صندوق‌های بازنشستگی، مخصوصاً صندوق‌های بازنشستگی تأمین اجتماعی که متأثر از عملکرد کسب‌وکارهای بخش خصوصی است، من به عواملی اشاره می‌کنم که شاید یک‌سری ناپایداری‌ها را در این زمینه ایجاد کرده و می‌توان با اصلاح آن‌ها، این مسیر را اصلاح کرد. یکی از بحث‌هایی که در اینجا وجود دارد، این است که در صندوق تأمین اجتماعی حدوداً ۲۳ درصد کارفرما، ۷ درصد کارگر و ۳ درصد دولت واریز می‌کند. طبیعتاً به همین نسبت باید در مدیریت حفظ منافع و راهبرد آن‌ها شراکت کنند. یکی از مشکلاتی که از دولت نهم شروع شد، تغییر وضعیت صندوق بازنشستگی و یک مقدار شکل‌گیری دولتی آن بود.

شکل‌گیری دولتی متأسفانه یکی از عوامل افت بهره‌وری ما در کشور بوده و شاید یکی از مباحث مقام معظم رهبری در سال‌های سال، موضوع اصل ۴۴ و درست عمل کردن آن را مطرح کردند، برای این بود که بدنه دولت کوچک و تخصصی بشود، هزینه آن کاهش پیدا کند و برنامه‌ریز، هدایتگر و کنترل‌کننده باشد. با این حجم بالا شاهد این هستیم که این قابلیت وجود ندارد و عموماً همه منابع ما را فقط صرف این بدنه بزرگ می‌کند.

اولین نکته بحث ساختاری است. به نظر من شرکای اجتماعی در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری سازمان تأمین اجتماعی باید حضور فعال و اثرگذار داشته باشند. دومین بحثی که به نظر من می‌تواند مؤثر باشد، این است که صندوق تأمین اجتماعی جایی است که هرکس آورده‌ای دارد، باید متناسب با آن در برداشت نهایی، این عمل برداشت را انجام دهد؛ اما امروز ما شاهد آن هستیم که آنچه آورده هر فرد است، تأثیری در این قضیه ندارد. مثلاً فردی سی سال کار می‌کند و در این سی سال، پنج سال حداکثر را ریخته، بیست سال حداقل را ریخته و پنج سال هم متوسط را ریخته است. به این امر چه چیزی تعلق می‌گیرد؟ دریافتی آن معادل دو سال آخر است. این غلط است. ما باید برای سی سال، فردی که واریز می‌کند، نسبت (ضریب) آن را به حداکثر ببینیم و میانگین آن را حساب کنیم و



گفت‌وگو با

اصغر آهنی‌ها

نماینده کارفرمایان در شورای عالی کار

ضرورت حضور فعال و اثرگذار شرکای اجتماعی

در تصمیم‌گیری سازمان تأمین اجتماعی

معظم رهبری هر سال موضوع سال‌ها را به گونه‌ای نامگذاری می‌کنند که فرهنگی در کشور جاری شود. هدف ایشان از این کار، تولید و اقتصاد است؛ یعنی نقطه‌ای که تکیه‌گاه دشمن برای ضربه به جمهوری اسلامی است، اقتصاد است و بیش از یک دهه است که ایشان تأکید کرده‌اند که سطحی‌نگری‌های مسئولان اجرایی باعث شد که ما نتوانیم به اهداف خودمان برسیم. یا بحث شبیخونی که مطرح شد، آثارش مشاهده شد و ایشان چقدر تأکید کردند که این مسائل وجود دارد؛ اما کسی توجهی نکرد.

رهیافت‌اندیشه دربارهٔ دولتی‌شدن صندوق بازنشستگی و تغییر آنکه اشاره کردید از دولت نهم شروع شد، توضیحی بفرمایید؟

در این دوره صندوق تغییراتی کرد و ماهیت آن هیئت‌انمایی شد و شورای عالی تأمین اجتماعی که مرکب از نمایندگان کارگران و کارفرمایان و نمایندگان دولت بود، به هم خورد و حذف شد و الان یک هیئت مدیره و یک هیئت‌انما و نهایتاً یک نفر یا دو نفر نماینده کارگران و کارفرماها هستند که اکثراً هم جزو وزرا و معاونان هستند و عملاً قدرت تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی ندارند.

رهیافت‌اندیشه آیا بعد از این تغییر اساسنامه، مواردی بوده که به تأمین اجتماعی تحویل شود که مثلاً ما بگوییم اگر شورای کار بود، می‌توانست مانع شود؟

من اعتقاد دارم که با اینکه سازمان تأمین اجتماعی، صندوقی بین نسلی است که عموماً از پول مردم و فعالان کارگری و کارفرمایی ایجاد گردیده و دولت هم ۳ درصد دارد، همیشه بدهکار است، این جواب نمی‌دهد و ارزش پولی که ده سال پیش بود، با امسال خیلی فرق می‌کند و اصلاً با بهره و سود بانکی هم نمی‌توان این را تطبیق داد. من خودم فکر می‌کنم که چون تأمین اجتماعی برای آن جامعه هدف خود نهادی خاص است، باید به ازای هر پولی که بگیرد، خدمات خود را انجام دهد. به نظر من مجلس در این زمینه باید به گونه‌ای بودجه را ببندد که همان طور که کارگر و کارفرما ماهانه پول می‌ریزند، این پول از سوی دولت هم واریز شود و اگر واریز نشود، خدمات باید قطع شود. در غیر این صورت در اینجا حق الناس پیش می‌آید.

رهیافت‌اندیشه به نظر شما این سیستم فعلی شورای

عالی تأمین اجتماعی می‌تواند از اتفاقات نامطلوبی که وجود دارد، جلوگیری کند یا اینکه همین شورای فعلی نیازمند به یک سری تغییرات است؟

این شورا، شورایی است که از سه ضلع تشکیل شده است و طبیعتاً می‌تواند خیلی اثربخش باشد و اگر افراد قابلی در رأس کار باشند، می‌توانند شرط و شروط مفصلی در آیین‌نامه آن بگذارند و اگر این اتفاق بیفتد و افراد اختیار داشته باشند، می‌توانند اثربخش باشند. تا زمانی که ما یک سری الزامات برای بخش‌های خدمات تعریف و اجرایی نکنیم، بسیاری از بخش‌ها اگر ببینند که چه هزینه بدهند و چه ندهند، کارشان راحت پیش می‌رود و حتی اگر پول هم ندهند، کارشان راه می‌افتد، توجهی به این مسئله نمی‌کنند. پس ما باید این بحث را به شکلی پیش ببریم که در ازای دریافت‌ها بتوانیم خدمات‌مان را داشته باشیم؛ همان طور که دولت می‌خواهد.

کار تجارت و دلالی در کشور ما به فرهنگ تبدیل شده است. در کشور ما تولیدکردن یک فرهنگ نیست و بیشترین فشارها و آسیب‌ها و اذیت‌ها را کسی می‌بیند که تولیدکننده است. بنابراین نشان می‌دهد که قوانین ما در کشور، تولیدمحور نیست؛ بلکه دلال‌محور است؛ یعنی کسی که دلالی می‌کند، به راحتی از تمام قوانین عبور می‌کند. ولی کسی که تولید می‌کند، در کوچک‌ترین جا گیر می‌افتد.

رهیافت‌اندیشه دربارهٔ قوانین ناظر به مشاغل سخت زیان‌آور، مدتی قرار بود آن قسمت‌هایی که ذاتاً سخت زیان‌آور نیست، از این دست خارج شود. حال چرا این مسئله ناموفق مانده است؟

چون به آن عمل نشده. وقتی نظارت و کنترل و پیگیری نباشد، وضع چنین می‌شود و همه هم به دنبال این هستند که بگویند ما برای قشر کارگر کار کردیم؛ ولی واقعاً کار نکرده‌اند و عموماً افرادی هم که خارج می‌شوند، وضعیت کاری مجدد آن‌ها تا حدی محدودتر می‌شود. این اشتباهاتی است که به نظر من دلیلش نداشتن نگاه تولیدمحور در کشور است. این مسئله

مربوط به حداقل صد سال پیش است که چون در کشور ما نفت وجود دارد و ما با این نفت ارتزاق می‌کنیم، کار تجارت و دلالی در کشور ما به فرهنگ تبدیل شده است. در کشور ما تولیدکردن یک فرهنگ نیست و بیشترین فشارها و آسیب‌ها و اذیت‌ها را کسی می‌بیند که تولیدکننده است. بنابراین نشان می‌دهد که قوانین ما در کشور، تولیدمحور نیست؛ بلکه دلال‌محور است؛ یعنی کسی که دلالی می‌کند، به راحتی از تمام قوانین عبور می‌کند. ولی کسی که تولید می‌کند، در کوچک‌ترین جا گیر می‌افتد؛ مثلاً سازمان تأمین اجتماعی، حساسی‌ترین دفاتر را در معیار خود گذاشت. ما در این قضیه مخالف بودیم و گفتند که این کار، بازرسی است. بعد هم اقتصاد مقاومتی مصوب کرد که فقط همین یک سال می‌توانید این کار را انجام دهید؛ اما باز هم پیش‌روی کردند. اینجا است که هر سازمان خودش هم‌زمان تعیین‌کننده، رأی‌دهنده و مجری قانون می‌شود. این امر مشکلاتی را به بار می‌آورد و هر کدام برای اینکه از مشکل خودشان در دستگاه‌ها عبور کنند، به اقشار مختلف فشار می‌آورند و برشی که می‌زنند، عملاً وضعیت کسب‌وکار را نامساعد می‌کند و انگیزه و سرمایه‌گذاری کاهش پیدا می‌کند. تا ما نتوانیم کسب‌وکار و وضعیت تولید در کشور را بهبود بدهیم، به هیچ‌عنوان نمی‌توانیم رشد منطقی و رشد برنامه‌ریزی در تولید داشته باشیم.

رهیافت‌اندیشه در سال‌های اخیر در ایران بحث اصلاحات پارامتریک در صندوق‌های بازنشستگی (از جمله افزایش سن بازنشستگی یا تعداد سال‌های مینا برای محاسبه مستمری و...) برای حل مشکل پایداری مالی صندوق‌ها مطرح شده است؛ به نظر شما اصلاحات پارامتریک چقدر می‌تواند مشکل صندوق تأمین اجتماعی را برطرف کند؟

اول اینکه ماهیت مشاغل سخت زیان‌آور، می‌تواند بسته به ساعت کار باشد و مثلاً تا سقف شش ساعت باشد و اگر سخت زیان‌آور است، فقط شش ساعت باشد و هشت ساعت نباشد. در بحث سن هم به نظر من حداقل ۵۵ سال می‌تواند در این قضیه باشد و لازم است حداقل سنی در بازنشستگی گذاشته شود.

دومین بحثی که وجود دارد، این است که افراد، متناسب با دریافتی حقوق خود، پرداخت داشته باشند. دو سال آخر معیار ۳۰ سال کار نشود و اگر من ببینم

که ۳۰ سال میانگین پرداختی من، میانگین دریافتی من باشد، پرداختی‌های من به سازمان تأمین اجتماعی هم واقعی‌تر می‌شود و همین به افزایش منابع سازمان تأمین اجتماعی منجر خواهد شد.

رهیافت‌اندیشه مهم‌ترین ملاحظات و دغدغه کارفرمایان در اصلاحات نظام بازنشستگی چیست؟ و چه مشکلی با ساختار کنونی دارند؟

واقعیت قضیه این است که اگر آن چهارچوب‌های منطقی گذاشته شود، کارفرمایان مشکل خاصی در این قضیه ندارند و ما باید کاری کنیم که از منابع نیروی انسانی بهره‌ورمان خوب استفاده کنیم؛ اما الان با قوانین موجود متأسفانه این موضوع اتفاق نمی‌افتد و در نهایت کارگر و کارفرما هر دو ضرر می‌کنند و امروز ما شاهدیم که خیلی جاها گفته می‌شود ما مشکل نیروی انسانی داریم. این اتفاقاتی است که طی دهه گذشته افتاده و آثارش را امروز شاهد هستیم. در بحث فرهنگی هم خیلی نیروها هستند که در کشور ما عادت کردند، فقط پشت میزنشینی یاد بگیرند و نمی‌خواهند آدم عملیاتی باشند. هیچ‌جای دنیا این گونه نیست. تحصیلات به جای خود، اما افراد بعد از تحصیل، تازه وارد کار می‌شوند و مدت‌های مدیدی طول می‌کشد تا تازه یادگیری‌های‌شان تمام شود و بتوانند تأثیرگذار باشند.

همان طور که گفتیم، براساس برنامه سوم، سه تا قانون باید در بیست سال پیش اصلاح می‌شد؛ قانون تأمین اجتماعی، قانون بیمه بیکاری و قانون کار. بیست سال گذشته و ما فرصت‌ها و منابع زیادی را به خاطر این تصمیم‌گیری ناصحیح از دست داده‌ایم و عده‌ای هم به خاطر منافع خودشان تقابل بین کارگر و کارفرما را مطرح می‌کنند، بدون اینکه این موضوع را بفهمند. من فکر می‌کنم ما باید مسائل فنی را از مسائل سیاسی جدا کنیم و تا ما مسائل فنی را براساس پارامترهای فنی که امثال سازمان جهانی کار تعریف کردند، مثل دیگر کشورهای جهان نبینیم، وضعیت ما تغییر نخواهد کرد. ما باید بازنگری ساختاری و اجرایی و قوانینی داشته باشیم تا بتوانیم در صندوق و فضای کسب‌وکار و حفظ نیروی انسانی یک پایداری داشته باشیم. 

کارفرمایان و اصلاحات نظام بانزشتگی



جواد کجوری
دانشجوی دکتری علوم اقتصادی

طی سالیان اخیر بسیاری از کارشناسان و دغدغه‌مندان دربارهٔ اصلاحات نظام بانزشتگی و اهمیت و ضرورت آن تأکید کرده‌اند. برخی طرح‌های اصلاحی هم در این زمینه مطرح شد؛ اما آنچه مانع تحقق و عملیاتی شدن طرح‌ها می‌شود، ناهمگرایی بین اضلاع نظام بانزشتگی است. سه‌جانبه‌گرایی یکی از اصول ادارهٔ نظام‌های بانزشتگی است؛ به این معنا که دولت، کارفرمایان و کارگران باید با هم در ادارهٔ این نظام مشارکت کنند و در تصمیمات نباید یک‌جانبه عمل شود. به همین دلیل، برای دولت و همهٔ طراحان نسخهٔ اصلاحی نظام بانزشتگی اطلاع از ملاحظات کارگران و کارفرمایان اهمیت بسزایی دارد. در این یادداشت سعی بر آن است که به مهم‌ترین ملاحظات قشر کارفرمایی اشاره شود. شایان ذکر است در این زمینه در گزارش‌های مختلف، تمایز زیادی بین ملاحظات کارگران و کارفرمایان مشاهده نمی‌شود و بیشتر، تأکید این دو قشر بر نبود یک‌جانبه‌نگری در اصلاحات است؛ باین‌حال در ادامه به‌صورت مختصر به مهم‌ترین ملاحظات کارفرمایان در اصلاحات اشاره خواهد شد.

۱. مشکلات اقتصاد کلان

در تحلیل مسائل و مشکلاتی که صندوق‌های بانزشتگی با آن مواجه شده‌اند، یکی از عوامل مورد تأکید از سوی کارگران و کارفرمایان، مسائل اقتصاد کلان و ناپایداری و ضعف شاخص‌های کلان اقتصادی از جمله تورم است. تورم پایدار و بیش‌ازحد باعث شده نرخ حق بیمهٔ پرداختی برای کارگران و کارفرمایان افزایش بیابد و ارزش مستمری بانزشتگان نیز کاهش یابد. از سوی دیگر تورم همراه با رکود، بسیاری از صنایع و خدمات را با مشکل مواجه کرده و آن‌ها را به‌سمت ورشکستگی سوق داده است. همین امر باعث شده افزایش بیکاری، کاهش ورودی و افزایش خروجی آن‌ها رقم بخورد. سرمایه‌گذاری صندوق‌ها و بازدهی آن‌ها نیز از این اوضاع آسیب می‌بیند. براین‌اساس، یکی از مهم‌ترین دلایل بحران بانزشتگی، ضعف شاخص‌های اقتصاد کلان است.

۲. مداخلات دولت و مجلس

ازجمله مواردی که کارگران و کارفرمایان در علل بحران بانزشتگی بسیار بدان تأکید می‌کنند، مداخلات دولت و مجلس است و این مداخلات هم عمدتاً تحت عناوین «بدعهدی دولت در پرداخت مطالبات سازمان»، «تعهدات تحمیلی»، «لطمه به اصل سه‌جانبه‌گرایی»، «لطمه به استقلال اداری و مالی»، «دخالل مالی و مدیریتی در شستا» ذکر می‌شود.

در این میان، بسیاری از مسائل و مشکلات مذکور از نظر کارفرمایان را می‌توان به رعایت‌نکردن سه‌جانبه‌گرایی در تصمیمات بازگرداند. منظور از سه‌جانبه‌گرایی، حضور واقعی و غیر نمایشی نمایندگان کارگران، کارفرمایان و دولت در بخش‌های مختلف سازمان (هیئت‌امنا، هیئت‌های بدوی و تجدیدنظر تشخیص مطالبات) است. این ویژگی مهم‌ترین امر مورد تأیید نهادهای بین‌المللی مرتبط با سازمان‌های تأمین اجتماعی است و باید یادآوری کرد که راهبرد بیمه‌ای در نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی نیز مبتنی بر مناسبات سه‌جانبه (دولت، کارفرما و کارگر) بوده است. برخی کارفرمایان معتقدند با تغییر اساسنامهٔ سازمان تأمین اجتماعی در سال ۱۳۸۹ (حذف

عنوان «استقلال اداری» سازمان) و حذف شورای عالی تأمین اجتماعی، استقلال سازمان با چالشی جدی مواجه شد؛ به‌طوری که سازوکار دموکراتیک‌تر پیشین جای خود را به هیئت‌امنایی دولتی داد. قرارگرفتن سازمان تأمین اجتماعی در سایهٔ وزارت رفاه و قدرت وزیر در عزل و نصب‌های مختلف، آشکارترین جلوهٔ رخت‌برستن سه‌جانبه و دفع مشارکت مؤثر نمایندگان کارگری و کارفرمایی به‌شمار می‌رود.

یکی از مصادیق دخالت‌های نابجای دولتمردان، دخالت سیاستمداران در شرکت‌های زیرمجموعهٔ سازمان است که بارزترین پیامد آن، مدیریت نامناسب و فساد است. از سوی دیگر واگذاری شرکت‌های زیان‌ده بابت رد دیون دولت، پی‌گرفتن شیوه‌های ناموفق سرمایه‌گذاری توسط سازمان و مشکلات ناشی از بحران کلان اقتصاد کشور، باعث شده بسیاری از این شرکت‌ها سودآوری نداشته و بخش سرمایه‌گذاری سازمان از ایفای نقش خویش یعنی حفظ و ارتقای ارزش ذخایر سازمان به منظور حفظ و بهبود ارائه خدمات، ناتوان شود. بخش دیگر مورد تأکید کارفرمایان به بحث ناکارآمدی در سرمایه‌گذاری‌ها برمی‌گردد. بنابر این نظر، بخش سرمایه‌گذاری سازمان، غیرکارکردی شده و در طول چهار دههٔ اخیر توانسته در خدمت پایداری سازمان قرار گیرد و به نقطهٔ اتکایی برای اوضاع بحران مالی بدل گردد. این ثروت انباشته، مفسدین عرصهٔ سیاسی را برای رخنه به عرصهٔ عمومی تحریک کرده است. در این میان، دولت و مجلس با تغییر غیرقانونی اساسنامهٔ سازمان، در افزایش امکان فساد نقش بازی کرده‌اند.

راه عبور از بحران صندوق‌های بانزشتگی

مطابق آنچه بیان شد، کارفرمایان سه راهبرد عمده را برای عبور از بحران پیشنهاد می‌کنند: ۱) بهبود اوضاع اقتصادی کشور؛ ۲) بهبود فعالیت اقتصادی شستا و ۳) احیای سه‌جانبه‌گرایی.

یکی از ضرورت‌های مواجههٔ موفق با بحران بانزشتگی، ایجاد تغییراتی در اقتصاد کشور است؛ تغییراتی که امکان رشد اقتصادی و ایجاد مشاغل پایدار، رونق کسب‌وکارها و ممانعت از ورشکستگی آن‌ها و کاهش بیکاری را فراهم سازد.

برای کارکردی‌شدن سرمایه‌گذاری‌ها، شیوه‌های سرمایه‌گذاری باید اصلاح شوند؛ البته این امر بدون ممانعت از دخالت‌های سیاسی ممکن نخواهد بود؛ زیرا گماردگی سیاسی مدیران و کارکنان شستا از توان کارشناسی این مجموعهٔ اقتصادی کاسته است.

احیای شورای عالی تأمین اجتماعی به معنای احیای مجدد ساختار سه‌جانبه‌گرایی و مشارکت تمام شرکای اجتماعی در فرایند تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی، نظارت، اجرا و انتخاب مدیران باید صورت پذیرد. این امر به معنای احیای فرایندی دموکراتیک و مستقل در سازمانی است که مالکان اصلی آن، افراد جامعه هستند. ●

منبع

مبلغ، فروغ‌سادات و میره‌بیگی، وحید. گزارش کارشناسی تحلیل نگرش تشکلی‌های کارگری و کارفرمایی درخصوص اصلاحات صندوق‌های بانزشتگی، مؤسسهٔ عالی پژوهش تأمین اجتماعی، ۱۳۹۷.

کارگر و قانون اساسی



علیرضا محقق

پژوهشگر اقتصاد

غلبه سرمایه‌داری بر روابط اقتصادی جهان جدید دگرگونی بزرگی در حیات بشری پدید آورد. پس از انقلاب صنعتی روابط انسانی به شکل جدیدی تعریف شده و با گذشت صدها سال تثبیت شد؛ روابط پیچیده انسانی با ورود به کشورهایی با زمینه تاریخی و فکری متفاوت مثل ایران پیچیده‌تر هم شد. روابطی که به ظاهر تفاوت‌هایی اساسی با الگوهای اسلامی داشت.

انقلاب اسلامی ایران با ایده‌ای متفاوت از کشورهای دو بلوک شرق و غرب، برای برپایی نظامی اسلامی و بازگردانی عدالت اسلامی در روابط اجتماعی جوانه زد. انقلابی که با پشتوانه کم‌سابقه مردمی برای تغییرات بنیادین در زیربنای اقتصادی اجتماعی ایده‌هایی اساسی داشت. مغز این ایده‌ها در رسمی‌ترین سند انقلاب اسلامی منعکس شد؛ در قانون اساسی از جامعه‌ای صحبت شده که با حداقل فاصله معیشت، تأمین سراسری نیازهای اولیه، محدودیت جدی برای انباشت و تکاثر سرمایه، فراوانی سرمایه خرد و فرصت شغلی، محور با از اقتصاد و ممنوعیت معاملات حرام، وجود فرصت‌های برابر و زمینه مساعد برای شکوفایی استعدادها و... همراه شده است.

با گذشت زمان و اتمام جنگ، مسیر انقلاب اسلامی بیش‌ازپیش به سمت مسیر متعارف اقتصادی میل کرد. با تجربه اصطکاک‌ها و التقاط‌های مختلف با اندیشه‌های گوناگون چپ و راست، اکنون و پس از ۴۴ سال از آغاز انقلاب اسلامی، بازخوانی اصول قانون اساسی به عنوان آرمان و عهد بزرگ ملی، خالی از لطف نخواهد بود.

کارگران نیز به عنوان گروه غالب جمعیتی در جهان پس از انقلاب صنعتی، در ادبیات و اهداف انقلاب اسلامی جایگاه ویژه‌ای داشته‌اند؛ قرار بود کارگر جمهوری اسلامی با تغییرات بنیادین و ساختاری در جایگاهی متفاوت از کارگران کشورهای سرمایه‌داری و کمونیستی قرار بگیرد؛ اما او و مسائلش نیز در جریان متعارف جهانی شدن اقتصاد ایران قرار گرفت؛ سهم کارگران مزدبگیر از کل شاغلین در روند صعودی قرار گرفته و سهم مخارج کارگران از کل مخارج روند نزولی گرفت و به حدود ۶.۲ (در داده‌های بانک مرکزی) تا ۸.۲ (در داده‌های مرکز آمار) در سال ۹۹ رسیده است.

در نوشتار پیش رو به اصول مرتبط با کارگران در قانون اساسی و مقایسه اجمالی اصول با وضع کنونی متناظر خواهیم پرداخت. هدف از این مقایسه، ابتداً بازنمایی افق متعالی انقلاب اسلامی در زمینه کارگری است؛ افقی که مقبولیت و مشروعیت جمهوری اسلامی در پابندی به آن است.

اقتصاد وسیله است؛ نه هدف

در مقدمه قانون اساسی بندی به این موضوع اختصاص دارد که در نظام اسلامی «اصل، رفع نیازهای انسان در جریان رشد و تکامل اوست، نه همچون دیگر نظام‌های اقتصادی تمرکز و تکاثر ثروت و سودجویی» و اقتصادی که در آن انباشت ثروت و بزرگ‌ترشدن عدد تولید ملی و شاخص‌های سرمایه‌گذاری با فقر عده زیادی متناظر باشد، مدنظر انقلاب اسلامی نخواهد بود؛ همچنان که حبس منابع و توقف زایش اقتصادی به بهانه‌های واهی شبه‌کمونیستی پذیرفتنی نخواهد بود.

«برنامه اقتصادی اسلامی فراهم کردن زمینه مناسب برای بروز خلاقیت‌های متفاوت انسانی است و بدین جهت

تأمین امکانات مساوی و متناسب و ایجاد کار برای همه افراد و رفع نیازهای ضروری برای استمرار حرکت تکاملی او بر عهده حکومت اسلامی است.» (مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران) به عبارتی، اقتصادی که کارخانه تولید انسان‌های یک‌شکل باشد و تنگی معیشت و نابرابری در امکانات، بخش بزرگی از مردم را به اجیرشدن و فراموشی استعدادهای مجبور کند، با اصل انقلاب اسلامی کاملاً مغایر است. حبس و انحصار سرمایه و اعتبارات مالی و بازتولید نابرابری در آموزش و تبعیض در کشف و پرورش استعداد، چرخه‌ای است که آموزش و پرورش و نظام بانکی خصوصی‌شده، موتور محرک آن است.

زن در قانون اساسی

مسئله دیگر در مقدمه قانون اساسی مسئله زن است. زن به دلیل نقش محوری خود در تعیین ساخت اجتماعی جامعه از طریق تثبیت جایگاه خانواده در نظام اجتماعی، اهمیتی اساسی می‌یابد. خانواده در قانون اساسی «واحد بنیادین جامعه و کانون اصلی رشد و تعالی انسان است» (همان). جریان‌های فمینیستی و سرمایه‌داری که در پی بهره‌گیری مادی از زن، او را از جایگاه والای معنوی خویش خارج کرده و ماهیت «کالایی» به او می‌دهند، با آن چیزی که مدنظر انقلاب اسلامی بوده، مغایر است. در برداشت اسلامی از زن «زن از حالت «شیء بودن» یا «بزار کار» در خدمت اشاعه مصرف‌زدگی و استثمار، خارج شده و ضمن بازیافتن وظیفه خطیر و پُراح مادری در پرورش انسان‌های مکتبی پیش‌آهنگ و خود هم‌رزم مردان در میدان‌های فعال حیات است و در نتیجه پذیرای مسئولیتی خطیرتر و در دیدگاه اسلامی برخوردار از ارزش و کرامتی بالاتر خواهد بود.» (همان)

در ادبیات اقتصاد متعارف نیز زنان خانه‌دار به عنوان یکی از علل اصلی کاهش مشارکت اقتصادی مطرح شده و در کنار آن، فرهنگ‌سازی رسانه‌ای در داخل و خارج در جهت تحقیر و تخریب جایگاه مادری و خانه‌داری رخ داده است؛ جایگاهی که در اندیشه انقلاب، رکن مهم تعالی جامعه است.

مشارکت همه مردم

در جای‌جای قانون اساسی، مشارکت و حضور عموم مردم در صحنه‌های مختلف تصمیم‌گیری به عنوان رکنی انکارناپذیر تصریح شده است. در بند ۸ اصل سوم قانون اساسی به «مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش» تصریح شده است. در نظام دموکراتیک داشتن سهم متناسب در اقتصاد، متوقف بر داشتن جایگاه در نظام سیاسی است. جامعه حدوداً ۴۵ میلیونی کارگران و خانواده‌هایشان تقریباً هیچ تشکل نظام‌مند و قابل‌اعتنایی در فضای سیاسی ندارند! از زمان پهلوی اول، به جز در برهه‌های کوتاه، همواره سندیکاهای کارگری با نگاه‌های امنیتی سرکوب شده‌اند. پس از انقلاب نیز در قلمرو سیاست غیر از یک حزب ایدئولوژیک (خانه کارگر) که ساختار حقوقی و سیاسی شدیداً غیردموکراتیک، مخدوش و نامشخص را دارد، هیچ حزب فعال دیگری نمایندگی یا رهبری کارگران در سال‌های پس از انقلاب را نداشته است (اباذری، ۱۳۹۵). در مقابل، تشکلهایی نیز وجود دارند که با جمعیتی مقایسه‌ناشدنی نهادهای قدرتمند و با نفوذ بالای سیاسی و حقوقی و همچنین مراکز پژوهشی پرکاری دارند؛ نهادهایی چون اتاق بازرگانی و سازمان نظام پزشکی و نظام مهندسی. این عدم تناسب در مشارکت اجتماعی به دلیل تفاوت در بهره‌مندی‌های مادی به هیچ عنوان نسبتی با اصول قانون اساسی ندارد. برای بازگشت به قانون اساسی باید سازوکارهای حقوقی و قانونی به نفع حمایت از شکل‌گیری نهادهای سیاسی متنفع، متشکل از تشکلهای واقعی کارگری اصلاح شود که نیازمند عزم حکومتی جدی برای ایستادن مقابل منافع اقلیت دارای نفوذ است.

ابزار و امکانات کار برای همه

شاید بتوان مغز ایده قانون اساسی برای کارگران را بند دوم اصل ۴۳ قانون اساسی دانست. در این بند وظیفه نظام اسلامی این گونه بیان شده است: «تأمین شرایط و امکانات کار برای همه به منظور رسیدن به اشتغال کامل و قراردادادن وسایل کار در اختیار همه کسانی که قادر به کارند؛ ولی وسایل کار ندارند، در شکل تعاونی، از راه وام بدون بهره یا هر راه مشروع دیگر که نه به تمرکز و تداول ثروت در دست افراد و گروه‌های خاص منتهی شود و نه دولت را به صورت کارفرمای بزرگی مطلق درآورد.» به عبارتی، نه کاپیتالیسم وحشی و نه انحصار ظالمانه دولتی.

اساساً در منظومه انقلاب اسلامی، آزادی افراد برای رشد در مسیر توحیدی و شکوفایی استعدادهای فردی اصلی

اساسی است. انسان مستعد نباید همچون انبوه کارگران نظام سرمایه‌داری دچار از خود بیگانگی شده و به ماشینی تبدیل شود که نیمی از زندگی خود را برای انجام کارهای تکراری و بدون تناسب با ظرفیت والای انسانی خود صرف می‌کند؛ آن هم تنها به دلیل کسب درآمدی حداقلی برای زنده ماندن.

اساساً هدف نظام اسلامی «تنظیم برنامه اقتصادی کشور به صورتی (است) که شکل و محتوا و ساعات کار چنان باشد که هر فرد علاوه بر تلاش شغلی، فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی، سیاسی و اجتماعی و شرکت فعال در رهبری کشور و افزایش مهارت و ابتکار داشته باشد.» (بند سوم اصل ۴۳ قانون اساسی ج ۱)

مبتنی بر عبارت بالا، استخدام در ساعاتی مشخص برای میزان درآمدی مشخص فارغ از موفقیت یا شکست مجموعه به معنی مرگ ابتکار و استعداد و جاشدن کامل کارگر از دسترنج خود است. هنگامی که هیچ وابستگی میان کارگر و محصول تولیدی او وجود ندارد و کار او فارغ از توانمندی او، کاری ساده و تکراری است که از سمت کارفرما دیکته می‌شود.

در زمینه شرکت فعال در رهبری کشور و نقش‌آفرینی مؤثر اجتماعی، باید گفت به گروگان گرفته شدن معیشت توده‌های کارگری توسط ساختار اقتصاد سرمایه‌سالار رانتی از سویی و به حاشیه رانده شدن نقش‌آفرینی سیاسی کارگران در تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان اجتماعی به دلیل فقدان تشکلهای و احزاب سیاسی مستقل و کارآمد، این توده غالب از نظر جمعیتی را به گروه مغلوب در نقش‌آفرینی‌های اجتماعی تبدیل کرده است.

و اما راهکار

بازگشت به قانون اساسی:

از آن حیث می‌گوییم بازگشت که در سال‌های ابتدایی انقلاب اسلامی و بالاخص در دوران جنگ تحمیلی، تلاش برای حرکت در مسیر قانون اساسی، فارغ از هیاهوی سرمایه‌سالارانه تا حدی صورت گرفت. منظور از حرکت در این مسیر نه دولتی کردن همه چیز، بلکه تلاش برای بازپس‌گیری املاک غصب‌شده توسط اشراف نزدیک به دربار و توزیع عادلانه میان همه مردم (و نه حبس در دستان دولت) و به میدان آوردن استعدادها و توانمندی‌های توده مردم برای عمران و آبادانی کشور در قالب نهادهای انقلابی و مردم‌بنیان نظیر جهاد سازندگی، نهضت سوادآموزی، بسیج مستضعفان و... است. دشواری وضعیت ناشی از جنگ، افراط برخی نیروهای چپ و خیانت‌های آنان در کنار فروپاشی بلوک شرق و بزرگ‌تر شدن روزافزون هیمنه تبلیغاتی سرمایه‌داری، دولتمردان سازندگی را برآن داشت تا به راحتی به قانون اساسی جمهوری اسلامی پشت کرده و با تمام وجود، پذیرای نظریات تعدیل اقتصادی باشند. سرمایه خارجی در رأس آمال حکمرانان قرار گرفت و مردم از محوریت تغییرات خارج شدند و دولت و صاحبان رانت جای آن‌ها نشستند و شد آنچه امروز شاهد آن هستیم.

تجربه موفق دهه ۶۰ در کنار تجربیات ارزشمندی که از انحرافات و اشتباهات همان دوران به دست آمد، ظرفیت خوبی را برای بازآرایی حضور توده مردم (که مهم‌ترین گروه آن، کارگران هستند) فراهم می‌کند. کنارزدن انواع انحصارات داخلی و ساماندهی نظام مجوزها، اعتماد به کوچک‌مقیاس‌های دانش‌بنیان داخلی، فرهنگ‌سازی و تغییر شاخصه‌های موفقیت از کارمندی و رانت‌جویی به کارآفرینی و خویش‌فرمایی، تعمیق دموکراسی اقتصادی میان توده مردم با زمینه‌سازی برای شکل‌گیری تشکلهای و نهادهای تصمیم‌ساز از دل عموم مردم (و نه صاحبان رانت و ثروت) و... از راهکارهای بازگشت به اقتصاد مردم‌بنیان است. در این صورت است که کارگران از اجیربودن اجباری رهایی می‌یابند و در فرصت برابر آموزشی و مالی توان بروز استعدادها و خلاقیت‌های خویش را پیدا می‌کنند و همان روز است که می‌توان ادعای پیروزی انقلاب اسلامی را داشت. *

منابع

۱. اباذری، یوسف و خیراللهی، علیرضا. قدرت سازمانی کارگران ایرانی در سال‌های پس از انقلاب. مطالعات جامعه‌شناختی، دوره ۲۳، شماره ۲، ۱۳۹۵.
۲. پژوهشکده شورای نگهبان، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۷.
۳. سبحانی، حسن. نامه‌هایی برای ایران، تهران: کویر، ۱۴۰۱.



تولید، ستون فقرات کشور است؛ یعنی ستون فقرات اقتصاد کشور «تولید» است؛ ستون فقرات تولید هم کارگر است. ما نباید بگذاریم کارگر، [یعنی] این ستون فقرات، تضعیف بشود. ما امسال [در شعار سال] گفتیم: رشد تولید. خب رشد تولید چه جوری به وجود می‌آید؟ بخش مهمی از رشد تولید مربوط به کارگرها است؛ [اگر] با دل گرم، با علاقه‌مندی دنبال کار باشند، این جور می‌شود. خب این نکته را بنابراین توجه کنند؛ هم مسئولین محترم، هم کسانی که اهل سرمایه‌گذاری و ایجاد کار و ایجاد کارگاه و مانند اینها هستند، توجه بکنند که برای رشد تولید، برای بهبود وضع، باید ارتقای زندگی کارگر را یک اصل مهم به حساب بیاورند.

بیانات مقام معظم رهبری
در دیدار جمعی از کارگران سراسر کشور
۱۴۰۲/۰۲/۰۹

دلاری شدن صنعت نفت و گاز

♦ ساختار اعتباری و پولی کشور در ارتباط با ابر پروژه های نفت و گاز

◀ گفت و گو با دکتر حسین درودیان

♦ تأمین مالی ریالی پروژه های بالادستی نفت و گاز

◀ یادداشتی از امین جمالی

♦ پدیده دلاری شدن بخش نفت و گاز کشور و مسیرهای
دلارزدایی از آن

◀ یادداشتی از عبدالعظیم قربانی

ساختار اعتباری و پولی کشور در ارتباط با ابر پروژه های نفت و گاز



گفت و گو با

دکتر حسین درودیانی

پژوهشگر اقتصاد و مدرس دانشگاه

رهیافت ان‌پیشمه عملکرد و ظرفیت خلق پول بانک در تأمین مالی ابرپروژه‌های بالادستی نفت و گاز و هدایت و انتقال تسهیلات از بخش‌های مختلف اقتصاد به این صنعت از جهت تأثیر بر جریان پول در اقتصاد چگونه است؟

به این موضوع می‌توان دوگونه نگاه کرد. یک حالت با صرف نظر از موقعیت و وضعیتی که الان در کشور ما و اقتصاد ما وجود دارد، می‌توانیم به این پرسش پاسخ دهیم و حالت دیگر هم این است که در بستر فعلی اقتصاد صحبت کنیم که طبیعتاً دومی معقول‌تر است. اگر بخواهیم در چهارچوب اول صحبت کنیم، در اقتصاد بحثی وجود دارد و خیلی در آن تأکید و اصرار می‌شود که نظام بانکی تأمین‌کننده مالی فعالیت‌های کوتاه‌مدت و سرمایه در گردش است و به اصطلاح مربوط به آن اموری می‌شود که زودبازده است و طرف می‌تواند آن را سریع برگرداند؛ چون ماهیت سپرده‌ها ناپایدار و کوتاه‌مدت است. پس نظام بانکی نباید در تأمین مالی به سراغ پروژه‌های بلندمدت و اساسی و زمان‌دار برود. این بحثی است که خیلی روی آن اصرار وجود دارد؛ ولی ما منطق این را درست نمی‌دانیم و همچنین در خیلی از موارد با شواهد و تجربیات برخی کشورها سازگاری ندارد که نظام بانکی داشتند و نظام بانکی آن‌ها هم کاملاً برای پروژه‌های بلندمدت اساسی تأمین مالی انجام می‌داد. این بحثی کلی است و حال اینکه موضوع خاص نفت و گاز در اینجا مطرح باشد و ظرفیت نظام بانکی به سمت آن برود، این هم باز موضوع مستقلی است که من برای آن جمع‌بندی روشنی ندارم؛ گرچه حس می‌کنم این نوع تأمین مالی باید به صناعی اختصاص پیدا کند که بیشتر وجه کاربردی دارند و درگیری آن‌ها با اقتصاد به لحاظ پیوندهای پسینی و پیشینی آن‌ها قوی‌تر است؛ اما به‌طور کل ذهنیت زیادی روی آن ندارم.

اما در چهارچوب دوم که درباره وضع جاری اقتصاد ایران است، به‌طور کلی اوضاع کشور، اوضاعی است که علاقه زیادی وجود دارد برای اینکه نظام بانکی بتواند چنین پروژه‌هایی را تأمین مالی کند و آن هم به‌خاطر تورم بالا و مجموعاً فضای نامساعدی است که در اقتصاد ما وجود دارد که خودش را به شکل تورم بالا نشان می‌دهد؛ اما سیاست‌گذاران و سیاست‌مداران و حتی اقتصاددانان، این تورم بالا را موضوع مستقلی

می‌بینند و تمایل دارند که با ابزارهای سیاست اقتصادی به جنگ آن بروند و این ابزارهای سیاست اقتصادی نقدینگی و کسری بودجه را دربرمی‌گیرد. نقدینگی هم زائیده اعتبارات بانکی است که تسهیلات بانکی هرچه بیشتر داده شود، رشد نقدینگی بیشتر است و هرچه محدودتر باشد، روی رشد نقدینگی فشار می‌آید. به‌خاطر همین، این ظرفیت وجود دارد که در اوضاع تورمی خیلی شدید، دولت‌ها به فشارهای انقباضی در حوزه پول و بودجه دست بزنند که این اعمال فشار در پول شدیدتر از بودجه است. اینکه اعمال فشار در بودجه کمتر است، به این خاطر است که موضوع بودجه دولت است و دولت برای کنترل بودجه باید سختی زیادی را تحمل کند و به خودش فشار بیاورد. درحالی که فشار به بانک و شبکه بانکی و کنترل آن کار آسان‌تر و در دسترس بیشتری است.

چیزی هم که من در کشور می‌بینم، این است که همین اتفاق درحال رخ‌دادن است. دولت از طریق سیاست صف کنترل ترازنامه بانک‌ها را به این محدود می‌کند که شما بیش از یک اندازه نمی‌توانید وام و تسهیلات بگیرید؛ این درحالی است که این وام و تسهیلات در واقعیت ابتدا صرف خود دولت و نهادهای دولتی و آن‌هایی می‌شود که ذی‌نفوذ در دولت هستند و بعد صرف تقاضاهای خاص دیگر می‌شود؛ مثل شرکت‌های بزرگ و کمپانی‌های بزرگ که تا حدی این تسهیلات به دست آن‌ها می‌رسد.

اتفاقی هم که از حیث مصرف اعتبارات می‌افتد، تناسب‌داشتن یک‌به‌یک نقدینگی و تورم است؛ به عبارتی، تورم زیاد فعلی - عکس آن چیزی که اقتصاددانان و سیاست‌گذاران فکر می‌کنند- زائیده نقدینگی و پدیده‌ای اقتصادی نیست که دولت بخواهد با ابزارهای اقتصادی مثل کنترل نقدینگی جلوی آن را بگیرد. همان‌طور که در نتایج سیاست‌ها و عملکرد دولت در این‌باره مشاهده می‌شود، این تورم با این سیاست‌ها مهار نشده و در اوضاعی که کشور احتمالاً ۵۰ درصد تورم داشته باشد و رشد نقدینگی هم ۳۵، ۳۶ درصد شود، فاصله چشمگیری به‌وجود خواهد آمد؛ به عبارت دیگر ی هرچند دولت بر نقدینگی فشار گذاشته است، چون به خیال من آن تورم از جای دیگری تغذیه می‌شود، این فشار گذاشتن بر نقدینگی، کنترل‌کننده مؤثر تورم نیست و تورم همچنان در عدد

بالایی باقی می‌ماند. این امر تعادلی را در شبکه بانکی رقم می‌زند و تراز حقیقی پول کاهش پیدا می‌کند که این شکاف به معنای بالاتر بودن تورم از رشد نقدینگی است.

این قضیه همراه با رشد اقتصادی در سال‌های اخیر تشدید می‌شود. علت اهمیت رشد اقتصادی مثبت در این قضیه به نقش آفرینی آن در مصارف پول مربوط می‌شود. تورم و رشد اقتصادی مجموعاً مصارف پول را تعیین می‌کنند؛ یعنی وقتی شما تورم بالا و رشد اقتصادی مثبت دارید و سطح قیمت‌های بالاتر و رشد اقتصادی که اتفاق افتاده، ایجاب می‌کند که پول بیشتری هم به وجود بیاید تا اقتصاد بتواند بگردد.

در فضایی که تورم بالایی وجود دارد و رشد نقدینگی جا مانده، ممکن است گردش کسب‌وکارهای موجود، تولیدات موجود، بخش‌های موجود و بنگاه‌های موجود مختل شود و باید اولویت را بر این گذاشت که این امور مختل نشود؛ چه برسد به اینکه بخواهید فکر سرمایه‌گذاری و توسعه و گسترش باشید؛ یعنی طبعاً حفظ آن چیزی که دارید، نسبت به توسعه و گسترش اولویت پیدا می‌کند.

در اوضاعی که قیمت‌ها بالا رفته و تولیدات هم بیشتر شده و به پول بیشتری نیاز است و سیاست‌گذار اجازه نمی‌دهد پول متناسب به وجود بیاید، به این امید که بتواند جلوی تورم را بگیرد، جلوی تورم گرفته نمی‌شود. در نتیجه قحطی در پول و فشار به شبکه بانکی ایجاد می‌شود و بسیاری از تقاضاهای اعتباری اجابت نمی‌شود. لذا با توجه به سیاست‌های اعمالی، ظرفیت اعتباری در کشور به وضوح تنزل پیدا کرده و اگر از حیث تجویزی و قضاوت ارزشی بخواهیم چیزی بگوییم، واقعیت این است که در چنین موقعیتی بهتر است تسهیلات بانکی بیشتر به سمت سرمایه در گردش سوق پیدا کند. در چنین فضایی که تورم بالایی وجود دارد و رشد نقدینگی جا مانده، ممکن است گردش کسب‌وکارهای موجود، تولیدات موجود، بخش‌های موجود و بنگاه‌های موجود مختل شود و باید اولویت را

بر این گذاشت که این امور مختل نشود؛ چه برسد به اینکه بخواهید فکر سرمایه‌گذاری و توسعه و گسترش باشید؛ یعنی طبعاً حفظ آن چیزی که دارید، نسبت به توسعه و گسترش اولویت پیدا می‌کند.

مجموع این اوضاع باعث می‌شود که وضعیت جاری کشور برای تحمیل حجم تأمین مالی بخش نفت و گاز به نظام بانکی مساعد نباشد. در اینجا فقط بحث بازار سرمایه و نوعی استقراض عمومی مثل فروش اوراق و امثال آن باقی می‌ماند که آن هم محدودیت‌ها و تنگنای خود را دارد؛ چون این چیزی که توضیح داده شد، فقط بخش بانکی را محدود نمی‌کند؛ بلکه به طور کلی نظام اعتباری را در فشار قرار می‌دهد و ریال و تأمین مالی براساس پول کشور را مقداری کمیاب می‌کند؛ ولی منطقاً بازار سرمایه و انتشار اوراق می‌تواند وجاهت معقول‌تری داشته باشد و از این رو از دایره تخصص و علائق من خارج می‌شود.

رهیافت‌اندیشه مسئله عمده در تأمین مالی صنعت نفت و گاز، ادعای عدم موجودی سرمایه نقدی در داخل است. با این پیش‌فرض آیا افزایش پایه پولی برای تأمین مالی پروژه‌های نفت و گاز به واسطه بانک تخصصی صنعت نفت و گاز، در کنار جذب منابع مالی از مردم به وسیله همین بانک، تأمین مالی آن بخشی از صنعت که از ظرفیت‌های تولیدی و سرمایه‌ای داخل تأمین می‌شود و حجم بالایی دارد (مثلاً سالانه ۴۰۰ همت) امکان‌پذیر است؟

درباره این سؤال ابهامی وجود دارد. اینکه کمی با تصویری که درباره مسائل سرمایه‌گذاری صنعت نفت پیش از این داشتیم، منافات دارد. حال تصور این است که کشور در حوزه نفت در سرمایه‌گذاری‌های جدید با دو مانع و چالش روبه‌روست؛ یکی چالش‌های فنی و بحث تجهیزات و دانش و اموری از این قبیل است که در داخل وجود ندارد و دومی نیازمندی به سرمایه نقدی ارزی است. مورد اول یعنی وقتی تجهیزات و ماشین و ابزارآلات داخلی نداریم، باید از خارج از کشور وارد کنیم و وارد کردن آن به این معناست که یا باید به شکل سرمایه‌گذاری خارجی باشد یا باید خرید از خارج از کشور باشد که دوباره چالش ما چالش ارز می‌شود. اگر چنین باشد، طبعاً بحث پایه پولی و بحث بانک و اموری از این قبیل بلاموضوع است؛ یعنی صورت مسئله را جواب نمی‌دهد.

اگر ما چرا این‌گونه باشد که بگویید تنها مشکل جدی و اصلی ما تأمین مالی ریالی است، اولاً این خبر خوبی برای کشور است؛ چون این مشکل به هر حال در داخل حل‌شدنی است؛ ولو اینکه در بدترین حالت آن با ایجاد چند درصد تورم باشد.

دستکاری پایه پولی کلاً کار خوبی نیست و منطقاً مربوط به زمانی است که پروژه شما بازدهی ندارد؛ چون تفاوت پایه پولی با تأمین مالی بانکی در این است که تأمین مالی بانکی باید برگردد که دوباره بانک بتواند به جای دیگری تسهیلات ارائه بدهد؛ یعنی خلق پول باید با محو پول همراه شود و گردش داشته باشد؛ اما درباره بانک مرکزی این چنین نیست. پولی را که بانک مرکزی ایجاد می‌کند، برگشت آن مشکل است و ترجیحاً اگر برنگردد، بهتر است.

حال درباره پایه پولی یا اینکه بانکی تأسیس بشود، اولاً بانک وقتی تأسیس می‌شود، اگر سپرده‌پذیر باشد که منظور همان بانک‌های مرسوم و متعارف است، در آن صورت به لحاظ فنی معنای دقیقی دارد؛ ولی بحث تأمین مالی که بانک‌های موجود انجام می‌دهند، استفاده از پول موجود و جذب منابع مردم نیست. تأمین مالی موجود در حقیقت پولی است که بانک ایجاد می‌کند و معنی این کار، اضافه‌شدن به رشد نقدینگی است؛ تأسیس بانک تخصصی سپرده‌پذیر مثل بانک مسکن و بانک کشاورزی و بانک صنعت و معدن و بانک‌هایی که وجود دارند، عمل خواهد کرد. این‌ها وقتی می‌خواهند به جایی تسهیلات بدهند، پولی ایجاد می‌کنند. پس در نتیجه وقتی می‌گوییم که سالانه ۴۰۰ همت تسهیلات بدهید؛ به این معناست که اگر رشد نقدینگی ما در سال آینده، چیزی بین دوهزار میلیارد تومان تا ۲۳۰۰ میلیارد تومان است، با این بانک رشد ۲۲۰۰ هزار میلیارد تومان به ۲۶۰۰ افزایش می‌یابد، لذا می‌توانید حساب کنید که چند واحد افزایش در رشد نقدینگی به وجود آمده و شما دارید رشد نقدینگی خود را افزایش می‌دهید تا برای آن صنعت تأمین مالی ایجاد کنید.

درباره پایه پولی و بحث وجاهت پولی، باید اشاره کرد که دستکاری پایه پولی کلاً کار خوبی نیست و منطقاً مربوط به زمانی است که پروژه شما بازدهی ندارد؛ چون تفاوت پایه پولی با تأمین مالی بانکی در این است که تأمین مالی بانکی باید برگردد که دوباره بانک بتواند به جای دیگری تسهیلات ارائه بدهد؛ یعنی خلق پول باید با محو پول همراه شود و گردش داشته باشد؛ اما درباره بانک مرکزی این چنین نیست. پولی را که بانک مرکزی ایجاد می‌کند، برگشت آن مشکل است و ترجیحاً اگر برنگردد، بهتر است. بحث دیگر هم این است که بانک مرکزی از منابعی که می‌دهد، بهره نمی‌گیرد؛ ولی در بحث بانک و تأمین مالی بانکی، بانک سپرده‌پذیر است و طرف تعهدات ترازنامه سپرده دارد و وقتی که تعهدات سپرده دارد، بهره میانگین و هزینه تمام‌شده‌ای دارد که باید از طریق تسهیلات و خدمات درآمد لازم را کسب کند. پس در نتیجه این پروژه‌ای که ۴۰۰ همت فرضی از طرف بانک‌های سپرده‌پذیر به آن اختصاص پیدا می‌کند، باید الزاماً چیزی باشد که بتواند بازدهی داشته باشد.

لذا باید دید که ماهیت پروژه چیست. اگر بازدهی ندارد و برگشت آن به این سادگی نیست، پایه پولی برای آن وجاهت پیدا می‌کند؛ هرچند که اثرات آن روی کمیت‌های پولی خیلی جدی‌تر است و اگر برگشت‌پذیر است و بازدهی ایجاد می‌کند، لازم نیست سراغ پایه پولی ببریم؛ بلکه می‌توانیم مستقیماً از تأمین مالی بانکی استفاده کنیم که آن، چند درصد افزایش در رشد نقدینگی را دربرمی‌گیرد.

رهیافت‌اندیشه اختصاص اعتبار اختصاصی به صنعت نفت و گاز با توجه به اینکه تأمین مالی برای سرمایه‌گذاری نسبت به تأمین سرمایه در گردش اولویت دارد و پول مستقیماً به تولید و تقاضای مواد اولیه و ابزار صنایع بالادستی نفت و گاز تزریق می‌شود، آیا در هر کدام از حالت‌های زیر، بار تورمی زیادی به اقتصاد وارد می‌کند؟

(الف) تأمین اعتبار صرفاً برای مصارف ریالی پروژه باشد؟

(ب) تأمین اعتبار برای همه پروژه باشد و ارز خارجی مورد نیاز از بازار آزاد تأمین شود؟ (حجم پروژه را حدود ۳ تا ۵ میلیارد دلار در نظر بگیرید که بعد از اتمام پروژه به دلیل پرداخت دستمزد به صورت دلاری، می‌توان

همان میزان را به بازار یا نهادهای مربوطه برگرداند).
اولاً شما فرضی گذاشتید که تأمین مالی برای سرمایه‌گذاری به سرمایه در گردش اولویت دارد. من توضیح دادم در اوضاعی مثل الان که اقتصاد ماست و ما ۴۵ تا ۵۰ درصد رشد تورم داریم و رشد نقدینگی ما ۳۳ تا ۳۴ درصد است و نقدینگی واقعی یا نقدینگی دلاری ما کاهش پیدا می‌کند و به عبارت دیگر در اقتصادی که نرخ تورم از نرخ رشد نقدینگی پیشی گرفته است، چنین معنی می‌دهد که مشکل سرمایه در گردش، مشکلی جدی است. فکر نمی‌کنم که این فرض درست باشد.

به‌طور کلی درست است و حالت ایدئال این است که تأمین مالی و به‌ویژه از طرف بانک، برای فعالیت‌های سرمایه‌گذاری جدید مصرف شود؛ ولی بحث اینکه کدام‌یک از این‌ها اولویت دارد، به اوضاع فعلی اقتصاد مربوط می‌شود.

حالا چون به تورم اشاره شد، باید گفت ما زمانی می‌توانیم تأمین مالی این صنعت و تولید آن را به‌عنوان نیروی ضد تورمی تلقی کنیم که محصولی که از اینجا به‌دست می‌آید، محصولی بازارپذیر باشد؛ یعنی در بازار بیاید و قیمت پیدا کند. مثل کالا و خدمات مصرفی که در بازار می‌آید و قیمت پیدا می‌کند و مردم به‌طور مشخص برای آن پول خرج می‌کنند. این‌گونه بگوییم که بخشی از پول و نقدینگی موجود برای خرید آن کالا صرف می‌شود که انگار درست است برای تأمین مالی نقدینگی ایجاد شده؛ ولی در عین حال این کار به عرضه محصولی در اقتصاد منجر شده که برای خرید همان محصول صرف می‌شود؛ یعنی خودش چرخه‌ای را شکل داده؛ نه اینکه نقدینگی شکل گرفته که روی سر بقیه کالاها و خدمات آوار شود.

این نقدینگی صرف محصولی شده که از محل همین سرمایه‌گذاری تولید و عرضه شده است. حال منظور من این نیست که دقیقاً همان پول آمده و صرف همین محصول شده باشد. مثلاً ۴۰۰ هزار میلیارد تومان وارد بخش نفت و گاز شده و بین ذی‌نفعان توزیع شده است؛ ولی لزوماً همین پول متقاضی محصولات این صنعت نیست؛ بلکه منظور، عرضه ۴۰۰ هزار میلیارد تومان محصول در بازار است که متقاضیان خاص خود را خواهد داشت؛ به عبارت دیگر انگار از سمتی ۴۰۰ هزار میلیارد تومان تزریق شده و از طرف دیگر

۴۰۰ هزار میلیارد تومان جذب شده است. در این صورت می‌توان گفت که اثر تورمی ندارد و صرفاً اثر تولیدی دارد؛ یعنی رشد اقتصادی را افزایش داده و سرمایه ایجاد کرده است؛ بدون اینکه تورم ایجاد کند.
این خیلی ایدئال است و این اتفاق که نمی‌افتد؛ حتی اگر بگوییم که تا حدی اثر تورمی آن مهار شود، بسیار جای امیدواری است. یعنی اگر تا حدی هم اثر تورمی آن را خنثی کند و مثلاً نصف آن پولی که صرف شده، محصول بازارپذیر تولید شود که بتواند نصف پول را جمع کرده و به خودش جذب کند و درحقیقت چرخه‌ای را حول خودش شکل دهد، این کار بزرگی است.

ولی تلقی که من از صنعت نفت و گاز دارم این است که در این صنعت محصول بازارپذیری تولید شود و پولی که از سمت سرمایه‌گذاری صرف شده، با عرضه محصول جدید برگردد، محقق نمی‌شود؛ چون قیمت و تقاضای بنزین و گازوئیل مشخص و ثابت است و دلیلی ندارد که پول جدید دوباره برگردد. لذا شما برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید به این پرسش پاسخ دهید که آیا این موضوع و این لازمه را به‌وجود می‌آورد یا خیر؟ اما صورت چ‌هارچوبی آن چنین چیزی است که من می‌فهمم.

تلقی که من از صنعت نفت و گاز دارم این است که در این صنعت محصول بازارپذیری تولید شود و پولی که از سمت سرمایه‌گذاری صرف شده، با عرضه محصول جدید برگردد، محقق نمی‌شود؛ چون قیمت و تقاضای بنزین و گازوئیل مشخص و ثابت است و دلیلی ندارد که پول جدید دوباره برگردد.

رهیافت اندیشه: پرداخت سود ۱۰ درصدی ارزی مرکب برای جذب منابع دلاری و ریالی در بانک تخصصی نفت و گاز چه پیامد مالی برای بخش‌های مختلف اقتصاد دارد؟ آیا به کاهش سرمایه‌گذاری در بازارهای دیگر منجر می‌شود؟

سؤال سوم شما سؤال دقیقی است. وقتی بانک جدیدی به‌وجود می‌آید - آن هم با بهره‌ای دلاری - طبیعتاً تعادل اولیه نظام بانکی را به‌هم می‌ریزد؛ یعنی اوضاعی را به‌وجود می‌آورد که سپرده‌ها کاملاً از بانک‌ها به‌سمت

این بانک جدید کوچ می‌کنند؛ چون قاعداً پشتوانه دولتی دارد و وعده آن باورپذیر است. همچنین خود اسم نفت جذابیت دارد و بر باورپذیری افراد می‌افزاید و ما می‌توانیم با کوچ سپرده‌ها پیش‌بینی کنیم که بانک‌های دیگر دائماً به این بانک بدهکارند و دچار کسری می‌شوند؛ اما اینکه بگوییم به سایر مصارف بانک‌ها فشار می‌آورد، بالأخره این اتفاق می‌افتد و حتی تا حدی هم سرمایه‌گذاری در جاهای دیگر افت می‌کند؛ چون به هر حال شما می‌خواهید فلان میلیارد تومان از همین سیستم موجود تأمین مالی کنید؛ البته با فرض اینکه نخواهیم روی رشد کمیت‌های پولی حسابی کنیم و معلوم است که در اینجا که تأمین مالی می‌شود، باید از جای دیگری کم بیاید.

مگر اینکه فرض تغییر رشد کمیت‌های پولی کنار گذاشته شود. این قضیه زمانی می‌تواند رخ دهد که این بانک جدید سپرده‌ها را از بقیه بانک‌ها می‌مکد و آن‌ها بدهکار به این بانک می‌شوند، بانک مرکزی به آن بانک‌ها سهولت‌هایی بدهد و پنجره خودش را رو به آن بانک‌ها باز کند که عملاً چنین کاری نوعی حمایت از بانک جدید محسوب می‌شود و گرچه ظاهراً کمکی به سایر بانک‌هاست، در حقیقت حمایتی از تأسیس این بانک جدید است. در این صورت به اندازه مشخصی رشد نقدینگی و متناسب با آن رشد پایه پولی رخ می‌دهد و خیلی نمی‌توانیم بگوییم روی تأمین مالی و بقیه مصارفی که بانک‌ها الان دارند، اثر منفی می‌گذارد؛ ولی اگر بنا نباشد که چنین سهولتی توسط بانک مرکزی در نظر گرفته شود، به این معناست که پرداخت‌نکردن تسهیلات با توجه به قیودی که در نظام پولی وجود دارد، باعث می‌شود که سهم بانک جدید در نظام پولی افزایش یافته و لاجرم سهم بقیه کاهش یابد.

درنهایت به همان بحث‌هایی که داشتم، برمی‌گردم و لاجرم برای چنین کاری باید به رشد نقدینگی و پایه پولی تن داد و باید محاسبه کرد که آیا این کار از دید سیاست‌گذار برای او موجه است یا نیست که وجاهت آن از نظر من بسیار به این بستگی دارد که چقدر مسئله سرمایه‌گذاری و ارتقای سطح تولید مسئله تأمین مالی ریالی است؟ اگر این امر خیلی جدی باشد و گیر کار در تأمین مالی ریالی باشد، من اگر سیاست‌گذار باشم، به‌نظر من این کار ارزش دارد.

رهیافت اندیشه: با توجه به بلندمدت بودن پروژه‌های بالادستی نفت و گاز و عدم سوددهی پروژه بعد از حدود ۴ سال، (در کنار محاسبه سود مرکب ارزی) آیا بانک تخصصی این حوزه می‌تواند بقا داشته باشد؟

واقعیت این است که به هر حال بانک نهادی است که براساس تعهد کار می‌کند؛ یعنی مبالغی که پرداخت می‌کند، درحقیقت تعهد می‌شود و تا زمانی که آن تعهدات واخواهی نشود، می‌تواند تعهدی را روی تعهد خود بگذارد؛ یعنی لزومی ندارد که تصفیۀ نقدی کند. این کاری است که همه بانک‌ها به معنایی در مقطعی انجام دادند؛ چون آن موقعی که کار را شروع کردند، سریع به بازدهی نرسیدند و چون باید سود سپرده بدهند، آن را واریز کردند که به‌نوعی همان خلق پول است. لذا برای خودشان تعهد ایجاد کردند.

چون همه سپرده‌ها واخواهی نمی‌شود و در حالت تعادل، ترازوی وجود دارد، مثلاً درست است که بانک صنعت نفت سود واریز می‌کند و مردم هم سود خود را خرج می‌کنند و با آن خرید می‌کنند و از این بانک خارج می‌کنند، بانک‌های دیگر هم سود واریز می‌کنند و مردم هم در آنجا برداشت می‌کنند و این پول‌ها جابه‌جا می‌شود؛ یعنی روی کاغذ به لحاظ امکان‌پذیری ممکن است از منظر قواعد نظارتی بانک مرکزی مشکل ایجاد شود به این عنوان که بانک مرکزی بگوید شما توان بازپرداخت تسهیلات نقدی ندارید یا نداشتید. البته باید بررسی کرد که قواعد بانک مرکزی در این زمینه به چه صورت است؛ البته حتی اگر بگوییم قواعد بانک مرکزی این کار را محدود می‌کند؛ ولی وقتی دچار مشکل شوند، این کار را انجام می‌دهند. ❖

تأمین مالی ریالی پروژه‌های بالادستی نفت و گاز



امین جمالی
دانشجوی دکتری اقتصاد

همواره مطرح است که پروژه‌های بالادستی نفت و گاز نیازمند سرمایه کلان همراه با سهم بالای ارز هستند؛ ولی در داخل ایران این قضیه همراه با مسئله تحریم و عدم تبادلات ارزی باعث شده است مسئولان برای تأمین مالی این پروژه‌ها، خود را در بن‌بست ببینند. هرچند که بارها محققان متعددی به امکان اجرایی کردن راهکارهای مختلف برای رفع موانع سرمایه‌گذاری در صنعت نفت و گاز با نگاه به داخل کشور تذکر داده‌اند، ذهنیت کنشگران و مدیران صنعت نفت و گاز بر خارج قفل شده است. راهکارهایی مانند استفاده از نقدینگی و هدایت آن، استفاده از ابزارهای مالی مبتنی بر نرخ ارز، استفاده از تجهیزات ساخت داخل، استفاده از دلارهای خانگی و ممانعت از خروج ارز، تنظیم قراردادهای مشارکتی و کنشگری بخش خصوصی در فروش نفت، داخلی‌سازی ابزارها، ایجاد ثبات اقتصادی و... از جمله راهکارهایی هستند که هرچند از نظر ظاهری کلی و اجمالی‌اند، با استفاده از این راهکارها، خرد علمی و واقع‌گرایی، می‌توان به بسته اجرایی در راستای دلارزدایی محاسبات مالی برای تأمین مالی پروژه‌های بالادستی نفت و گاز رسید.

دلارزدایی نه به این معنا که به‌صورت کامل درباره دلار یا ارزهای خارجی استقلال ایجاد شود، بلکه به معنای استقلال محاسبات مالی و ارزیابی پروژه از نوسانات نرخ ارز و حرکت به‌سمت کاهش استفاده از هزینه‌های ارزی، یعنی ابزارآلات و مواد اولیه خارجی است؛ بنابراین تأمین مالی ریالی پروژه‌های بالادستی نفت و گاز منوط به توانی راهبردی بین تولید داخل و نیازهای خارجی است که بتوان از این طریق نوسانات نرخ ارز را کنترل کرده و جریان نقد ریالی مبتنی بر ارزش‌افزوده داخلی را جایگزین مبنای محاسبات مالی پروژه‌ها کرد.

هر بسته اجرایی و منسجم نیازمند جمع‌بندی حول موضوعاتی است که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود. این موضوعات واقعیت‌های اقتصادی و سیاسی موجود را ترسیم کرده و مبتنی بر ظرفیت‌های موجود، برنامه‌ریزان را در راستای تنظیم بسته‌های عملیاتی و دقیق جهت‌دهی می‌کند.

یکی از اصلی‌ترین موضوعات مطرح در تأمین مالی ریالی پروژه‌های بالادستی نفت و گاز، ظرفیت نهادهای مالی و ابزارهای مالی برای جذب منابع مالی یا به عبارت دیگر وجود بستر جذب سرمایه نقدی برای تأمین مالی پروژه‌هاست. کنشگر اصلی ایجادکننده این بستر دولت است که درحقیقت وظیفه تسهیلگری در کسب‌وکارهای اقتصادی و تجمیع عوامل تولید را برای تولید هر محصول دارد. این تسهیلگری در ورود سرمایه نقدی به فضای تولید می‌تواند با ایجاد بسترهای گوناگونی صورت بگیرد که در اوضاع فعلی دو بستر اصلی شامل بورس و بانک هستند. بررسی این دو نهاد همراه با ابزارهای مالی که به‌عنوان قراردادهای حقوقی در این دو نهاد هستند، در کنار ویژگی‌های اصلی پروژه‌های بالادستی نفت و گاز باعث می‌شود تا خطاها و ناسازگاری‌های موجود در جذب منابع مالی و تخصیص آن‌ها شناسایی شود. در این شناسایی، ضروری است که در گام بعد، کنشگرانی که در دولت به تنظیم و رفع این موارد موظف بوده‌اند، مدنظر قرار بگیرند و علت‌های رفع‌نشدن و چاره‌نجستن برای این موانع از سمت کنشگران مرتبط دولتی تبیین شود و برای آن‌ها راهکارهایی دقیق ارائه شود.

موضوع دیگری که می‌تواند این بحث را به حاشیه براند، موجودی منابع مالی در داخل است. عده کثیری

از مسئولان و محققان معتقدند حتی به فرض تأمین منابع ارزی، منابع ریالی کافی برای تأمین کامل نیازهای سرمایه‌ای پروژه‌های بالادستی نفت و گاز وجود ندارد. این درحالی است که میزان رشد نقدینگی (تخصیص اعتبار) در کنار توزیع غلط آن به‌خاطر ساختارهای معیوبی از جمله نظارت بانک مرکزی، کسری بودجه و بازارهای غیرمولد، به‌قدری است که موضوعاتی مانند کنسرسیوم بانکی یا بانک تخصصی در حوزه نفت و گاز مبتنی بر خلق پول و افزایش پایه پولی را روی میز قرار می‌دهد.

هدایت اعتبار - به معنای دیگر - که به معنای تخصیص اعتبار به فضای تولید نه به فضای دلالی و بازارهای غیرمولد است، از جمله راهکارهایی است در کنار تورم و نیاز روزافزون به سرمایه در گردش بنگاه‌های مختلف اقتصادی بسیار دشوار به‌نظر می‌رسد؛ ولی شاید بتوان این ایده و راهکار را در کنار سوددهی بالای پروژه‌های بالادستی نفت و گاز و قراردادهای مشارکتی در این پروژه‌ها پرورش داد و با ابزارهای مالی جدید یا قدیمی، منابع مالی موجود را مدیریت کرده و تخصیص داد.

موضوع سومی که می‌توان در این فضا مطرح کرد، ذهنیت عقب‌مانده از سیاست‌های اقتصادی مقاومتی و راهبردهای جنگ اقتصادی در برابر تحریم‌های بین‌المللی است. از اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ که کشور وارد فضای سخت جنگ اقتصادی با آمریکا شد، چه دولتمردان و چه بخش خصوصی به ارتقا و ایجاد سازگاری خود با فضای موجود عقب ماندند و توان خود را بر «بعد از رفع تحریم‌ها» و «مذاکره برای رفع تحریم‌ها» و نه «رفع همه تحریم‌ها» یا «کم‌اثر کردن تحریم‌ها» متمرکز کردند؛ لذا حتی بعد از گذشت یک دهه از این تحریم‌ها و خلف وعده شرکت‌های خارجی در انجام پروژه‌های بالادستی نفت و گاز، هنوز به‌قدر کافی مدیران مالی قوی که فهم دوجانبه‌ای از پروژه‌های نفت و گاز و ظرفیت‌های مالی موجود داشته باشند، وجود ندارد و عده موجود نیز - هرچند با دغدغه - برای متناسب‌سازی ظرفیت‌ها و امکانات موجود با نیازهای مالی بعد از تحریم، بازوی اجرایی قوی ندارند. در همین راستا می‌توان به عملکرد دولت آقای رئیسی اشاره کرد که به‌خوبی با استفاده از تغییرات جغرافیایی - سیاسی در منطقه توانست روابط خوبی را با کشورهای هم‌جبهه خود ایجاد کند و بخشی از مشکلات مالی را رفع کند.

از جمله مواردی که نشان از عقب‌ماندگی کشور در مقابله با تحریم‌های بین‌المللی، مبادلات ارزی و وابستگی به ارز دارد، وابستگی جدی تکنولوژیکی و ابزاری در صنایع نفت و گاز و عمق ساخت داخل آن‌ها به خارج از کشور است؛ درحالی که با توجه به اهمیت رشد تولید داخل و حفظ ارزش ریال با ایجاد ارزش‌افزوده بیشتر در کنار رقابت و جنگ اقتصادی با سایر کشورها، می‌بایست سرمایه‌گذاری بالایی در عرصه داخلی‌سازی نیازهای داخلی این صنعت می‌شد. طبق گفته متخصصان مالی این حوزه، هنوز بین ۴۰ تا ۵۰ درصد از پروژه‌های بالادستی اکتشاف و تولید نیازمند تأمین ارز برای خرید تجهیزات خارجی است. این گفته نافی کارهای انجام‌شده برای ارتقای توان تولید داخل نیست؛ بلکه به معنای ناکافی بودن کارهای انجام‌شده است. البته این نکته درخور تأمل است که نیازمندی به ارز خارجی - خصوصاً در اوضاع تحریمی - منوط به داشتن حواله خارجی است که بسیاری از محققان درباره این قضیه غافل هستند و برنامه‌ریزان می‌بایست تغییرات متغیرهای پولی و مالی را در نسبت با نیاز به حجم سرمایه ارزی و حواله‌های موجود مدنظر قرار دهند.

درنهایت می‌توان بیان کرد که تأمین مالی ریالی پروژه‌های بالادستی نفت و گاز در نسبت با وضعیت فعلی و ویژگی‌های این صنعت متکی بر توجه به موضوعاتی همچون بسترهای مالی، توان ارزی و ریالی داخلی، توان تولید داخل و ذهنیت کنشگران این صنعت است که می‌تواند راهکارهای موجود را از منظر نظری و عملی به نسخه‌ای راهگشا تبدیل کند. ❀

پدیده دلاری شدن بخش نفت و گاز کشور

و مسیرهای دلارزدایی از آن



عبدالعظیم قربانی

دانشجوی دکتری اقتصاد نفت و گاز

افزایش نرخ دلار، یکی از دلایل افزایش نرخ تورم در اقتصاد کشور

یکی از دلایل مهم بروز تورم در اقتصاد ایران به خصوص از دهه ۹۰ تاکنون، شوک‌ها و نوسانات ارزی بوده است. البته عوامل دیگری نظیر رشد شدید نقدینگی برای بروز تورم در اقتصاد ایران ذکر می‌شود. بررسی‌ها «حاکمی از فعال شدن درون‌زایی پول و علیت از نرخ ارز به تورم و از تورم به نقدینگی است. البته برون‌زایی محدود و علیت از نقدینگی به تورم در دامنه‌ای محدود همچنان موضوعیت دارد؛ اما این واقعیت وجود دارد که در شش سال گذشته قیمت بیشتر کالاها همراه با نرخ ارز افزایش یافته‌اند؛ بنابراین این پرش‌های بی‌سابقه نرخ ارز است که موتور محرکه تورم‌های لحام‌گسیخته اخیر بوده و کاملاً بدیهی، مشهود و خدشه‌ناپذیر است. اینکه به صورت انحصاری و یک‌جانبه گفته می‌شود این تنها نقدینگی است که موجب تورم می‌شود و رشد نقدینگی هم تنها معلول کسر بودجه دولت است، بسیار تأمل‌برانگیز است.» [۱]

توضیح بیشتر آنکه وابستگی نامطلوب اقتصاد ایران به دلار در برهه‌های مختلفی، کشور را با تکانه‌های اقتصادی ناشی از تحریم و جنگ اقتصادی - ارزی مواجه کرده است. گذشته از این عامل بیرونی، وابسته کردن قیمت‌های داخلی اقتصاد کشور به قیمت‌های جهانی که با دلار محاسبه می‌شود، در کنار نوسان ارزش دلار و کاهش ارزش ریال در مقابل دلار در زمان‌های مختلف، آسیب‌پذیری اقتصاد کشور را از نوسانات و شوک‌های ارزی افزایش داده است. رهبر معظم انقلاب بارها درخصوص این وابستگی نامطلوب به دلار هشدار داده‌اند. ایشان در این خصوص می‌فرمایند: «یکی از مشکلات اقتصاد ما وابستگی به دلار است. بعضی از کشورهایی که تحریم شده‌اند و وابستگی خودشان را به دلار قطع کرده‌اند، وضعیتشان بهتر شد. ما الان کشورهایی را می‌شناسیم - نمی‌خواهم اسم بیاورم - که مورد تحریم‌های شدید غرب قرار گرفته‌اند و رابطه‌شان با سوئیت - که یک سازوکار بین‌المللی غربی است - قطع شده، دلار را کنار گذاشته‌اند، با پول‌های محلی معامله کرده‌اند و صادرات و واردات انجام داده‌اند، وضعیتشان بهتر شد. این کار را ما هم باید بکنیم.» [۲]

رابطه قیمت دلار با اصطلاح یارانه پنهان

توجه به فاصله قیمت دلاری و صادراتی هر کالا در دنیا با قیمت آن کالا در داخل موجب شده است که برخی اقتصاددانان کشور با طرح مفهوم یارانه پنهان، به این نکته اشاره کرده‌اند که در اقتصاد ایران حجم بسزایی از یارانه پنهان به اقشار پردرآمد پرداخت شده که تمکن مالی دارند و عموم مردم از آن بی‌بهره یا کم‌بهره هستند. این دسته از کارشناسان درخواست کرده‌اند قیمت‌ها آزادسازی شده و به سمت جهانی شدن و به بیان دیگر، دلاری شدن آن‌ها حرکت شود و اینکه پرداخت یارانه آشکار را در ازای این افزایش قیمت، امکان‌پذیر بدانند. این مفهوم از یارانه که در کشور با اصطلاح یارانه پنهان شناخته می‌شود، درواقع گویای این نکته است که به صرف افزایش قیمت دلار در داخل بدون آنکه اتفاق خاصی دیگری رخ داده باشد، گویی میزان یارانه پنهان اعطایی دولت به مردم دائماً افزایش

می‌یابد. درحقیقت صرف افزایش قیمت دلار که به دلایل مختلفی از جمله سیاست‌های اشتباه دولت‌ها، انتظارات تورمی فعالان اقتصادی، غلبه رویکرد سوداگری و دلالتی در بازار ارز و عوامل بیرونی نظیر تحریم و جنگ اقتصادی رخ می‌دهد، موجب می‌شود سیاست‌گذار این‌گونه تصور کند که حجم چشمگیری از یارانه پنهان به مردم پرداخت می‌شود. درحالی که با توضیحات ارائه‌شده مشخص شد که چنین تحلیلی ناقص و مخدوش است. از سویی در محصولاتی نظیر کالاهای انرژی در کشور که ادعا می‌شود یارانه پنهان بسیار بالایی درقبال آن اعطا می‌شود، تمام حجم محصول تولیدشده قابلیت صادرات و بازار صادراتی ندارد که قرار باشد هزینه - فرصت صادرات این محصول با آن نرخ دلار نوسان‌یافته، ملاک تعیین یارانه پنهان قرار گیرد.

قانون هدفمندکردن یارانه‌ها و دلاری شدن بخش نفت و گاز کشور

تصویب و ابلاغ قانون هدفمندکردن یارانه‌ها [۳] در سال ۱۳۸۸ آغازی بر دلاری شدن اقتصاد کشور و به صورت خاص، صنایع بالادستی و پایین‌دستی نفت و گاز کشور محسوب می‌شود. در بند الف ماده ۱ قانون هدفمندکردن یارانه‌ها آمده است: «قیمت فروش داخلی بنزین، نفت گاز، نفت کوره، نفت سفید و گاز مایع و سایر مشتقات نفت، با لحاظ کیفیت حامل‌ها و با احتساب هزینه‌های مترتب (شامل حمل‌ونقل، توزیع، مالیات و عوارض قانونی) به تدریج تا پایان برنامه پنج‌ساله پنجم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران کمتر از ۹۰ درصد قیمت و بیشتر از قیمت تحویل روی کشتی (فوب) در خلیج فارس نباشد.» در تبصره این بند آمده است: «قیمت فروش نفت خام و میعانات گازی به پالایشگاه‌های داخلی ۹۵ درصد قیمت تحویل روی کشتی (فوب) خلیج فارس تعیین می‌شود و قیمت خرید فرآورده‌ها متناسب با قیمت مذکور تعیین می‌گردد.» همچنین در بند ب ماده ۱ این قانون آمده است: «میانگین قیمت فروش داخلی گاز طبیعی به گونه‌ای تعیین شود که به تدریج تا پایان برنامه پنجم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، معادل حداقل ۷۵ درصد و حداکثر معادل متوسط قیمت گاز طبیعی صادراتی پس از کسر هزینه‌های انتقال، مالیات و عوارض شود.» در تبصره این بند نیز آمده است: «جهت تشویق سرمایه‌گذاری، قیمت خوراک گاز و مایع واحدهای صنعتی، پالایشی و پتروشیمی برای مدت حداقل ده سال پس از تصویب این قانون، هر مترمکعب حداکثر ۵ درصد قیمت سبد صادراتی در مبدأ خلیج فارس (بدون هزینه انتقال) تعیین می‌گردد.»

تشدید تورم در نتیجه دلاری شدن قیمت مواد اولیه صنایع پالایشی و پتروشیمی

پس از تصویب و اجرای قانون فوق، صنایع پالایشی و پتروشیمی که مواد اولیه صدها و بلکه هزاران کالای تولیدشده در کشور را تأمین می‌کنند، خوراک تحویلی خود شامل نفت، گاز، میعانات و مایعات گازی را به صورت درصد بسزایی از قیمت فوب خلیج فارس و قیمت صادراتی را که نرخ دلاری نفت و گاز محسوب می‌شود، از وزارت نفت تحویل گرفته و محصول تولیدی خود را که ماده اولیه بسیاری از کالاها محسوب می‌شود، با نرخ تسعیر دلاری تعیین‌شده توسط دولت، به شرکت‌های داخلی می‌فروشند. با این اتفاق اولاً با افزایش قیمت جهانی و دلاری نفت و ثانیاً با نوسان یا وارد آمدن شوک به قیمت دلار در داخل که در بسیاری از مواقع تحت تأثیر عملیات جنگ ارزی دشمن یا القانات دلالان ارزی و ناشی از سوءاستفاده از التهابات روانی جامعه صورت پذیرفته و امروزه تحت عنوان دلار تلگرامی شناخته می‌شود، قیمت‌های جعلی دلار شکل گرفته که با واقعیات اقتصادی کشور نیز همخوانی ندارد و به افزایش شدید قیمت مواد اولیه تولیدی پالایشگاه‌ها و صنایع پتروشیمی منجر شده و این عامل از طریق افزایش هزینه‌های تولید، با جهش قیمت کالاهای مشتق از این مواد اولیه، تورمی افسارگسیخته به اقتصاد کشور تحمیل می‌کند. درواقع «در نتیجه افزایش نرخ ارز، هزینه‌های تولید بالا می‌رود و افزایش هزینه تولید، قیمت کالاها را بالاتر می‌برد که این امر موجب سفته‌بازی و دلالتی در بازار می‌شود و نقدینگی از مسیر صحیح خودش منحرف شده و دلالتی و سفته‌بازی در بازار ارز و سکه رخ می‌دهد و به دنبال آن، مجدداً افزایش هزینه‌های تولید و ایجاد تورم رخ خواهد داد. افزایش نرخ ارز برای تولید، تولیدکننده را با کمبود نقدینگی مواجه می‌سازد و یک شوک منفی تولید به حساب می‌آید و از طرف دیگر، قیمت کالاها را افزایش می‌دهد و وقتی قیمت کالاهای قاچاق افزایش پیدا کند، تقاضا برای بازار آزاد ارز که به طبق قانون قاچاق است، دوباره بالا می‌رود و در نهایت نرخ ارز بالا رفته و متناسب با آن، دولت مجبور می‌شود نرخ بازار مبادله را بالا ببرد و این یک دور باطل است که سیاست‌گذار

ارزی در آن قرار گرفته و موجب شده افزایش تورم را در پی داشته باشد.» [۴] در سالیان اخیر تسلط رویکرد بازاری بر کشور باعث شده هزینهٔ نهادهای تولیدی محصولات نفتی، پتروشیمی و فولادی به صورت دلاری و به قیمت جهانی محاسبه شده و از تولیدکنندگان داخلی گرفته شود. با افزایش قیمت نهادهای تولید در بازار جهانی یا افزایش نرخ دلار، ناخواسته هزینهٔ تولیدکنندگان افزایش یافته و در نتیجه قیمت محصولات داخلی افزایش می‌یابد که در واقع تورم ناشی از خود تحریمی محسوب می‌شود. در این ریل گذاری خطرناک پالایشگاه‌ها، پتروشیمی‌ها و فولادی‌ها که عمدتاً خصوصی شده‌اند، نفع هنگفتی می‌برند؛ ولی تولیدکنندگان، دولت و مردم ضرر هنگفتی را متحمل می‌شوند. [۵]

رهبر معظم انقلاب درخصوص این نکته می‌فرماید: «فلان شرکت بزرگ که متعلق به دولت هم هست، مواد اولیه‌اش هم داخلی است، از این شرکت‌های بزرگ این‌جوری ما داریم تعدادی، شرکت بزرگ، پردرآمد با مواد اولیهٔ داخلی این قیمت محصول خودش را با دلار تلگرامی، همین دلارهای جعلی، این قیمت‌های جعلی دلار که هدایت می‌شود از طرف دشمن، با او تطبیق می‌کند. چرا؟ چرا شما به دلار حاکمیت می‌دهید؟ چرا برای ریال رقیب را تقویت می‌کنید؟ یکی از وظایف عمدهٔ ما این است که ما رقیب ریال را تقویت نکنیم در داخل. یکی از گرفتاری‌های کشور ما مسئلهٔ آویزان شدن به دلار است.» [۶] لغو مصوبهٔ افزایش نرخ تسعیر خوراک صنایع پالایشی و پتروشیمی به ۲۶ هزار و ۶۰۰ تومان و بازگشت مجدد آن به ۲۸ هزار و ۵۰۰ تومان [۷] در راستای سیاست ثبات قیمت مواد اولیهٔ مورد نیاز صنایع پالایشی و پتروشیمی و در نتیجه، ثبات هزینه‌های تولید شرکت‌هایی که مواد اولیهٔ آن‌ها محصول تولیدی صنایع پالایشی و پتروشیمی، از اقدامات مثبت دولت سیزدهم برای کاهش آثار دلاری شدن قیمت‌ها و آغازی بر فرایند دلارزدایی از اقتصاد و صنعت نفت کشور محسوب می‌شود.

حرکت اقتصادهای وابسته به دلار به سمت دلارزدایی

ایالات متحدهٔ آمریکا با استفاده از وابستگی دنیا به دلار در روابط اقتصادی بین‌المللی و اقدام کشورها در نگه داشتن ذخایر دلاری همواره بر اعمال فشار برای دستیابی به مقاصد نامطلوب خود و اعمال سلطه بر دنیا کوشیده است. «پس از اعمال تحریم‌های آمریکا علیه روسیه از سال ۲۰۱۴ بر سر موضوع الحاق کریمه به روسیه، دولت روسیه در راستای مقابله با آسیب‌های ناشی از تحریم‌ها، سیاست کاهش وابستگی به دلار و استفاده از ارز ملی در تعاملات تجاری و بازرگانی خارجی را با هدف تقویت پول ملی و اقتصاد روسیه به کار گرفت. بانک مرکزی روسیه با کاهش سهم دلار در ذخایر ارزی بین‌المللی خود، سهم طلا، یوان و یورو را افزایش داد که در این بین، یوان چین بیشترین رشد را در ذخایر ارزی روسیه داشت.» [۸]

تجربهٔ روسیه در دلارزدایی از بازار نفت و گاز

اوج‌گیری تنش‌ها و اختلافات روسیه با اروپا و آمریکا در قضیهٔ جنگ اخیر روسیه و اوکراین نیز به حوزهٔ سیاسی و نظامی محدود نماند و مستقیماً حوزهٔ اقتصاد و انرژی بین‌الملل را نیز به محدودهٔ درگیری وارد کرد. پس از تشدید تحریم‌های اقتصادی روسیه توسط آمریکا و اروپا و کاهش ارزش جدی روبل در مقابل دلار و قطع دسترسی بانک‌های روسیه از سامانهٔ پرداخت سوئیفت، روسیه سیاست حذف حداکثری دلار از مبادلات خود را در پیش گرفت. «کشور روسیه برای کنارزدن سوئیفت، سامانهٔ میر را طراحی کرد. این سامانه در کشورهایی از قبیل چین، ترکیه، امارات، آذربایجان، مصر، ایران، آبخازیا، ارمنستان، بلاروس، ویتنام، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکیه، ازبکستان، کرهٔ جنوبی و اوستیای جنوبی قابل استفاده است و روسیه در حال مذاکره با بحرین، هند، کوبا، میانمار، نیجریه، تایلند و سایر کشورها برای توسعهٔ این سامانه است. روسیه همچنین از خریداران نفت و گاز خود خواسته تا پرداخت‌های خود را با واحدهای ارزی غیر از دلار و یورو و به‌ویژه با روبل پرداخت کنند که هند و چین از مهم‌ترین کشورهایی هستند که روسیه را در این مسئله همراهی کرده‌اند. در چند ماه گذشته بیشتر نفتی که هند از روسیه خریداری کرده، با ارزهایی مثل درهم امارات و روبل روسیه پرداخت شده که نشان می‌دهد حذف دلار از معاملات بین این دو کشور به‌خوبی انجام شده است.» [۹] اهمیت و نقش ویژهٔ روسیه آن است که یکی از دارندگان، تولیدکنندگان و صادرکنندگان بزرگ نفت و گاز در دنیا محسوب می‌شود که حرکت این کشور به سمت حذف دلار از روابط اقتصادی بین‌المللی به‌خصوص حوزهٔ نفت و گاز می‌تواند بر سرعت بخشی به پایان

سلطهٔ دلار در دنیا کمک کند. در تیرماه سال ۱۴۰۱، در دیدار ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه با رهبر معظم انقلاب، «ایشان با تأیید سیاست جایگزینی پول‌های ملی در روابط دو کشور و استفاده از ارزهای دیگر به‌جای دلار، فرمودند: دلار را باید به تدریج از مسیر معاملات جهانی خارج کرد و این کار به صورت تدریجی ممکن است.» [۱۰] این نکته‌ای است که رهبر معظم انقلاب در دیدار سال‌های ۱۳۹۶ و ۱۳۹۷ نیز با ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه تأکید کرده بودند. [۱۱] [۱۲]

توافقات چین، عربستان و ایران در مسیر دلارزدایی از اقتصاد جهانی و معاملات نفت و گاز

عربستان سعودی نیز به‌عنوان یکی از دارندگان، تولیدکنندگان و صادرکنندگان بزرگ نفت در دنیا، کشور دیگری است که قصد دارد ادامه‌دهندهٔ این حرکت باشد. «در سفر چند ماه گذشتهٔ رئیس‌جمهور چین به عربستان، پیشنهاد شد بخشی از بهای نفت سعودی‌ها به یوان تسویه شود» [۱۳] و «این دو کشور موافقت کردند که با افزایش تجارت نفت، مراودات راهبردی خود را ارتقا دهند. در این ملاقات رئیس‌جمهور چین به استفادهٔ بیشتر از یوان در معاملات انرژی متعهد شد و پیشنهاد کرد که کشورهای عضو در شورای همکاری خلیج فارس نیز به این رویه بپیوندند.» [۱۴] به‌نظر می‌رسد که «کنارگذاشتن دلار از تجارت کشورهای منطقه یکی از مهم‌ترین دلایل اقتصادی عربستان برای توافق اخیر با ایران است؛ زیرا پیش‌ازاین هم عراق برنامهٔ دلارزدایی و کاهش دلار در تجارت خارجی را انجام داده بود، ایران و روسیه نیز از موافقان کنارگذاشتن دلار در تجارت جهانی محسوب می‌شوند و از سوی دیگر چین هم از پیشتازان دلارزدایی و انجام معاملات تجاری با ارزهای ملی در جهان است که با پیوستن عربستان به این اتحادها در واقع زنجیرهٔ دلارزدایی در منطقه تکمیل می‌شود.» [۱۵] حضور چین به‌عنوان یکی از اقتصادهای بزرگ دنیا و از مصرف‌کنندگان بزرگ نفت و گاز در میان همهٔ کشورها، می‌تواند روند دلارزدایی از اقتصاد جهان را سرعت بخشد.

پیوستن تدریجی سایر کشورها به روند دلارزدایی از اقتصاد جهانی و معاملات نفت و گاز

با گسترش این روند، سایر کشورهای دنیا نیز به‌مرور به این جریان پیوسته و خواهند پیوست. کشورهای عضو گروه قدرت‌های اقتصادی نوظهور موسوم به بریکس «شامل برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی اهتمام ویژه‌ای برای دلارزدایی نشان داده‌اند. این ائتلاف در مجموع، حدود ۴۰ درصد جمعیت، نزدیک به یک‌چهارم تولید ناخالص ملی و حدود یک‌سوم خاک دنیا را تشکیل می‌دهند. چین و برزیل توافقنامه‌ای در مورد حذف دلار و تجارت دوجانبه با یوان منعقد کرده‌اند. چین بزرگ‌ترین شریک تجاری برزیل است. هندی‌ها نیز در این زمینه پر قدرت ظاهر شده و زمین بازی را به حوزهٔ حساس معاملات نفتی باز کشیده‌اند. کرملین در پاسخ به تحریم‌های غرب از خریداران نفت و گاز خود خواسته بود تا پرداخت‌های خود را در واحدهای ارزی دیگری به‌ویژه روبل پرداخت کنند. اکنون هند و چین از کشورهایی هستند که به تدریج دلار را از معاملات خود با روسیه خارج می‌کنند.» [۱۳] علاوه بر این، «اتحادیهٔ اقتصادی کشورهای جنوب شرق آسیا موسوم به آسه‌آن شامل برونئی، کامبوج، اندونزی، لاوس، مالزی، میانمار، فیلیپین، سنگاپور، تایلند و ویتنام در حال بررسی حذف دلار، یورو، ین و پوند انگلیس از مبادلات تجاری میان کشورهای عضو و استفاده از ارزهای ملی هستند.» [۱۶] در همین راستا، «انور ابراهیم، نخست‌وزیر مالزی در مجلس این کشور دربارهٔ سلطهٔ دلار اعلام کرد که هیچ دلیلی وجود ندارد که کشوری مانند مالزی همچنان به دلار آمریکا برای جذب سرمایه‌گذاری در این کشور وابسته باشد و باید میان مالزی و دیگر کشورها برای استفاده از ارزهای ملی مذاکراتی صورت گیرد. به گفتهٔ او، بانک مرکزی مالزی در جریان سفر اخیر او به چین در دیدار با مقامات پکن، پیشنهادی را دربارهٔ استفاده از ارز ملی دو کشور در امور تجاری ارائه کرده است.» [۱۷] جدی‌بودن روند جهانی در دلارزدایی به نحوی است که «پائول کرگ رابرتز، مقام سابق کاخ سفید آمریکا اعلام کرده است که آمریکا با خطر اقتصادی جدی روبه‌رو است؛ زیرا کشورهای زیادی در سراسر جهان در حال کنارگذاشتن دلار در مبادلات نفتی و گازی خود هستند. پایان استفاده از دلار در مبادلات نفتی و گازی تبعات بسیار سنگین برای ارزش دلار، تورم در آمریکا و نرخ بهره در این کشور ایجاد می‌کند. او به اقدام اخیر عربستان که اعلام کرده، آماده است نفت خود را به ارزهای دیگر غیر از دلار بفروشد، اشاره کرد و گفت: اگر این اتفاق بیفتد، تقاضا برای دلار کاهش یافته و ارزش آن کاهش می‌یابد.» [۱۸]



اقتصاد مقاومتی، نقشه راه دلارزدایی از اقتصاد و بخش نفت و گاز جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی ایران نیز که در طی ۴۴ سال گذشته و به خصوص از ابتدای دهه ۹۰ همواره با وضع تحریم‌های اقتصادی ظالمانه از سوی آمریکا مواجه بوده است، پس از ابلاغ سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی توسط رهبر معظم انقلاب و تأکید این سیاست‌ها بر توسعه و تنوع بخشی پیوندهای اقتصادی با کشورها به ویژه با کشورهای منطقه، استفاده از سازوکار مبادلات تهاتری برای تسهیل مبادلات در صورت نیاز، افزایش قدرت مقاومت و کاهش آسیب پذیری اقتصاد کشور از طریق توسعه پیوندهای راهبردی و گسترش همکاری و مشارکت با کشورهای منطقه و جهان به ویژه همسایگان، استفاده از دیپلماسی در جهت حمایت از هدف‌های اقتصادی، استفاده از ظرفیت‌های سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و... موجب شده است جمهوری اسلامی ایران به خصوص با روی کار آمدن دولت سیزدهم، ضمن تأکید بر گسترش روابط اقتصادی با اروپا، به صورت ویژه بر همکاری اقتصادی با کشورهای همسایه، منطقه غرب آسیا و همچنین چین، روسیه و... تمرکز نماید. در همین راستا می‌توان به پیوستن ایران به پیمان شانگهای، درخواست عضویت برای پیوستن به گروه بریکس، توافق با عربستان سعودی و افزایش روابط با کشورهای عربی حوزه خلیج فارس و مصر و ایجاد روابط راهبردی و بلندمدت با چین و روسیه و حذف دلار از روابط اقتصادی و نفتی با این دو کشور در دو سال اخیر اشاره نمود که می‌تواند سیاست دلارزدایی از اقتصاد ایران و همچنین روابط نفتی را سرعت بخشد. رهبر معظم انقلاب نیز اخیراً در اهمیت دلارزدایی از اقتصاد فرمودند: «یکی از مشکلات اقتصاد ما وابستگی به دلار است. بعضی از کشورهایی که تحریم شدند، وابستگی خودشان را به دلار قطع کردند، وضعیتشان بهتر شد. ما الان کشورهایی را می‌شناسیم - نمی‌خواهم اسم بیاورم - که مورد تحریم‌های شدید غرب قرار گرفتند و رابطه‌شان با سوئیت - که یک سازوکار بین‌المللی غربی است - قطع شد، دلار را کنار گذاشتند، با پول‌های محلی معامله کردند و صادرات و واردات انجام دادند، وضعیتشان بهتر شد. این کار را ما هم باید بکنیم.» [۱۹]

منابع

- [۱] شاکری، عباس (۱۴۰۱)، رمزگشایی علل تورم از منظر علوم انسانی / رشد نقدینگی نشانی غلط است، خبرگزاری مهر، کد خبر: ۵۵۲۵۲۷۷، mehrnews.com/xXYfM
- [۲] بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی، ۱۴۰۲/۰۱/۰۱، قابل دستیابی در:

khl.ink/f/۵۲۲۷۵

[۳] مجلس شورای اسلامی (۱۳۸۸)، قانون هفتمین کردن یارانه‌ها، ۱۳۸۸/۱۰/۱۵، قابل دستیابی در: rc.majlis.ir/fa/law/show/۷۸۹۰۳۶

[۴] صمصامی، حسین (۱۴۰۲)، مهار تورم در گرو سیاست‌های مناسب ارزی، ۱۴۰۲/۰۱/۱۵، قابل دستیابی در: khl.ink/f/۵۲۳۸۳

[۵] توکلی، محمدجواد (۱۴۰۱)، با افزایش نرخ دلار؛ تشدید تورم نتیجه محاسبه نهادهای تولید به قیمت جهانی، مسیر اقتصاد، قابل دستیابی در: masireqtesad.ir/۱۴۸۰۰۸

[۶] بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسئولان نظام، ۱۴۰۲/۰۱/۱۵، قابل دستیابی در: khl.ink/f/۵۲۲۷۵

[۷] خبرگزاری فارس (۱۴۰۲)، نرخ تسعیر ارز خوراک پتروشیمی‌ها مشخص شد/ بازگشت قیمت به ۲۸۵۰۰ تومان، ۱۴۰۲/۰۱/۱۴، قابل دستیابی در: fna.ir/۳br۴zp

[۸] علیخانی، مرتضی محمد (۱۳۹۹)، دلارزدایی، راهبرد روسیه در مقابله با آمریکا، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی، قابل دستیابی در: ipis.ir/portal/newsview/۶۰۱۸۱۳

[۹] اینا (۱۴۰۲)، پیمان‌های شرقی برای شکستن هژمونی غربی/ دلارزدایی در مسیر تحقق، شبکه خبری اقتصاد و بانک ایران، کد خبر: ۱۴۸۷۲۶، قابل دستیابی در: ibena.ir/۰۰۰cgo

[۱۰] بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رئیس‌جمهور روسیه با ایشان، ۱۴۰۱/۰۴/۲۸، قابل دستیابی در: khl.ink/f/۵۰۶۵۷

[۱۱] بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رئیس‌جمهور روسیه با ایشان، ۱۳۹۶/۰۸/۱۰، قابل دستیابی در: khl.ink/f/۳۸۰۵۲

[۱۲] بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رئیس‌جمهور روسیه با ایشان، ۱۳۹۷/۰۶/۱۶، قابل دستیابی در: khl.ink/f/۴۰۴۲۶

[۱۳] روزنامه کیهان (۱۴۰۲)، ائتلاف جهانی برای دلارزدایی؛ از چین و روسیه تا هند و برزیل، کد خبر: ۲۶۲۳۶۴، قابل دستیابی در: kayhan.ir/fa/news/۲۶۲۳۶۴

[۱۴] فرحناکیان، فرشید (۱۴۰۱)، دلارزدایی اجتناب‌ناپذیر از تجارت بین‌الملل نفت و گاز، شبکه اطلاع‌رسانی نفت و انرژی، کد خبر: ۴۶۸۱۵۱، قابل دستیابی در: shana.ir/news/۴۶۸۱۵۱

[۱۵] خبرگزاری فارس (۱۴۰۱)، عربستان به دنبال فروش نفت با یوان و افزایش درآمدهای نفتی پس از توافق با ایران، قابل دستیابی در: fna.ir/۱۷۷۲۴۲

[۱۶] خورسند، مهدی (۱۴۰۲)، سناریوهای دلارزدایی و دنیای پیش رو، خبرگزاری فارس، قابل دستیابی در: fna.ir/۳bs۷۷z

[۱۷] خبرگزاری فارس (۱۴۰۲)، مالزی در حال مذاکره با چین و کنارزدن دلار، قابل دستیابی در: fna.ir/۳brklh

[۱۸] سیف‌اللهی مقدم، محمدحسین (۱۴۰۱)، زنگ خطر برای دلار، خبرگزاری مهر، کد خبر: ۵۷۰۰۷۶۹، قابل دستیابی در: mehrnews.com/xZtmf

[۱۹] بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی، ۱۴۰۲/۰۱/۰۱، قابل دستیابی در: khl.ink/f/۵۲۲۷۵

کنکاشی در نظام تجارتی ایران

♦ اصلاحات اقتصادی داخلی؛ راهکار اساسی دلارزدایی

◀ گفت وگو با دکتر محمد رضا مهدیار اسماعیلی

♦ پیمان پولی

◀ یادداشتی از سید حسین حسینی

♦ وجود ارتباطات قوی بین تجار؛ مهم ترین ابزار در تجاری سازی برند

◀ گفت وگو با مجتبی شیرین پاسخ رستمی

از ملاحظات را در عرصه پول‌های جهانی و اقتصاد جهان داریم که اتفاقاً آن‌ها آن ملاحظات را بیشتر از ما رعایت می‌کند و ناظر به آن، اصلاً تمایل ندارند که اتفاق دلارزدایی به این زودی‌ها در دنیا بیفتد که بخواهند با ما همراهی کنند. بنابراین انتظارمان را هم باید با طرف حساب خودمان تنظیم کنیم و ببینیم که آیا به این اندازه که ما تمایل داریم، او هم تمایل دارد؟ برای مثال اگر ما بخواهیم مبادلات با روبل را طوری انجام دهیم که درواقع دلار از آن حذف شود، روسیه همراهی بیشتری با ما دارد تا اینکه بخواهیم با یوهان و رویه این کار را انجام دهیم؛ یعنی تا این اندازه که روسیه این تمایل را دارد، چین چنین تمایلی ندارد که آن هم به دلایل اقتصاد بین‌المللی‌اش است که جداگانه بحث می‌کنیم؛ چون یوهان روی دلار فعلاً حساب کرده است.

بنابراین با این تقسیم ما ارزیابی داریم که با دلار فیکس هستند و بعضی از آن‌ها اصلاً علاقه ندارند و خودشان مقابله دارند با اینکه بخواهند از آن‌ها دلارزدایی کنیم، برای بعضی از آن‌ها هم اوضاع فرقی ندارد. برای مثال من تصورم این است که اگر بخواهیم درهم امارات را با ریال سعودی مقایسه کنیم که هر دو به دلار فیکس هستند و اگر بخواهیم با مبادلات سعودی دلارزدایی کنیم و با ریال کار کنیم، مقابله آن‌ها خیلی بیشتر است تا اینکه بخواهیم با درهم کار کنیم و به سمت مبادلات دلاری برویم؛ یعنی همراهی امارات، علی‌رغم اینکه فیکس به دلار است، با ما بیشتر است. روی آن ارزیابی که به این شدت فیکس نیستند، اگر بخواهیم با روبل این کار را بکنیم، حتماً همراهی روسیه با ما بیشتر است، تا اینکه بخواهیم با یوهان این کار را انجام دهیم. با احصای این اطلاعات و اینکه ما با کدام طرف حسابمان کار می‌کنیم، ما نیاز داریم که نقشه جامع ارزی سازگار با نقشه تجاری‌مان تهیه کنیم. اشکال اینکه ما نمی‌توانیم وابستگی‌مان را به دلار کم کنیم، این است که نقشه تجاری‌مان با نقشه ارزی ما سازگار نیست؛ چون ورودی‌ها و خروجی‌های تجاری یک چیز هستند و ورودی‌ها و خروجی‌های ارزی چیز دیگری هستند؛ چون نقشه ارزی و تجاری ما منطبق نیست، مجبوریم به دلار فشار زیادی وارد کنیم. بنابراین بخش اول عرضم را در اینجا می‌توانم

رهیافت‌ان‌پیشمه دلارزدایی یا کاهش نقش دلار در اقتصاد چه تعریف و ابعادی دارد و ادبیات ناظر به این موضوع به چه مباحثی می‌پردازد؟

به نظر بنده کاهش نقش دلار در اقتصاد ایران را باید از مقوله دلارزدایی جدا کنیم. علت این تفکیک هم این است که دلارزدایی را راه‌حلی حدی و قطبی می‌دانم؛ اما کاهش نقش دلار را راه‌حلی نسبی و میانی می‌دانم. یعنی می‌توان بدون اینکه دلارزدایی کرد، کاهش نقش دلار را رقم زد. اما اگر بخواهیم به سمت دلارزدایی حرکت کنیم، آن صدی است که کاهش نقش دلار عملاً در آن قرار دارد. پس از آنجایی که ممکن است رسیدن به آن صد، محدودیت‌های ویژه‌تری داشته باشد، چون رویکردی قطبی است و تبعات آن هم می‌تواند خیلی گسترده‌تر و حادث‌تر باشد، می‌توانیم قبل از دلارزدایی به کاهش نقش دلار فکر کنیم. به همین ترتیب هم بنده هر دو مورد را عرض می‌کنم؛ یعنی ابتدا آن راه‌حل میانی و منطقی‌تر را به پیش می‌بریم و بعد در بلندمدت می‌توانیم به سمت دلارزدایی هم حرکت کنیم.

اگر بخواهیم مبتنی بر واقعیت‌هایی که در اقتصاد ایران و جهان است، درباره کاهش نقش دلار صحبت کنیم، ما کشوری هستیم که علاوه بر آنکه مبادلات و تجارت‌های کاملاً مبتنی بر دلار داریم و همچنین مبادلات و تجارت‌هایی داریم که می‌توانند مبتنی بر دلار نباشند. مبادلات و تجارت‌هایی که مبتنی بر دلار نیستند، دو گروه هستند. اولین دسته، مواردی هستند که وابسته به ارزیابی هستند که این‌ها به دلار وابستگی ندارند. مثل یوهان و رویه و روبل که برای خودشان استقلال دارند. دسته دوم یک‌سری ارزیابی هستند که وابستگی به دلار دارند؛ مثل درهم که اگرچه ارز مستقلی است، با دلار فیکس شده است.

ملاحظه بعدی که باید در این زمینه ببینیم؛ یعنی بعد از اینکه هریک از این ارزیابی‌ها فیکس شده هستند و کاملاً با دلار قطع ارتباط کردند یا اینکه به شدت به آن وابسته هستند، باید این را هم ببینیم که صاحبان آن ارزیابی‌ها تا چه حد در مقابل دلارزدایی یا دورشدن مبادلات ما از دلار، با ما همراه هستند. ما فکر می‌کنیم صرف اینکه بگوییم یوهان، چین استقبال می‌کند و می‌گوید که حتماً بیاوید و با یوهان معامله کنید. درحالی که وضعیت به این شکل نیست. ما بسیاری



گفت‌وگو با

دکتر محمد رضا مهدیار اسماعیلی

عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

اصلاحات اقتصادی داخلی؛

راهکار اساسی دلارزدایی



سومین مورد هم ظرفیت‌هایی است که بعد از افول دلار و مقداری ثبات پیدا کردن در نظام ارزی خودمان به ما امکان استفاده از ظرفیت‌های غیر دلاری را بدهد؛ مثل پیمان‌های دوجانبه. ما سال‌هاست که داریم از پیمان دوجانبه صحبت می‌کنیم. اگر اولین بحث‌های آن را پیدا کنیم، شاید به ۱۵ سال پیشتر برگردد. اما تا امروز یک پیمان دوجانبه هم نداریم؛ یعنی دائماً داریم حرف می‌زنیم؛ ولی بانک مرکزی یک پیمان دوجانبه ندارد. تنها یک‌سری آرزوها در این زمینه وجود دارد. حال چرا وضع این‌گونه است؟ پاسخ این است که علل متعددی دارد و تورم داخلی داریم و پول ریال خودمان دائماً در تنزل است و سهم تجارت ما با کشورها آن‌قدر نیست که بتوانیم مبتنی بر پیمان دوجانبه، عدد بزرگی را شکل دهیم؛ یعنی مثلاً بزرگ‌ترین عدد ما با چین است و سهم تجارت ما در مقابل چین، هیچ است. یکی از معیارهای پیمان دوجانبه این است که سهم تجارت کشور شما با پول کشور مقابل، با سهم تجارت آن کشور و با پول شما، نسبت نزدیک داشته باشد. ما در هیچ کشوری این وضعیت را نداریم یا نسبت‌های ما در کشورهای متوسط و کوچک به‌شدت ناچیز است یا اگر هم مثل چین سهم داریم، نسبت به خود چین هیچ است. با احتساب این سه مورد، طبیعتاً الان به سمت از بین بردن مطلق سلطه دلار حرکت کردن، زود است؛ اما مسیرش همین است. پیش‌بینی از نقطه افول آن، احیای CBDC ها و رمزارزهایی است که می‌تواند به ما کمک کند و توسعه زمینه‌هایی که به ما اجازه آن مبادلات را می‌دهد. همین الان اگر دلار متوقف شود و کلاً از عرصه دنیا حذف شود، ما باز هم نمی‌توانیم پیمان دوجانبه ببندیم. با احتساب این سه مورد می‌توانیم به نقطه دلارزدایی کامل حرکت کنیم و می‌شود همان صدی که طبیعتاً بعد از حرکت اول در گام دوم می‌تواند محقق شود.

رهیافت اندیشه: راهکارهای موجود در زمینه کاهش نقش دلار مثل پیمان‌های پولی و تجاری، تشکیل باشگاه تحریمی‌ها و افزایش تنوع در سبد ارزی کشور را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

باشگاه تحریمی‌ها می‌تواند مؤثر باشد. سبد ارزی می‌تواند مؤثر باشد. پیوستن به پیمان‌هایی که این‌ها ظرفیت اقتصادی بزرگ دارند. مثلاً ما امکان پیوستن به بریکس را داریم و در ظرفیت بریکس می‌توانیم زودتر به تجربه دلارزدایی برسیم. در مورد واقعی‌سازی ثمرات پیمان شانگهای باید گفت که هنوز این پیمان به اثر نرسیده و فقط عضویت ما را پذیرفتند که برویم و فرایند آن را طی کنیم و عملیات ما آغاز شود. به اجرا

می‌افتد و طبیعتاً این‌ها هم‌خوانی ندارند. اگر قرار باشد به سمت این ظرفیت حرکت کنیم، رمزارزهای مبتنی بر پول ملی مثل CBDC ها خیلی می‌توانند کمک‌کننده باشند؛ ولی ما نداریم و هنوز درباره CBDC ریال کاری انجام ندادیم. توسعه این امر خیلی می‌تواند کمک‌کننده باشد و همچنین بهره‌برداری از CBD- C های کشورهای دیگر خیلی می‌تواند کمک‌کننده باشد؛ چون بسیاری از آن‌ها می‌توانند ظرفیت محدودیت‌های تحریمی دلار را برای ما پاس کنند. پس سطح اول توسعه رمزارزهاست که آینده نظام ارزی دنیا را متحول می‌کند. سطح بعدی به‌نظم زمانی است که وضعیت دلار، مقداری رو به افول‌تر از الان باشد؛ یعنی ما با اوضاع مطلوب کمی فاصله داریم. دلمان می‌خواهد؛ ولی باید موسم آن برسد و مثل میوه‌ای است که تا نرسیده، کندن آن سخت است و کال است. اینکه می‌گویند چین به‌عنوان دارنده یوهان و کسی که بعد از دلار بیشترین تجارت را دارد و خودش الان مایل نیست که دلار بیفتد، علتش همین است. ما فکر می‌کنیم اگر دلار بیفتد، یوهان ارز جهان‌روا می‌شود. خود چین چنین برنامه‌ای ندارد؛ ولی ما می‌خواهیم این کار را انجام دهیم. استدلال‌هایی هم که چین برای خودش دارد، این است که من خودم قرضه آمریکا را دارم و بسیاری از سهام کشورهای مبتنی بر دلار را دارم و اگر دلار بیفتد، بازار من خراب می‌شود؛ چراکه بسیاری از بازار من مبتنی بر دلار است و اگر نگوییم بیشتر از آمریکا نیست، حداقل به اندازه آمریکا، خود چین نگران دلار است؛ یعنی دارد تنظیم می‌کند. اگر هم می‌خواهد این را در دوره‌ای کنار بگذارد، برای آن شیئی بسته و می‌گوید که من در این نقطه می‌توانم از دلار رد شوم. حالا اگر شما بخواهید زودتر از شیب عجله کنید، خود چین در مقابل شما قرار دارد که همان کشوری است که شما فکر می‌کنید باید با شما همراهی کند.

بنابراین مسئله دوم شامل پیش‌بینی دقیق از نقطه افول دلار می‌شود که این چه زمانی به آنجایی می‌رسد که کشورها با ما همراهی کنند و بگویند که شما راست می‌گویید و دوره دلار تمام می‌شود. ما چون این را دوست داریم، پیش‌بینی زودهنگام می‌کنیم و می‌گوییم ان‌شاءالله تا شش ماه دیگر حساب آن رسیده است.

جمع‌بندی کنم که با احتساب اوضاع این ارزها، اگر نقشه ارزی و تجاری‌مان را بتوانیم با یکدیگر سازگار کنیم، می‌توانیم بخش زیادی از فشارمان برای تقاضای دلار را کاهش دهیم و هدف اول را محقق کنیم و سهم دلار را در تجارت‌مان کم کنیم و آن را به بخش‌هایی منحصر کنیم که صرفاً دلار می‌خواهند یا اگر ارز دیگری داریم که وابستگی به دلار ندارد یا اگر دارد، اصراری ندارند که حتماً به صورت دلار با ما معامله کنند، ارزهای خارجی را اضافه کنیم. ما می‌توانیم بخشی از این کار را با درهم انجام دهیم؛ تجارت و نوع تصفیه وجوه و نوع ترازبندی آن حتماً با دلار فرق دارد؛ علی‌رغم اینکه کاملاً فیکس به دلار است. ما در همین مقطع اخیر که بحران ارزی خود را تا اندازه‌ای کنترل کردیم، دلار را مبتنی بر کنترل درهم کنترل کردیم. بسیاری این را نمی‌دانند. ما رفتیم و درهم را روی ۱۴ هزار تومان نگه داشتیم و دلار روی ۵۰ هزار تومان ایستاد. ما درهم را نگه داشتیم و با دلار کاری نداریم. حال وقتی تا این اندازه سهم دارد، حتی اگر این قدر فیکس باشد، به آن باید بپردازید و منابع خود را در همی کنید و ظرفیت‌های بازار پول امارات را توسعه دهید. اگر می‌خواهید تراستی توسعه دهید، آن را در حوزه درهم توسعه دهید و در دلار این کار را نکنید؛ چون دلار باید در درهم صرف شود و دوباره مشکل ایجاد می‌شود. پس درواقع با این مسیر به‌نظم می‌توانیم سهم زیادی از مبادلات خودمان و وابستگی آن را کم کنیم؛ حتی اگر نمی‌توانیم به صورت وابستگی مطلق و مستقیم قطع کنیم، وابستگی مستقیم دارد و این سهمی از وابستگی ما را کاهش می‌دهد. فکر می‌کنم این مسیر معقول‌تر و در کوتاه‌مدت دردسترس بیشتری است. می‌گویید این کمال مقصود است و ممکن است بتوانیم در آینده از این هم عبور کنیم، برای اینکه ما به‌طور کامل از دلار فاصله بگیریم. من فکر می‌کنم باید یک‌سری الزامات اضافه‌تری را ببینیم تا به آن صدی که می‌خواهیم برسیم. یکی از آن‌ها توسعه رمزارزها و ظرفیت‌های استفاده ما از رمزارزها در داخل و مبتنی بر قوانین مدون است. ما الان در حوزه رمزارزها قوانین بسیار متشتتی داریم؛ یعنی برای مثال یک زمان داشتن آن اشکال ندارد؛ ولی مبادله آن مشکل دارد و یک زمان عکس همین مسئله اتفاق

رساندن عملیات شانگهای و توسعه پیمان آن می‌تواند مؤثر باشد و غیر از آن، کشورهای دیگر هستند. مثلاً همین کشورهای حوزه خلیج فارس و کشورهای اسلامی ناظر به اینکه یک مجموعه هستند، مبتنی بر این الگو هستند. تعدادی از کشورها که اگر شما با کشور الف هم نمی‌توانید تراز تجاری برقرار کنید، به گونه‌ای مبادله کنید که بخواهید ترازتان صفر شود، بتوانید کشور سومی پیدا کنید که جمع تراز شما سه نفر با یکدیگر صفر باشد و می‌توان اسم آن را پیمان چندجانبه گذاشت. البته پیمان چندجانبه یعنی شما یک بار با ارز الف می‌توانید تصفیه کنید و یک بار با ارز ب و بگویید مثلاً تراز تجاری من با کشور الف، به گونه‌ای است که او برتری دارد و در مقابل کشور ب وقتی که اضافه می‌شود، موجب می‌شود نسبت ما با همدیگر تصفیه شود؛ یعنی بخش مازادی را که من با این دارم، او تصفیه می‌کند. با این احتساب حالا این می‌تواند بریکس باشد و می‌تواند باشگاه تحریمی‌ها باشد و می‌تواند کشورهای اسلامی باشد و می‌تواند کشورهای حوزه خلیج فارس باشد یا عدم تعهد باشد و این ظرفیت‌ها هم می‌تواند شکل بگیرد؛ اما آن مقدمه‌ای که ما را درقبال همه این‌ها ناکام می‌کند، ظرفیت‌های داخلی خودمان است. ما تا زمانی که حجم فزاینده نقدینگی را داریم و تورم را نمی‌توانیم کنترل کنیم و ارزش پول خودمان را هم نمی‌توانیم حفظ کنیم، در آن فضاها هم نمی‌توانیم وارد شویم و بنابراین این‌ها آن مقدمه‌های ضروری می‌شوند که اگر شکل بگیرد، خودبه‌خود به جای اینکه ما به بریکس درخواست بدهیم، خود آنها به ما چراغ سبز نشان دهند و بگویند اگر بخواهید، می‌توانیم شما را اضافه کنیم. اما درحال حاضر نه آن‌ها از ما دعوت خواهند کرد و نه ما می‌توانیم برویم و عملیات انجام دهیم.

رهیافت اندیشه این مواردی که اشاره کردید، هرکدام الزاماتی دارند و سیاست‌گذار به دنبال اجرایی کردن بخشی از آنان بوده؛ ولی به هر دلیل نشده است. اگر می‌خواهید مقداری هم در این باره صحبت کنیم که بعضی از آنان چه الزاماتی دارند و اگر بخواهیم درباره تحقق آن‌ها صحبت کنیم، چه ادله‌ای باید درباره سیاست‌گذار بیابیم؟ آن‌هایی که تجربه اجرایی و تجربه تحقق داشتند، چه مشکلی

داشتند که نتوانستند خیلی توسعه پیدا کنند؟

ما در شیوه مدیریت‌های خودمان در حوزه اقتصاد، یک‌سری راه‌حل‌های قدیمی داریم که با توجه به تحولاتی که در دنیا شکل گرفته، بسیاری از آن راه‌حل‌ها درحال حاضر برای کشور کاربردی نیست و درباره راه‌حل‌های جدید هم یا ساختارهای مان ناسازگارند و باید اصلاح ساختار کنیم یا اصلاً به آن آمادگی و آگاهی نداریم یا مقاومت وجود دارد. بنابراین خیلی از مسائل مان را با اینکه می‌دانیم از کجاست، نمی‌توانیم حل کنیم. این اشکال کلی است. حال یکی از نمونه‌های آنکه الان می‌خواهم ناظر به این اشکال کلی باشم، در حوزه ارز است. ما الان با هم که صحبت کردیم، به این نتیجه رسیدیم که ما یک‌سری الزامات لازم داریم تا بتوانیم در این عرصه به هدف‌های خود برسیم. یکی از آن الزامات، مدیریت و حفظ ارزش پول ملی است. ما روش حفظ ارزش پول ملی خودمان را با توجه به همین مقدمه‌ای که گفتم، از مسیری به پیش می‌بریم که قدیمی است و لذا موفق نیستیم و چون موفق نیستیم، به تبع نمی‌توانیم به همه این‌ها برسیم. در اینجا توضیحی می‌دهم و شما ببینید که در همین زمان اخیر که ما به تجربه شوک ارزی دچار شدیم و سال ۹۷ هم به همین شکل بود، از کجا داریم می‌خوریم. ما در بازار ارز برای اینکه این اتفاق بیفتد، به حفظ ارزش ریال نیاز داریم. درباره حفظ ارزش ریال که وظیفه بانک مرکزی است، مسیر بلندمدت و یک‌سری ابزارهای تکنیکال کوتاه‌مدتی وجود دارد. به بانک مرکزی می‌گوییم که برو و با ابزارهای بلندمدت خود، حفظ ارزش ریال را دنبال کن و به ثمر برسان. می‌گویم برای اینکه من بتوانم پشت این فرمان بنشینم، به ابزارهایی نیاز دارم که به دلیل تحریم و رشد این تراستی‌ها خیلی از ظرفیت‌های ورودی و خروجی ارز را اصلاً ندارم و حتی از آن اطلاعی هم ندارم و نمی‌توانم هم اطلاعاتی کسب کنم؛ چون اگر مطلع شوم، دیگر تراستی نیست. من از بازار بلندمدت عرصه مدیریت ارزش ریال، ۵۰ درصد آن را در اختیار دارم. مثل فرمانی که ۵۰ درصد لقی است و ۵۰ درصد از اثر آن روی چرخ نیست. من این را می‌چرخانم؛ اما نمی‌چرخد یا من نگه داشتم و این دارد می‌چرخد؛ به‌خاطر اینکه ۵۰ درصد خلاصی دارد. بانک مرکزی

در مدیریت دوره بلندمدت با این توصیف بازنده است و می‌گوید من نمی‌توانم مدیریت کنم؛ چون نصف فضاهای ارزی کشور دارد تراستی انجام می‌شود و من ندارم و وقتی ندارم، نمی‌دانم امروز ارز داریم یا نداریم و اگر برای آن تقاضایی شکل گرفته، من به امید اینکه هفته دیگر حواله درخور توجهی وارد کشور می‌شود، تزریق کنم یا اگر تزریق کنم، آن طرف هم خبری نیست و به قول معروف دستمان در پوست گردو می‌ماند.

حال به دوره کوتاه‌مدت می‌رویم. مثلاً طرف می‌گوید من سبزه‌میدان دارم که در این ۴۰ سال گذشته، همیشه هر وقت بحران شده، رفتم مداخله‌ای کردم و پولی آنجا ریختم و اثرش هم آن قدری که دلمان می‌خواسته، نبوده است. همین پریروز هم دو تا از مدیران بانک مرکزی را به دلیل همین مداخله مجازات کردیم که این عددی که شما برداشتید و در بازار برای مداخله ریختید، به اندازه اثرش نبوده و مداخله سنگین بوده و ارزش کاری که کردید، برابر با محصول نبوده است. گویی که ثروت را در چاه ویل ریختید و حال بیابید و پاسخ دهید و محاکمه شوید. کوتاه‌مدت هم که سبزه‌میدان بود و مداخله مستقیم که تجربه ده‌ها سال ماست که این هم ناموفق است و هرکسی هم که این کار را انجام داده، تویخ شده که چرا این پول‌ها را هدر داده است. حال این موفق‌نشدن‌ها ناشی از این است که در این فضا ما تصویر جدید نقشه ارزی و وضعیت ارزی خودمان را نداریم. من در اینجا به شما تصویری می‌دهم و شما این تصویر را به چند نفر اقتصاددان نشان دهید تا این تصویر را توسعه بدهند و محکم و تدقیق کنند و تا به حال هم کسی با این تصویر نگاه نکرده است. حرف من این است که ما باید برای مدیریت نرخ ارزمان در کوتاه‌مدت مثل آنچه درباره خیلی از ارزش سهام‌ها در بازارهای مالی انجام می‌دهیم، عمل کنیم و نظام بین‌الملل هم جزو نظام مالی و بازارهای مالی است. چطور ما وقتی سهامی در بازار وجود دارد و مثلاً من شرکت بزرگی هستم که سهامم در بازار است، غیر از اینکه خودم با افزایش سرمایه و چندین کار بنیادی بر ارزش این سهم تأثیر می‌گذارم، دستیار فعالی در بازار و سبگردان برای آن سهام خودم دارم که می‌گویم در شوک‌ها وقتی اتفاق کوتاه‌مدت می‌افتد و ارزش

سهام من، به هم می‌ریزد، تو برو و آن سهم را بخر و بگذار که ارزش سهم حفظ شود و در مقابل زمانی که دیدی خیلی دارد صعودی می‌شود و در بازار اصلی من التهاب ایجاد می‌کند، از آن منابع جزئی که داری، ذره‌ای بریز و این شوک‌های ریز را بگیر. چطور آنجا یک شرکت این کار را می‌کند؟ ما برای بانک مرکزی خودمان که دائماً به دلیل شوک‌های متعدد، دارد وارد چنین نقاط بحرانی می‌شود، چنین سبدي تشکیل دادیم؟ من چند مورد را نام می‌برم ببینیم وجود دارد یا نه. ما در کشورمان نرخي به اسم نرخ هرات داریم. نرخ هرات نرخي است که قبل از شروع شدن بازار ایران، به بازار ایران سیگنال صبحگاهی می‌دهد. حجمش کم است و شاید ۵۵ درصد از این التهاب بازار باشد؛ اما از جهت اینکه آفتاب از شرق طلوع می‌کند، زودتر از ما و زودتر از بازار تهران بیدار می‌شود و زودتر از زمانی که مدیران بانک مرکزی ما بنشینند و فرمان را به دست بگیرند، سیگنالش را شروع می‌کند. این امر ۳۰ سال پیش نبود. ۳۰ سال پیش مدیر ما ساعت هشت سر کار می‌رفت و تازه ساعت یازده، تابلوی صرافی‌ها باز می‌شد و دو سه ساعت وقت داشتند تا ببینند که اروپا و آمریکا چه خبر است و نرخي بدهند. امروز وقتی مدیر ما هشت صبح سر کار می‌رود، نرخ درآمده و به این معناست که هرات جلوتر فعال است. پس ما اینجا نقطه بحرانی جدیدی داریم که قدیم نبوده و آن هم بازار هرات است، به‌خاطر اینکه زودتر از ما باز می‌شود و ما درباره آن مدیریتی نداریم.

بخش دومی داریم که در میان عرایض در قسمت سؤال اول عرض کردم؛ بازار درهم. ما سهم بسیار چشمگیر تجارت‌مان مبتنی بر بازار درهم است. توضیح دادم که اخیراً در بحران ارزی مان، دلار را مبتنی بر کنترل درهم مدیریت کردیم؛ چون سهم این است که دارد آن را می‌سازد. وقتی این گونه است، ما باید اول درهم را مدیریت کنیم. یک سقف بزرگ ۸۰ درصدی در بازار ارز روزانه ماست که دارد جای دیگری تعیین می‌شود و دارد با یک واسطه، تأثیر مستقیمی بر نرخ دلار می‌گذارد؛ ولی ما به آن مدیریت متمرکز نداریم. یعنی در حوزه مدیریت ارزی مان آن قدری که دغدغه متمرکز بر تأمین دلار داریم، دغدغه متمرکز بر تأمین درهم نداریم. یک چیزی است که قدیم نبوده، چون

این سهم جدیداً دارد در اقتصاد ما اضافه می‌شود. این هم ۸۰ درصد بازی.

یک مورد دیگر هم نرخ سلیمانیه است. نرخ سلیمانیه شاید ۵ درصد از قصه را مدیریت کند. اما اهمیتش از آنجاست که بازار تهران تعطیل می‌شود، به دلیل اینکه خورشید در غرب طلوع می‌کند، نرخ سلیمانیه هنوز زنده است و آن است که بازار ما را می‌بندد. زمانی که ما بازار خود را بستیم و رفتیم، نرخ سلیمانیه هنوز دارد کار می‌کند. سهمی ندارد و شاید ۵ درصد از تقاضای مبادلات ما را به خود اختصاص می‌دهد؛ اما چون نرخ را می‌بندد، تأثیرگذار است و ما درقبال آن مدیریت نداریم.

مورد چهارم که کاملاً جدید است، تتر است. شما خوابید و ساعت سه صبح است و تتر دارد معامله می‌شود. دیگر گذشت آن زمانی که فقط دلار بود و در صرافی‌ها معامله می‌شد و شب کسی نمی‌توانست ریال بدهد و دلار بخرد. الان طرف ساعت دو صبح کارت می‌کشد و ریال می‌دهد، تتر می‌گیرد. پس ما مبادله دیگری هم داریم که مبتنی بر رمزارز جدیدی است که کاملاً به دلار متصل است و کاملاً روی تقاضای دلار تأثیر می‌گذارد و مردم هم آن را می‌خرند و بابت آن ریال می‌دهند؛ ولی شبانه‌روزی است. شما بگویید سهم این هم ۱۰ درصد از کل تقاضای التهاب بخش ارزی ما باشد. من می‌گویم این چهار بخشی که الان توضیح دادم، چهار بخشی هستند که ۳۰ سال پیش نبودند. بعد شما با مدیریت ۳۰ سال پیش می‌خواهید آن‌ها را اداره کنید؟ طبیعتاً ابزار آن را ندارید. وقتی ابزار آن را ندارید، درباره آن آگاهی هم ندارید. بعد هم به جای آنکه شما او را مدیریت کنید، او شما را شگفت‌زده می‌کند. درحالی که امر ویژه‌ای هم نیست. فرضاً ما در کشورمان کارشناس داریم که درباره ارزیابی تحولات قیمت دانه‌های روغنی، قیمت گندم، قیمت لبنیات، قیمت خدمات کار می‌کند و این قدر در این حوزه تخصصی خودش نخبه شده که بدون پیمایش بازار می‌تواند به شما بگوید که الان وضعیت تقاضای دانه‌های روغنی و تقاضای شیلات و تقاضای گوشت قرمز چگونه است؛ چون ۲۰ سال است که دارد وضعیت گوشت قرمز را رصد می‌کند. کنار این آدمی که دارنده اطلاعات این بخش خاص است، آدم دیگری داریم که تحلیل‌گر این آمار است. او

هم دقیقاً ۲۰ سال است که کارش همین است؛ یعنی ۲۰ سال است که این فرد می‌رود و آمار می‌دهد که امروز تقاضای نخود، ۲ واحد رفت بالا و تقاضای لوبیا نیم واحد پایین آمد. بعد نشسته و اطلاعات را کنار هم می‌چیند و روند درمی‌آورد. بعد می‌گوید که در آن جدول فصلی امسال در این فصل بخش خدمات فلان مقدار رفت پایین و بخش صنایع فلان مقدار بالا رفت و بخش خدمات هم فلان مقدار پایین آمد و کشاورزی و دامداری این گونه شد و همه این‌ها دارد ماه به ماه تولید می‌شود و شما می‌توانید خیلی خوب ارزیابی کنید که چه زمانی تقاضای دانه‌های روغنی ما زیاد می‌شود و این‌ها را به‌خوبی بلدید. حال من از کارشناس منابع حوزه ارزی می‌پرسم که چه زمانی نرخ هرات ملتهب می‌شود؟ می‌گوید نمی‌دانم؛ چرا که اطلاعات لازم را ندارد. این کار پیچیده نیست و یک نفر باید باشد که هر روز نرخ هرات را بیرون بیاورد و آن را ترند کند و بگوید که مثلاً آخر فصل تابستان که افغانی‌ها مهاجرت می‌کنند و به کشورشان می‌روند، نرخ هرات تکان می‌خورد. یا مثلاً نرخ سلیمانیه زمان اربعین که همه می‌خواهند برای زیارت به عراق سفر کنند، تکان می‌خورد. اطلاعات این‌ها باید طبقه‌بندی شود؛ به همان سادگی که دانه‌های روغنی و شیر و لبنیات و گوشت قرمز چنین می‌شود. بعد که اطلاعات گردآوری شد، روند آن بیرون می‌آید و می‌توان شوک‌های آن را کنترل کرد. بنابراین اگر بخواهید نرخ ارز خود را مدیریت کنید که بتوانید روی این اتفاقات سوار کنید؛ اول باید به آن ثبات بدهید. بعد که ثبات دادید، بتوانید چند کار دیگر روی آن انجام دهید. برای آنکه بتوانید ثبات دهید، شما به سازوکارهایی در کشور نیاز دارید که هنوز به‌روز نشده و مربوط به ۲۰ سال پیش است. این‌ها باید به‌روز شوند و اگر ما تا دیروز کارشناس تغییرات نرخ هرات نداشتیم، مانعی نداشت. اما باید کارشناس بگذارید که درباره این عرصه‌های مختلف در نرخ‌ها اطلاعات داشته باشد و وضعیت آن‌ها را بررسی کند. اگر شما این موارد و جوانب آن را بررسی کنید، متوجه می‌شوید که باید بخشی از ذخایر خود در بازار ارز را برای مدیریت آن‌ها قرار دهید. عددی هم نمی‌شود. جمع این چهار مورد، نسبت به کل تقاضای اقتصاد ما که ۵۰ میلیارد دلار واردات و صادرات انجام می‌دهیم، عددی نیست؛ ولی

این هاست که تأثیر می‌گذارد؛ چون ما به آن‌ها توجهی نداریم. پس با این قبیل مدیریت‌هایی که ناظر به اصلاح عملکردها و تحولات جدید است، می‌توانیم زمینه محقق شدن این‌ها را فراهم کنیم و در غیر این صورت قطعاً ناموفق خواهیم بود؛ حتی اگر دلاری نباشد و همه کشورهای دنیا دو به دو با هم معامله کنند، با این وضعی که ما هستیم، هیچ کس با ما معامله دو به دو هم انجام نمی‌دهد.

رهیافت‌ان‌پیش دلار بر چه قسمت‌هایی از اقتصاد ایران اثرگذار است؟ آیا این اثرگذاری صرفاً در حوزه‌های مرتبط با تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی است؟

خطای بنیادی ما این بود که به حفظ حکمرانی و شرافت ریال جفا کردیم؛ چون به حسب اینکه حفظ دارایی‌ها، ایجاد ثبات در اقتصاد و معیشت برای جامعه مهم است، این جفا به ریال باعث شد جامعه جایگزین و نقطه امن و پناهی پیدا کند که آن مسکن، سکه و طلای آب‌شده و خودرو و دلار است. دلار الان دیگر ابزاری برای مبادله و تجارت نیست؛ چون در حفظ سرمایه‌های ایرانیان نقش دارد. درحالی که ما می‌توانستیم برای ایرانیان دستگاه داخلی برای حفظ سرمایه درست کنیم. ما اگر از ریال صیانت می‌کردیم، مردم به سمت دلار کوچ نمی‌کردند. حال چرا وضع به این صورت است و چرا فرد حاضر است این حجم عظیم دلار را در خانه خودش نگه دارد، ولی جرئت نکند آن را سپرده ارزی کند و ۲ درصد سود بگیرد؟ ما با خیانتی که به ارزش پول ملی خودمان کردیم، این اتفاق افتاد. این نقشی که امروز در دلار پیدا شده، بخشی از آن حاصل این امر است. اگر سؤال شما این است که دلار نقش دیگری دارد، پاسخ این است که دارد. امروز به دلیل این سوءمدیریت به ابزاری برای حفظ ارزش دارایی‌ها تبدیل شده است. حال آیا می‌شود این نقش را از آن گرفت؟ بله می‌شود. ما دو راه داریم. یا باید پول خودمان را زنده کنیم یا اینکه به سمت دلاری شدن برویم؛ چیزی که بعضی اقتصادها خواسته و ناخواسته به دنبال آن هستند. این دلاری‌سازی که امروز در اقتصاد درحال شکل‌گیری است، جایگاه دیگری همچون حفظ ارزش پول و ابزاری برای مبادلات نامطمئن و ناامن در کشور ما پیدا کرده و به‌نظر من برطرف کردن این اشکالات

و حذف این نقش‌ها از مسیر احیای ریال به مراتب آسان‌تر و راحت‌تر است تا اینکه ما بخواهیم با دلار درگیر شویم. چون اختیار صفر تا صد این مورد با خودمان است؛ اما اختیار آن یکی دست اشخاص دیگری است. ما باید برای آن مورد صد چاره پیدا کنیم؛ ولی برای این مورد یک چاره داریم. به اندازه‌ای که درآمد ملی داریم، هزینه کنیم و نقدینگی را توسعه ندهیم و بانک‌های خود را سامان دهیم و همچنین اجازه خلق و کسری پول ندهیم. اگر این‌ها را رعایت کنیم، طبیعتاً آن ریال به حکمرانی و آقایی و اعتبار خودش در کشور می‌رسد و این نقش‌های زائدی که متأسفانه پدیدار شده از بین می‌رود و ما دیگر نیاز نیست به مردم بگوییم به ریال وفادار باشید و دارایی‌های خود را مبتنی بر دلار ذخیره نکنید. اگر ما این کارها را انجام بدهیم، عملاً نقش‌های زائد از دلار کنار می‌رود و در اقتصاد ما لاغرت‌ر و نحیف‌تر می‌شود و کنارگذاشتن آن هم راحت‌تر می‌شود.

خطای بنیادی ما این بود که به حفظ حکمرانی و شرافت ریال جفا کردیم؛ چون به حسب اینکه حفظ دارایی‌ها، ایجاد ثبات در اقتصاد و معیشت برای جامعه مهم است، این جفا به ریال باعث شد جامعه جایگزین و نقطه امن و پناهی پیدا کند که آن مسکن، سکه و طلای آب‌شده و خودرو و دلار است. دلار الان دیگر ابزاری برای مبادله و تجارت نیست؛ چون در حفظ سرمایه‌های ایرانیان نقش دارد. درحالی که ما می‌توانستیم برای ایرانیان دستگاه داخلی برای حفظ سرمایه درست کنیم. ما اگر از ریال صیانت می‌کردیم، مردم به سمت دلار کوچ نمی‌کردند.

رهیافت‌ان‌پیش در صحبت‌های‌تان به این اشاره کردید که چین خیلی تمایلی ندارد به اینکه پول ملی خودش را جهان‌روا کند یا اگر تمایل دارد، برای آن برنامه زمانی چیده است. علتی که برای این امر اشاره کردید، این بود که جایگزینی و کاهش ارزش دلار

برای آن یکسری مضراتی دارد. آیا می‌توانیم این مسئله را برای اقتصاد خودمان هم مطرح کنیم و بگوییم اگر ما نقش دلار را کاهش دهیم یا به سمت دلارزدایی پیش برویم، اگرچه منفی برای ما دارد، مضراتی هم دارد؟ این مضرات اگر وجود داشته باشند، چه چیزهایی هستند؟

این مقایسه به کار ما نمی‌آید. چین از جهت سهم چشمگیری که در اقتصاد دنیا دارد و اگر برای آن سه شاخص در اقتصاد دنیا در نظر بگیریم، چین در دو شاخص آن اول است. زمانی که چین در هر سه شاخص اول شود، به اقتصاد اول بلامنازع تبدیل می‌شود. اگر ما داریم از چین صحبت می‌کنیم، به‌خاطر این است که طبیعتاً به‌عنوان اقتصاد اول دنیا که احتمالاً در ۲۰۲۸ به بعد رقم بخورد، او می‌تواند بگوید من اقتصاد اول دنیا هستم و از امروز می‌خواهم فقط با یوهان خودم مبادله کنم و تبعات و مزایا و مضرات آن هم طبیعتاً شامل حال آن اقتصاد بزرگ می‌شود. ما اینجا در جایگاه اقتصاد کوچک نمی‌توانیم چنین تصورات و تبعاتی را برای خودمان داشته باشیم و سهم ما در اقتصاد جهان و در مبادلات دلار به قدری نیست که بتوانیم به آن غلبه کنیم؛ از طرفی به قدری هم درگیر نشویم که به خودمان لطمه بزنیم و انتظار داشته باشیم که کسان دیگری به جهت اینکه ما نمی‌خواهیم با دلار کار کنیم، با ما همراهی کنند. من چین با آن عظمت را مثال زدم، این کشور که شانس اقتصاد اول در دنیا را دارد، برای جهان‌روا شدن پول خود تمایلی ندارد. پس طبیعتاً کشورهای دیگر هم به طریق اولی نباید چنین تمایلی داشته باشند. حرفم این بود که ناظر به این ما باید انتظارات خودمان را در تعامل با کشورهای دیگر هم تعدیل کنیم. این قدر که ما موضع داریم، حالا نمی‌گوییم که دلار خوب است و می‌ماند؛ اما اقتضایی دارد که گریبان عالم را گرفته و ما نمی‌توانیم بدون اوضاعی که وجود دارد، درباره آن نسخه دردناکی بپیچیم؛ چون تبعاتش کشورهای بزرگ دنیا را هم می‌گیرد. چین ارز خودش را مبتنی بر کسری تجاری که با آمریکا دارد، شکل داده و دارد مبتنی بر این قیمت‌گذاری می‌کند و دارایی‌های خود را شکل می‌دهد و اوراق قرضه می‌خرد و تنظیم می‌کند و این‌ها را به مرور با کشورهای دیگر پخش می‌کند. الان چند سالی است که عربستان اوراق قرضه‌هایی

را می‌خرد که قبلاً چین می‌خرد. این‌ها همه تحولات بزرگ جهانی است که دارد روند دلار را تعیین می‌کند؛ یعنی چین یواش‌یواش دارد کنار می‌آید و به عربستان می‌سپارد و خودش را جدا می‌کند و این پیوندها را دانه‌دانه حل می‌کند و بعضی از آن‌ها ممکن است ۲۰ سال زمان ببرد و بعضی دیگر ۲ سال یا ۱۰ سال و طبیعتاً در آن عرصه باید این امور را دید و محاسبه کرد و طبیعتاً جلوتر با آن درگیر شدن، چیزی جز از دست‌دادن انرژی به همراه ندارد. بنابراین فکر می‌کنم بهتر است خودمان را با چین مقایسه نکنیم و صرفاً ناظر به نیازهای خودمان بتوانیم خودمان را در این اکوسیستم تعریف و تنظیم کنیم و بهره‌مندی خود را داشته باشیم و حداقل آسیب‌پذیری از این تحریم‌ها را برای خودمان رقم بزنیم.

رهیافت‌اندیشه چگونه می‌توان نقش دلار را کاهش داد؟ برای دلارزدایی از اقتصاد چه مراحل باید طی شود؟

اگر بخواهم بحث خود را جمع‌بندی کنم، باید اشاره کنم که ما دو مسیر داریم: مسیر داخلی و مسیر بین‌المللی. کارهایی که در مسیر داخلی باید انجام دهیم، این است که از انضباط بخشی به بانک‌ها شروع کنیم که اولین و مؤثرترین عامل خلق پول است و همچنین انضباط بخشی به نظام بودجه‌ریزی و طراحی مخارج دولت را هم شروع کنیم و این‌ها را سامان دهیم تا از درون بتوانیم به روند تولید نقدینگی و مخارج دولت و کنترل تورمی خود نظمی بدهیم. نکته‌ای را در اینجا بیان می‌کنم که برای ما خیلی دردناک است. ما در صفحه اول اقتصاد کلان می‌خوانیم که تولید ملی برابر است با حاصل جمع مصرف جامعه با مخارج دولت و سرمایه‌گذاری کل. این اولین چیزی است که ما در اقتصاد کلان می‌خوانیم. ما امروز نمی‌دانیم که در کشورمان مخارج دولت دقیقاً چقدر است. چطور می‌خواهیم برای تولید ملی برنامه‌ریزی کنیم؟ هیچ‌کس در ایران نمی‌داند مخارج دولت چقدر است. این خیلی حرف مهمی است. این قدر نظام بودجه‌ریزی و نظام مدیریت منابع و دخل و خرجهان پیچیده و ناهماهنگ و درهم‌تنیده و غیر شفاف است که این اصل اولیه و قدم اولیه اقتصاد را نداریم. یک نفر را در ایران پیدا کنید که به ما بگوید در سال ۱۴۰۱ مخارج دولت چقدر

بوده است؟ پس باید از اینجا شروع کنیم و بانک‌ها و مخارج بودجه را نظم و نسقی بدهیم و مخارج خودمان را شفاف‌سازی کنیم. این مسیر داخلی، ما را به ثبات تورم می‌رساند و ثبات تورم مسیر آغاز حرکت سرمایه‌گذاری و رشد تولید است و طبیعتاً اولین بهره‌برداری آن را در موضوع خودمان با حفظ ارزش ریال انجام می‌دهیم. این مسیر داخلی آن است. مسیر خارجی آن هم مبتنی بر طراحی سازگاری نقشه ارزی و نقشه تجاری است. ما باید یک بار در کشور نقشه تجاری‌مان را با نقشه ارزی‌مان سازگار کنیم و ورودی و خروجی‌های ارزی‌مان را که می‌خواهیم یک بار بخریم تا با آن‌ها کالا تهیه کنیم و بعد که کالا تهیه کردیم، به آن کشورها برویم و مراجعه کنیم و از آن‌ها وارداتی انجام دهیم و این ارزها را به آن‌ها بدهیم، دریاوریم. ما به‌شدت در این عرصه دچار نابسامانی هستیم و نمی‌دانیم که این ارزی که می‌گیریم و دلاری که وارد می‌کنیم، قرار است چقدر از آن درهم و روپیه و یوهان شود و چقدر از آن قرار است با خود دلار خرج شود. اصلاً این‌ها را نداریم. بخشی از آن را هم که داریم، به دلیل نوع اکوسیستم‌مان که با اکوسیستم تجاری ناسازگار است، می‌دانیم غلط است؛ ولی چاره‌ای نداریم. می‌دانیم این دلاری که داریم می‌گیریم، به دردمان نمی‌خورد؛ ولی می‌گیریم؛ چون چاره‌ای نداریم و از اول طراحی را غلط انجام داده‌ایم. باید اینجا طراحی این شکلی انجام دهیم و این طراحی که شکل بگیرد، زمینه‌های پیمان دوجانبه و ظرفیت‌های جایگزینی را مهیا می‌کند که می‌خواهیم برای مقابله با سلطه دلار در اقتصادمان فراهم کنیم. اگر بخواهیم مبتنی بر آن، رمزارز در داخل طراحی کنیم، زمینه‌های آن باید فراهم شود. شما باید بدانید که در تجارتان چقدر سهم از چه نوع ارزی دارید که اگر بخواهید رمزارزی تهیه کنید، بنیان‌های آن رمزارز را به کدام ارز گره بزنید. ما هنوز نمی‌دانیم. الان ایده‌ای مطرح است که ما کلاً خودمان را به یوهان فیکس کنیم. چه چیزی ما را در این مسیر متقاعد می‌کند؟ ما باید این مسئله را بررسی کنیم و نسبت خودمان را با چین بفهمیم که آیا اصلاً خود چین تمایل دارد که ما به آن PEG شویم؟ چون این کار ملزوماتی دارد و باید به ما خط اعتباری و امکان تزریق‌های بزرگ بدهد و سهم تجاری من با او باید

به حدی باشد که به من سهمی هم بدهد. زمینه چین کاری شفاف‌سازی است و درحال حاضر نقشه تجاری و ارزی ما با هم سازگار نیستند و باید این سازگاری را میان آن‌ها انجام دهیم.

ما برای مدیریت افکار عمومی در اقتصاد هیچ فکری نمی‌کنیم و تصمیمات اقتصادی اصولاً دو دسته هستند: تصمیماتی که به مشارکت مردم و تکیه به انتظارات مردم نیاز دارند و مبتنی بر تصمیم دولت است و تصمیماتی که به کنترل افکار عمومی و اجتماعی‌سازی و امنیت روانی نیاز دارند تا با دولت و حاکمیت و سیاست‌گذار همراه باشد. در بحث مالیات و تولید و بسیاری موارد دیگر باید به این دو نکته توجه کنیم و بیشتر تصمیماتی که ما گرفتیم و فردا اجرا کردیم، از نوع اول است و جامعه با آن نسبتی ندارد. تصمیماتی که جامعه با آن نسبت داشته، همیشه در سنگلاخ بوده؛ چون ما برای مدیریت انتظارات افکار عمومی برنامه‌ریزی نداریم. موضوع ارز و موضوع دلار به‌شدت به انتظارات و کنترل افکار عمومی وابسته است. ما برای مدیریت تورم و حفظ ارزش ریال و متعاقب آن مدیریت تبعات دلار و گرایش مردم به سمت اینکه دلار نگیرید و ریال بهتر است، حتماً به برنامه‌ریزی مدونی در حوزه افکار عمومی نیاز داریم که می‌توانیم ریشه‌های آن را در بخش اقتصاد رفتاری مطالعه کنیم و از ظرفیت‌های مدیریت افکار عمومی که بخشی از آن، تکنیک ارتباطات است و بخشی دیگر فهم رفتاری جامعه است، استفاده کنیم تا بتوانیم موفق شویم. در غیر این صورت موفقیتی در این عرصه‌ها نداریم؛ چون بخش مهمی را که همراه‌سازی مردم می‌باشد، نداریم. ●

پیمان پولی



سیدحسین حسینی
دانشجوی دکتری اقتصاد

همان طور که در یادداشت «نوع ارز در جریان در نظام ارزی کشور» اشاره شد، در پاسخ به این سؤال که «آیا می‌توان هر نوع ارزی را به‌عنوان ارز مرجع در نظام ارزی پذیرفت و ملاک و معیار پذیرش و رواج هر ارز در نظام ارزی چیست؟» گفته شد که در نظام ارزی نمی‌توان بر ارز خاصی تأکید کرد؛ بلکه مهم آن است که نوع ارز در جریان به‌گونه‌ای باشد که از «کاهش ارزش ذخایر ارزی» و «وابستگی» اقتصاد کشور جلوگیری شود.

با نگاهی به وضعیت موجود نظام ارزی مشاهده می‌شود که وضعیت کنونی از الگوی مطلوب این حوزه فاصله زیادی دارد. اگرچه طبق آمارها سهم دلار آمریکا به‌ویژه در معاملات خرید ارز بابت واردات بسیار اندک است و سهم بازار اسکناس دلار از کل معاملات ارزی کشور کمتر از ۵ درصد برآورد می‌شود، متأسفانه با وجود اندک‌بودن دو سهم مذکور، دلار همچنان نقش مهمی در نظام ارزی کشور ایفا می‌کند و اقتصاد کشور به دلار و تحولات و نوسانات آن وابسته است.

یکی از راهکارهای کاهش این فاصله و نزدیک‌شدن به الگوی مطلوب، همان‌گونه که در ماده ۱۳ قانون برنامه پنج‌ساله ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور^۲ نیز عنوان شده، افزایش تنوع در سبد ارزی کشور از طریق «پیمان‌های پولی دو یا چندجانبه» است. در این یادداشت می‌خواهیم به بحثی مختصر درباره این راهکار بپردازیم.

«پیمان پولی» توافقی است که براساس آن، کشورها برای تسهیل تجارت و برداشتن موانع انتقال ارز بین خود متعهد می‌شوند به‌جای استفاده از ارزهای دیگری همچون دلار و یورو، از پول ملی خود در صادرات و واردات طرفین استفاده کنند. پیمان‌های پولی ممکن است به‌صورت دوجانبه بین دو کشور یا به‌صورت چندجانبه بین چندین کشور منعقد شود. در پیمان‌های پولی، طرفین با یکدیگر توافق می‌کنند تا با ایجاد ترتیبات خاص، امکان استفاده از ارزهای ملی را برای مراودات تجاری خود و از کانال بانک‌های مرکزی فراهم سازند.

برای پیمان‌های پولی کارکردهای مختلف زیر ذکر شده است؛

کارکرد اول کاهش سیطره و ضریب نفوذ دلار و در نتیجه خسارات ناشی از تحریم بر اقتصاد کشورهاست. یکی از عوامل افزایش قدرت اقتصادی آمریکا در چند دهه گذشته، افزایش ضریب نفوذ دلار در تجارت‌های جهانی بوده و در طول چند دهه گذشته دلار به ارز حاکم در اقتصاد جهان تبدیل شده است. با توجه به سیطره دلار بر مبادلات تجاری کشورهای جهان، ایالات متحده می‌تواند با تصویب قوانین یک‌جانبه، بانک‌های ذیل نظام پرداخت دلار را به محدودکردن نقل و انتقالات دلاری کشورهای مخالف آمریکا و حتی مسدودکردن دارایی‌های دلاری این کشورها وادار کند. با توجه به اینکه پیمان‌های پولی به کاهش نیاز به استفاده از ارزهای واسطی مثل دلار، یورو و پوند در تجارت بین‌المللی منجر می‌شود، استفاده از آن‌ها می‌تواند آثار تحریم را کاهش دهد. به همین دلیل دلار صرف‌نظر از آثار اقتصادی، ابزار سیاسی هم برای آمریکا محسوب می‌شود؛ چنان‌که این کشور بخش زیادی از تحریم‌ها علیه سایر کشورها را از طریق این ابزار اجرایی می‌کند.

پیمان‌های پولی می‌توانند به‌عنوان یکی از ابزارهای مهم برای حذف دلار و محوشدن جایگاه آن در تجارت جهانی عمل کنند. به همین دلیل از یک دهه پیش برخی کشورها تلاش کرده‌اند از نقش دلار در فضای اقتصادی جهان کم کنند و حتی حجم دلار را در ذخایر ارزی خود کاهش دهند؛ به‌طوری که در سال‌های اخیر سهم دلار از ذخایر ارزی کشورها از ۷۰ درصد به ۶۰ درصد کاهش یافته است.

کارکرد دوم کمک به توسعه و افزایش تجارت کشورهای طرفین پیمان است. پیمان‌های پولی از طریق تسهیل بازگشت ارز و کاهش هزینه‌های ناشی از انتقال ارز در اوضاع تحریم، کاهش نوسان‌های ارزی، تسهیل در ارائه خدمات بانکداری بین‌المللی، تقویت سرمایه‌گذاری و تسهیل واردات و صادرات به تقویت و توسعه تجارت کشورهای طرفین پیمان منجر می‌شوند. همچنین پیمان پولی زیرساختی است که می‌تواند مبنای ارائه خدمات بانکداری بین‌المللی، از قبیل ارسال حواله، گشایش اعتبار اسنادی، صدور ضمانت‌نامه، اجرای فاینانس، یوزانس، اعتبار خریدار، اعتبار فروشنده و پرداخت تسهیلات قرار گرفته و از این طریق به ارتقای جریان تجاری کمک کند.

کارکرد سوم این پیمان‌ها نیز محافظت از اقتصادها در مقابل بحران‌های مالی ایجاد شده است. استفاده از پیمان‌های پولی تقاضای ارزهایی مثل دلار و یورو را کاهش می‌دهد و باعث کاهش نوسان‌های ارزی از محل تقاضای آن‌ها می‌شود. از آنجا که جمهوری اسلامی ایران یکی از کشورهایی است که بیشترین ضربه را از تحریم‌های آمریکا متحمل شده است، در روابط تجاری خود با کشورهای دیگر به‌سمت پیمان‌های پولی گرایش پیدا کرده و تلاش‌های موفقی هم در زمینه انعقاد پیمان‌های مذکور با طرفین تجاری خود انجام داده است.

ایران درحال حاضر با هشت کشور پیمان پولی دوجانبه ایجاد کرده است. در میان این کشورها چینی‌ها بیش‌ترین حجم مبادلات را از طریق پیمان پولی دوجانبه با ایران دارند. پس از چین، روسیه، امارات، ترکیه، هند، کره جنوبی، تایوان و پاکستان قرار دارند. علاوه‌بر این کشورها، عضویت ایران در پیمان شانگ‌های که حدود نیمی از جمعیت دنیا و نزدیک به یک‌سوم تولید ناخالص داخلی جهان را شامل می‌شود، فرصت‌های بسیاری برای گسترش و افزایش استفاده از پیمان‌های پولی در اختیار کشور گذاشته است.

اگرچه تلاش‌های مسئولان کشور در این زمینه جای تقدیر دارد، بنا به دلایلی این پیمان‌ها گسترش مطلوبی نداشته است؛ از جمله:

عدم موازنه تجاری با کشور طرف پیمان، تفاوت در سطح توسعه اقتصادی طرفین، نرخ تورم بالا و نوسانات ارزی، وجود تحریم‌های اقتصادی و محدودیت‌های مربوط به آن به‌ویژه در روابط و مراودات بانکی در سطح بین‌المللی، تنش‌های سیاسی و ناپایداری روابط با کشورهای طرف قرارداد من جمله نبودن انگیزه و اعتماد سیاسی و پایبند نبودن به پیمان ارزی از سوی مسئولان کشورهای درگیر، متناسب نبودن نرخ بهره در کشورهای طرف پیمان، پایین بودن سطح استاندارد نظام بانکی و مسائل مربوط به صادرات و واردات مثل قوانین منع صادرات و واردات، نبودن هماهنگی کافی بین دستگاه‌های مرتبط با پیمان پولی در دو کشور، بوروکراسی اداری و مشکلات تبدیل ارز و ...

با توجه به توضیحات گفته‌شده، راهکارهایی برای تقویت و توسعه پیمان‌های پولی بین ایران و سایر کشورها ارائه شده است:

۱. تدوین برنامه‌ای هدفمند برای ایجاد موازنه تجاری
۲. حل مشکل متناسب نبودن نرخ بهره از طریق مدنظر قراردادن نرخ‌های ثابت یا متغیر با لحاظ نرخ لایبور^۳ و به‌علاوه و منهای یک عدد مشخص
۳. انعقاد پیمان پولی با دیگر کشورهای تحت تحریم و همچنین عضویت در سازمان‌های بین‌المللی و گسترش روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با کشورهای دیگر می‌تواند در راستای بی‌اثر کردن تحریم‌ها باشد.
۴. استفاده از کانال‌های جایگزین پرداخت و نقل و انتقال پول، تأسیس بانک چندملیتی بین کشورهای منطقه، برابری پول‌های ملی با واحدهای پولی شاخص یا دارایی‌های ثابت، ارتقای استانداردهای نظام بانکی کشور، تسهیل رویه‌های اداری برای تقویت صادرات و واردات و افزایش نقش آفرینی بانک مرکزی
۵. دیپلماسی سازنده و پایداری روابط با کشورهای طرف پیمان
۶. ایجاد مشوق‌های دولتی از قبیل معافیت‌های مالیاتی، تخفیف‌های گمرکی، تسهیلات بانکی و دیگر موارد برای صادرکنندگان و واردکنندگان با استفاده از پیمان‌های پولی
۷. استفاده از مبادی رسمی بین بانک مرکزی دو کشور برای به حداقل رساندن هزینه و افزایش امنیت و شفافیت در راستای ترغیب تاجران به استفاده از این ابزار؛ مانند اتصال سامانه‌های میر و شتاب بین کشور ایران و روسیه
۸. انعقاد پیمان‌های چندجانبه برای پوشش عدم موازنه تراز تجاری از طریق کشورهای دیگر. برای مثال در پیمان پولی

ایران و روسیه که با اضافه شدن ارمنستان و قزاقستان به این پیمان، ایران می‌تواند از طریق این کشورها عدم موازنه تراز تجاری با کشور روسیه را برطرف کند.

۹. شکل‌گیری روابط سیاسی پایدار بین طرفین با تصویب قوانین بالادستی برای برقراری پیمان‌های پولی و وجود دیپلماسی فعال از سوی دولت برای ایجاد روابط سیاسی راهبردی و بلندمدت به گونه‌ای که با وقوع تحولات سیاسی همانند تغییر دولت‌ها، روابط آن‌ها دستخوش تغییر جدی نشود.

۱۰. هماهنگی کافی بین دستگاه‌های مرتبط با پیمان پولی در کشورهای طرفین.

«پیمان شانگهای» و «اتحادیه پایپای آسیا» نیز ظرفیت‌های خوبی در مسیر انعقاد پیمان‌های پولی دارند که باید از آن‌ها به خوبی استفاده کرد. با توجه به اینکه یکی از محورهای سازمان همکاری شانگهای انعقاد پیمان‌های پولی دوجانبه و چندجانبه بین کشورهای عضو این پیمان است و اخیراً ایران به عضویت رسمی این سازمان درآمده است، عضویت در این پیمان می‌تواند برای انعقاد پیمان پولی با دیگر کشورهای عضو یعنی چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ازبکستان، هندوستان و پاکستان فرصت مناسبی باشد. البته باید به ظرفیت کشورهای مثل مغولستان، افغانستان و بلاروس که به عنوان ناظر و ۹ کشور از جمله عربستان که به عنوان شرکای بحث و گفت‌وگو در این سازمان حضور دارند نیز توجه کرد.

اتحادیه پایپای آسیا در حال حاضر از ۹ کشور ایران، سربلانکا، هندوستان، پاکستان، نپال، بنگلادش، میانمار، بوتان و مالدیو تشکیل شده است که با هدف ایجاد تسهیلات بازرگانی بدون استفاده از ارزهای کلیدی و کمیاب به وجود آمد. با توجه به سرعت گرفتن دلارزدایی و اقبال به استفاده از ارزهای ملی در مبادلات توسط کشورهای جهان، احیای مجدد این اتحادیه برای حذف دلار و تقویت مبادلات تجاری کشورهای عضو آن با پیمان‌های پولی دوجانبه و چندجانبه می‌تواند بسیار مؤثر باشد. *

منابع و پی‌نوشت

- اکو ایران. چین کشور ثالث پیمان پولی ایران و روسیه، ۲۱ مرداد ۱۴۰۱، کد خبر: ۱۸۳۶۸
- بردبار، علی، ایبنا، ۳۰ فروردین ۱۴۰۲، کد خبر: ۱۴۹۲۶۰
- بنی طب، سیدمهدی. اظهار نظر کارشناسی درباره «طرح حذف دلار از معاملات بین‌المللی»، مرکز پژوهش‌های مجلس، شماره مسلسل: ۱۶۴۸۴، تاریخ انتشار: ۱۳۹۸/۰۴/۰۲
- تحلیل بازار. پیمان پولی، موانع و راهکارها | شانگهای، فرصتی مناسب برای حذف دلار. ۱۰ آبان ۱۴۰۱، کد خبر: ۱۸۴۵۳۳
- قوامی، سیدحسن. ضرورت و کارکردهای پیمان‌های دو یا چندجانبه ارزی در شرایط تهدید و تحریم اقتصادی، فصلنامه آفاق امنیت، سال ۸، شماره ۲۹، زمستان ۱۳۹۴.
- هدایتی شهیدانی، مهدی. استفاده ابزاری آمریکا از دلار؛ اهداف، پیامدها، واکنش‌ها و ارائه رویکردهای رسانه‌ای، پژوهشنامه رسانه بین‌الملل، سال چهارم، شماره ۱، زمستان ۱۳۹۸.
- همشهری آنلاین. پیمان پولی ایران و روسیه در فاز اجرا | کاهش نقش دلار در تبادلات تجاری، ۲۹ تیر ۱۴۰۱، کد خبر: ۶۹۱۷۵۷

۱. این یادداشت در تارنمای اندیشکده رهیافت به آدرس <http://rahyaft.ir> منتشر شده است.

۲. ماده ۱۳ - وزارت امور اقتصادی و دارایی موظف است نسبت به ایجاد و انعقاد پیمان‌های دوجانبه و چندجانبه و همچنین پیمان‌های پولی دوجانبه با کشورهای طرف تجاری و هدف به‌ویژه کشورهای منطقه اقدام کند. در اجرای این ماده رعایت قوانین و سیاست‌های کلی نظام براساس عزت، حکمت و مصلحت ضروری است.

۳. لایبور برابر با میانگین نرخ بهره بین بانکی است که بانک‌ها برای دوره‌های کوتاه‌مدت یک‌ماهه، سه‌ماهه، شش‌ماهه و یک‌ساله به یکدیگر وام می‌دهند. کلمه LIBOR از حروف اول London Inter-Bank Offered Rate گرفته شده است. با اینکه نام لندن در ابتدای این عبارت آمده است، مهم نیست که این بانک‌ها متعلق به کشور انگلیس باشند؛ بلکه می‌توانند چندین بانک از چندین کشور مختلف باشند.



تعامل گسترده با دنیا توصیه همیشگی ما است که این درست نقطه مقابل آن چیزی است که دشمنان ما و سلطه‌گران عالم دنبالش هستند. ما می‌توانیم با دنیا ارتباطات وسیع و گسترده‌ای داشته باشیم، هم به ملت‌ها و دولت‌های دیگر کمک کنیم، هم از کمک آنها بهره‌مند بشویم؛ حیات اجتماعی بشریت این‌جور پیش می‌رود: همکاری، همدلی، همراهی، تعامل با دنیا؛ اقلیم ما، جغرافیای ما، امکانات فراوان ما، این را برای ما آسان می‌کند.

بیانات مقام معظم رهبری

در مراسم تنفیذ حکم دوازدهمین دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران
۱۳۹۶/۰۵/۱۲



گفت‌وگو با

مجتبی شیرین پاسخ رستمی

مدیرعامل شرکت تولیدی آجر سفال کلت

وجود ارتباطات قوی بین تجار؛

مهم ترین ابزار در تجاری سازی برند

رهیافت‌ان‌پیشنه

لطفاً بفرمایید شرکت‌هایی مانند شرکت شما، در زمینه صادرات محصولات خود به خارج از کشور چه کارهایی انجام می‌دهند؟

در راستای ارائه محصول برای صادرات علاوه بر کیفیت، تمرکز بر تنوع محصول از نظر ابعاد، طرح، رنگ و همچنین تناسب با اقلیم آب‌وهوایی مقصد بسیار بااهمیت بوده و در قدم بعدی ایجاد زیرساخت‌ها و دریافت مجوزات قانونی و تعیین استراتژی مناسب برای هر مقصد صادراتی می‌بایست در برنامه شرکت‌ها قرار گیرد.

رهیافت‌ان‌پیشنه

شرکت‌های تولیدی ایرانی در مسیر تجاری‌سازی برند خود برای صادرات خارجی آن با چه مشکلاتی مواجه هستند؟

مهم‌ترین ابزار در تجاری‌سازی برند، وجود ارتباطات قوی بین تجار است که این ابزار به صورت حضوری و مجازی در دسترس است؛ باید گفت البته ارتباط مجازی بسیار ارزان‌تر و سریع‌تر رخ می‌دهد؛ ولی این ارتباط تحت‌تأثیر مشکلات ایجادشده برای پیام‌رسان‌های خارجی و به دلیل مسائل امنیتی در حال حاضر بسیار سخت شده است. مطمئناً این امر با پیام‌رسان‌های داخلی تا این سطح ممکن نخواهد بود. به نظر بنده مسئولین در راستای رفع این مانع باید به فضای مجازی درخصوص ارتباط میان تجار نگاه ویژه‌ای داشته باشند.

رهیافت‌ان‌پیشنه

از نظر شما دولت در چه حدود و حوزه‌هایی در روند تجاری‌سازی محصولات مشابه با محصول شما به منظور صادرات خارجی نقش دارد؟ وضعیت مطلوب از نظر شما در این زمینه چگونه باید باشد؟

معرفی تجار دو کشور به هم و ایجاد بسترهای مناسب برای برگزاری نمایشگاه‌ها و رویدادها و علی‌الخصوص برگزاری جلسات اختصاصی با بازرگانان کشورهای مختلف، نقش بسیار زیادی در ایجاد ارتباطات مناسب دارد که دولت‌ها باید برای آن برنامه‌ریزی مناسبی کنند. از طرف دیگر ایجاد ساختار مناسب برای انتقال سریع و امن ارز حاصل از صادرات به کشور که با توجه به تحریم‌ها هزینه‌های زیادی برای صادرکنندگان ایجاد نموده، از مواردی است که می‌توان از حاکمیت انتظار داشت.

رهیافت‌ان‌پیشنه

شرکت‌های تولیدی در روند تلاش برای صادرات محصول خود به خارج از کشور با سازمان‌های دولتی مسئول در امر تجارت خارجی چه تعارضاتی را پیش روی خود دارند؟

در این بحث می‌توان به مشکلاتی همچون قوانین متناقض، سختگیرانه و بی‌ثبات در تصمیم‌گیری‌ها اشاره کرد. متأسفانه متولی اصلی در این مقوله همچنان نامشخص بوده و تولیدکنندگان در بحث تجارت خارجی مسیر مشخصی ندارند. برای همین در حال حاضر بهترین روش برای شروع صادرات به کشورهای دیگر بهره‌گیری از واسطه‌هاست. این واسطه‌ها درواقع میان صادرکننده و خریدار نقش پل ارتباطی را بازی می‌کنند. البته باید به این نکته مهم نیز اشاره کرد که این نقش هماهنگ‌کنندگی درواقع به‌عهده وزارت صمت، وزارت امور خارجه و اتاق بازرگانی است. این هماهنگی و در پاره‌ای موارد تناقضات آشکار در تصمیم‌گیری میان دستگاه‌های مختلف و نیز قوانین دست‌وپاگیر افت کیفیت را در اقدامات صادرکنندگان داخلی به بار می‌آورد. تمام این مباحث مؤید این مطلب است که تولیدکنندگان داخلی در عمل نمی‌دانند چگونه باید محصول خود را صادر کنند و در برقراری ارتباط صحیح کاری با تاجر داخلی و خارجی دچار مشکل هستند.

رهیافت‌ان‌پیشنه

نقش استاندارد را در صدور محصولاتی مانند محصول خود تا چه حد مفید و مؤثر می‌دانید؟ از نظر شما تولیدکنندگان برای نزدیک کردن استانداردهای محصول خود به استانداردهای روز دنیا چه فعالیت‌هایی را باید انجام دهند؟

از دید بنده قوانین سازمان استاندارد برای محصولات ما و همچنین محصولات مشابه با استانداردهای جهانی فاصله دارد. برای همین ما همواره در مجموعه خود فراتر از استانداردهای کشور به این موضوع نگاه کرده‌ایم تا بتوانیم محصولی که تولید می‌کنیم، کیفیتی فراتر از رقبا داشته باشد. برای رسیدن به استانداردهای جهانی در صنعت ما یکی از مسائل مهم نیاز به تکنولوژی روز دنیاست که با توجه به اوضاع تحریمی و نرخ ارز، تهیه این تکنولوژی بسیار سخت است. در تجارت جهانی یکی از راه‌های موفق واردات تکنولوژی است که می‌تواند در کاهش هزینه‌های تولید محصول مانند



ارتباط مستقیم با توسعه و پیشرفت جوامع دارد. در حال حاضر یکی از چالش‌های اصلی تولیدکنندگان نحوه ارسال محصول به سایر کشورهاست. کشور ما به علت موقعیت مناسبی که از لحاظ استراتژیک دارد، می‌تواند با تصمیمات مناسب برای همراه شدن با مسیر روبه‌رشد تجارت جهانی زمینه‌ساز ارتباط میان کشورهای مختلف و نیز ارتباط تجار داخل با سایر کشورها باشد.

رهیافت‌اندیشه در پایان به‌عنوان آخرین سؤال، موانع تحقق شعار مطرح‌شده سال ۱۴۰۲ توسط مقام معظم رهبری را چه می‌دانید؟ پیشنهاد شما برای رفع این موانع چیست؟

شعار سال ۱۴۰۲ زمانی محقق می‌گردد که مسئولان دولتی در سیاست‌های خود تجدیدنظر کنند و در راستای بهبود وضعیت اقتصادی جامعه گام بردارند. یکی از این راه‌ها که بهبود وضعیت اقتصاد را در پی دارد، ایجاد ارتباط مناسب و واقعی با سایر کشورهاست. این امر می‌تواند در بحث تجارت خارجی و شکوفایی اقتصاد کشور رونق بیافریند و البته میزان تورم را کاهش داده و رونق را هم به تولید بازگرداند. بدیهی است که با مشکلات موجود در بخش صادرات نفتی و غیرنفتی و کسری بودجه‌ای که به دنبال خواهد داشت، رسیدن به این شعار کمی دست‌نیافتنی باشد. ❖

در چند سال گذشته دچار رکود شدیدی شده؛ به‌طوری که تأثیر بدی بر لایه‌های مختلف آن گذاشته است. در صورت رونق صادرات محصولات ساختمانی بازارهای جدیدی در دسترس تولیدکنندگان قرار خواهد گرفت که به‌طور مستقیم میزان تولید و رشد بهره‌وری را در این صنایع افزایش خواهند داد. البته باید در نظر داشت رشد و بالندگی روزافزون این صنعت همراه با افزایش سطح درآمد جامعه بر تمام لایه‌های آن حتی صنایع مرتبط نیز تأثیر مثبتی خواهد گذاشت.

رهیافت‌اندیشه نقش کاهش ارزش پول ملی را در روند تجارت محصولات تولیدی صنایع ساختمانی به خارج از کشور چگونه ارزیابی می‌کنید؟

کاهش ارزش پول ملی، کاهش قیمت تمام‌شده محصول را نسبت به سایر کشورها به همراه دارد و این موضوع در این موضوع در واقع عادی می‌تواند سرمایه‌گذاران را به کشور جذب کند؛ ولی این اتفاق زمانی برای جامعه مفید است که کاهش ارزش پول به‌عنوان سیاستی کلان و در کنار زیرساخت‌های مناسب برای صادرات باشد؛ نه به‌عنوان بحرانی در کشور. زمانی که بحران کاهش ارزش پول ملی در کشور وجود دارد، نارضایتی در جامعه مستقیماً روی بهره‌وری کارکنان کارخانجات تأثیر داشته و بحران منابع انسانی را نیز به دنبال دارد. همچنین کاهش ارزش پول باعث می‌شود تکنولوژی و تجهیزات به‌روز در صنایع گران شود.

رهیافت‌اندیشه نقش تجارت خارجی را در بهبود معیشت جامعه چگونه ارزیابی می‌کنید؟

یکی از شاخص‌های مرتبط با رفاه جامعه، شاخص تولید ناخالص داخلی کشورهاست. با توجه به اینکه تجارت خارجی باعث می‌شود تولید ناخالص داخلی افزایش یابد، می‌تواند بهبود اقتصاد و صنایع را نیز در پی داشته باشد. قطعاً بهبود وضعیت صنایع به رشد و ارتقای سطح معیشتی جامعه نیز منجر خواهد شد.

رهیافت‌اندیشه نقش حمل‌ونقل و لجستیک را در فرایند تجارت خارجی چگونه می‌بینید؟ راهکارهای شما برای بهبود آن چیست؟

برای پاسخ به این سؤال باید کشورهای پیشرفته را به‌عنوان نمونه واقعی بررسی کرد. باید دید طی سالیان اخیر چه میزان در بخش لجستیک سرمایه‌گذاری شده و این سرمایه‌گذاری در بخش حمل‌ونقل و لجستیک

منابع انسانی، انرژی و زیست محیطی نقش مهمی ایجاد کند. در حال حاضر اگر صنایع کشور هنوز هم با تکنولوژی منسوخ‌شده دنیا محصولی تولید می‌کنند، به کاهش بهره‌وری و افزایش قیمت تمام‌شده محصول در رقابت با تولیدکنندگان سایر کشورها منجر شده که صادرات را در عمل، تحت‌الشعاع خود قرار داده است. **رهیافت‌اندیشه** بازار هدف صنایع تولید ساختمانی را بیشتر چه کشورهایی می‌دانید؟ نقش اتاق بازرگانی را در این روند چگونه ارزیابی می‌کنید؟

منطقه خاورمیانه بازار مناسبی برای محصولات ما بوده و در این بین کشورهای سوریه و عراق که به‌تازگی از بحران جنگ خارج شده و برای جبران ویرانی‌های حاصل از جنگ به دوره سازندگی وارد شده‌اند، می‌تواند بازار پرتقاضایی برای این محصولات باشند؛ از سوی دیگر کشورهای حاشیه دریای خزر نیز در بحث صنایع ضعیف بوده و نیازمند واردات مصالح ساختمانی هستند.

کاهش ارزش پول ملی، کاهش قیمت تمام‌شده محصول را نسبت به سایر کشورها به همراه دارد و این موضوع در واقع عادی می‌تواند سرمایه‌گذاران را به کشور جذب کند؛ ولی این اتفاق زمانی برای جامعه مفید است که کاهش ارزش پول به‌عنوان سیاستی کلان و در کنار زیرساخت‌های مناسب برای صادرات باشد؛ نه به‌عنوان بحرانی در کشور. زمانی که بحران کاهش ارزش پول ملی در کشور وجود دارد، نارضایتی در جامعه مستقیماً روی بهره‌وری کارکنان کارخانجات تأثیر داشته و بحران منابع انسانی را نیز به دنبال دارد.

رهیافت‌اندیشه نقش تجارت خارجی را در رشد بهره‌وری صنایع تولیدی ساختمانی و در کل، صنایع کشور چگونه ارزیابی می‌کنید؟

صنعت ساختمان به‌عنوان یکی از ستون‌های اصلی اقتصاد کشور به حساب می‌آید. این صنعت متأسفانه

انگمارك



گفت‌وگو با دکتر حسین رمضانی
رئيس مركز پيشرفت و تمدن پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامي

آسيب شناسي و ظرفيت سنجي تحول علوم انساني

از رهيافت پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامي

بحث علوم انسانی و تحول آن و همچنین جریان یافتن مسائل آن در بستر معارف اسلامی، نیازمند ظرفیت‌سنجی از قابلیت‌ها و آسیب‌شناسی از چالش‌های پیش‌روست تا با بررسی این موارد مسائل اساسی آن تبیین شده و در جهت پاسخ مناسب به این مسائل حرکت کرد.

در این راستا با دکتر حسین رمضانی، عضو شورای برنامه‌ریزی ستاد راهبری علوم انسانی اسلامی حوزه علمیه و نماینده پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در ستاد راهبری علوم انسانی اسلامی حوزه علمیه درباره آسیب‌شناسی و ظرفیت‌سنجی تحول علوم انسانی از رهیافت پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

رهیافت‌اندیشه در حال حاضر داوطلبان دغدغه‌مند، توانمند و مستعد در فضای علوم انسانی اسلامی کمتر شده و در این زمینه نتوانستیم جذبی داشته باشیم و مشکل داریم. آسیب‌شناسی این مسئله در نگاه شما به چه صورت است؟

اگر بخواهم مشخصاً درباره پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی سخن بگویم، باید اشاره کنم که پژوهشگاه، در مقطع زمانی بین سال‌های ۸۷ تا ۹۷، در مقطع کارشناسی‌ارشد و دکتری در رشته‌های مرتبط با حوزه علوم قرآن و حدیث، فلسفه و کلام اسلامی، اقتصاد اسلامی و فقه و حقوق اسلامی دانشجویی پژوهش‌محور جذب کرد. این دانشجویان در بازه زمانی چهارساله جذب شدند و کم‌کم از سال ۹۵ تا ۹۸ فارغ‌التحصیل شدند. مجوز آن را هم وزارت علوم، تحقیقات و فناوری داده بود. آن زمان استقبال خوبی شد و چندبرابر ظرفیت موجود دانشجویان آمدند و با انجام مصاحبه جذب شدند. لذا ما با مشکل جذب روبه‌رو نبودیم؛ چون اینجا نهاد علمی و پژوهشی شناخته‌شده‌ای در فضای حوزوی و دانشگاهی است و فضا برای اینکه دانشجویان و دانش‌پژوهان بتوانند دوره کارشناسی‌ارشد و دکتری را در اینجا بگذرانند، فراهم بود. غالب کسانی هم که اینجا جذب شدند، یا طلبه بودند یا متعاطی درس و بحث طلبگی بودند. البته برخی دانشجویان هم غیرطلبه بودند.

دانشجویانی که در این پژوهشگاه به ادامه کار علاقه‌مند بودند، با رویکردها و جهت‌گیری‌های معرفتی، علمی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و انقلابی

پژوهشگاه همدل و همراه بودند. کسانی که به نوعی جهت‌گیری‌های معرفتی، علمی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آن‌ها با اینجا تناسب نداشت، عملاً اینجا نیامدند. در آن دوره، جهت‌گیری‌های معرفتی، علمی، فرهنگی، اجتماعی و انقلابی دانشجویانی که به اینجا آمدند، با جهت‌گیری‌های کلی پژوهشگاه همدلانه بود. برداشت من آن است که طلاب و دانشجویان زیادی هستند که در مقاطع تحصیلات تکمیلی، به حضور در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه علاقه‌مند بوده و هستند. لذا معتقدم اگر اینجا دوباره دوره آموزشی به راه بیندازند، حتماً علاقه‌مندان زیادی برای ادامه تحصیل به اینجا مراجعه می‌کنند. یکی از دلایل علاقه‌مندی بسیاری از دانش‌پژوهان، چه از بین طلاب و چه غیرطلاب برای تحصیل در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی این است که اینجا شخصیت‌های برجسته علمی و پژوهشی متعددی را در طی سه دهه گذشته توانسته تربیت کند. برای مثال، در گروه‌های علمی فلسفه، معرفت‌شناسی، عرفان و کلام اسلامی، در وضعیت کنونی، غالب اعضای هیئت علمی پژوهشگاه افرادی هستند که در رشته خود صاحب‌نظرند و غالباً یا استادتمام یا دانشیار هستند. در گروه‌های حقوق، علوم سیاسی و اقتصاد هم چهره‌های برجسته‌ای داریم که در دانشگاه‌های معتبر کشور هم تدریس دارند. از این‌رو، گمان من این است که اگر بتوانیم از حوزه علمیه یا از وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، مجوز آموزش دریافت کنیم، حتماً با اقبال دانش‌پژوهان طلبه و غیرطلبه روبه‌رو خواهیم شد.

در رشته‌ها و گروه‌های دیگر هم به همین ترتیب استادان برجسته‌ای داریم که در حوزه علمی و تخصصی خود صاحب‌نام هستند. این مطلب را هم عرض کنم که پژوهشگاه در انجام تحقیقات پژوهشی از ظرفیت پژوهش‌گران غیرهیئت علمی هم استفاده می‌کند. در حال حاضر در گروه‌های علمی، از اعضای غیرهیئت علمی پژوهشگاه، به‌عنوان اعضای مدعو دعوت می‌شود. پژوهشگاه در این زمینه مصوبه دارد که گروه‌های علمی و مراکز می‌توانند علاوه بر اعضای هیئت علمی خود پژوهشگاه، از استادان و محققان برجسته در هر حوزه دانشی برای شرکت در شوراهای علمی دعوت کنند.

در زمینه آموزش حداقل در سطوح تحصیلات

تکمیلی با مشکل کمیت روبه‌رو نیستیم؛ چون اینجا دوره کارشناسی را برگزار نمی‌کند و به هرحال اقتضای نهاد پژوهش‌محور این است که دانش‌پژوهانش دوره کارشناسی را گذرانده باشند. بنابراین تاکنون فعالیت آموزشی پژوهشگاه به دانش‌پژوهان تحصیلات تکمیلی محدود بوده است.

رهیافت‌ان‌پیشنه شما علت جذب عمده در این مرکز را بحث استادان می‌دانید؟

وقتی از استادان و محققان برجسته صحبت می‌کنم، یعنی این افراد کسانی هستند که پیشینه دانشی طولانی‌مدت را گذرانده‌اند و اکنون توانسته‌اند در حوزه دانشی خود به اجتهاد یا تخصص رسیده و در نتیجه یک‌سری دستاوردهای منحصربه‌فرد علمی پدید آورده‌اند. این افراد طبیعتاً هم چهره شاخصی در حوزه دانشی خودشان شده‌اند و این امر می‌تواند به اقبال از طرف دانشجویان یا طلاب منجر شود که به اینجا بیایند و مشغول به آموختن، تحقیق و پژوهش شوند.

رهیافت‌ان‌پیشنه بعد از این مرحله آیا امکان هیئت‌علمی‌شدن در اینجا وجود دارد؟ کسانی که وارد فضای علوم انسانی می‌شوند، مثل خیلی از افراد دیگر به دنبال منبع درآمدی هستند؛ یعنی به دنبال این هستند که به پژوهشگاه آمده و در آنجا دوره کارشناسی‌ارشد و دکتری را بگذرانند که در نهایت یا در آنجا مشغول شوند یا اینکه منبع درآمدی داشته باشند. حال آیا چنین موقعیتی برای کسانی که به اینجا می‌آیند، فراهم است؟

متأسفانه پژوهشگاه از این جهت با محدودیت بودجه‌ای جدی روبه‌روست. از میان دانش‌پژوهانی که اینجا تحصیل کرده‌اند، فقط یک یا دو نفر به‌عنوان هیئت‌علمی در پژوهشگاه جذب شده‌اند؛ ولی جالب است بدانید طبق بررسی و اطلاع دقیقی که داریم، هیچ‌کدام از فارغ‌التحصیلان اینجا بیکار نماندند و تمامی آن‌ها در شهرستان‌های محل زندگی خود در موقعیت‌های شغلی علمی و اجرایی دولتی یا غیردولتی مرتبط با زمینه تحصیلی‌شان جذب شده‌اند. اتفاقاً برخی از آن‌ها در نهادهای سیاست‌گذاری و حکمرانی کشور یا نهادهای مهم اجرایی کشور مشغول به کار شده‌اند. مثلاً حسب اطلاع دو نفر از دانش‌پژوهان گروه اقتصاد که اتفاقاً در دوره دانشجویی‌شان با «مرکز مطالعات پیشرفت و تمدن» نیز همکاری داشته‌اند، در «مرکز

پژوهش‌های مجمع تشخیص مصلحت نظام» مشغول به کار شده و یکی دیگر از دانش‌پژوهانی که دکترای اقتصاد را از اینجا گرفت، بعد از فارغ‌التحصیلی در «سازمان برنامه و بودجه شعبه استان قم» مشغول به کار شد.

به هرحال، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به‌خاطر محدودیت منابع مالی و بودجه در بحث جذب همکاران هیئت‌علمی با محدودیت جدی روبه‌روست. به همین علت، تعداد اعضای هیئت‌علمی ما نسبت به ده سال قبل کاهش پیدا کرده است. بنابراین اگر منظور شما از جذب برای بحث آموزش و پژوهش است، از طرف دانشجویان و طلاب استقبال هست؛ ولی بحث جذب هیئت‌علمی در پژوهشگاه چندین سال است که با محدودیت بسیار زیادی روبه‌رو بوده و تعداد اعضای هیئت‌علمی ما نسبت به ده سال قبل کاهش یافته است. در همین یکی دو سال اخیر، پنج یا شش نفر از تعداد اعضای هیئت‌علمی کاهش یافته است؛ برخی بازنشست شده‌اند و برخی هم شوربختانه به رحمت خدا رفته‌اند.

رهیافت‌ان‌پیشنه ناظر به دوره ارشد و دکتری، باید توازنی بین معارف اسلامی و علوم اجتماعی برقرار شود که ما بگوییم این بحث علوم انسانی اسلامی است. یا اینکه باید در منظومه‌ای یا به‌صورت انضمامی یا اتحادی مشخص شود. با توجه به اینکه میزان ساعت و محدودیت‌هایی هم که از سوی وزارت علوم وجود دارد، آیا شما در پژوهشگاه الگویی در این زمینه دارید؟ و این الگو به چه صورت است؟

در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، رویکرد مبنایی استادان و پژوهشگران، در حوزه دانشی‌شان مبتنی بر رویکرد علوم انسانی اسلامی است. طبیعتاً در آن حوزه‌هایی که به تولید دانش رسیده‌اند، در چهارچوب چنین رویکردی و به نحو اجتهادی می‌کوشند علاوه بر دیگر نظریه‌ها، نظریه‌های خود را که مبتنی بر مناهج، منابع و معارف دینی است، استنباط و تبیین نمایند؛ البته در برخی حوزه‌ها ما با آن دانش اجتهادی اصیل فاصله داریم. مثلاً ممکن است در حوزه اقتصاد کلان اسلامی تا حدودی ادبیات آن به نحو اجتهادی ایجاد شده باشد؛ اما در حوزه اقتصاد خرد و اقتصادسنجی ادبیات اجتهادی نداریم. سنخ کارهایی که استادان و پژوهشگران در حوزه‌هایی انجام داده‌اند که هنوز

ادبیات اجتهادی نداریم، این است که ادبیات متعارف را می‌گویند و در حاشیه ادبیات متعارف، ملاحظات اسلامی را به‌صورت انتقادی یا به‌صورت ایده‌جایگزین طرح می‌کنند. در مقابل، در آن حوزه‌هایی که دانش تولید شده، رویکرد اعضای هیئت‌علمی و پژوهشگران، اجتهادی است و مبتنی بر انباشت دانشی اعضای هیئت‌علمی است. البته این امر بسته به رشته‌های مختلف فرق دارد. مثلاً در رشته حقوق، استفاده از منابع دینی یا نظریه‌ها و ادبیاتی که مبتنی بر منابع و مؤاخذ دینی است، طبیعتاً از رشته اقتصاد بیشتر است.

در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، نظام آموزشی تابعی از نظام علمی و پژوهشی است. در هر رشته علمی هرچه تولید ادبیات اسلامی و بومی موفقیت‌آمیزتر باشد، فضای آموزشی بیشتر بومی یا اسلامی خواهد بود. طبیعتاً در حوزه‌هایی که نتوانسته‌ایم ادبیات بومی یا ادبیات مبتنی بر معارف دینی ایجاد کنیم، آموزش هم از ادبیات متعارف استفاده می‌کند. مثلاً در رشته حقوق و رشته سیاست، مضامین آموزشی موجود با رویکرد اجتهادی خیلی بیشتر از رشته اقتصاد است. الان آیا مثلاً اقتصاد اسلامی رویکرد کلان دارد؟ درحال حاضر، در این زمینه از آثار شهید صدر یا از آثاری که در حوزه قراردادهای اسلامی و قراردادهای اقتصادی اسلامی وجود دارد، استفاده می‌شود. اما طبیعتاً باید اقتصاد کلان متعارف و اقتصاد خرد و اقتصادسنجی هم درس داده شود. ما در زمینه اقتصاد خرد و اقتصادسنجی هنوز نتوانسته‌ایم ادبیات و نظریه‌های اجتهادی اسلامی یا بومی تولید کنیم. لذا عمده‌تاً محتوای دروس، همان ادبیات و نظریه‌های اقتصاد متعارف در دانشگاه‌ها به همراه ملاحظات اسلامی است. در حوزه حقوق و سیاست، شدت یا غلظت ادبیات آموزشی اسلامی بالنسبه با رشته‌هایی مثل مدیریت یا اقتصاد غنی‌تر است. هرچه رشته و دانش موردنظر بیشتر جنبه فنی پیدا می‌کند و از بُعد مفهومی فارغ‌تر و جداتر می‌شود، غنای ادبیات و نظریه‌های بومی در آن کمتر می‌شود. علت آن هم این است که ما نتوانسته‌ایم به‌طور کامل ادبیات مفهومی خودمان را به حوزه ادبیات هنجاری و ابعاد فنی و علمی امتداد دهیم.

یکی از نقاط قوت پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی این است که مسئله فرهنگ و علوم اجتماعی

در آن همواره پررنگ بوده و مثلاً در حوزه فلسفه فرهنگ و مبانی فرهنگ اسلامی در اینجا کار شده است. همچنین در حوزه فرهنگ‌پژوهی هم می‌توان گفت با توجه به اینکه اینجا حوزه کاری مستقلی برای فرهنگ‌پژوهی و فلسفه فرهنگ باز کرده، کارهای خوبی انجام شده است.

رهیافت‌ان‌پیشنه ناظر به فارغ‌التحصیلان دوران کارشناسی‌ارشد و دکتری با ارتباطی که بین معارف اسلامی و علوم اجتماعی برقرار می‌شود، آیا در آخر دوره، افراد پژوهشگر و مستعدی هستند که واقعاً بتوانند پژوهش کنند؟

من خودم در طول سنوات گذشته به‌صورت مستقیم در جریان نگرارش رساله دکتری چند نفر از دانشجویان اینجا بودم و همچنین داور یکی از رساله‌هایی بودم که یکی از دانش‌پژوهان پژوهشگاه نگاشته بود. برداشت من این است که اکثر آن‌ها به این توانمندی رسیدند. مثلاً دو نفر از دانشجویان اقتصاد بودند، یک نفر از دانشجویان علوم قرآن و حدیث بود و یک نفر دیگر از دانشجویان حقوق اسلامی بود. این عزیزان بعضاً برای راهنمایی و مشاوره به بنده مراجعه می‌کردند. به‌نظرم کسانی که به اینجا آمده بودند، توانمندی‌های پیشینی خوبی داشتند. در اینجا هم دوره آموزشی آن‌ها خیلی با صبر و حوصله برگزار شد. چون طبق آیین‌نامه وزارت علوم نهایتاً باید پنج ساله دوره آموزشی خود را طی می‌کردند و می‌رفتند؛ اما پژوهشگاه با آن‌ها بسیار همراهی کرد و دوره آموزشی و پژوهشی برخی دانشجویان حتی تا هفت سال طول کشید و به همین دلیل رساله‌های خوبی نوشته شد. لااقل تجربه من از آن چهار نفری که از نزدیک کارشان را دیدم، چنین بود که این‌ها می‌توانند پژوهشگران و محققان خوبی باشند.

رهیافت‌ان‌پیشنه علت موفقیت آن‌ها چه بود؟ یکی از ویژگی‌های پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه این است که استاد و دانشجو در کتابخانه کنار یکدیگر کار می‌کنند. آن دانشجویی که آنجاست، پیوسته کنار استادان یا محققان خوب دیگری قرار دارد. فضای پژوهشگاه این عرصه را برای آن‌ها فراهم کرده بود که در فضای دانش و در کنار استادان باشند.

ویژگی دیگر این است که آن فضای خشک اجرایی دانشگاه در اینجا کمتر جاری است و با دانشجویان

همراهی شده تا بتوانند حتی الامکان رساله خود را به مطلوبیتی که خود دانشجو می‌خواهد، برساند. استادان هم در اینجا سخت می‌گیرند؛ چون اینجا پژوهش‌محور است و انتظاری که در باب رساله در اینجا وجود دارد، از دانشگاه‌های آموزش‌محور بیشتر است. از نظر تعداد پذیرش دانشجو، پژوهشگاه تعداد زیادی دانشجو نگرفت. مثلاً در رشته حقوق و اقتصاد اسلامی در حدود سه تا چهار دانشجو در دوره دکتری بودند.

رهیافت‌ان‌پیشه شاید یکی از علت‌های عمده‌ای که مشکلاتی نداشتید، همین تعداد کم و جمع‌وجور بودن دانشجویهاست و اگر مقیاس آنان بالاتر برود، طبیعتاً مسائلی پدید می‌آید؛ اما شما اعتقاد دارید که در همان ابعاد کوچک کارکردن، افراد خوبی در دوره‌های تحصیلی جذب شدند؟

بله و همه آن‌هایی که فارغ‌التحصیل شدند، یک روز هم بیکار نماندند و الان هم در جاهایی که هستند، موفق‌اند.

رهیافت‌ان‌پیشه شیوه جذب شما هم از طریق اعلام عمومی بود و آیا کسی به‌طور اختصاصی دعوت نشد؟ نه. از طریق کنکور ارشد و دکتری جذب شدند.

رهیافت‌ان‌پیشه در پژوهشگاه با توجه به اینکه سبقه پژوهشی دارد و به نام فلسفه علوم انسانی شناخته شده، آموزش‌های کاربردی هم داشته‌اید؟ منظور از کاربردی این است که مثلاً کسی که بخواهد وارد عرصه کار و فعالیت شود و در آنجا مشغول شود، معمولاً این‌گونه است که می‌گویند آموزش‌هایی که در دانشگاه‌ها به ما می‌دهند، در فضای کار به درد ما نمی‌خورد و ما نمی‌توانیم از آن آموزش‌ها استفاده کنیم. منظور ما هم از کاربردی به این معناست.

رشته‌هایی که پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در آن‌ها دانشجو گرفته و در سابقه آموزشی اینجا وجود دارد، بیشتر رشته‌های نظری هستند و بُعد کاربردی کمی دارند؛ اما در همان بُعد کاربردی هم مثلاً دانش‌پژوهان رشته حقوق ما جذب قوه قضائیه شده‌اند و یکی دو نفر از آن‌ها وکیل هستند. در حال حاضر، در اینجا استنادانی که مثلاً در گروه حقوق ما مشغول به کار هستند، افرادی هستند که روی مسائل و چالش‌های حقوقی کشور کار می‌کنند. مثلاً آقای دکتر حکمت‌نیا در حوزه حقوق خانواده و حقوق مالکیت

فکری کار کرده و لذا برخی دانشجویان هم به سراغ این مسائل رفته‌اند یا مثلاً در رشته اقتصاد، دانشجوی محترم جناب آقای غفاری روی موضوع «الگوی اقتصادی پیشرفت از دیدگاه مقام معظم رهبری» کار کرد و همچنین در رشته قرآن پژوهی، آقای سیددعوتی روی موضوع «الگوی پیشرفت از نظر قرآن کریم با رویکردی انتقادی نسبت به الگوهای متعارف توسعه غربی» کار کرد که رساله خود را هم تحت هدایت جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای بهجت‌پور انجام داد.

در حال حاضر، رویکرد مسئله‌محوری در تعیین موضوعات پژوهشی در پژوهشگاه بسیار جدی‌تر از ده سال قبل یا پانزده سال قبل در نظر گرفته می‌شود. اما مسائل، جنبه نظری یا گفتمانی دارند و اگر مسئله‌ای بُعد کاربردی داشته باشد، مثلاً در همین حوزه مالکیت فکری لازم باشد که دانشجو با «معاونت مالکیت فکری قوه قضائیه» یا «دادگستری» در ارتباط باشد، حتماً این اتفاقات می‌افتد. چون اینجا این امکان را دارد تا آن اطلاعات یا دانش و مهارت‌های کاربردی را برای دانشجویان خود ایجاد کند و ارتباط سازمانی بگیرد. اما حتی الامکان سعی شده نه فقط برای دانشجویان؛ بلکه برای تمامی اعضای هیئت‌علمی و پژوهشگران همکار هم همین طور باشد که ناظر به مسائل روی زمین‌مانده کشور، موضوعی انتخاب کنند؛ نه اینکه مثلاً تنها بخواهند خلأهای نظری را پر کنند. از این رو حتماً باید آن موضوعی که انتخاب می‌کنند، موضوعی باشد که کشور، نظام و انقلاب اسلامی به آن نیاز دارد و طبیعتاً باید از دانش انباشته پیشین و مطالعات گسترده بعدی‌شان برای تحقیق در باب این موضوع استفاده کنند.

رهیافت‌ان‌پیشه در بحث زبان‌های خارجه که مطمئناً در مقاطع ارشد و دکتری در اینجا جدی بوده، آیا شما رویکرد خاصی را دنبال کردید؟ نقاط قوت و ضعف و آسیب‌های آن به چه صورت بوده است؟

پژوهشگاه در مقطعی در بحث آموزش زبان‌های خارجی، کارگاه‌های خاصی برای زبان‌آموزی برقرار کرده؛ اما زبان‌آموزی را به‌عده خود دانشجو و عضو هیئت‌علمی گذاشته است. عضو هیئت‌علمی که اینجا جذب می‌شود، باید امکان استفاده از دو زبان خارجی یعنی حداقل عربی و یک زبان خارجی دیگر مثل

انگلیسی یا آلمانی را داشته باشد. البته این امر هم بسته به رشته‌ها فرق می‌کند؛ به‌خصوص در رشته‌هایی که به حوزه نظام‌های اسلامی ما و حوزه فرهنگ و علوم اجتماعی است، باید غیر از عربی امکان استفاده از یک زبان خارجی دیگر وجود داشته باشد. اما در رشته‌هایی مثل علوم قرآن و حدیث خیلی الزام و اجباری وجود ندارد.

رهیافت‌ان‌پیشه دانشجویان شما به لحاظ زبان خارجی مشکل نداشتند؟

در حد اینکه این‌ها باید بروند بالآخره آزمون MSRT یا تافل دانشگاهی را بگذرانند، خوب بودند. ضوابط آموزشی اینجا هم در بحث زبان‌های خارجی از ضوابط آموزشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری تبعیت کرده است.

اینکه پژوهشگاه خودش بیاید و غیر از آن چیزی که ضوابط وزارت علوم، تحقیقات و فناوری تعیین کرده است، مقدار بیشتری مطالبه کند و بعد هم بیاید و برای آن تمهیدی انجام دهد، اتفاق نیفتاده است. دانشجویان هم از این جهت با یکدیگر فرق دارند. برخی از آن‌ها توانمندی زبان انگلیسی‌شان بیشتر است و برخی دیگر کمتر است. هرچند عموماً دانشجویان رشته‌هایی مثل حقوق و سیاست و اقتصاد، از نظر زبان قوی‌تر هستند؛ چون مجبور بودند با منابع لاتین سروکار داشته باشند؛ اما مثلاً دانشجویان رشته علوم قرآن و حدیث چون زبان عربی برای آن‌ها مهم‌تر است، در به‌کارگیری زبان عربی باید توانمند باشند. اما در کل ما این مشکل را داریم و به‌خصوص، در نظام آموزشی حوزوی لازم است که طلبه‌ها غیر از زبان عربی، حداقل زبان انگلیسی را یاد بگیرند.

رهیافت‌ان‌پیشه بحث قوت گفتمان‌سازی نخبگان عمومی پژوهشگاه را درباره بحث محصولات علوم انسانی اسلامی در چه حد می‌دانید؟

به گمان من پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به‌طور کلی در این زمینه تا حدودی موفق بوده است. به این دلیل که در فضای گفت‌وگوهای نخبگانی گفته می‌شود پژوهش‌هایی که در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه انجام می‌شوند، هویت نظری، اجتماعی و فرهنگی یا گفتمانی خاص خود را دارد. لذا پژوهشگاه را در این زمینه موفق می‌دانم و استنادی هم که در اینجا هستند، در حوزه دانشی خودشان اثر و جایگاه

تمایزی دارند.

رهیافت‌ان‌پیشه این اثر متمایز در دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های دیگر واقعاً شناخته شده است؟

برای آن‌هایی که در این فضا هستند، شناخته شده است. لذا خیلی از دانشجویان و طلاب، اگر اینجا دوره آموزشی بگذارد، علاقه‌مندند در آن شرکت کنند. اما اینکه واقعاً چقدر عملکرد رسانی اینجا توانسته باشد آن گفتمان‌سازی لازم را پدید آورد، اطلاع دقیق آماری ندارم. با این حال، خود پژوهشگاه بر کار علمی‌ترویجی و رسانه‌ای تأکید داشته و به آن اهتمام دارد. به‌طور خاص، در این چند ساله اخیر اعضای هیئت‌علمی تشویق شده و حتی بعضاً الزام شده‌اند که باید در برنامه سالانه خود حداقل دو مصاحبه علمی و حداقل چهار یادداشت علمی داشته باشند. همچنین تشویق شده‌اند که در برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی شرکت کنند و خلاصه تلاش شده که این کارها صورت بگیرد؛ اما اینکه چقدر در این زمینه موفقیت حاصل شده، کار میدانی و آماری انجام نشده یا اگر شده، من اطلاع ندارم. باوجود این، برداشت در حد امکاناتی که داشته، خوب است؛ یعنی مثلاً اعضای هیئت‌علمی اینجا نسبت به همکاران ما در پژوهشگاه‌های هم‌تراز، تا حدودی شناخته‌شده‌ترند.

رهیافت‌ان‌پیشه سؤال بعدی ما درباره اهمیت و جایگاه فعلی دانش‌آموختگان علوم انسانی در نسبت کل کشور و در نسبت پژوهشگاه است که در حال حاضر به چه صورت است؟

بنده خودم غیر از حضور در اینجا هفته‌ای یک یا دو روز هم در دانشگاه تدریس می‌کنم. الان به‌خصوص در حوزه علوم انسانی غالب ادبیاتی که در دانشگاه‌ها درس داده می‌شود، همین ادبیات ترجمه‌ای و ادبیات متعارف عمدتاً ترجمه‌ای است. رشته‌هایی که در آن‌ها به شکل مشخص، فقط از ادبیات اسلامی استفاده می‌شود، رشته‌های مرتبط با علوم اسلامی هستند؛ نظیر فلسفه، عرفان و کلام اسلامی، علوم قرآن و حدیث، تاریخ اسلام و از این قبیل؛ اما در رشته‌های خاص حوزه علوم انسانی و اجتماعی مثل روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مدیریت، اقتصاد و غیره متأسفانه ادبیاتی که تدریس می‌شود، عمدتاً ادبیات ترجمه‌ای و متعارف است. این ادبیات هم عمدتاً از فضای دانشی مغرب زمین یا غرب فرهنگی و غرب معرفتی وارد فضای دانشی ما شده‌اند.

رهیافت‌اندیشه موقعیت و جایگاه خود دانش‌آموختگان رشته‌های ارشد و دکتری که در عرصه علوم انسانی و اسلامی کار کرده‌اند، در جامعه به چه صورت است؟ آیا واقعاً در جامعه جایگاهی دارند یا نه؟ دانش‌آموختگان علوم انسانی دانشی دارند که دانش‌آموختگان فنی و مهندسی یا علوم پایه یا پزشکی ندارند. هر حوزه دانشی جایگاه خاص خودش را دارد. وقتی ما در جلساتی می‌نشینیم که در آن، افراد مختلفی از رشته‌های دانشی مختلف دور یک میز هستند و درباره مسائلی که ماهیتاً میان رشته‌ای هستند مانند مسائل مربوط به حوزه حکمرانی در جنبه عام آن و برای مثال، مسئله‌ای مربوط به حوزه پیشرفت صحبت می‌شود، می‌بینیم که دور آن میز اگر دانش‌آموخته فرزانه توانمند علوم انسانی باشد، واقعاً جایگاه ویژه‌ای دارد. او کارکردی دارد که دانش‌آموختگان رشته‌های فنی و مهندسی یا علوم پایه یا علوم پزشکی و سایر رشته‌های دانشگاهی نمی‌توانند این جایگاه را اشغال کنند. به‌ویژه در حوزه مدیریت عمومی و دولتی و رشته‌هایی که به حوزه سیاست‌گذاری یا مدیریت اجتماعی یا حکمرانی در معنی گسترده آن معطوف هستند. حتی در همین حوزه‌های دانشی و دانش‌های مربوط به حوزه علوم انسانی اسلامی مثلاً اگر فردی دانش‌آموخته فلسفه و دانشمند و متفکر به معنای واقعی کلمه باشد، جایگاه خودش را در این گونه جمع‌ها باز می‌کند؛ اما مشکل این است که ادبیات و ذهنیت‌هایی که در نظام آموزشی ما ایجاد می‌شود، عمدتاً متأثر از ادبیات اقتباسی و ترجمه‌ای است و بسیار کم هستند کسانی که در حوزه دانش علوم انسانی و اجتماعی خودشان مبتنی بر درکی روشمند از منابع اسلامی به نظر یا دیدگاهی اجتهادی رسیده باشند. آن‌هایی هم که رسیده‌اند، غالباً طلبه بوده‌اند که در فضای دانشگاهی وارد شده‌اند. در طول این سال‌ها، مثال‌های متعددی از طلبه‌هایی دارم که دغدغه دین و امر دینی داشته و مبتنی بر دیدگاه‌ها و معارف دینی در زمینه علوم انسانی و اجتماعی نظرشان را ارائه می‌کنند و موفق هم هستند. بنابراین فکر می‌کنم در همین وضعیت موجود، هیچ‌وقت جای دانش‌آموختگان علوم انسانی و اجتماعی توسط دانش‌آموختگان سایر رشته‌ها پر نمی‌شود؛ چون توانمندی این کار را ندارند. تجربه خود من در حدود ده سال همکاری با «مرکز الگوی اسلامی

ایرانی پیشرفت» نشان‌دهنده آن است که بعضاً برخی مهندسان یا متخصصان غیر علوم انسانی و اجتماعی در برخی حوزه‌های سیاست‌گذاری و پیشرفت مداخله می‌کنند؛ اما دانش آن‌ها تا جایی جواب می‌دهد؛ چون این‌ها دانش تخصصی عمیقی در موضوعات مرتبط با علوم انسانی و اجتماعی ندارند، خودشان به این نتیجه می‌رسند که بیشتر از این نمی‌توانند پیش بروند و باید اجازه دهند که متخصصان علوم انسانی و اجتماعی در این زمینه نظر دهند.

رهیافت‌اندیشه در مقابل علوم انسانی غربی چگونه؟ واقعیت آن است که در فضای متعارف دانشگاهی، نظریه‌ها و ادبیات علوم انسانی غربی غلبه دارد؛ اما در نهادهایی که رویکرد سیاست‌گذارانه، قانون‌گذارانه و تصمیم‌سازانه دارند، طیفی از دانش‌آموختگان می‌آیند که یا طلبه هستند یا علّقه‌های طلبگی یا مطالعات گسترده اسلامی دارند. این افراد از اینکه ما بتوانیم الگوهای متعارف مدیریت اجتماعی‌مان را مبتنی بر معارف دینی تبیین و ارائه کنیم، حمایت می‌کنند. این حمایت نه فقط حمایت اجتماعی یا فرهنگی و سیاسی است، بلکه از لحاظ نظری و علمی نیز حمایت می‌کنند.

رهیافت‌اندیشه بحث وضعیت آموزشی فعلی را اگر بخواهیم بهبود ببخشیم که ما به نیروی انسانی مستعد بهتری دست پیدا کنیم، چه عواملی در اینجا اهمیت زیادی پیدا می‌کند؟

ما دو طیف اصلی عوامل داریم؛ عوامل معرفتی و عوامل غیرمعرفتی. عوامل غیرمعرفتی یعنی عوامل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی. در نظام علمی تولید دانش، عوامل غیرمعرفتی، نسبت به عوامل معرفتی تقدم عینی دارند و تا فضای دانش به لحاظ اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به سمت مسیر مشخص معرفتی و علمی هدایت نشود، جریان معرفت و تولید دانش به آن سمت اتفاق نمی‌افتد. اگر ما می‌خواهیم در حوزه علوم انسانی و اجتماعی، علوم انسانی اسلامی و علوم اجتماعی اسلامی داشته باشیم، باید عوامل غیرمعرفتی ما تجهیز و جهت‌دهی شوند. در کل ابعاد انگیزشی، ارزشی و هنجاری باید به سمت این امر بروند که علوم انسانی و اجتماعی مبتنی بر منابع اسلامی با رویکردی دینی و براساس روش اجتهادی و بر پایه استنباطی مبتنی بر دین و معارف دینی شکل بگیرد. این بدان معناست که لازم است نظام آموزشی

و پژوهشی و دانشگاه اسلامی به معنای واقعی کلمه محقق شود.

معنای دانشگاه اسلامی باید روشن باشد و فقط اینکه بچه‌مسلمان‌ها به دانشگاه بیایند و همان ادبیات متعارف را بخوانند، این دانشگاه اسلامی نمی‌شود. دانشگاه اسلامی به این معناست که محیط آن اسلامی باشد و متون تدریس‌شده در آن هم اسلامی باشد و علاوه بر این، محقق و مدرس آن مسلمان و با رویکرد اسلامی تدریس کند و در کل، علمی که مبتنی بر مقاصد دینی و معارف اسلامی است یا مورد دلالت التزامی - و نه لزوماً مطابقی و تضمینی - معارف مقاصد دینی و معارف اسلامی است در آن مورد بحث و مذاکره و تحقیق و پژوهش باشد. بنابراین روی عوامل مختلفی در جنبه‌های انسانی و اجتماعی در نظام آموزشی باید فکر و کار کرد.

در بحث‌های معرفتی، ما باید بتوانیم نظام مفهومی، نظری و گفتمانی اسلام را در موضوعات انسانی و اجتماعی ایجاد کنیم. اینکه بتوان تک‌آموزه‌ای را تولید کرد و مفاهیم و اصطلاحات موجود را مبتنی بر نگرش اسلامی بازسازی کرد، کافی نیست. مثلاً اینکه صرفاً بار معنایی مفهوم «جامعه» را که مفهومی مدرن است، تخلیه کنیم و به آن معنای اسلامی بدهیم یا مفهوم هم‌ترازی برای آن بیابیم کافی نیست؛ یا مثلاً معادل «راهبرد» را برای اصطلاح «استراتژی» ایجاد کنیم یا مفهوم «تدبیر» را که مبتنی بر متون دینی و تراش روایی ماست در تکمیل آن ایجاد کنیم، کافی نیست. از اینجا گرفته تا تولید نظریه و ایجاد مکتب فکری و امتدادبخشیدن به این مکتب در فضای عمومی و علمی جامعه و ایجاد گفتمان معرفتی و علمی، این‌ها همه کارهایی است که باید در فضای معرفتی انجام شود.

باید روی این مطلب هم فکر شود که این جریان و فرایند تولید معرفت دینی و معرفت اسلامی چگونه باید محقق شود. این‌ها همه اگر به شکل مشخص در زنجیره علمی و چهارچوب‌های فرایندی شکل بگیرد و روی آن برنامه‌ریزی شود، آن وقت می‌توانیم امیدوار باشیم که دانشگاه اسلامی، معرفت و علم اسلامی داشته باشیم.

واقعیت این است که جریان اصلی علم در روزگار کنونی براساس پیش‌فرض‌ها و مبانی نوپوزیتیویستی

معنا یافته و تولید می‌شود و نظام اجتماعی معاصر که نظامی کاپیتالیستی است نیز مبتنی بر همان رویکردهای مدرنیستی است. البته جریان‌های تفسیری و انتقادی هم می‌کوشند جریان اصلی را تعدیل کنند. باین‌حال، نظام اجتماعی معاصر، عمدتاً این معنا از علم را به لحاظ فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی حمایت و تجهیز می‌کند. لذا مواجهه با آن دشوار است. طرف مقابل مجهز است و تمام ابزارهای علمی و رسانه‌ای و آکادمی‌ها و رسانه‌های جمعی را به منظور بازآفرینی و اشاعه خود در گستره جهانی در اختیار دارد. باوجود این، ما می‌توانیم به این امیدوار باشیم که ارزش معرفتی مبانی و صدق نظریه‌های اسلامی به واسطه غنای معنا و نسبت عمیقی که با فطرت و سرشت تعالی‌خواه انسان‌ها دارد، در گستره جهانی به صورت همدلانه پذیرفته شده و اشاعه یابد و در ذهن و قلب انسان‌ها و جوامع رسوخ و نفوذ یابد.

رهیافت‌اندیشه فارغ‌التحصیلان و استادان علوم انسانی اسلامی در نسبت کلان خود، امنیت شغلی مناسبی دارند؟

در حال حاضر، بسیاری از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی امنیت شغلی ندارند. مثلاً بسیاری از فارغ‌التحصیلانی که حقوق خوانده‌اند، در زمینه‌های غیرمرتبط با حوزه دانشی خود مشغول به کار هستند. این درحالی است که رشته حقوق بازار کار گسترده و خوبی دارد؛ اما این‌همه دانش‌آموخته در مقاطع مختلف در رشته حقوق داریم که علی‌رغم بودن این همه زمینه شغلی، بیکار هستند یا در زمینه غیرتخصصی‌شان کار می‌کنند. این مطلب حتی درباره دانش‌آموختگان فنی و مهندسی هم مصداق دارد. در حال حاضر، به گمان من، علوم انسانی‌ها نسبت به رشته ریاضی از امنیت شغلی بهتری برخوردار هستند؛ یعنی فضاهای کار در علوم انسانی زیاده‌تر از رشته‌های فنی و مهندسی است؛ ولی من فکر می‌کنم اگر کسی باشد که علوم انسانی را انتخاب کرده و با علاقه درس خوانده و در آن حوزه دانشی خود متخصص شده باشد، حتماً به شغل مناسبی می‌رسد که بتواند گذران زندگی کند.

در وضعیت موجود، طلبه‌های علوم دینی نسبت به دانش‌آموخته‌های دانشگاه وضعیت بهتری دارند. مسئله این است که ما باید نظام آموزشی خود را در تناسب با کارها و کارویژه‌هایی که از دانش‌آموختگانمان

می‌خواهیم، شکل بدهیم و جذمان متناسب با نیازهای مان باشد. متأسفانه آنچه باعث شده بسیاری از دانش‌آموخته‌های دانشگاهی امنیت شغلی نداشته باشند، این است که ما به‌صورت برنامه‌ریزی‌شده آموزش و تربیت انجام نمی‌دهیم. اگر این کار را با درکی جامع، منظم و برنامه‌ریزی‌شده انجام می‌دادیم، امنیت شغلی بالا می‌رفت. این مشکلات، مشکلات ساده‌ای نیستند و عوامل متعددی دارند که در ایجاد آن‌ها مؤثرند. در حال حاضر، غالب طلبه‌ها می‌خواهند مجتهد شوند، در حالی که عملاً همه نمی‌توانند مجتهد شوند. مگر همه باید به‌صورت تخصصی فقه و اصول بخوانند؟ چرا جریان اصلی حوزه علمیه، دائماً بر فقه و اصول متمرکز است؟ اگر این مسائل و مدارس تخصصی در این زمینه خوب مدیریت شوند و طلبه‌ها سطح دانش خوبی پیدا کنند، به‌نظر من دانش‌آموخته‌های حوزه علمیه نسبت به دانشجویان و دانش‌آموخته‌های دانشگاهی فضای کاری و شغلی بسیار مناسب‌تری دارند.

رهیافت‌اندیشه روش‌هایی که در پژوهشگاه به‌کار برده می‌شود، تا چه اندازه پاسخگوی ویژگی‌های اسلامی‌سازی و کاربردی‌بودن است؟

مطالعات و پژوهش‌های علوم انسانی و اجتماعی، در سه لایه تعریف می‌شوند: مطالعات بنیادی، مطالعات راهبردی، مطالعات کاربردی. به‌طور کلی در هر سه لایه از مطالعات یادشده، وقتی وارد فضای مطالعات بینارشته‌ای و میان‌رشته‌ای می‌شویم، با مشکل ناآشنایی با روش‌شناسی و روش روبه‌رو هستیم. این مشکل به کلیت فضای تحقیق و پژوهش مربوط است. استادان و پژوهشگران در حوزه تخصصی و تکرار شونده در دوران آموزش، روش‌شناسی و روش تحقیق و پژوهش را عموماً آموخته‌اند و آن را به‌کار می‌گیرند. برای مثال، در حوزه مطالعات قرآنی و تفسیر، محققان روش‌های تفسیری را آموخته‌اند و آن را به‌صورت تخصصی به‌کار می‌گیرند؛ یا در حوزه مطالعات فلسفی، عرفانی و کلامی هم همین طور است. باین‌حال، همین افراد در حوزه مطالعات بنیادی وقتی می‌خواهند کار بینارشته‌ای یا میان‌رشته‌ای انجام دهند، آگاه به روش آن نیستند؛ چه برسد به مطالعات راهبردی و مطالعات کاربردی.

در حوزه مطالعات راهبردی، مسئله بغرنج‌تر است؛ چراکه بسیاری از محققان، روش‌شناسی مطالعات راهبردی را آموزش ندیده‌اند؛ چه رسد به اینکه بخواهند

در زمینه موضوعی بینارشته‌ای یا میان‌رشته‌ای به مطالعه و تحقیق بپردازند. لذا به‌طور کلی و نه فقط در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی باید روش‌شناسی مطالعات راهبردی را آموزش دهیم تا مثلاً کسی که می‌خواهد از متنی نظری، دلالت سیاسی بگیرد و راهبردها و سیاست‌های کاری را در موضوعی تنظیم کند، با توانمندی روشی لازم به این کار بپردازد. به‌طور کلی، نظام آموزش علوم انسانی و اجتماعی در کشور ما در زمینه آموزش دانش‌های روشی و به‌ویژه مطالعات راهبردی، تُنگ و ضعیف است.

در حوزه مطالعات کاربردی وضعیت خیلی سخت‌تر است؛ چون حوزه مطالعات کاربردی، چه در حوزه علوم فرهنگی و اجتماعی، چه در حوزه علوم اقتصادی و چه در حوزه علوم سیاسی، مطالعات میدانی هستند و این‌ها متناسب با ادبیات و نظریات در هر رشته، اقتضائات خاصی دارند و غالباً متعاطیان علوم اسلامی و علوم انسانی و اجتماعی این ملزومات روشی را به‌قدر کافی آموزش ندیده‌اند. بنابراین در کلیت فضای تحقیق در علوم انسانی و اجتماعی در کشور با مشکل به‌کارگیری روش‌های مناسب برای پژوهش‌ها مواجه هستیم.

در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی هم متناسب با کلیت فضای دانش در کشور با این مشکل مواجه‌ایم و البته مدیران پژوهشگاه پیوسته تلاش می‌کنند با برگزاری دوره‌های مهارت‌افزایی یا هم‌اندیشی‌های اعضای هیئت‌علمی این کمبودها را جبران کنند.

علاوه‌براین، در کلیت فضای دانش در کشور، هنوز به‌طور روشن و صریح، به روش بومی متناسب با اقتضائات علوم اسلامی نیز نرسیده‌ایم. این موضوع هنوز تبیین و روشن نشده است که به لحاظ روشی، چگونه علوم اسلامی را که مبتنی‌بر روش اجتهادی باید به‌دست آیند، به علوم انسانی و اجتماعی ناظر به مسائل چندوجهی میان‌رشته‌ای یا بینارشته‌ای متصل کنیم. در کشور عموماً به‌کارگیری روش‌های متعارف تکرار شونده دانش‌های دشوار است؛ چه رسد به تحقیقات میان‌رشته‌ای یا بینارشته‌ای.

بدیهی است که مسائل اجتماعی در فضای عمومی شکل می‌گیرند. شما وقتی می‌خواهید ادبیات بنیادی را بر پایه ادراکی اجتهادی از منابع معرفت دینی بیاورید و به‌سمت مسئله‌ای چندوجهی و میان‌رشته‌ای انسانی و اجتماعی امتداد دهید، باید با روش‌شناسی مطالعات

اسلامی و روش‌شناسی مطالعات بنیادین ناظر به موضوعی میان‌رشته‌ای آشنا باشید. علاوه‌براین، ابعاد موضوع چندوجهی و میان‌رشته‌ای را هم به‌صورت تخصصی بشناسید و همچنین باید با روش‌شناسی مطالعات راهبردی براساس مطالعات اسلامی و بنیادی نیز آشنا باشید. روشن است که این حجم از دانش و توانمندی علمی و پژوهشی در یک فرد محقق نمی‌شود و اگر هم محقق شود، در محدود افرادی محقق می‌شود. در نتیجه مجبورید تحقیقات را به‌صورت کارگروهی انجام دهید. اگر بخواهید کارگروهی کار کنید، باب جدیدی از دشواری‌ها باز می‌شود. مشکل مهم در اینجا این است که این محققان چطور می‌توانند همدیگر را بفهمند و با یکدیگر همدل و هماهنگ شوند. به‌بیان دیگر، مسئله آن است که ادبیات بنیادی فراهم‌آمده، براساس درکی اجتهادی از منابع دینی، چگونه توسط آن فردی که می‌خواهد کار راهبردی انجام دهد، فهم شود؟ سپس آن کسی که می‌خواهد کار میدانی انجام دهد، چگونه می‌تواند مطالب و واقعیت‌ها و کیفیت‌ها و کمیت‌های انضمامی را به کسی انتقال بدهد که می‌خواهد کار راهبردی انجام دهد؟

مهم‌ترین و بهترین راه این است که شما بتوانید این مجموعه دانش‌ها و توانمندی‌ها را در دوره زمانی در فردی محقق کنید؛ ولی این هم کار بسیار دشواری است که اساساً نظام آموزش حوزوی و دانشگاهی ما، فهم و درک درستی از آن ندارد و برای آن ساخته و تجهیز نشده است. به همین دلیل، مشکلی که در پژوهشگاه مانند سایر پژوهشگاه‌های کشور وجود دارد، آن است که تحقیقات بنیادی اسلامی با دشواری به‌سمت مطالعات راهبردی و کاربردی جریان و امتداد می‌یابند. البته در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی نمونه‌های موفق از اندیشمندان و محققانی را داریم که در حوزه تخصصی‌شان توانسته‌اند تا حدودی به این مشکل فائق آیند. برای نمونه، مرحوم استاد سیدعباس موسویان در زمینه اقتصاد اسلامی توانستند میان ساحت اندیشه بنیادین اسلامی در زمینه اقتصاد با واقعیت اقتصادی پیوند برقرار کنند. آن مرحوم به‌خصوص با کار روی ابزارهای مالی و پولی و بانکداری اسلامی براساس درکی اجتهادی از منابع دینی نمونه موفق از افرادی است که توانسته دانش خود را به‌سوی واقعیت عینی نظام اجتماعی جریان دهد.

در میان اعضای هیئت‌علمی پژوهشگاه، افرادی که توانسته باشند مطالعات بنیادین اسلامی را به‌سمت مسائل اجتماعی جریان دهند، نمونه‌های متعدد دیگری داریم که فعلاً به ذکر نام و یاد ایشان نمی‌پردازم. به هر حال، سوق دادن مطالعات نظری بنیادین به‌سوی مطالعات میدانی راهبردی و کاربردی کار دشواری است. این کار سخت و مشکلی است که ما در بیشتر پژوهشگاه‌ها و به‌خصوص پژوهشگاه‌های حوزوی یا حوزوی - دانشگاهی با آن روبه‌رویم.

رهیافت‌اندیشه در بحث آسیب‌هایی که در تولید دانش از جهت اسلامی‌کردن علوم انسانی و اجتماعی پیش می‌آید و حجیت انتساب به اسلام که همان رویکرد اجتهادی می‌شود، چه مشکلاتی وجود دارد؟

در اینجا چند بحث وجود دارد. اول توجه به مراد از اجتهاد کامل و تام است که البته منظور ما از اجتهاد در اینجا اجتهاد جامع فقهی نیست؛ بلکه منظور اجتهاد متجزی در موضوعات تخصصی علوم اسلامی یا علوم انسانی و اجتماعی اسلامی است. مثل اینکه کسی در حوزه مطالعات علوم قرآنی و تفسیر مجتهد باشد. برخی اعضای هیئت‌علمی ما در طی سال‌های متمادی تحقیق و پژوهش به این مرحله رسیده‌اند و در حوزه تخصصی خودشان واقعاً مجتهد و صاحب‌نظر هستند؛ برخی دیگر هنوز به این رتبه نرسیده و در میانه راه هستند؛ ولی امکان رجوع و استفاده از منابع را دارند.

بحث دیگر شبکه معارف دینی و اجتهاد جامع است؛ به این معنا که این کاری که محقق در حوزه مسائل و مطالعات علوم قرآنی و تفسیر می‌کند، با جای دیگری از معارف دینی در تضاد نباشد یا در هم‌خوانی شبکه‌ای و منظومه‌ای باشد. تلاش پژوهشگاه این است که اولاً افرادی که جذب می‌کند، تحصیل‌کردگان حوزوی باشند و امکان استفاده از منابع دینی را داشته باشند و حداقل این است که آرا و نظریه‌ها را به کسی انتساب بدهند که در موضوعی مجتهد است و کم‌کم خودشان در طی سنوات به‌سمتی بروند که در آن حوزه دانشی واقعاً متخصص و مجتهد بشوند. این مسیری است که پژوهشگاه در زمینه پرورش نیروی انسانی جلو می‌برد و به این مسئله اهتمام دارد.

مسئله دیگر آن است که آثاری را که مجتهدان پدید آورده‌اند، چگونه به آن سطحی از اعتبار علمی برسانیم که پذیرفتنی باشد و بتواند منتشر شود؟ این مهم از

طریق فرایند نظارت و ارزیابی اتفاق می‌افتد. مطلب دیگر آنکه آن کسی که در حوزه‌ی دانشی خودش اجتهاد کامل دارد، اگر کار میان‌رشته‌ای می‌کند، چطور اجتهاد تخصصی او در تناسب با سایر رشته‌هایی قرار بگیرد که با موضوع مورد پژوهش او مرتبط است؟ اینجا هم راهکار نظارت و ارزیابی است. به این شکل که فعالیت او را به متخصصان آن حوزه‌ها می‌دهند تا آن را ببینند و تذکرات لازم را بدهند. برای مثال، اگر کسی در زمینه «مطالعات عدالت» متخصص باشد و بخواهد در زمینه «عدالت سیاسی» تحقیقی انجام دهد، در اینجا این تحقیق هم با مطالعات فلسفی، ارزشی، اخلاقی و حقوقی عدالت مرتبط است و هم با مطالعات سیاسی مرتبط می‌شود. در این‌گونه موارد ابعاد مهم تحقیق به متخصصان حوزه‌ی مربوطه ارجاع داده می‌شود تا آن را ارزیابی کنند و ضمن شناسایی نقاط قوت و ضعف تحقیق، پیشنهادهایی را برای اصلاح و تکمیل اثر ارائه کنند. به این شکل، تحقیق موردنظر از طریق فرایند ارزیابی برای انتشار آماده می‌شود.

رهیافت‌ان‌پیشه: پژوهش‌های این مرکز تا چه اندازه با نیازها و مسائل مورد نیاز نظام مطابقت دارد و این نیازها برآمده از خواست اشخاص و افراد است یا اینکه نظام مسائل و نیازهای کلان در این زمینه وجود دارد؟ در ابتدا باید گفت غالب تحقیقات، چه در اینجا و چه در سایر مؤسسات، به نحوی ناظر به مسائل نظام و کشور و مخصوصاً انقلاب هستند؛ به‌ویژه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی که با عنایت شخص مقام معظم رهبری تأسیس شده است. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی اساساً با توجه به آن دغدغه‌هایی که در حوزه‌ی جهاد تبیین و تبیین‌گری در اوایل دهه‌ی هفتاد وجود داشت، به‌عنوان نهاد علمی پژوهشی تأسیس شد. این پژوهشگاه از اساس ناظر به مسائل کشور، نظام و انقلاب اسلامی شکل گرفته است.

در طراحی ساختار علمی پژوهشگاه، طرحی پیشینی وجود داشته که ساختار پژوهشی پژوهشگاه در قالب پژوهشکده‌ها، گروه‌ها و مراکز علمی براساس آن تنظیم شده است. در بیانی موجز آن طرح پیشینی، این است که ما در سه لایه‌ی مبانی، منطق و نظام‌های اسلامی باید به تولید ادبیات علمی و پژوهشی در نسبت مسائل اقدام کنیم. ساختار سازمانی پژوهشگاه هم براساس همین طرح پیشینی شکل گرفته است.

ناظر به حوزه‌ی مبانی، «پژوهشکده‌ی حکمت و دین‌پژوهی» تأسیس شده و در این زمینه کار می‌کند. در حوزه‌ی منطق و روش‌شناسی معرفت دینی، اولین هسته‌ی اصلی که در این جهت در پژوهشگاه شکل گرفت، «گروه منطق فهم دین» است که جزء چند گروه اصلی پژوهشگاه بوده که از همان ابتدا مصوبه‌ی وزارت علوم را داشته است. اولین گروهی که در کشور به‌صورت خاص برای بررسی پژوهشی روش‌شناسی مطالعات و پژوهش‌های دینی تأسیس شد و بعدها دیگر مراکز آموزشی و پژوهشی از آن الگوبرداری کردند، همین «گروه منطق فهم دین» است. درواقع همان ادبیات روش‌شناسی مطالعات اسلامی که ما در ادبیات متعارف خودمان در حوزه، در قالب مباحث اصولی به آن‌ها می‌پردازیم، اینجا در پژوهشگاه در قالب «گروه منطق فهم دین» ناظر به کلیت نظام معرفت دینی دیده شد. در این گروه نه فقط روش‌شناسی فقه و اصول، بلکه روش‌شناسی ناظر به فلسفه، کلام، عرفان و علوم انسانی و اجتماعی به‌گونه‌ای مدنظر قرار گرفت که بتواند به شکل‌گیری و توسعه‌ی معرفت دینی در موضوعات انسانی و اجتماعی منجر شود. یکی از پربرترین گروه‌های پژوهشی پژوهشگاه هم همین گروه است. شخص آیت‌الله رشاد هم رئیس محترم پژوهشگاه، عضو هیئت‌علمی همین گروه است.

ناظر به حوزه‌ی نظام‌ها، «پژوهشکده‌ی نظام‌های اسلامی» تأسیس شده است. بعداً در دهه‌ی هشتاد «پژوهشکده‌ی فرهنگ و مطالعات اجتماعی» ناظر به مسائل انضمامی فرهنگ و اجتماع ایجاد شد. «پژوهشکده‌ی نظام‌های اسلامی» درواقع می‌خواهد نظام‌های اسلامی را در ابعاد حوزه‌ی فقه و حقوق، فلسفه‌ی سیاسی و علوم سیاسی، اخلاق و علوم اخلاقی، اقتصاد و علوم اقتصادی و علوم مدیریت و حکمرانی دیده و درباره‌ی آن تحقیق و پژوهش کند.

ناظر به حوزه‌ی فرهنگ و اجتماع، به جهت اهمیت آن و به دلیل اینکه فرهنگ و اجتماع، موضوعی انضمامی است و در ضمن مطالعات میدانی و اجتماعی ظهور پیدا می‌کند، «پژوهشکده‌ی فرهنگ و مطالعات اجتماعی» تأسیس شده است. در ساختار علمی پژوهشگاه، مواجهه‌ای که با مقوله‌ی فرهنگ شده، بسان کلان‌نظامی در عداد سایر کلان‌نظام‌های سیاسی یا اقتصادی نیست؛ بلکه فرهنگ و اجتماع به مثابه

بستر ظهور نظامات اسلامی مورد توجه قرار گرفت و به‌خاطر اینکه فرهنگ و اجتماع هویتی انضمامی دارد، پژوهشکده‌ی مستقلی برای پرداختن به آن یعنی «پژوهشکده‌ی فرهنگ و مطالعات اجتماعی» تأسیس شد. ضمن اینکه در ایجاد این پژوهشکده، این ایده مدنظر بوده است که ما نمی‌توانیم علوم اجتماعی را از فرهنگ مجزا کنیم؛ چراکه اجتماع در معنای عام کلمه بر پایه و در بستر فرهنگ پدید می‌آید.

رهیافت‌ان‌پیشه: مسائلی که ذیل مباحث منطق فهم دین می‌آید، خیلی از فضای جامعه متأثر نیست و مسائل بنیادی است؛ اما مسائلی که ذیل نظام‌های اسلامی می‌آید، مثل اقتصاد، سیاست و حقوق، آیا برای این‌ها نظام مسائلی دارید که براساس یک‌سری موارد در آن‌ها اعتبارسنجی شده یا اینکه مسائلی که ذیل آن‌هاست، مسائلی است که خود اعضای هیئت‌علمی آن را پیشنهاد می‌دهند؟

ما شبکه‌ی چندرشته‌ای منسجم‌شونده در فرایند کاری داریم. در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی تمام گروه‌های علمی و حتی مراکز پژوهشی وابسته به پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی یعنی «مرکز مطالعات پیشرفت تمدن»، «مرکز مطالعات فضای مجازی»، «مرکز رشد علوم انسانی» و «کانون اندیشه‌ی جوان»، همه دارای نظام موضوعات و مسائل هستند. یکی از وظایف مدیران گروه‌های علمی، رؤسای پژوهشکده‌ها و مراکز آن است که نظام مسائل و موضوعاتشان را استخراج کرده و آن را سالانه بازخوانی کنند. این نظام مسائل و موضوعات پژوهشی به اشتراک گذارده می‌شود و نهایتاً در شورای پژوهشگاه به تصویب رسیده و ابلاغ می‌شود. همچنین گروه‌های علمی و پژوهشکده‌ها و نیز مراکز، نقشه‌ی راه علمی و پژوهشی و سند اولویت‌های پژوهشی دارند. انتخاب موضوعات پژوهشی با توجه به سیاست‌های کلی و اولویت‌های پژوهشگاه و براساس نقشه‌ی راه گروه‌ها، پژوهشکده‌ها و مراکز انتخاب می‌شوند. انتخاب هر موضوع پژوهشی توسط عضو هیئت یا دیگر همکاران پژوهشی باید به تصویب شورای علمی گروه‌ها، پژوهشکده‌ها و مراکز و درنهایت شورای علمی پژوهشگاه برسد.

ما این نظام موضوعات و مسائل را براساس ادبیات شکل‌گرفته‌ی دانشی و حوزه‌های تحقیقی که باز شده‌اند، استخراج می‌کنیم؛ به عبارت دیگر، آن مجموعه و

گروهی که این نظام موضوعات و مسائل را استخراج و تنظیم می‌کند، هم به ادبیات نظری شکل‌گرفته توجه دارد و هم به خیزش مسائل جدید از بستر زندگی عینی عنایت دارد و سعی می‌کند این‌ها را در قالب این نظام موضوعات و مسائل منسجم بازخوانی کرده و به شکل منظم و طبقه‌بندی‌شده مورد توجه قرار دهد. گروه‌ها، پژوهشکده‌ها و مراکز در طول سال، چند جلسه برای شناسایی و تنظیم همین نظام موضوعات و مسائل وقت می‌گذارند. علاوه‌براین، هر گروهی باید روی هندسه‌ی معرفتی حوزه‌ی دانشی خود و نیازسنجی آن کار کند. حال این نیازسنجی با انواع روش‌هایی صورت می‌گیرد که در علوم اجتماعی متعارف وجود دارد؛ یعنی ممکن است از طریق مصاحبه یا نظرسنجی انجام شود یا از طریق رجوع به شواهد و قرائن اولیه و دریافت آن چیزی کشف شود که در ذهن کسانی متبادر شده که درگیر مسئله‌ای هستند. همچنین ممکن است براساس امتداد دانش نظری شکل‌گرفته که ما اصطلاحاً به آن لبه‌ی دانش می‌گوییم، این نظام مسائل و موضوعات شناسایی و تنظیم شود. از همه‌ی این روش‌ها استفاده می‌شود و بعد هم از فضای بارش ذهنی که در گروه‌های علمی اتفاق می‌افتد که به غیر از اعضای مصوب گروه‌های علمی، مدعوینی داریم که این‌ها کمک می‌کنند تا نظام موضوعات و مسائل شکل بگیرد. این یک مسیر است. مسیر دیگر هم از سوی مدیریت عالی پژوهشگاه شکل می‌گیرد. مدیریت عالی پژوهشگاه، اولویت‌هایی برای پژوهش درنظر گرفته و ابلاغ می‌کند. مثلاً پژوهشگاه با توجه به نیازهای نظام و جامعه‌ی اسلامی و برای پنج‌ساله‌ی آتی خود، مقوله‌ی «فکر و فرهنگ مقاومتی» را در محور کار خود قرار داده و از سال ۱۴۰۱ تا انتهای ۱۴۰۵ اولویت و محور کار پژوهشی در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، «فکر و فرهنگ مقاومتی» است.

حال اینکه مدیریت عالی پژوهشگاه چگونه این مسائل و موضوعات را تشخیص می‌دهد، به این صورت است که نگاه می‌کند به اینکه جامعه چه موضوعاتی را پررنگ می‌کند یا نظام اجتماعی ما الان با چه مسائل مهمی درگیر است و بعد هم این‌گونه نیست که فقط ایشان بگوید، بلکه در شورای پژوهشگاه مطرح و گفت‌وگو می‌شود و سپس مصوب می‌شود. ما یک‌سری اولویت‌های سالانه به غیر از این اولویت‌های

پنج ساله هم داریم؛ مثلاً سالانه گفته می‌شود که این پنج محور اولویت دارند و بودجه‌ای برای آن‌ها در نظر گرفته می‌شود و معمولاً این بودجه را به پژوهش‌های حق‌التحقیقی تخصیص می‌دهند که سریع و در زمان لازم و برای پاسخگویی مؤثر به نیاز موجود انجام شوند و اصطلاحاً ضرب‌الاجل‌های یک‌ساله دارند و بودجه متناسبی هم به آن داده می‌شود تا این تحقیقات انجام شوند.

رهیافت‌ان‌پیشنه این مسیرهای پنج‌ساله و یک‌ساله با یکدیگر ارتباط دارند و به هم وصل می‌شوند؟

چون این‌ها در بستری کلی و اجتماعی اتفاق می‌افتد، با یکدیگر مرتبط هستند. بنابراین دو مسیر کلی برای شناسایی موضوعات پژوهشی وجود دارد که یکی مسیر گروه، پژوهشکده و مراکز است که نظام موضوعات و مسائل خودشان را با آن توضیحاتی که عرض شد، استخراج می‌کنند و مسیر دیگر هم اولویت‌های ابلاغی از سوی مدیریت عالی پژوهشگاه است. علاوه بر این دو مسیر، مسیر سوم هم خود محقق است که اولویت‌هایی پیدا می‌کند که در امتداد مسیر علمی و پژوهشی خودش متمرکز است. مثلاً رشته خود بنده «فلسفه» است و تخصصم در حوزه «فلسفه تطبیقی» است و تمرکز کاری من هم در حوزه «فلسفه پیشرفت» است. یعنی من در پروسه‌ای چندساله روی «فلسفه پیشرفت» کار می‌کنم. حال من در این فضای دانشی اولاً خود «فلسفه پیشرفت» را ناظر به نیازهای امروز جامعه انتخاب کرده‌ام؛ چون امروزه ما با مسئله پیشرفت و توسعه و تقابل با «گفتمان توسعه» در کشور درگیر هستیم و پژوهشگاه هم از این طرح و برنامه حمایت کرده است. البته این موضوع در نظام دانشی گروه فلسفه بوده و جزو اولویت‌های آن گروه هم بوده است. بدین شکل، میان مسیر پژوهشی گروه و پژوهشگاه با مسیر پژوهشی عضو هیئت‌علمی تلاقی و پیوند ایجاد می‌شود.

درحقیقت، آن کسی که بین اولویت‌های گروه و اولویت‌های پژوهشگاه به عنوان ستاد راهبری پژوهشی و علمی می‌تواند تلاقی و پیوند ایجاد کند، خود محقق است؛ به عبارت دیگر، محقق پیشنهاد موضوعی خودش را می‌دهد و این پیشنهادها مثل جریان‌هایی دوباره در گروه می‌رود و سپس پژوهشکده و در شورای علمی آن، چکش‌کاری می‌شود و اصلاحاتی روی آن

صورت می‌گیرد و بعد هم برای شورای پژوهشگاه فرستاده می‌شود. در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، سازوکار این است که موضوعی می‌تواند به عنوان موضوع پژوهش نهایی شود و محقق چند سال روی آن کار کند که شورای پژوهشگاه آن را مصوب کرده باشد. البته شورای پژوهشگاه، این موضوع را در چهارچوب اولویت‌های کلان پژوهشگاه تصویب می‌کند. بعد از اینکه این اتفاق افتاد، نقشه جامع پژوهشی داریم که شامل نظام موضوعات و مسائل مورد پژوهش در پژوهشگاه است که در قالب سامانه برنامه‌نگاری پژوهشگاه ثبت و بایگانی می‌شود.

رهیافت‌ان‌پیشنه با توجه به مسائلی که اشاره کردید، آیا پژوهشگاه نقشه کلان پیشینی دارد یا این نقشه در ارتباط با ذهن پژوهشگر و آن کسی طراحی می‌شود که مسئول گروه است؟

گروه‌ها، پژوهشکده‌ها و مراکز در چهارچوب سیاست‌های کلی پژوهشگاه، خطوط کلی را ترسیم می‌کنند، سپس عضو هیئت‌علمی یا همکار پژوهشی براساس پیشینه پژوهشی و توانمندی‌های خود موضوعی را انتخاب می‌کند و آن را به گروه اعلام می‌کند. پس از این اتفاق فرایند فوق‌الذکر برای تصویب موضوع باید طی شود. در صورتی که موضوع در چهارچوب نظام موضوعات و مسائل و سیاست‌ها و اولویت‌های پژوهشگاه باشد، موضوع پذیرفته می‌شود؛ در غیر این صورت باید عضو هیئت‌علمی یا همکاران پژوهشی موضوع جدیدی پیشنهاد کنند.

برای مثال، در گروه فلسفه می‌گویند تمرکز گروه بر فلسفه‌های مضاف است و بعد اولویت‌سنجی می‌کنند و با رعایت اولویت‌ها و همچنین متناسب با ظرفیت‌ها و توانمندی‌های عضو هیئت‌علمی و همکاران پژوهشی کمک می‌کنند، موضوع مناسب تشخیص داده شود. عضو هیئت‌علمی متناسب با پیشینه مطالعاتی و دانشی و توانمندی خود موضوعی پیشنهاد می‌دهد. اولویت گروه فلسفه، پرداختن به فلسفه‌های مضاف است؛ ولی اینکه لزوماً در این گستره وسیع فلسفه مضاف چه موضوعاتی در دستور کار قرار گیرند، بسته به توانمندی‌ها و ظرفیت‌های عضو هیئت‌علمی و همکاران پژوهشی است. باین‌حال، همیشه سعی می‌شود سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های کلی پژوهشگاه رعایت شوند.

مثال دیگر اینکه در گروه سیاست گفته می‌شود تمرکز پژوهشی ما در حوزه «حکمرانی سیاسی» یا در حوزه «اخلاق سیاسی» یا «نظام سیاسی اسلام» یا «فقه سیاسی اسلام» است و بعد هم متناسب با ظرفیت‌های اعضای هیئت‌علمی و همکاران پژوهشی، موضوعات خردتری ذیل این مسائل انتخاب شده و پیشنهاد می‌شود. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی چون محقق‌محور و تمحّض‌محور است، در نتیجه، این اعضای هیئت‌علمی و پژوهشگران هستند که تحقیقات مورد نیاز را به پیش می‌برند و البته ایشان سعی می‌کنند در لبه دانش در هر موضوع و مسئله باشند.

به هر ترتیب گروه‌ها و مراکز علمی، نظام موضوعات و مسائل دارند و با انواع روش‌هایی که عرض کردم، اعتبارسنجی نظام موضوعات و مسائل خودشان را انجام می‌دهند. بعضاً جلسات متعددی در این زمینه برگزار می‌شود. مثلاً خود ما سال گذشته دو جلسه درباره نظام موضوعات و مسائل «مرکز مطالعات پیشرفت و تمدن» بحث کردیم. سال قبلش سه جلسه درباره آن بحث کرده بودیم. امسال دوباره ما سه جلسه در برنامه کاری خود داریم و دوباره باید درباره آن نظام موضوعات و مسائل بحث کنیم. اعتبارسنجی و کشف پایایی این نظام موضوعات و مسائل در فضای تأملات جمعی اتفاق می‌افتد؛ البته با توجه به نیازهایی که ادراک مستقیم اعضای هیئت‌علمی و همکاران پژوهشی پشتوانه آن است.

از آن طرف ستاد راهبری پژوهشگاه هم اولویت‌هایی کلی ترسیم می‌کند و آن هم هست و این‌ها در یک فضای جمعی و تأملات نخبگانی شکل می‌گیرند. این اعتبار و پایایی که از آن سخن می‌گوییم، اعتباری است که از دل نظرات و دیدگاه‌های جامعه نخبگانی بیرون می‌آید و به پژوهش خاصی مستند نیست؛ چون خود آن پژوهش خاص در دیدگاه‌های برآمده از سازمان و همکاری جمعی حل می‌شوند. عرض کردم که ما عضو هیئت‌علمی داریم و پژوهشگر آزاد به آن معنا نداریم. ما نمی‌توانیم مثلاً به حجت‌الاسلام والمسلمین مهاجرنیا بگوییم که شما حتماً باید در باب فلان موضوع کار کنید؛ بلکه این خود آقای مهاجرنیاست که احساس کرده باید چند سال از عمر خودش را بگذارد و درباره «نظریه سیاسی مقام معظم رهبری» کار کند. دیگران هم به همین ترتیب و این‌ها اقتضای رعایت حال و

شان اندیشمند و متفکر و نیروی خلاق علمی است.

رهیافت‌ان‌پیشنه ما تقریباً از سال ۷۰ به بعد بحث علوم انسانی را در فضای حوزوی و دانشگاهی مطرح می‌کنیم. دریافت ما این است که علوم انسانی اسلامی هنوز در متن جامعه علمی وجود ندارد و همیشه در حاشیه بوده است. علت این مسئله و کم‌رونقی این امر چیست؟

در باب مسئله «نظریه مدیریت تحول در علوم انسانی اسلامی» که آن را در جلسات «شورای برنامه‌ریزی ستاد راهبری علوم انسانی اسلامی حوزه علمیه» گزارش داده‌ام، در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، در سال‌های ۹۱ تا ۹۶، پنجاه و شش جلسه بحث کرده‌ایم. اگر بخواهیم آسیب‌ها و عوامل عدم کامیابی لازم را بررسی کنیم، یک‌سری مشکلات در لایه تولید معرفت دینی ناظر به علوم انسانی داریم. ما در شکل‌دهی به نظریه‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی در حوزه نظریه‌پردازی و روش‌شناسی مشکلاتی داریم و بعضاً حتی در حوزه نظام موضوعات و مسائل که باید به شکل منسجم پیگیری شوند نیز مشکلاتی داریم. در کل نتوانسته‌ایم در فضای علمی کشور، پارادایم علوم انسانی و اجتماعی اسلامی را به عنوان پارادایم غالب عینیت ببخشیم. این به حوزه نظام دانشی ما مربوط است. حال اینکه چرا ما نظریه‌های مؤثر و مقبول و جاقفاده نداریم، باید آسیب‌شناسی شود.

در حوزه «روش‌شناسی» و «روش» که البته باید میان این دو تفاوت بگذاریم نیز مشکلاتی داریم. منظور از «روش‌شناسی» مطالعات فرانکر ناظر به «روش» است. اما درباره خود «روش» باید این سؤال را طرح کنیم که آیا در شکل‌دهی به تحقیقاتی که درباره تأسیس علوم انسانی و اجتماعی هستند، توانسته‌ایم روشی مستقل و متمایز دست یابیم که بتواند هم از منظومه معرفت دینی استفاده کند و هم از مطالعات میدانی استفاده لازم را ببرد و به درکی موجه از موضوعات و مسائل برسد؛ البته کارهایی در این زمینه صورت گرفته اما متأسفانه به رویکرد غالبی در فضای علمی و دانشگاهی و حوزوی ما تبدیل نشده است.

همچنین باید این پرسش را طرح کنیم که آیا وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در بحث نظام موضوعات و مسائل، توانسته ظرفیت عظیم پژوهشی نظام

دانشگاهی ما را بر پایه‌ی ادراکی اجتهادی از موضوعات و مسائل انسانی و اجتماعی ناظر به مسائل کشور هدایت و راهبری کند؟ چرا ظرفیت عظیم پژوهشی در فضای دانشگاهی ما براساس مبانی معرفت دینی ناظر به واقعیت‌های انسانی و اجتماعی به تحقیق و نظریه‌پردازی اقدام نمی‌کنند؟ چرا حوزه‌ی علمیه نتوانسته همین ادبیاتی را که ما در حوزه‌ی فقه و اصول، تفسیر و حدیث، حکمت، عرفان و کلام اسلامی داریم، به نظریه‌های مبنایی در فضای ذهنیت متعاطیان و اندیشمندان علوم انسانی و اجتماعی تبدیل کند؟

برای مثال، شما وقتی مطالب اصول فقه را می‌خوانید، می‌بینید که ما در حوزه‌ی نظریه‌ی تصمیم‌سازی در مباحث اصولی‌مان ادبیاتی بسیار غنی داریم که می‌توانند در تبیین مسائل حکمرانی و مدیریتی عمومی و دولتی به کار آیند و می‌توانند به نظریه‌ی تصمیم و اعتبارسنجی احکام و قواعد هنجاری و اعتباری تبدیل شوند؛ اما چرا ما از این مباحث چنین بهره‌ای نبرده‌ایم و این ظرفیت‌ها را استخراج نکرده‌ایم؟ این‌ها باید آسیب‌شناسی شود. شاید یکی از دلایل مهم این باشد که در این زمینه اندیشه و دغدغه‌ای نبوده و اگر اندیشه و خلا آن وجود داشت، شاید این کار صورت می‌گرفت.

الان چندین سال است از این صحبت می‌شود که در دانشگاه‌های کشور قطب‌بندی دانشی ایجاد شود؛ به این معنا که لازم نیست هر دانشگاهی همه‌ی رشته‌ها را داشته باشد. مثلاً دانشگاه زاهدان باید ناظر به مسائل استان سیستان و بلوچستان، نظام مسائل و رشته‌های آموزشی و گرایش‌های پژوهشی خود را تنظیم کند؛ و البته بودجه‌ی محدود آن هم باید در این مسیر به کار گرفته شود. دیگر استان‌ها هم به همین ترتیب؛ اما درحال حاضر، می‌بینیم همه‌ی دانشگاه‌ها می‌خواهند همه‌ی رشته‌ها را در خود داشته باشند. در اینجا باید پرسید که قطب‌بندی نظام مسائل در دانشگاه و پژوهش‌ها و تحقیقات آن چقدر محقق شده است؟

لایه‌ی دیگر از آسیب‌شناسی مدیریت تحول علوم انسانی و اجتماعی، ناظر به حوزه‌ی روان‌شناسی عالمان و محققان و نظریه‌پردازان است. شما هر قدر سازمان‌های گسترده و نظام‌های نهادی منظم و رویه‌های قانونی مستقر تشکیل دهید، درنهایت، آن عنصری که دانش ایجاد می‌کند، استاد و دانش‌پژوه است. استاد و دانش‌پژوه

باید خودشناسی، صلابت روحی و انگیزه‌ی روانی لازم را برای تحول دانش داشته باشد. اگر ما نتوانیم آن‌ها را قانع کنیم که تا فضای فکری و پژوهشی خود را بر پایه‌ی دلالت معرفتی ذخایر و اندیشه اسلامی قرار دهند، هیچ‌وقت نظریه‌هایی که از ذهن و ضمیر ایشان تراوش می‌کند، اسلامی نخواهد بود. به تعبیر دیگر، «تحول در علوم انسانی و اجتماعی» و تحقق «علوم انسانی و اجتماعی اسلامی» باید به گفتمان و خواست عمومی یا جمع معتنابی از کنش‌گران در نهادهای حوزوی و دانشگاهی و نزد متعاطیان علوم انسانی و اجتماعی تبدیل شود. تا این اتفاق نیفتد، انگیزه و عزم لازم برای تحول نزد کنش‌گران علم و دانش پدید نمی‌آید. لذا شما می‌بینید که طیفی از استادان و دانش‌پژوهان دانشگاه به‌طور کلی می‌گویند این مقوله‌ی اسلامی‌سازی، پروژه‌ای سیاسی است. این نوع برخوردها، آسیب‌هایی هستند که ما پیوسته با آن‌ها درگیریم و باید برای رفع آن‌ها چاره‌جویی کنیم. باید ببینیم چقدر توانسته‌ایم عالمان و فرزنانگان و مجریان امور را به‌صورت همدلانه و خودخواسته به‌سوی گفتمان علوم انسانی و اجتماعی اسلامی سوق دهیم و در این فضا وارد کنیم. باید ببینیم چقدر توانسته‌ایم به لحاظ روانی استادان و دانش‌پژوهان و محققان را متقاعد کنیم که خودشان مبتنی بر مبانی و منابع اسلامی و فرهنگ اسلامی ایرانی یا در امتداد دلالت آن به تولید علم بپردازند و اگر خودشان مجتهد نیستند که مستقیماً به منابع اسلامی رجوع کنند، مثلاً مبتنی بر مبانی امام‌خمینی (عج) یا علامه طباطبایی یا آیت‌الله جوادی آملی یا دیگر اسلام‌شناسان معتبر و مبرز نظریه تولید کنند.

در همین حوزه‌ی اقتصاد، ما از همان اول انقلاب، داعیه‌ی اقتصاد اسلامی داشته‌ایم؛ اما هنوز در بزرگ‌ترین مؤسسات و دانشکده‌های اقتصادی کشور جمع زیادی از استادان دانشگاه معتقدند که ما چیزی به نام «علم اقتصاد اسلامی» نداریم و درنهایت شاید «مکتب اقتصاد اسلامی» داشته باشیم. لذا باید این لایه از آسیب‌شناسی‌ها انجام پذیرند.

لایه‌ای دیگر از مطالعات و بررسی‌هایی که لازم است برای فهم چپستی و چگونگی تحقق تحول علوم انسانی و اجتماعی صورت پذیرد، لایه‌ی مطالعات و بررسی‌های «جامعه‌شناختی علم» است. این لایه‌ای از مطالعات است که به مسئله‌ی کلان حکمرانی علم

و سیاست‌گذاری در معنای کلان می‌پردازد. در این زمینه باید ببینیم چقدر مسیرهای دانشی فراهم کرده‌ایم که محققان ما ناظر به منابع و مبانی و ناظر به چهارچوب‌های اسلامی تحقیق کنند. در این زمینه، سیاست‌گذاری‌های تشویقی لازم است و باید روی آن فکر اساسی شود.

این مطالبی را که اجمالاً عرض شد، در کتابچه‌ی «درآمدی بر نظریه‌ی تحول علوم انسانی» آورده‌ایم. مثلاً در حوزه‌ی مطالعات و بررسی‌های روان‌شناختی به عوامل شناختی، انگیزشی و رفتاری باید توجه کنیم. در حوزه‌ی جامعه‌شناسی علم، تذکر داده شده که باید نهاد علم تجهیز شود. به این معنا که مجموعه‌ی عوامل کنش‌گر مؤثر بر نهاد علم در ابعاد فرهنگی، سیاسی (حاکمیت، حکومت و حکمرانی سیاسی) و اقتصاد را باید به‌گونه‌ای مدیریت کرد که وقتی با سامانه و نظام علم برخورد می‌کنند، آن‌ها را در چهارچوب نیازهای جامعه‌ی اسلامی به خدمت بگیرند. مثلاً در فضای اقتصاد و صنعت، وقتی که درهای کشور را باز می‌گذارید تا کالای قاچاق بیاید و تکنولوژی بدون ضمیمه شدن دانش به آن بیاید، نتیجه‌اش می‌شود آنکه ما فقط مصرف‌کننده علم و تکنولوژی باشیم و اقتصاد و صنعت برای تجهیز و بقای خود به سراغ دانشگاه نیاید. اقتصاد و صنعت وقتی به سراغ دانشگاه می‌آید که با تنگنا روبه‌رو شود و دستش از لقمه‌ی آماده کوتاه شود. تحریم همین کار را کرد؛ یعنی بخشی از اقتصاد و صنعت ما را به جهت اینکه دستش از واردات علم و تکنولوژی آماده کوتاه شد، مجبور کرد تا به سراغ دانشگاه برود و دیدیم که در اثر این تقاضا شرکت‌های دانش‌بنیان شکل گرفتند و آمدند و فضای دانشگاه و صنعت را متحول کردند. این از برکات تحریم بود.

در نهاد سیاسی، اجرایی و مدیریتی هم کاش کسانی باشند که به ریاست جمهوری کمک کنند و فضای اجرایی کشور را متحول کنند. برای مثال، وقتی رهبری انقلاب اسلامی صحبت از «بازسازی انقلابی ساختار فرهنگی کشور» می‌کنند، به این معناست که ما نتوانسته‌ایم ساختار فرهنگی کشور را همپای تحولات فرهنگی و سیاسی و اجتماعی‌مان جلو ببریم. الان مجبوریم کار انقلابی انجام بدهیم و عقب‌ماندگی‌ها را جبران کنیم.

رهیافت‌ان‌پیشه: تولیدات علوم انسانی اسلامی ناظر

به خود مرکز بگیریم که الان اگر بخواهد جایی گرهی از سازمانی باز کند، تولیدات آنجا به دردش می‌خورد؟ یعنی آیا در تولیدات اینجا مصاحبه‌های اجرایی صورت می‌گیرد و با افراد اجرایی مرتبط هستند یا فقط تولید نظریه می‌کند؟

این آسیبی است که غالب پژوهشگاه‌های علوم اسلامی و علوم انسانی و اجتماعی در کشور با آن روبه‌رو هستند. ناظر به خود پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی عرض می‌کنم. پژوهشکده‌های مختلف پژوهشگاه از این حیث با هم تفاوت دارند. «پژوهشکده‌ی حکمت و دین‌پژوهی» که بزرگ‌ترین پژوهشکده‌ی پژوهشگاه است و شش گروه علمی پژوهشی دارد؛ گرچه براساس نظام موضوعات و مسائل جامع و دقیقی که دارد، روی مسائل نظری پایه و مهم کشور کار پژوهشی انجام می‌دهد، از جهت ارتباط با بدنه‌ی اجرایی نسبت به دو پژوهشکده‌ی دیگر کمترین سطح تماس را دارد. علت آن این است که نوع موضوعات و مسائل مورد توجه گروه‌های علمی و پژوهشی این پژوهشکده در لایه‌ی مطالعات بنیادین تعریف می‌شوند. باین‌حال، در میان اعضای هیئت‌علمی همین پژوهشکده، بسیاری از همکاران ما با نهادهای سیاستی و مشورتی نظام در ارتباط علمی و مشورتی مستمر قرار دارند؛ یا به‌عنوان فعال اجتماعی یا روحانی در نسبت تنگاتنگ با مشکلات کشور و مردم هستند.

در پژوهشکده‌ی نظام‌های اسلامی، سطح تماس با بدنه‌ی سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری، مدیریتی و اجرایی خوب است. با مثال و شواهد روشن عرض می‌کنم. غالب گروه‌های این پژوهشکده در ارتباط تنگاتنگ با نهادهای سیاسی سیاست‌گذار و قانون‌گذار هستند؛ یعنی از طریق ارتباط و تعاملات علمی، سیاستی و اجرایی با بدنه‌های اجرایی کشور و حاکمیت در تعامل و همکاری هستند و این تعامل، به درک بهتر مسائل و نیازهای واقعی کشور توسط آن‌ها کمک کرده است. برای مثال، گروه‌های حقوق، اقتصاد و سیاست با مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی یا کمیسیون‌های تخصصی مجمع تشخیص مصلحت یا مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت یا بخش‌های مختلف حقوقی، سیاسی و اقتصادی دولت در تعامل و همکاری هستند. به هر ترتیب، پژوهشگاه سعی کرده بدنه‌ی تماس گروه‌های علمی را با بدنه‌های اجرایی زیاد کند و

کاری که از دست پژوهشگاه برمی‌آید، این است که اعضای هیئت‌علمی خود را تشویق کند که در بدنه‌های اجرایی و کارگزاری کشور درگیر فهم و حل مسائل شوند؛ نه لزوماً درگیری اجرایی، بلکه درگیری علمی و مشاوره‌ای پیدا کنند تا در اثر این تماس، بتوانند بفهمند که نیازها و خلأها چیست.

اما اینکه ما بتوانیم از دل تحقیقی به‌راحتی آیین‌نامه دریاوریم، به عوامل متعددی و ازجمله خود فرد محقق بستگی دارد. مثلاً تحقیقات مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعباس موسویان درباره‌ی نظام بانکداری اسلامی، به این دلیل که ایشان عضو شورای فقهی «بانک مرکزی» و نیز عضو شورای فقهی «سازمان بورس اوراق بهادار تهران» بود و از نزدیک به‌عنوان فقیه و دانشمند درگیر با این ماجرا بود، برای این منظور بسیار مهیا و مفید است. ممکن است از تحقیقات برخی دیگر از همکاران نتوان چنین نتایج و خروجی‌هایی را به‌راحتی به‌دست آورد. با این حال، پژوهشگاه سعی کرده با کم کردن از موظفی حضور اعضای هیئت‌علمی و همچنین با تشویق اعضا برای اینکه در فهم و حل مسائل کشور درگیر شوند، این اتفاق بیفتد.

ذکر این نکته نیز لازم است که در برخی از موضوعاتی که بعد اجرایی قوی دارند، نیروهای اجرایی به پژوهشگاه دعوت می‌شوند. مثلاً در همین «مرکز مطالعات پیشرفت و تمدن»، یکی از موضوعات کاری، مسئله شهر، معماری و مدیریت شهری است. یکی از کارهایی که ما انجام می‌دهیم، این است که با نهادهای علمی و اجرایی که در حوزه معماری و مدیریت شهری کار می‌کنند، تماس می‌گیریم و از کارشناسان آن‌ها برای ارائه سخنرانی یا شرکت در جلسات علمی و سیاستی دعوت می‌کنیم. کار دیگری هم که انجام داده‌ایم، این است که از صاحب‌نظران و کارشناسان خبره آن‌ها برای ارائه کرسی‌های علمی دعوت می‌کنیم و در صورت پذیرش، مقدمات اجرایی لازم را فراهم می‌کنیم. درواقع با این کار می‌کوشیم اولاً، موضوعات و مسائل را شناسایی کنیم؛ ثانیاً، صاحب‌نظران و تأثیرگذاران در هر موضوع و مسئله را بشناسیم؛ ثالثاً، تعاطی علمی و نظری رخ دهد و موضوع و مسئله‌ای از جوانب مختلف بررسی شود. مثلاً در برخی جلساتی که برگزار کرده‌ایم، آقای دکتر آرامی موضوع «ساخت‌وساز شهری» را از منظر

«فقه و حقوق شهری» بررسی کرده‌اند. در جلسه‌ای برخی افراد همین موضوع را از منظر «فقه شهر و شهرنشینی» و «معماری» بررسی کرده‌اند. در جلسه دیگری آقای دکتر رئیسی که عضو هیئت‌علمی دانشگاه قم هستند، نظریه خود را در باب «مدیریت معماری شهری» بیان کرده‌اند. این نکته را هم بگویم که هرچه هم که ما تلاش کنیم، نمی‌توانیم انتظار صددرصدی سازمان‌های اجرایی را برآورده کنیم؛ بلکه آن‌ها هم باید به‌سوی نهادهای علمی و پژوهشی بیایند. کارها و تحقیقات ما را بگیرند و متناسب با نیازهای خودشان بازآرایی کنند.

رهیافت‌ان‌پیشنه: آیا تولیدات پژوهشگاه در میان مردم و قشرهای مختلف فرهنگ‌سازی شده است؟

ما چند لایه مخاطب داریم. لایه اول، مخاطب نخبگانی است که استادان حوزه و دانشگاه را دربرمی‌گیرند و عمده تحقیقات عمیق و دقیق علمی برای این افراد انجام می‌شود. این افراد، مخاطب نظریه‌ها و دستاوردهای عمیق نظری هستند. لایه دوم، مخاطبان مطالعات و تحقیقات و آثار پژوهشگاه، استادان حوزه و دانشگاه هستند که عمدتاً کار آموزشی می‌کنند و همچنین دانشجویان تحصیلات تکمیلی. لایه سوم، مخاطبان تحقیقات و آثار پژوهشگاه سیاست‌گذاران، مدیران اجرایی کشور هستند که بیشتر به ابعاد سیاستی و هنجاری آثار توجه دارند. لایه چهارم، مخاطبان مطالعات و تحقیقات، دانشجویان سطوح ابتدایی و عموم مردم هستند.

آثار منتشرشده توسط «کانون اندیشه جوان» پژوهشگاه، تحقیقات خود را در سه لایه تعریف کرده است: لایه اول، تحقیقات علمی و پژوهشی است؛ لایه دوم، لایه اندیشه است؛ و لایه سوم، لایه اندیشه جوانان است.

به‌طور کلی، ما باید ببینیم آیا مخاطب ما افراد عادی هستند یا نه. مثلاً در حوزه مطالعات و آموزش رسانه ما آثاری در لایه اندیشه جوان داریم که جلوی افراد دیپلمه هم بگذارید، می‌فهمد و استفاده می‌کند. اما واقعیت مطلب این است که مخاطب اصلی پژوهشگاه، این سه لایه است. در حاشیه ممکن است بگوییم تحقیقات و آثار به مخاطب عام هم سرایت کرده است. به هر حال اتفاقی که ممکن است در حوزه فرهنگ بیفتد، از مسیر نخبگان به‌سمت توده و عموم مردم

می‌رود. آن سنخ کاری که می‌گویید در فضای تبلیغی ترویجی در کار با عموم مردم تحقق پیدا کند، در برخی آثار وجود دارد. مثلاً ما تحقیقی داریم که خود من هم ارزیاب آن بودم و به حوزه «فلسفه برای کودکان» مربوط است. اما این تحقیق هم برای آن معلمی است که می‌خواهد سر کلاس برود.

ما الان در «پژوهشکده فرهنگ و مطالعات اجتماعی»، «گروه ادبیات اندیشه»، «گروه مطالعات انقلاب»، «گروه فرهنگ‌پژوهی» و «گروه غرب‌شناسی» را داریم. یکی از وظایف این گروه‌ها آن است که سعی کنند با مسائل عینی و انضمامی جامعه و فرهنگ مواجه شوند و تا حد مقدور، تحقیقات را به‌سوی فضای عمومی هدایت کنند؛ اما عمده مخاطبان این گروه‌ها هم متخصصان هستند. یکی از مسئولیت‌های «کانون اندیشه جوان» هم از قدیم این بوده که محتوای علمی و تخصصی را به حامل‌های رسانه‌ای جذاب برای جوانان تبدیل کند؛ مثلاً پادکست و اینفوگرام و قالب‌های رسانه‌ای قابل انتشار به شکل گسترده تولید کند و سعی کند مخاطب عمومی را از نتایج تحقیقات علمی بهره‌مند سازد.

رهیافت‌ان‌پیشنه: آیا دغدغه علوم انسانی اسلامی و تولید آن در تک‌تک اعضا و جوارح پژوهشگاه دیده می‌شود؟ چون بعضی وقت‌ها ما هدف‌گذاری می‌کنیم و آیا این هدف در جزئی‌ترین و ریزترین اجزای پژوهشگاه وجود دارد؟

این را نمی‌دانم که قریب به شصت عضو هیئت‌علمی همه تحقیقات دغدغه علوم انسانی اسلامی دارند یا نه؛ اما برداشت من این است که همه همکاران ما این دغدغه را دارند و همه به انقلاب و وضعیت کشور دغدغه‌مند هستند و در آثار و پژوهش‌های آن‌ها هم این مطلب مشخص است. اما اینکه همه به مسئله چگونگی تحول در علوم انسانی، نوع نگاه واحدی داشته باشند، این‌طور نیست. بعضی از اعضای هیئت‌علمی ما می‌گویند مسیر اسلامی‌سازی علوم باید از مسیر تهذیب همین دانش موجود پیگیری شود. با این حال رویکردی که در پژوهشگاه در باب اسلامی‌سازی علوم انسانی غلبه دارد، رویکرد تأسیسی است. اکثر همکاران معتقدند اگر شما بخواهید در علوم انسانی و اجتماعی تحول ایجاد کنید، خاستگاه آن تحول از منشأ معرفت دینی است. این بدان معناست که از نظر ایشان، تحول

مبتنی بر تحول نگرش نسبت به موضوعات و مسائل علوم انسانی و اجتماعی بر پایه دلالت مبادی و منابع معرفت دینی است.

بنده در پژوهشگاه کسی را سراغ ندارم که اساساً امکان علوم انسانی اسلامی را قبول نداشته باشد. برخی همکاران ما در پژوهشگاه قائلند که این رویکرد تأسیسی جواب نمی‌دهد. به‌نظر ایشان این رویکرد هم با دشواری‌های معرفتی روبه‌روست و هم با دشواری‌های روان‌شناختی و موانع جامعه‌شناختی. به‌نظر ایشان باید جریان دانش را جلو برد و در همان حال سعی کرد به اندازه ظرفیت فکری و اجتماعی موجود، مسیر را تغییر داد. از نظر ایشان تحول به منزله تغییر ریل حرکت قطار علوم انسانی در ضمن حرکت است. اما رویکرد تأسیسی معتقد است همین علم و دانش مدرن با مدیریت منسجم اجتماعی شکل گرفته است؛ یعنی مدیریت در لایه دانش و روان‌شناسی و حوزه‌های انسانی و سیاست‌گذاری در جامعه علمی صورت گرفته است. پس برای تحول باید از مبادی و مبانی آغاز کرد و البته این به معنای نفی تمامی دستاوردهای علمی موجود نیست؛ بلکه به‌معنای بازسازی دانش براساس مبادی و مبانی اسلامی ایرانی و در امتداد جهت‌گیری‌های تاریخی جامعه خودمان است.

رهیافت‌ان‌پیشنه: اگر بخواهیم پژوهشگاه را با وجه مزیت اختصاصی بین مجموعه‌های علوم انسانی بشناسیم، آن چیست؟

پژوهشگاه با ایده‌ای کلی شکل گرفته و آن هم از دل منویات رهبری درآمده است؛ چراکه این مجموعه با عنایت رهبری تأسیس شده است. آن ایده کلی آن است که اولاً، در لایه مبانی معرفت دینی و علوم انسانی و اجتماعی اسلامی کار کند و ثانیاً، در لایه منطق (روش‌شناسی و روش) معرفت دینی و علوم انسانی و اجتماعی پژوهش و تحقیق داشته باشد و ثالثاً، در حوزه نظام‌پردازی و نظام‌های اسلامی کار کند. لذا در هر سه لایه، کارویژه‌های مشخصی تعریف شده است.

به تحقیق عرض می‌کنم که مجموعه‌ای نداریم که به گستردگی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در حوزه فلسفه‌های مضاف کار کرده باشد. هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی معتقدم که در فلسفه فلسفه، فلسفه اقتصاد، فلسفه حقوق، فلسفه فرهنگ،

فلسفه پیشرفت و دیگر حوزه‌های فلسفه مضاف آثار پژوهشگاه از غنای علمی و حجیت و تأثیرگذاری بالایی برخوردارند. در این حوزه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی از سایر پژوهشگاه‌ها جلوتر است.

در حوزه منطق و روش‌شناسی هم آثار متعددی توسط محققان پژوهشگاه نوشته شده‌اند. برای نمونه، کتاب منطق فهم دین و علم دینی آیت‌الله رشاد و روش‌شناسی عقاید دینی حجت‌الاسلام والمسلمین شاکرین، کتاب‌های آقای علی‌تبار در باب معرفت دینی و منطق علوم انسانی اسلامی و همچنین کتاب الگوریتم اجتهاد از حجت‌الاسلام والمسلمین واسطی آثار درخور توجهی هستند.

در حوزه نظام‌های اسلامی هم کارهای مفصلی در زمینه فقه و حقوق اسلامی، اقتصاد اسلامی، ادبیات و اندیشه سیاسی اسلام، اخلاق و مدیریت اسلامی انجام شده است. در بحث نظام اقتصاد اسلامی، مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعباس موسویان کارهای خوبی انجام داده‌اند. در زمینه فلسفه اقتصاد اسلامی هم حجت‌الاسلام والمسلمین سیدحسین میرمعزی آثار شایان ذکری دارند. در دیگر حوزه‌های مطالعات مرتبط با نظام‌های اسلامی نیز چنین است. این مواردی که عرض شد، تنها از باب مثال است.

رهیافت‌ان‌پیشنه اقداماتی که می‌خواهید رو به آینده انجام دهید و تا الان هنوز فرصت انجام آن پیش نیامده، چه مواردی است؟

تمرکز اصلی پژوهشگاه بر حوزه‌هایی است که بیان شد. اما کلیت سپهر موضوعات و مسائل مورد اهتمام پژوهشگاه فقط در این حوزه‌هایی نیست که بیان شد. در زمینه جهت‌گیری‌های آینده، یکی از مسیرهای فعال، حوزه نظام‌پردازی دینی است که پژوهشکده نظام‌های اسلامی به این سمت می‌رود. آیت‌الله رشاد شخصا در این زمینه ورود جدی دارند. ایشان هر دوهفته یک‌بار با شورایی علمی تحت عنوان «نظام‌سازی دینی» جلساتی دارند. ضمناً حلقه «فقه نظام» را هم که در مؤسسه آموزش حوزوی امام‌رضا (ع) برگزار می‌شود، در تهران دارند.

موضوع دیگری که در جهت‌گیری‌های رو به آینده پژوهشگاه جدی است، مسئله «حکمرانی اسلامی» است. منظور از «حکمرانی» معنای اصطلاحی و خاص آن است که تغایر معنایی و محتوایی را با اصطلاحات

«حاکمیت»، «حکومت» و «نظام سیاسی» دارد. ابعاد مختلف این موضوع در «پژوهشکده نظام‌های اسلامی» و «مرکز مطالعات پیشرفت و تمدن» و «مرکز رشد علوم انسانی» و «مرکز فضای مجازی» مورد اهتمام است.

در «پژوهشکده فرهنگ و مطالعات اجتماعی»، تمرکز بر «فرهنگ مقاومتی» است. در نسبت این موضوع یکی از ملاحظات مورد اهتمام آن است که جنگ ترکیبی و تهاجم فرهنگی در وضعیت موجود با استفاده از ابزار سایبرنتی و فضای مجازی تجهیز و راه‌اندازی می‌شود. در نتیجه، هرگونه تلاش فکری و انضمامی درباره حفظ کردن و اعتلای خشنیدن به فرهنگ باید در بستر امکانات و فضاهای نوظهور فهم، تعریف و راه‌اندازی شود. لذا با توجه به تحولات عظیمی که در فضای عمومی به‌وجود آمده، به‌خصوص از طریق ابزارها، آن پژوهشکده باید ناظر به این حوزه کار کند. در حوزه موضوعی و رسالت «پژوهشکده حکمت و دین‌پژوهی» چند حوزه موضوعی و مسئله‌ای جدید گشوده شده است. در وضعیت موجود، علوم‌شناختی و دستاوردهای آن به مسیر اصلی تحولات نوین تبدیل شده است. نظریه‌پردازی در حوزه‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی بر پایه علوم شناختی در حال گسترش است. پیشرفت‌های علوم عصب‌شناختی و فیزیولوژی مغز و تأثیر آن در حوزه شناخت‌شناسی، علوم انسانی و اجتماعی معاصر را به‌طور عمیق تحت‌تأثیر قرار داده است. علوم روان‌شناختی و علوم اجتماعی محاسباتی در حال شکل‌دهی به پارادایم جدیدی از علوم انسانی و اجتماعی هستند. به‌طور کلی، دانش معاصر بسیار متأثر از رویکردهای شناختی و فیزیولوژیکی است. به همین دلیل، این حوزه‌ای است که پژوهشگاه تشخیص داده باید به آن ورود کند و این تصمیم‌ها هم در همکاری با مؤسسات مختلفی که در این حوزه‌ها دارای ورود تخصصی هستند، طراحی و برنامه‌ریزی می‌شود.

بحث دیگر هم که در «پژوهشکده حکمت و دین‌پژوهی»، ناظر به آینده مطرح شده است، مسیر «علوم انسانی قرآن‌بنیان» است. این هم یکی از محورهای اصلی است که این پژوهشکده روی آن تمرکز کرده است.

موارد و مسیرهای دیگری نیز هستند که به دلیل رعایت وقت بدان‌ها نمی‌پردازم.

رهیافت‌ان‌پیشنه درباره عرصه‌های جدیدی که بیان کردید، اگر بخواهند کار کنند و جلوتر از شما باشند، آیا امکان ارتباط و تعامل وجود دارد؟

در همه این موضوعات و مسیرهای پژوهشی این امکان وجود دارد. برای مثال، در «پژوهشکده حکمت و دین‌پژوهی»، یکی از موضوعات جدیدی که طرح شده و فضای کار روی آن به‌صورت جدی باز شده، بحث «سلامت معنوی» است. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی این مسیر را با همکاری «فرهنگستان علوم پزشکی» به پیش می‌برد.

به‌طور کلی، در برنامه همه گروه‌ها دیده شده که با مؤسساتی که پیشینه علمی شایان توجهی دارند، همکاری و تعامل انجام شود. این برنامه هم از طریق مدیر گروه و هم اعضای هیئت‌علمی و هم از طریق اداره تعاملات پژوهشگاه انجام می‌شود.

به هرحال، امکان تعامل در هر موضوعی دیده شده است. مثلاً ما بحث «نظام برنامه‌ریزی دینی» را به «مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی» ارائه کرده‌ایم و همچنین با «سازمان برنامه و بودجه» علاقه‌مندیم بتوانیم در این فضا کار کنیم. ممکن است در این موضوع فی‌المثل مؤسسه امام‌خمینی (عج) هم کار کرده باشد، ما علاقه‌مندیم با آن‌ها هم تعامل و همکاری کنیم. به هرحال، رصد می‌کنیم که چه مؤسسه‌ای چه کاری انجام داده تا کار ما تکراری نشود. خود پژوهشگاه با نهادهای حوزوی ارتباط دارد؛ اما با سایر مراکز و دفاتر تخصصی اگر فضای خاصی برای همکاری باشد، حتماً استقبال خواهد شد.

رهیافت‌ان‌پیشنه زیرساخت‌های پژوهشگاه و امکانات آن برای تحقق پروژه‌ها و کارهای خود به چه صورت است؟

پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، در وضعیت کنونی، شوربختانه علی‌رغم توانمندی‌های بالفعل و بالقوه بالایی که دارد، از نظر برخورداری از امکانات مادی و مالی (بودجه‌ای) با کمبودها و محدودیت‌های جدی روبه‌روست. این درحالی است که در دوره‌ای امکاناتش از سایر مجموعه‌ها بیشتر بود. از نظر ساختمان و زیرساخت‌ها هم تا حدی مشکل داریم که باید از این نظر بهبود پیدا کند.

رهیافت‌ان‌پیشنه به‌نظر شما پژوهشگاه در چه حوزه‌ای ضعیف عمل کرده که باید بهبود پیدا کند؟

پژوهشگاه در همه حوزه‌هایی که اشاره شد، کار کرده و می‌توانست بهتر از این باشد. چون در اینجا بادغله کار می‌شود و این مجموعه را ریاست پژوهشگاه از رهبر انقلاب و نظام اسلامی به‌صورت امانت در اختیار گرفته و حقیقتاً سعی کرده‌اند از این امانت به‌خوبی نگهداری کرده و آن را اعتلا بخشند.

در زمینه آموزش اینجا می‌توانست خیلی بهتر و قوی‌تر عمل کند. شاید اگر در سنوات گذشته، در زمینه آموزش همت بیشتری وجود داشت، امروز تجهیزات و امکانات بهتر و بیشتری در اختیار این مجموعه بود. با همه این احوال، از نظر پژوهشی از خیلی مراکز دیگر پیش است و در حد توان خود و با این بودجه محدودی که دارد، واقعاً تأثیرگذاری خوبی دارد. باین‌حال، به گمانم در حوزه آموزش و تبدیل محتوای علمی و پژوهشی به بسته‌های رسانه‌ای و جمعی می‌توانست بهتر عمل شود. برای مثال، من خیلی افسوس می‌خورم، جریانی که مرحوم آیت‌الله معرفت در حوزه آموزش در اینجا شروع کردند، ادامه نیافت و از این نظر لازم است به حوزه آموزش در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی توجه بیشتری شود.

همچنین در حوزه تعاملات بین‌المللی هم گرچه پژوهشگاه از دیگر مؤسسه‌های هم‌تراز خود عقب نیست و می‌بینیم که آثار پژوهشگاه به زبان‌های مختلف انگلیسی، فرانسوی، عربی و مالایی ترجمه می‌شود، باید بیش از این گسترده باشد؛ ولی به‌خاطر کمبودهای مالی و بودجه‌ای این اتفاق نیفتاده است. لازم است با توانمندی داخل پژوهشگاه در طی سالیان گذشته و به همت همه همکاران، تعاملات بین‌المللی هم گسترده‌تر از پیش انجام شوند. ❀



خسرو باقری

تربیت در افاق عاملیت انسان

● انتشارات رشد

رهیافت‌ان‌پیشیه کتاب تربیت در افاق عاملیت انسان نوشته خسرو باقری در ۴۲۴ صفحه، توسط نشر واکاوش با قیمت ۲۰۰ هزار تومان چاپ شده و از طریق انتشارات رشد به بازار عرضه شده است.

نقش تربیت در رشد و تعالی جامعه کمابیش روشن است؛ اما اهمیت وجود مبنای نظری بومی، منسجم و در عین حال قابل رقابت با رویکردهای تربیتی معاصر را افرادی درک می‌کنند که آسیب‌های فقدان آن را تجربه کرده باشند.

تربیت در عین نیاز به بهره‌گیری از دستاوردهای جهانی، وابسته به ارزش‌های فرهنگی بومی است و این تلفیق جز با وجود نظریه تربیتی قدرتمند محقق‌شدنی نیست. نویسنده در این کتاب سعی کرده خلأ چنین زیربنایی را پر کند.

در بخشی از مقدمه کتاب به قلم مؤلف آمده است: «تربیت دینی در ذیل تربیت و از جنس تربیت در نظر گرفته شود. این نکته ما را با پرسشی اساسی‌تر درگیر می‌کند: آیا تربیت امری مطلق است یا نسبی؟ این پرسش ما را با یک متناقض‌نما مواجه می‌کند؛ زیرا هم مطلق‌بودن و هم نسبی‌بودن تربیت، هر دو قابل تأیید به نظر می‌رسند. از سویی، اگر به تعابیری نظیر تربیت دینی، تربیت لیبرال، تربیت کمونیستی توجه کنیم و آن‌ها را با معنا تلقی کنیم، ویژگی نسبی تربیت جلوه‌گر می‌شود.

از سوی دیگر، قرارگرفتن همه آن‌ها در ذیل تربیت، حاکی از این است که جنس مشترکی میان آن‌ها برقرار است. اینجاست که وجه مطلق تربیت آشکار می‌شود و همان‌گویی ارزشمندی را در اختیار ما قرار می‌دهد، حاکی از این که «تربیت تربیت است». همان‌گونه که ورزشکار مسلمان، بودایی و لیبرال، همگی باید اهل ورزش باشند و بدنی ورزیده داشته باشند، فرد تربیت‌شده، با هر عنوان فرعی، نیز باید ویژگی‌های معینی داشته باشد.

اگر بزرگسالی، همچون یک کودک، تسلیم و تابع امیال فوری خود باقی مانده باشد، نمی‌توان او را فردی تربیت‌شده تلقی کرد، خواه گفته شود که او در یک نظام اسلامی تربیت شده یا در یک نظام لیبرال و یا هر نظام دیگر، البته هریک از این نظام‌های تربیتی، مشخصه‌های ویژه خود را نیز دارند و این وجهی نسبی به تربیت می‌دهد؛ اما نسبیتی که با هسته‌ای مشترک همراه است.

فهرست اجمالی مطالب کتاب از این قرار است: بخش اول: مقصود و مقصد تربیت و تربیت دینی؛ شامل فصل اول: آیا تربیت کار مربی است؟ فصل دوم: آیا تربیت شکوفایی طبیعت یا فطرت متربی است؟ فصل سوم: تربیت حاصل تعامل مربی و متربی و فصل چهارم: سیمای انسان تربیت‌شده. بخش دوم: مراحل تربیت از منظر عاملیت انسان و تعامل؛ شامل فصل پنجم: مراحل رشد و تربیت در دیدگاه‌های روان‌شناختی، فصل ششم: مفاهیم بنیادی در عاملیت انسان و تعامل، فصل هفتم: دوران تمهید؛ مرحله اول، فصل هشتم: دوران تمهید؛ مرحله دوم، فصل نهم: دوران تمهید؛ مرحله سوم، فصل دهم: دوران تعامل؛ مرحله اول و فصل یازدهم: دوران تعامل؛ مرحله دوم.

عبدالحکیم سلیمی



اصول حقوق بشردوستانه در اسلام و حقوق بین‌الملل

● انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه



رهیافت‌ان‌پیشیه کتاب اصول حقوق بشردوستانه در اسلام و حقوق بین‌الملل نوشته عبدالحکیم سلیمی و به همت انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه در ۲۷۲ صفحه و با قیمت ۱۱۱ هزار تومان در فروردین ۱۴۰۲ منتشر شده است.

اصول حقوق بشردوستانه، مبنای تعهد کشورها در راستای حمایت از انسان و اهداف مورد حمایت در منازعات مسلحانه است. هدف این اصول نابودی اصل جنگ نیست؛ بلکه کاهش آلام و مصائب ناشی از جنگ از طریق «انسانی‌سازی جنگ» است؛ زیرا عوامل و زمینه‌های جنگ همواره وجود دارد.

تدوین اصول حقوق بشردوستانه بین‌المللی در قرن بیستم میلادی، به انگیزه حقوقی‌سازی ایده اخلاقی جمع میان دو مقوله متناقض «ضرورت جنگ» و «ملاحظات انسان‌دوستانه» و فراهم‌ساختن تعهد بین‌المللی در راستای دفاع از کرامت انسانی در منازعات مسلحانه است.

گسترش قلمروی جنگ و نگرانی جهانی از پیامدهای ناگوار جنگ، از یک‌سو و لزوم تواناسازی حقوق بشردوستانه بین‌المللی در راستای تحدید جنگ و کاهش مصائب ناشی از منازعات مسلحانه، از سوی دیگر بایستگی طرح‌ها و پژوهش‌های نو را کاملاً مبرهن می‌سازد. در این میان، آشنایی با نقش اسلام در تکامل و توسعه گذشته و آینده اصول حقوق بشردوستانه، اهمیت و ضرورتی دو چندان می‌یابد؛ زیرا اسلام در جایگاه آخرین دین برگزیده الهی، ظرفیتی به مراتب قوی‌تر از حقوق بین‌الملل دارد.

اسلام از بدو ظهور (سده هفتم میلادی) قرن‌ها زودتر از حقوق بین‌الملل، اصول حقوق بشردوستانه را تشریع کرد و جهادگران مسلمان را به رعایت این اصول در منازعات مسلحانه، ملزم ساخت. التزام عملی پیامبر گرامی اسلام ﷺ به این اصول، نقطه عطفی در تاریخ حقوق بشردوستانه به‌شمار می‌رود. با توجه به خاستگاه وحیانی، جنبه ابتکاری، سبقت زمانی و ضمانت اجرایی اصول حقوق بشردوستانه در اسلام، باید اذعان کرد که حقوق بین‌الملل در این زمینه نیز متأثر از اسلام است.

این کتاب در چهار بخش تنظیم شده است: بخش اول: کلیات؛ شامل فصل اول: مفاهیم، فصل دوم: اهداف جهاد، فصل سوم: عوامل بایستگی اصول حقوق بشردوستانه در حقوق بین‌الملل و فصل چهارم: عوامل بایستگی اصول حقوق بشردوستانه در اسلام. بخش دوم: حقوق بشردوستانه در مسیر تاریخ؛ شامل فصل اول: عصر باستان و قرون وسطا، فصل دوم: حقوق بشردوستانه در اسلام، فصل سوم: اصول حقوق بشردوستانه تا ظهور بین‌المللی، فصل چهارم: تدوین معاهدات حقوق بشردوستانه، فصل پنجم: منشأ تحول حقوق بشردوستانه و فصل ششم: ضمانت اجرای اصول حقوق بشردوستانه. بخش سوم: اصول اختصاصی حقوق بشردوستانه در اسلام؛ شامل فصل اول: اصل توحید (خدامحوری)، فصل دوم: اصل نبوت، فصل سوم: اصل معاد (فرجام‌باوری)، فصل چهارم: اصل عدالت، فصل پنجم: اصل احسان، فصل ششم: اصل رحمت، فصل هفتم: اصل حکمت و فصل هشتم: اصل دعوت. بخش چهارم: اصول مشترک حقوق بشردوستانه در اسلام و حقوق بین‌الملل؛ شامل فصل اول: اصل کرامت، فصل دوم: اصل وفای به عهد، فصل سوم: اصل تفکیک، فصل چهارم: اصل تمرکز، فصل پنجم: اصل تحدید کاربرد تسلیحات و فصل ششم: اصل تناسب.



محسن معارفی

سیاست گذاری عمومی در اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی

● مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی

رهیافت ان لیشه کتاب سیاست گذاری عمومی در اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی نوشته محسن معارفی و به همت مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی در ۴۲۶ صفحه و با قیمت ۲۲۵ هزار تومان روانه بازار نشر شده است. در دهه های اخیر با گسترده شدن ادبیات مربوط به حکمرانی خوب و کارآمد، مباحث سیاست گذاری عمومی نیز

دستخوش تغییر شده است. به طور کلی سه ویژگی زیر را می توان برای سیاست گذاری عمومی امروزین برشمرد:

۱. ماهیت و سرشت چندرشته ای دارد؛ سیاست گذاری عمومی در قالب رهیافت میان رشته ای به دنبال تدوین و اجرای بهترین تصمیمات با کمترین هزینه است. این امر با استفاده از تحلیل های علوم اقتصادی، جامعه شناسی، روان شناسی اجتماعی، مدیریت، علوم سیاسی، فلسفه اجتماعی و حتی علوم رایانه ای و مهندسی و... دست یافتنی است.

۲. عملگرا و مسئله محور است؛ سیاست گذاری عمومی تجلی اراده حاکمیت در عمل است. به همین دلیل با مسائل و مشکلات واقعی جهان پیوند دارد.

۳. هنجاری و ارزشی است؛ در سیاست گذاری عمومی اگرچه از تکنیک های مهندسی و ابزارهای عینی به وفور استفاده می شود، لکن عرصه اختلافات و تعارضات ترجیحات افراد جامعه است و اهداف و ارزش های جامعه نقش تعیین کننده ای در آن دارند.

در سیاست گذاری عمومی اقتصاد اسلامی از دیرباز همواره ملاحظه های دینی، اخلاقی، سیاسی و فرهنگی مدنظر بوده است و اقتصاددانان مسلمان برنامه هایی چون لزوم حفظ حاکمیت نظام اسلامی، کسب استقلال سیاسی و اقتصادی، تعالی جامعه با ترویج آموزش، جلوگیری از انحرافات، گسترش عدالت اجتماعی را در کنار افزایش رفاه و بهزیستی افراد جامعه، جزء دغدغه های مهم بخش عمومی در حکومت اسلامی برشمرده اند.

پژوهش حاضر ضمن بهره گیری فراوان از مباحثی که در اقتصاد متعارف درباره سیاست گذاری عمومی گفته شده است، کوشیده این مباحث را از دیدگاه اسلامی بررسی کند و چهارچوبی هنجاریافته منطبق با آموزش های اسلام برای سیاست گذاری عمومی ارائه دهد تا نشان دهد که ارزش ها و هنجارهای متعدد مورد نظر اسلام به معنای «ایدئال نگری بدون چهارچوب» در بخش عمومی اقتصاد اسلامی نیست و می توان این توصیه ها و دغدغه ها را ساختار بندی کرد.

کتاب حاضر از ۶ فصل تشکیل شده است: فصل اول، با عنوان درآمدی بر سیاست گذاری عمومی، به جایگاه سیاست گذاری عمومی در اقتصاد متعارف و پیشینه مسئله تحقیق در اقتصاد اسلامی می پردازد. سیاست گذاری عمومی در حوزه نظری اقتصاد متعارف، عنوان فصل دوم این اثر است که به نظریات اقتصاد رفاه برای ارزیابی و انتخاب برنامه ها و سیاست های اقتصادی می پردازد. فصل سوم به سیاست گذاری عمومی در حوزه کاربردی اقتصاد متعارف اختصاص یافته است که به نظرات اقتصاد متعارف در ارزیابی عملی سیاست های اقتصادی می پردازد. فصل چهارم با عنوان سیاست گذاری عمومی در اقتصاد اسلامی، نظام ها و مکاتب اخلاقی و نظام اخلاقی در اسلام و همچنین معیارهای ارزیابی سیاست گذاری عمومی در اقتصاد اسلامی را بررسی می کند. فصل پنجم نیز به مقایسه سیاست گذاری عمومی در اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی می پردازد.



محمد جواد رضایی علی نصیری اقدم مهدی موحدی بگ نظر

طراحی بازار؛ درآمدی بر نظریه به هم رسانی پایدار و کاربردهای آن

● انتشارات دانشگاه امام صادق



رهیافت ان لیشه کتاب طراحی بازار؛ درآمدی بر نظریه به هم رسانی پایدار و کاربردهای آن نوشته محمد جواد رضایی، علی نصیری اقدم و مهدی موحدی بگ نظر و به همت انتشارات دانشگاه امام صادق در ۱۵۰ صفحه و با قیمت ۸۵ هزار تومان روانه بازار نشر شده است.

اقتصاد به عنوان علمی که در پی تحلیل مبادله و انتخاب است، گستره شایان توجهی از موضوعات را در خود جای می دهد؛ از جمله مبادله کالا و پول، انواع حراجی ها، مبادلات موجود در ساختارهای سیاسی و حتی مبادله اعضای بدن. طراحی بازار تلاشی است با هدف درک موانع دستیابی به مبادلات کارا و ارائه توصیه هایی در راستای تحقق برخی اهداف مطلوب.

این کتاب قصد دارد با توجه هم زمان به دو حوزه نظری و کاربردی اقتصاد خرد، اثربخشی هنر طراحی بازار را در زندگی واقعی به تصویر بکشد.

در مقدمه کتاب این گونه آمده است: «با تأمل بر مجموعه مطالعات افرادی که اقتصاددان خوانده می شوند، درمی یابیم که در کنار تلاش ایشان برای درک وضعیت موجود، موضوع تغییر و بهره گیری از مؤلفه های هنجاری، پای ثابت پژوهش های اقتصاددانان است. بنابر سنت رایج در علم اقتصاد، افزون بر آنکه بازارها و مبادلات میان افراد آن گونه که در واقعیت وجود دارند، مطالعه می شوند، در پی تغییر یا اصلاح آن ها نیز هستیم. موضوع محوری کتاب پیش رو نیز مبتنی بر چنان تأملی است؛ اقتصاددانان و پیش از آن ها برخی فیلسوفان و عالمان علوم اجتماعی با قصد ایجاد تغییر در راستای اهداف مطلوب خود، به انجام پژوهش ها، ارائه توصیه ها و حتی سیاست گذاری های فراوانی دست زده اند.

آرمان شهر افلاطون، قوانین کار پیشنهادی آون، فالانستر فوریه، مالیات پیگویی، حراج ویکری و بانک مرکزی مستقل کیدلند و پریسکات، فارغ از زمینه های طرح و اهدافشان، متضمن نوعی درک از وضعیت مطلوب، خوب، منصفانه یا درست اند. براساس همین درک است که می توان به ارزیابی نهادهای تخصیص دهنده ای چون بازار پرداخته و در نهایت به ارائه پیشنهاد یا سیاست گذاری مبادرت ورزید.

یکی از جدیدترین تلاش های ناظر به ایده تغییر یا اصلاح فرایندهای تخصیصی در مطالعات اقتصادی، در قالب برنامه پژوهشی «طراحی بازار و به هم رسانی» ظهور یافته است. این کتاب تلاشی است در راستای آشنایی با این حوزه از مطالعات اقتصادی که به نظر می رسد آن طور که باید، در مجموعه مطالعات اقتصادی کشور مورد توجه قرار نگرفته است. کوشش دیگر کتاب بر آن است که به برخی مسائل واقعی در تعاملات اقتصادی در قالب رویکردهای نوظهور در علم اقتصاد نظر افکنده و زمینه ای برای پاسخ دهی به مسائل اقتصادی از جانب محققان این حوزه فراهم آورد.»

کتاب حاضر از ۴ فصل تشکیل شده است: فصل اول، طراحی بازارهای به هم رسان؛ مفاهیم پایه ای که به موضوعات به هم رسانی و طراحی سازوکار می پردازد. به هم رسانی یک طرفه؛ مسئله مسکن عنوان فصل دوم است. فصل سوم به موضوع به هم رسانی دوطرفه اختصاص یافته است. کاربردی از به هم رسانی، مبادله کلیه عنوان فصل چهارم این کتاب است.



سید حسین فخر زارع

فلسفه اجتماعی در قرآن

● انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

هیافت‌ان‌پیشنه کتاب فلسفه اجتماعی در قرآن نوشته سید حسین فخر زارع و به همت سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در ۴۳۴ صفحه و با قیمت ۱۵۰ هزار تومان روانه بازار نشر شده است.

سلسله بینش‌هایی که از آیات وحی درباره اصول و قواعد اصلی تشکیل و تثبیت جامعه استخراج می‌شود و نشان‌دهنده نگرش‌های کلی درباره مبانی زندگی اجتماعی و بایستگی و چگونگی‌های آن است، فلسفه اجتماعی در قرآن را بیان می‌کند. این مباحث مشخص می‌کند کجا و در چه زمینه‌ای باید به دنبال یافتن راه‌حل‌های بنیادی درباره مسائل جامعه بود.

«فلسفه اجتماعی در قرآن» تلاشی است برای نیل به فهمی دقیق از واقعیت دانش اجتماعی براساس کتاب وحی که تهیدکننده نظریه‌پردازی و مدل‌سازی در راستای دگروارگی علوم انسانی و اسطوره‌زدایی از آن، همچنین استوارسازی بنیان‌های این دانش بر نظام شناختی قرآن است.

کتاب حاضر چند هدف را دنبال می‌کند: نخستین هدف تحقیق حصول به تبیینی منطقی و خط‌مشی اساسی برای استخراج نظریه و نظریه‌پردازی‌های قرآنی برای شناخت پدیده‌ها و روابط اجتماعی و پیش‌بینی آن‌هاست؛ به دنبال آن، شناخت چیستی و هستی جامعه و رابطه متقابل آن با عناصر تشکیل‌دهنده‌اش و پس از آن تبیین قرآنی دگرگونی‌های اجتماعی در ابعاد فردی و اجتماعی در جهت فرهنگ‌پذیری و اجتماعی‌شدن افراد از دیگر اهداف بوده و نهایتاً شناخت قانونمندی‌ها و تحلیل علل انحطاط و گسستگی جامعه و تشکیل جامعه مطلوب تحقق‌پذیر قرآنی غایت مطلوبی است که این کتاب دنبال می‌کند. ساختار شکل‌یافته این پژوهش دو بخش عمده را دربرمی‌گیرد: بخش اول کتاب با عنوان هستی‌شناسی جامعه و اجتماع، مشتمل بر چهار فصل کلی است. در فصل نخست، ضمن بیان اختلاف انظار، مباحث اساسی اصالت، هویت و ترکیب جامعه، منشأ جامعه و اجتماع، ویژگی‌ها و کارکردهای آن‌ها به بحث کشیده شده است؛ در فصل دوم، فردگرایی و جمع‌گرایی به‌عنوان دو رویکرد کلی در مباحث فلسفه اجتماعی بحث شده و در فصل سوم، روابط، تأثیرات و حقوق متقابل این دو سطح از بحث به اضافه تأثیرات هریک بر دیگری بیان شده که پس از مباحث کلی آن، ویژگی‌ها و صفات قوانین اجتماعی، اقسام سنت‌ها و تمایز سنت‌های الهی با قوانین بشری بیان شده است.

بخش دوم کتاب با عنوان دگرگونی اجتماعی شامل سه فصل کلی است: فصل اول به تغییرات و تحولات اجتماعی در قرآن اختصاص دارد که به تبیین نظریه‌ها، عوامل، الگوها و پیامدهای تغییر و تحولات اجتماعی می‌پردازد؛ فصل دوم به موضوع اعتلای جامعه در قرآن مربوط است که ویژگی‌های جامعه مطلوب قرآنی و تفاوت‌های آن با جوامع آرمانی دیگر و آثار و پیامدهای تحقق جامعه مطلوب قرآنی تحلیل شده است و نهایتاً آخرین فصل از این بخش به موضوع انحطاط جامعه اختصاص دارد که در آن مباحثی مانند عوامل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی انحطاط، شاخص‌ها و پیامدهای جامعه منحل و چگونگی اصلاح آن از نگاه آیات قرآن مطرح شده است.



محمد صادق شجاعی

روان‌شناسی شخصیت از دیدگاه اسلام

● مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی



هیافت‌ان‌پیشنه کتاب روان‌شناسی شخصیت از دیدگاه اسلام نوشته محمد صادق شجاعی و به همت مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی در ۴۸۶ صفحه و با قیمت ۲۴۴ هزار تومان روانه بازار نشر شده است.

رویکرد روان‌تحلیلگری، رفتارگرایی، شناختی، یادگیری اجتماعی، انسان‌گرایی و صفات، از جمله رویکردهای اصلی و عمده در مطالعه شخصیت محسوب می‌شوند. با وجود جنبه‌های مثبت زیادی که در این نظریه‌ها وجود دارد، هرکدام با نقایص و کاستی‌هایی همراه است. این امر موجب شده که نظریه‌های شخصیت در روان‌شناسی با انتقادهای زیادی از سوی پژوهشگران روبه‌رو شود. (دویری، ۲۰۰۶). یکی از انتقادهای اصلی این است که خاستگاه نظریه‌های شخصیت، فرهنگ غربی بوده و بنابراین، در فرهنگ‌های دیگر از کارآمدی لازم برخوردار نیست (چیونگ و همکاران، ۲۰۰۱). یکی دیگر از دلایل اصلی ناکارآمدی نظریه‌های شخصیت در روان‌شناسی، به ناتوانی محققان در شناخت چهره واقعی انسان برمی‌گردد. طبق این برداشت، پژوهشگران هرچند هم سعی کنند که با انباشته‌سازی اطلاعات و تجارب شخصی خود، تصویر جامعی از شخصیت واقعی انسان ترسیم کنند، ولی در این زمینه ناموفق خواهند بود. شناخت کامل انسان و دستیابی به الگوی جامعی از شخصیت، مستلزم درنظرگرفتن نگاه فرارسانی و چیزی است که در ادیان و به‌ویژه اسلام به‌عنوان آخرین دین الهی و قرآن جامع‌ترین کتاب مربوط به انسان مطرح شده است. خوشبختانه بسیاری از پژوهشگران پذیرفته‌اند که دین و منابع دینی، یکی از غنی‌ترین و معتبرترین پشتوانه‌های علمی برای شناخت انسان و دستیابی به الگوی جامعی از شخصیت است. از این رو برخی پیشنهاد کرده‌اند که باید از منابع دینی در پژوهش‌های مربوط به شخصیت استفاده شود. هدف اصلی این پژوهش، بررسی شخصیت از دیدگاه اسلام است که در ۱۰ فصل تنظیم شده است و در هر فصل، به‌عنوان مقدمه و پیش‌نیاز به یافته‌های روان‌شناسان نیز اشاره می‌شود. در فصل اول، ضمن اشاره به تعریف، موضوع و هدف روان‌شناسی شخصیت، زمینه‌های تاریخی آن به‌طور گذرا بررسی می‌شود. فصل دوم به رویکردهای نظری مطالعه شخصیت اختصاص یافته است. یکی از رویکردهای مهم در این فصل، رویکرد دینی و فرهنگی مطالعه شخصیت است. عوامل و فرایندهای زیستی عنوان فصل سوم است که ضمن پرداختن به پیشینه دیدگاه‌های زیستی شخصیت، به نقش عوامل زیستی در پدیدآمدن و تحول شخصیت، از جمله وراثت و ژنتیک، تأثیرپذیری نفس از بدن، تأثیر نوع تغذیه بر ویژگی‌های شخصیتی افراد و... می‌پردازد. فصل چهارم به عوامل و فرایندهای محیطی شخصیت که شامل عوامل خانوادگی و عوامل اجتماعی است می‌پردازد. فصل پنجم به عوامل و فرایندهای معنوی شخصیت می‌پردازد. فصل ششم به رشد و تحول شخصیت اختصاص یافته است. ابعاد و ساختار شخصیت، عنوان فصل هفتم این اثر است. فصل هشتم به سنجش و اندازه‌گیری شخصیت اختصاص یافته است. در فصل نهم به‌نجاری شخصیت بحث و بررسی شده است. سرانجام در فصل دهم آسیب‌شناسی و اختلال شخصیت بررسی می‌شود.



مهدی عاشوری عبدالحسین خسروپناه



انسان‌شناسی نو صدرایی و علوم انسانی

● انتشارات مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی صدرا



مجید کافی



انسان‌شناسی اجتماعی؛ انسان اجتماعی در اندیشه اسلامی و علوم اجتماعی

● انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

رهیافت‌ان‌پیشیه کتاب انسان‌شناسی اجتماعی (انسان اجتماعی در اندیشه اسلامی و علوم اجتماعی) تألیف مجید کافی در ۲۸۷ صفحه و با قیمت ۱۰۰ هزار تومان از سوی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه منتشر شده است.

این کتاب درصدد بررسی رابطه انسان و اجتماع در پرتو اندیشه اجتماعی به‌عنوان موضوع علوم اجتماعی است. به عبارت دیگر موضوع این کتاب نوعی انسان‌شناسی از منظر علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی (انسان‌شناسی اجتماعی) است.

کتاب پیش رو در حوزه اندیشه اجتماعی است. اندیشه اجتماعی هنجارین بوده و در صدد ارائه توصیه‌هایی برای بهزیستی انسان است. اندیشه اجتماعی مسائل اجتماعی انسان را داشته و سه رکن دارد: انسان، جامعه و رابطه انسان و جامعه. اندیشه اجتماعی درباره انسان جامعه‌پذیر شده یا نشده به بحث می‌نشیند. پس موضوع این کتاب نوعی انسان‌شناسی از منظر علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی برای درس انسان‌شناسی است.

وقتی سخن از انسان اجتماعی می‌شود، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱. انسانی که بر اثر فرایند جامعه‌پذیری اجتماعی شده است. ۲. تلقی و تفسیر نظریه‌های اجتماعی به‌ویژه نظریه‌های جامعه‌شناختی از انسان. ۳. انسان با هویت تاریخی که برای شناخت آن باید به گذشته مراجعه کرد. ۴. انسان اجتماعی به معنای خاص کلمه در مقابل انسان سیاسی یا اقتصادی است. ۵. انسانی که در ارتباط با دیگران اجتماعی می‌شود، رشد و پیشرفت می‌کند، آسیب می‌بیند یا درمان می‌شود.

این کتاب در سه بخش و نه فصل تنظیم شده است: بخش اول شامل مقدمه (مروری بر کلیات و مفاهیم) است. بخش دوم بردارنده پارادایم‌های انسان‌شناسی است: انسان در پارادایم اثباتی، انسان در پارادایم تفسیر و انسان در پارادایم انتقادی و سرانجام گزارشی کوتاه درباره انسان در پارادایم پست مدرن. بخش سوم نیز به انسان اجتماعی از منظر پارادایم اسلامی، در فلسفه اسلامی و در نظریه‌های اجتماعی دینی که خود نوعی نظریه دینی تلقی می‌شود، اختصاص یافته است.

نویسنده در بخشی از مقدمه کتاب نوشته است: «انسان دارای موجودیت دوگانه فردی و اجتماعی است. هرگاه از منظر روان‌شناسی بدان نگاه شود، انسان در استقلال و ویژگی‌های متمایزش پرنگ می‌شود و تا اندازه‌ای جامعه دیده نمی‌شود، اما هنگامی که از منظر جامعه‌شناسی دیده می‌شود، فردیت انسان دور می‌شود یا در نهایت تنها یک شخص بی‌اختیار و بازیچه الزام‌های اجتماعی به‌نظر می‌آید؛ اما یک رابطه دوسویه بین موجودیت فردی و اجتماعی انسان‌ها وجود دارد. اگرچه نه تنها افراد در جامعه هستند، جامعه نیز درون افراد شکل می‌گیرد. روابط بین افراد، جامعه را تولید می‌کند و جامعه از طریق فرهنگ بر روی افراد تأثیر می‌گذارد.

در عین حال رابطه بین فرد و جامعه که به یک معنا مکمل هم هستند، گاهی نیز با هم تعارض پیدا می‌کند. همیشه بین خودمحوری و جامعه‌محوری درگیری و تضاد وجود دارد. هرکدام از این مفاهیم تقلیل‌ناپذیرند؛ هرچند که وابسته به یکدیگر هستند و این امر مبنای شناخت انسان را پیچیده می‌کند.»

رهیافت‌ان‌پیشیه کتاب انسان‌شناسی نو صدرایی و علوم انسانی نوشته مهدی عاشوری و عبدالحسین خسروپناه و به همت انتشارات مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی صدرا در ۷۰۱ صفحه و با قیمت ۲۲۰ هزار تومان روانه بازار نشر شده است.

مبانی انسان‌شناختی از مهم‌ترین مبانی تأثیرگذار بر علوم انسانی است؛ زیرا هرگونه شناخت علمی از انسان نیازمند استفاده از چهارچوب نظری و مفهومی خاص است که اندیشمندان درباره انسان از منابع مختلف دریافت کرده و استفاده می‌کنند.

یکی از حوزه‌های مطرح فلسفه اسلامی، بحث از نفس ناطقه انسانی است؛ اما انسان‌شناسی نو صدرایی هم در ساختار، هم محتوا و هم روش با انسان‌شناسی حکمای پیشین و حتی حکمت صدرایی متفاوت است. نو صدراییان با چهارچوبی عقلی که برگرفته از سه کلان‌نظریه «حدوث جسمانی»، «نظریه فطرت» و «نظریه اعتباریات» است، تصویری ویژه از ماهیت انسان ترسیم می‌کنند که هم خلقتی ویژه و اموری ثابت برای حقیقت انسان قائل است و هم با توان «اعتبار» ابعاد جدیدی از حیات انسانی را در این دنیا برای خود می‌آفریند.

هدف اصلی کتاب حاضر ارائه و تدوین نظام انسان‌شناسی نو صدرایی برای بهره‌گیری پژوهشگران و استادان علوم انسانی در قالب مبانی علوم انسانی است. کتاب حاضر در چهار بخش و هجده فصل سامان یافته و در هر فصل، با توجه به مبادی و آرای نو صدراییان، مسئله‌ای بنیادین در مبانی انسان‌شناختی علوم بررسی می‌شود.

عناوین بخش‌ها و فصول کتاب به قرار ذیل است: بخش اول: هستی‌شناسی انسان؛ شامل فصل اول: انسان و نفس انسانی. فصل دوم: رابطه نفس و بدن، فصل سوم: انسان و مکانیسم‌های زیستی، فصل چهارم: ذهن انسان و چالش توضیح‌های طبیعی‌گرایانه، فصل پنجم: سرشت و فطرت انسان، فصل ششم: سیر و غایت حیات انسانی.

بخش دوم: چیستی فعل انسانی؛ شامل فصل هفت: فعل انسانی و گستره اختیار، فصل هشتم: نقش علم و اراده در صدور فعل از انسان، فصل نهم: منشأ اتصاف افعال به حسن و قبح، فصل دهم: حیات انسانی در مسیر شدن.

بخش سوم: فرد، جامعه و تاریخ؛ شامل فصل یازدهم: ساحت فردی و اجتماعی انسان، فصل دوازدهم: گسترش اعتبارات و شکل‌گیری جوامع، فصل سیزدهم: حیات تاریخی انسان و عوامل محرک آن.

بخش چهارم: کاربست انسان‌شناسی در علوم رفتاری و اجتماعی؛ شامل فصل چهاردهم: رویکردها در علوم رفتاری- اجتماعی، فصل پانزدهم: مبانی انسان‌شناختی در علوم رفتاری و اجتماعی، فصل شانزدهم: هویت فردی- اجتماعی انسان، فصل هفدهم: بنیان‌های انسان‌شناختی علوم رفتاری، فصل هجدهم: بنیان‌های انسان‌شناختی علوم اجتماعی.

رساله جهادیه؛

مقدمه‌ای بر حضور پررنگ‌تر عالمان دین در صحنه سیاست



محمد رزمگه

مقدمه

آغاز حکومت قاجار هم‌زمان با آغاز فصلی نو در روابط فردی و اجتماعی ایرانیان بود. دلیل چنین اتفاقی نزدیکی دولت‌های غربی به ایران و به تبع آن جهان اسلام و نفوذ و گسترش جنبه‌های سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی آنان بود. این دوره باعث شد ایرانیان با دیگر ملل به خصوص کشورهای استعمارگر آشنا شوند و به علاوه بحران‌های فراوانی ایجاد کرد که باعث شد دستگاه دینی شیعه و علمای آن در برخورد با این مشکلات و بحران‌ها مقاومت کنند. علمای شیعه با ورود جدی‌تر و عملی‌تر به عرصه اجتماع و سیاست، بر مقابله و مبارزه با این بحران‌ها و انحرفات حاصل از آن کوشیدند و علی‌رغم برخی شکست‌های ظاهری، توانستند لیاقت و کاردانی خود را در مدیریت امور شیعیان به خوبی نمایان کنند.

عمر حکومت آغامحمدخان، مؤسس سلسله قاجار آنچنان به درازا نکشید تا بتواند با دولت‌های غربی نبردهای سنگینی انجام دهد و جانشین و برادرزاده او فتحعلی‌شاه این مسئولیت را برعهده گرفت. سلسله‌نبردهایی که در سال‌های ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ و ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ در منطقه قفقاز بین اشغالگران و استعمارگران روس و مردم ایران درگرفت، گرچه در نهایت عاقبت دردناکی برای ایران در پیش داشت، برگی دیگر از حماسه حضور علمای شیعه بود که به نمایان شدن روحیه جهادی در شیعیان منجر شد و این نکته را به وضوح آشکار کرد که فقه شیعه و علمای آن، هرگز حاضر نیستند حکومت بیگانگان بر سرزمین‌های اسلامی را بپذیرند.

ایران در محاصره استعمار

قاجاریه زمانی پدید آمد که مغرب‌زمین در اوج دوران روشنگری بود؛ دورانی که در غایت خود به مدرنیته و آغاز انقلاب صنعتی ختم می‌شد و با افزایش بیش‌ازحد فزون‌خواهی و دست‌درازی دولت‌های غربی به ثروت‌های مشرق‌زمین همراه بود. جهان به چشم اروپاییان میدان مسابقه و رقابت بود و پیروز این رقابت، آن کسی بود که عرصه بیشتری از این میدان را محدوده بازی خود قرار می‌داد. فرانسه می‌تاخت تا بیشتر تصرف کند و انگلستان نعل تازه می‌کرد تا از او جلوتر باشد. روسیه با اعمال خشونت در پی جبران تأخیر خود در این بازی بود و تازه‌نفسی چون آلمان گردوخاک سهم‌خواهی به راه می‌انداخت. وسوسه غارتگری در آن‌ها پیوسته جاری بود و هر کدام خواهان یافتن مکانی زیر آفتاب سوزان و بی‌غروب استعمار بودند.

دوران پادشاهی فتحعلی‌شاه، با سرگردانی جامعه ایران در هیاهوی استعمار مقارن شده بود. از یک‌سو ضعف ساختاری و حاکمیت، از سوی دیگر وضع بد اقتصاد و معیشت و از یک‌طرف هم گسترش بیماری‌های واگیرداری همچون وبا و طاعون، ایران را در تنگنای بدی قرار داده بود و همین مشکلات، قوه محرکه‌ای بود که ایران به اجبار وارد عرصه سیاست جهانی شود و این خود باعث شد تا کشورهای استعمارگر در مسیر تاخت‌وتاز خود به ایران هم نظر کرده و به‌سوی این سرزمین بیش‌ازپیش میل پیدا کنند. یکی از دستیاران جان ملکم، نماینده انگلستان در کمپانی هند شرقی انگلیس در ایران، از اوضاع اقتصادی آن زمان ایران چنین گزارش می‌کند: «تراز تجارت ایران کاملاً به ضرر این کشور می‌باشد؛ زیرا فعلاً صادرات مهمی جز مقداری خشکبار و چند جنس کم‌اهمیت دیگر ندارد. لذا ناچار است برای واردکردن مال‌التجاره، همواره مقداری از وجوه نقد و سرمایه خود را به خارج بفرستد. در نتیجه پول کمیاب و قیمت



مواد و اشیای خارجی گران می‌گردد. یکی از سودهای بسیار مهمی که عاید تجار طرف معامله با ایران می‌شود، همین انتقال پول به هند است.» (ملکم، ۱۳۲۷: ۴۰)

انگلستان با توجه به سلطهٔ خود بر هند و قدرت اقتصادی زیادی که روبه‌روز در حال رشد بود، بسیار می‌کوشید تا بتواند بر خلیج فارس مسلط شود و از آن طریق هم بر کشورهای آن منطقه اعمال نفوذ کند و طبیعتاً ایران در پیچه‌ای به‌سوی این مسیر بود. همچنین فرانسه در جست‌وجوی بازاری مناسب برای مصرف محصولات صنعتی خود و استفاده از نیروها و مواهب مادی خاورمیانه، کشور مصر را تصرف کرد و از اینجا متوجه کشورهای نزدیک به آن همچون ایران شد؛ اما ارتباط و موقعیت روسیه با ایران از آن دو کشور متفاوت‌تر است. این کشور تازه قدرتمند شده، میراث‌دار تزاری چون پتر بود که در وصیت‌نامهٔ خود روس‌ها را چنین فراخوانده بود: «نزدیک‌شدن هرچه بیشتر به قسطنطنیه و هند؛ کسی که این منطقه را در دست داشته باشد، مالک تمام جهان خواهد بود. پس برای رسیدن به این مقصود باید به جنگ‌های دائمی دامن زد... همچنین در ایران... و نفوذ تا خلیج فارس با تضعیف ایران و در صورت امکان، برقراری مجدد تجاری سابق با مشرق‌زمین. پس از آن پیش‌روی تا هندوستان که انبار گنجینه‌های جهان است. پس از دستیابی بدانجا دیگر به طلای انگلیسی‌ها احتیاجی نخواهیم داشت.» (ترنزیو، ۱۳۶۳: ۲۲ و ۲۳)

بنابراین میراث‌خواران تزار برای اجرای کردن وصیت او رفته‌رفته به‌سوی قلمرو ایران و سرزمین‌های آسیای میانه حملات گسترده‌ای کردند و این خود مقدمات رویارویی عظیمی میان روسیه و ایران را فراهم می‌کرد. دستگاه حاکمیتی فتحعلی‌شاه در این زمین بازی، تاس بخت خود را به‌سوی فرانسه انداخت تا بلکه در حریم این کشور بتواند خود را از گزند بلای روسیه و دیگران در امان نگه دارد و به این خیال که رستگاری ایران از طریق فرانسه حاصل می‌شود، رابطهٔ دوستانه و بلکه مرید و مرادی با آن برقرار کرد؛ تا به آنجا که محمد شفیع، صدراعظم فتحعلی‌شاه در نامهٔ ارسالی خود به نخست‌وزیر فرانسه، از خود باعنوان «بندگان به نعمت‌پرورده که زنار چاکری را زیور میان و جان کرده‌اند» یاد می‌کند و شاه ایران هم در نامه‌ای خطاب به ناپلئون بناپارت چنین می‌نویسد: «اکنون به خواستهٔ

خداوند بی‌چون، پایهٔ اتحاد و یگانگی این دو دولت روزافزون به‌حدی استحکام یافته که تا زمین را قرار است از تصاریف روزگار به هیچ‌گونه خلل نپذیرد و پرتو مهربانی و وداد از دو جانب بر نهانخانهٔ فؤاد چنان تافته که تا آسمان را مدار است، از تراکم غمام فتنه و فساد و اغیار غبار نگیرد. بساط نشاط‌آمیز بزم وفا بلندتر از آن است که شورانگیزان را بدان دستی رسد و ساغر نشاط‌آمیز صهبای صدق و صفا گران‌تر از آنکه از سبک‌سران بر آن کشتی رود و از این‌روی، پیوسته خاطر بهانه‌جوی در انتظار وصول اخبار فتوحات آن برادر کامکار و به هنگام رسیدن سُفرای پیام‌گذار از مژده‌های تو، خرمی‌های تازه در دل پدیدار است.» (حائری، ۱۳۹۴: ۲۵۱)

اما در ادامه دیده شد که نه مژده‌ای از جانب امپراتور فرانسه، سلطان قاجار را امیدوار کرد و نه هیچ دوستی و کمکی از سوی آنان به ایران مشاهده شد و در لحظات حساس و فوری، این فرانسه بود که با شانه‌خالی‌کردن، رفیق نیمه‌راه می‌شد. نظیر چنین عملکرد و رابطه‌ای را انگلستان با شدت بیشتری دربارهٔ ایران به خرج داد و این کشور نیز تنها با تحت‌فشار گذاشتن ایران به اسم ارتباط دوستانه تا می‌توانست منافع و بهره‌های لازم خود را از آن به‌دست آورد؛ لذا ایران در این اوضاع بی‌هیچ پشتوانه و همراهی، به‌سوی نبردی پرهزینه و سهمگین با روسیه حرکت می‌کرد.

عباس میرزا؛ قهرمان ناکام

ماجرای جنگ‌های ایران و روس اگرچه بیش از آنکه حماسه باشد، به مرثیه و پندنامه شبیه‌تر است، قهرمانانی در دل خود دارد و مهم‌ترین این قهرمانان عباس‌میرزاست. عباس‌میرزا ولیعهد و نایب‌السلطنه فتحعلی‌شاه و فرماندهٔ سپاه ایران در جنگ با روسیه بود که برخلاف دیگر فرزندان و درباریان دغدغه‌ها و اندیشه‌های تجددخواهانه‌ای داشت و از اوضاع خطیر و مشکلات فرهنگی و اقتصادی ایران نگران بود. با این حال این نوگرایی و نگرانی از عقب‌ماندگی فرهنگی باعث نشد او به مغرب‌زمینیان متجدد سرسپرده شود و فقط او را به تلاش واداشت تا فن‌دانش و کارشناسی را از غرب فراگیرد و بسیاری ایرانیان را برای تحصیل روانهٔ اروپا کند تا پس از یادگیری علوم مختلف به وطن برگردند و فضای رشد و پیشرفت را برای دیگر هموطنان خود فراهم کنند. این سخن عباس‌میرزا به فرستادهٔ ناپلئون بناپارت، خود‌گویای دغدغه‌ها و نگرانی‌های او از وضعیت

موجود است: «ای مرد بیگانه، تو این ارتش و این دربار و این خیمه و خرگاه را می‌بینی؛ ولی گمان مکن که من مرد خوشبختی هستم. چگونه می‌توانم خوشبخت باشم؟ افسوس تمام کوشش‌های من و دلاوری‌هایم همچون موج خشمگین دریا در برابر صخره‌ای استوار، در برابر سپاه روس شکست خورده است. مردم فتوحات مرا می‌ستایند؛ ولی من خود از ناتوانی خویش آگاهم. چه کرده‌ام که مورد احترام جنگاوران غرب واقع شده‌ام؟ چه شهری را تصرف کرده‌ام؟ چه انتقامی گرفته‌ام از کسانی که بر سرزمین‌های ما دست انداخته‌اند؟ از شهرت فتوحات ارتش فرانسه آگاهی دارم و همچنین دانسته‌ام که شجاعت روس‌ها در برابر فرانسویان جز یک مقاومت بیهوده نیست. با این‌همه یک مشت سرباز اروپایی تمام دسته‌های سپاه مرا با ناکامی مواجه ساخته و با پیش‌روی‌های تازهٔ خود ما را تهدید می‌کنند.

آن چه قدرتی است که شما را تا این اندازه از ما برتر ساخته است؟ دلایل پیشرفت شما و ضعف ثابت ما کدام است؟ شما هنر حکومت‌کردن، هنر پیروزشدن، هنر به‌کارانداختن همهٔ وسایل انسانی را می‌دانید. در صورتی که ما گویی محکوم شده‌ایم که در منجلاب جهل غوطه‌ور باشیم و به‌زور دربارهٔ آیندهٔ خود بیندیشیم. آیا قابلیت سکونت و باروری خاک و توانگری مشرق‌زمین از اروپای شما کمتر است؟ اشعهٔ آفتاب که پیش از آنکه به شما برسد، نخست از روی کشور ما می‌گذرد، آیا نسبت‌به شما نیکوکارتر از ماست؟ آیا آفریدگار نیکی‌دهش که بخشش‌های گوناگون می‌کند، خواسته است که به شما بیش از ما همراهی کند؟ من که چنین اعتقادی ندارم.

ای بیگانه به من بگو که چه باید بکنم تا جان تازه‌ای به ایرانیان بدهم؟ آیا من هم باید که مانند این تزار مسکو که کمی پیش از این از تختش پایین می‌آمد تا شهرهای شما را تماشا کند، از ایران و تمام این دستگاه پوچ‌ثروت دست بکشم؟ یا بهتر آن است که مرد خردمندی جست‌وجو کنم و هرچه را که شایسته و بایستهٔ یک شاهزاده است، از او بیاموزم.» (نصری، ۱۳۸۶: ۱۹ و ۲۰)

دورهٔ اول جنگ ایران و روس

حملهٔ مستقیم ارتش روس به قفقاز، آتش جنگ‌هایی طولانی را شعله‌ور کرد که نتایج چنین جنگی در جنبه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تأثیرات

مخصوص خود را گذاشت. پیش از فتحعلی‌شاه، روسیه به قصد دستیابی به گرجستان، حاکم آن را وادار کرد تا از تابعیت ایران سرباز زند؛ اما آغامحمدخان با حملهٔ خود به آنجا، گرجستان را بازپس گرفت و پس از آن در اندیشهٔ نبرد با روسیه بود که با قتل زودهنگامش، این کار محقق نشد و سرنوشت این رابطه به دوران پادشاهی فتحعلی‌شاه رقم خورد.

پس از حمله به قفقاز، گرجستان با فشار و زور به خاک روسیه ملحق شد. پس از آن روس‌ها طمع بیشتری کردند و شهر گنجه را نیز به تصرف خود درآوردند. بعد از آن بود که سپاهی از سوی فتحعلی‌شاه و به فرماندهی عباس‌میرزا راهی گنجه شد و خود شاه هم یک ماه بعد به آن‌ها ملحق شد. عباس‌میرزا با درایت خود توانست قفقاز و ایروان را پس بگیرد و روس‌ها را به عقب‌نشینی به‌سمت تفلیس وادار کند. فتحعلی‌شاه سرمست از این پیروزی به تهران بازگشت؛ غافل از اینکه روس‌ها در کمین بودند و به محض بازگشت سلطان قاجار به پایتخت، به باکو حمله برده و آن شهر را غارت بسیار کردند.

فتحعلی‌شاه مستأصل از این ماجرا فرانسه و انگلیس را به کمک خود در این جنگ علیه روسیه فراخواند؛ اما هیچ‌کدام از آن دو به اصطلاح متحدان و هم‌پیمانانش او را یاری نکردند. انتظار فتحعلی‌شاه برای کمک از دولت‌های غربی، در کار سپاه ایران برای حمله وقفه ایجاد کرد و ارتش روس از این غفلت استفاده کرده و حملات و تصرفات خود را افزایش داد.

شش سال از آغاز این جنگ گذشته بود که در نهایت فتحعلی‌شاه دست‌به‌دامن علما و فقهای شیعه در باب این مسئله شد و افرادی به‌سوی آنان فرستاد تا از آنان برای دعوت مردم به جنگ با کفار روسی مجوز و فتوا بگیرند و اینجا بود که در اقدامی خیره‌کننده چندین رسالهٔ جهادیه از سوی علمای داخل ایران و ساکن عراق نوشته شد.

از جمله کسانی که به این خواستهٔ فتحعلی‌شاه جامعهٔ عمل پوشاندند و مردم را به جهاد علیه روس‌ها دعوت کردند، عالمانی همچون شیخ‌جعفر نجفی، میرزای قمی، کاشف‌الغطاء، سیدمحمد اصفهانی، سیدعلی صاحب‌ریاض، ملااحمد نراقی، میرمحمدحسین سلطان‌العلما و ملاعلی‌اکبر اصفهانی بودند. بسیاری از آن‌ها رسالهٔ جهادیه نوشتند و این رساله‌ها در میان

مردم توزیع شد؛ هرچند به سبب بی‌کفایتی و تأخیری که حکومت وقت در ادامه‌دادن جنگ داشت، آن‌گونه که شایسته بود، نتوانست از ظرفیت این رساله‌ها برای پیروزی خود در جنگ استفاده کند. باین‌حال این رساله‌ها در میان مردم دست‌به‌دست می‌گشت و توجه و تأمل آنان را برمی‌انگیخت.

صاحب مآثرالسلطانیه در باب این رساله‌ها چنین می‌نویسد: «علمای اسلام جهاد با روسیه را جهاد بی‌اکراه دانسته و مجادله بی‌گناه می‌دانند و رعایای اسلامی هرقدر که می‌توانند برای مخارج جنگ برای دولت کمک برسانند، حلال و بی‌شبهه می‌باشد؛ به‌شرط اینکه مباشرین امور جنگ مردمانی وطن‌دوست، درستکار و به دیانت معروف بوده باشند؛ به‌علاوه سرشته‌داران نظام هم به سوابق نادرستی، سازش با دشمن یا خدعه و تزویر اقدامی نکرده باشند. در این صورت بر تمام ساکنین ایران -صغیر و کبیر، وضع و شریف- واجب است که برای تقویت دین و استقلال کلیه حدود مملکت، به جهاد بپردازند و دشمن را از خانه حقه خود -که ملک طلق آن‌هاست و از نیاکان به ارث بر داشته‌اند- و از دست یغماگران تجاوزپیشه روس برهاند و خون خود را در راه به‌دست‌آوردن این منظور دریغ ندارند.» (مفتون دنبلی، ۱۳۶۹: ۱۷۱)

اما علی‌رغم این‌ها مغلوب نهایی در جنگ، ایران بود که با دخالت انگلیس به‌سبب اتحادی که با روسیه درمقابل فرانسه پیدا کرده بود، مجبور شد صلح را پذیرفته و عهدنامه‌ای با روسیه، معروف به عهدنامه گلستان منعقد کند. به موجب این عهدنامه ایران تمام سرزمین‌های خود را که در این جنگ به تصرف روسیه درآمده بود، به این کشور واگذار کرد. به موجب آن عهدنامه مناطق گرجستان، سواحل دریای سیاه، باکو، دربند، شیروان، قره‌باغ، گنجه، موقان و قسمت شمالی طالش در اختیار کشور استعمارگر روس درآمد. درمقابل هم روسیه متعهد شد تا از ولیعهد ایران حمایت کند و این مسئله هم باعث شد تا زمینه نفوذ و دخالت روسیه در ایران بیش از قبل فراهم شود.

به هر ترتیب این جنگ با وجود تبعات، نتایج و آثار منفی خود، عرصه دیگری از حضور عالمان تشیع در صحنه سیاست را رقم زد و آن، عرصه انتشار رساله جهادیه برای اولین بار به این شکل در میان این فقیهان بود. لذا مهم‌ترین اقدام علما و فقه‌های عصر درباره این

مسئله، نوشتن رساله‌های جهادیه بود. به غیر از دربار، مردم و مجاهدین آن دوره نیز در بسیاری از مسائل مستحدثه و غیر مستحدثه مربوط به جهاد، به پاسخ‌های فقهی نیاز داشتند که لازم بود فقها به شکلی گسترده پاسخگوی آن‌ها باشند. به عبارت دیگر با هجوم وسیع روس‌ها به منطقه مسلمان‌نشین قفقاز، مسائل جدیدی پیش آمد که حل‌وفصل تمام آن‌ها مانند مسئله وجوب دفاع از بلاد شیعی به‌سادگی حل‌شدنی نبود و به پاسخ‌های مفصل مجتهدین به آن‌ها نیاز داشت. در ادامه به دو تن از عالمان برجسته در دوران سلطنت فتحعلی‌شاه اشاره خواهد شد.

میرزای قمی؛ ناصح حاکمیت

میرزا ابوالقاسم بن محمدحسن شفتی قمی، عالمی شفتی‌الاصل (منطقه‌ای در گیلان) است که به سبب سکونتش در قم به میرزای قمی معروف بود. میرزا از مجتهدین و مراجع بزرگ تقلید شیعه بود که دوران تحصیل علوم دین را در نجف گذراند؛ اما در نهایت به ایران بازگشت و به خواست مردم قم، در آنجا ساکن شد. از او تألیفات زیادی در بحث فقه و اصول و اخلاق بر جای مانده که همگی نشان‌دهنده عمق دانش اوست. همچنین مکاتبات او با فتحعلی‌شاه نشان می‌دهد که پیوند و ارتباط زیادی میان او و سلطان قاجار وجود داشته است.

میرزای قمی در ارتباط خود با امر سیاست، دو دوره فکری دارد. دوره اول مربوط به زمانی است که او کتاب ارشادنامه را خطاب به آغامحمدخان در حدود پنجاه سالگی خود نوشت. میرزا در این کتاب مفهوم و اهمیت ظل‌الله بودن شاه را تبیین کرده و ارتباط خود را در مقام مجتهد با شخص شاه در زمره مباحثه علمیه و مذاکره دینیّه دو فرد دانا عنوان کرده یا مشاوره سرّیه‌ای که دو مرجع باهم در میان نهند. او با این عنوان می‌کوشید اهمیت و مسئولیت شاه را درمقابل مقام خود بیان کند. میرزا در بخشی از ارشادنامه چنین بیان کرده است: «اصل مرتبه شاهی به تقدیر الهی باشد و از این لازم نمی‌آید که هر فعلی از پادشاه سر زند، باید به تقدیر لازم و حکم جازم الهی باشد؛ بلکه بعضی را سبب استحقاق و قابلیت مرتبه شاهی برگزیده و درجات دنیا و آخرت را در آنها جمع کرده و بعضی را به سبب سوءسریرت و خبث‌نیت خود واگذاشته و جهت اتمام حجت، او را امتحان کرده است.» (حائری، ۱۳۹۴: ۳۲۵)

و (۳۲۶)

به هر ترتیب میرزا در این کتاب برای پادشاهان نوع خاصی از مشروعیت را در نظر می‌گیرد و مطابق آن مشروعیت، مسئولیت‌های او را نیز برمی‌شمرد. در آخر هم چنین دعا می‌کند که خداوند دولت شاه وقت ایران را به دولت قائم متصل سازد و تصریح می‌کند که وظایف شاه و عالمان دین در کنار یکدیگر دیده می‌شود و هردو مکمل هم در جامعه اسلامی هستند.

میرزا در کتاب‌های دیگر خود که به سال‌های بعد و در زمان پادشاهی فتحعلی‌شاه مربوط است، این‌گونه به صراحت درباره مشروعیت حکومت شاهان سخن نمی‌گوید؛ بلکه مشروعیت حکومت زمان را خدشه‌دار کرده و از فرمانروایان وقت با تعبیر حکام جور یاد می‌کند. او در کتاب جامع‌الشتات که بخش‌هایی از آن در دوره جنگ اول ایران و روسیه نوشته شده، با استناد به احادیثی همچون مقبوله عمر بن حنظله، به نیابت عام فقیه از سوی معصوم تأکید می‌کند؛ اما در صورت لزوم و ناتوانی برای فقیه در ورود مستقیم به امر حکومت، ناچاراً باید شیوه «المماشات مع خلفاء الجور» پیش گرفته شود.

شاید با استناد به همین امر باشد که میرزا ارتباط نزدیکی با فتحعلی‌شاه داشته و ناگفته نماند که خود شاه هم به‌شدت میرزا را محترم می‌شمرد و تکریم می‌کرد. باین‌حال این صمیمیت باعث نمی‌شد که او به سلطان قاجار اعتراض نکند و نقدهای خود را وارد نسازد. از جمله نامه‌های تند میرزا به فتحعلی‌شاه مربوط به زمانی است که صوفیان به‌خاطر دشمنی خود با علما و مجتهدین، به فتحعلی‌شاه لقب «اولی‌الأمر» دادند و میرزا با لحنی تند خطاب به شاه قاجار چنین نوشت: «من نمی‌دانم چه خاک بر سر کنم. یک جا می‌شنوم که می‌خواهند لقب اولی‌الأمر بودن به شاه بگذارند که [موافق] مذهب اهل سنت و خلاف مذهب شیعه است و اهل سنت به آن فخر می‌کنند که پادشاه شیعه تابع ما باشد و یک جا می‌خواهند که شاه را به مذهب مایل کنند که مباحی مذهب شود و از دین در رود که بدتر از سنی شدن است و چون اهل مذهب تصوف مقتبس از مذهب نصاری است، فرنگی و نصرانی فخر می‌کنند پادشاه شیعه تابع باشد و یک جا می‌خواهند اثبات عقول قدیمه بکنند که عاقبت آن هم به کفر منجر می‌شود.» (حائری، ۱۳۹۴: ۳۲۷ و ۳۲۸)

به این ترتیب میرزای قمی از جمله مجتهدان بلندپایه

در مکتب تشیع بود که به امر اجتماع و سیاست توجه خاصی داشت و اگرچه نوع نگاهش با گذر زمان دستخوش تغییراتی شد، اصل مسئله برای او نظارت بر پادشاه و عملکرد او و همچنین توجه‌دادن او به مسئولیت مهمش بود. نیز معتقد بود حضور مهم عالم دین در کنار شاه، می‌تواند مکمل او در امر حکومت باشد.

کاشف‌الغطا؛ دعوت‌کننده به جهاد

جعفر بن شیخ خضربن شیخ یحیی نجفی ملقب به کاشف‌الغطا در سال ۱۱۵۶ در شهر حله متولد شد و پس از تحصیل نزد بزرگانی چون وحید بهبهانی و سیدمهدی بحر العلوم توانست مرجعیت عامه شیعیان را در عراق برعهده گیرد.

شیخ جعفر کاشف‌الغطا عالمی بسیار توانا و قدرتمند بود و مقبولیت سیاسی او به شکلی بود که در جریان جنگ ایران و عثمانی در سال ۱۲۲۱ دو طرف برای پایان یافتن شعله جنگ، او را به‌عنوان شفیع پذیرفتند. درباره آشنایی او با علوم اسلامی مانند فقه و اصول و حدیث، از او با تعابیر شیخ اکبر و شیخ المجتهدین یاد کرده‌اند.

کاشف‌الغطا با فتحعلی‌شاه قاجار و دولت او روابط حسنه‌ای داشت و حتی کتاب فقهی گران‌سنگ خود، کشف‌الغطا را در سفر به ایران به رسم پیشکش به شاه قاجار تقدیم کرد. او در مقدمه این کتاب، شاه را دارای شمشیر کشنده و نیزه‌ای فروزنده در دل کافران دانسته و او را پیشگام علما و آموزگار وزیران می‌خواند و شاه را صاحب رأی صائب و فکری ثاقب می‌داند و در نهایت از خدا می‌خواهد که دولت فتحعلی‌شاه را به دولت امام دوازدهم علیه السلام پیوند دهد.

با شروع جنگ ایران و روس، شاه قاجار به دلیل نفوذ معنوی فراوان کاشف‌الغطا در میان شیعیان از او خواست مردم را به جهاد علیه کفار روس ترغیب کند و بدین ترتیب او را یاری دهد.

در پاسخ این خواسته، کاشف‌الغطا نیز ضمن حمایت از شاه قاجار در دفاع از کشور در مقابل هجوم روس‌ها از مردم خواست که او را در این امر عظیم یاری دهند. او در رساله‌ای که به نام غایه المراد فی احکام الجهاد وجوب جهاد با روس‌ها را اعلام کرد که ترجمه یکی از عبارات آن، چنین است: «آیا مکرر نکردید و این سخن را در ملاء عام نگفتید که کاش بودیم با شهدا در کربلا؟ پس دروغگو مباشید در گفتار خود و مگردانید گفتار

فراخوان جذب پژوهشگر

حوزه‌های تخصصی پژوهش

معاونت آموزشی و تحصیلات تکمیلی دانشگاه خوارزمی به منظور حل مسائل پژوهشی منتخب در حوزه‌های مختلف اقدام به جذب پژوهشگر می‌کند.

۱ رشته مدیریت

- الف. تحول نظام اداری ب. همسوسازی فرابخشی
- ج. ارزیابی عملکرد د. نظام برنامه ریزی
- ه. تقلید خط مشی و. یکپارچگی خط مشی
- ز. گسست خط مشی

۳ رشته علوم تربیتی

- الف. خانواده و تربیت اعتقادی، عبادی و اخلاقی
- ب. تربیت رسانه‌ای در خانواده ج. تحول آموزش و پرورش
- د. سیاست‌گذاری آموزش و پرورش ه. تقلید خط مشی

۵ رشته جامعه‌شناسی

- الف. جمعیت ب. عفاف و حجاب
- ج. هویت جنسیتی د. تحکیم خانواده

شرایط محققین منتخب

۱. داشتن روحیه جستجوگری
۲. توانمندی‌های لازم در پژوهش
۳. رعایت ملاحظات روشی در مساله پژوهی
۴. مخصوص فارغ التحصیلان و دانشجویان تحصیلات تکمیلی با اولویت مقطع دکتری
۵. فعالیت‌های پژوهشی به صورت دورکاری و پروژه محور
۶. کسب نمره مورد قبولی در گزینش پژوهشگر

۲ رشته اقتصاد

- الف. نظام تأمین اجتماعی ب. بودجه ج. مالیات
- د. تعاملات اقتصادی بین الملل ه. منابع طبیعی
- و. نفت و گاز ج. نظام پولی و بانکی ز. تورم ط. تولید
- ی. سلامت و فساد اقتصادی ک. عدالت اقتصادی
- ل. هوش مصنوعی و اقتصاد

۴ رشته حقوق

- الف. ضمانت اجرایی حقوق عامه
- ب. نهادهای حقوق عامه

۶ رشته علوم سیاسی

- الف. دیپلماسی عمومی ب. مناسبات سیاسی با
- کشورهای فرامنطقه (آسیا، آمریکای لاتین، اروپا)
- ج. تحلیل سیاسی نخبگان و مردم در انواع
- موضوعات د. ساز و کارهای اقناع افکار عمومی
- ه. رقابت‌های سیاسی و. اعتراضات سیاسی
- ی. ساز و کارها و فرایند انتخابات

ثبت نام در سایت با کد فراخوان ۴۲۰۶۰۱



www.srmdi.ir



دانشگاه خوارزمی

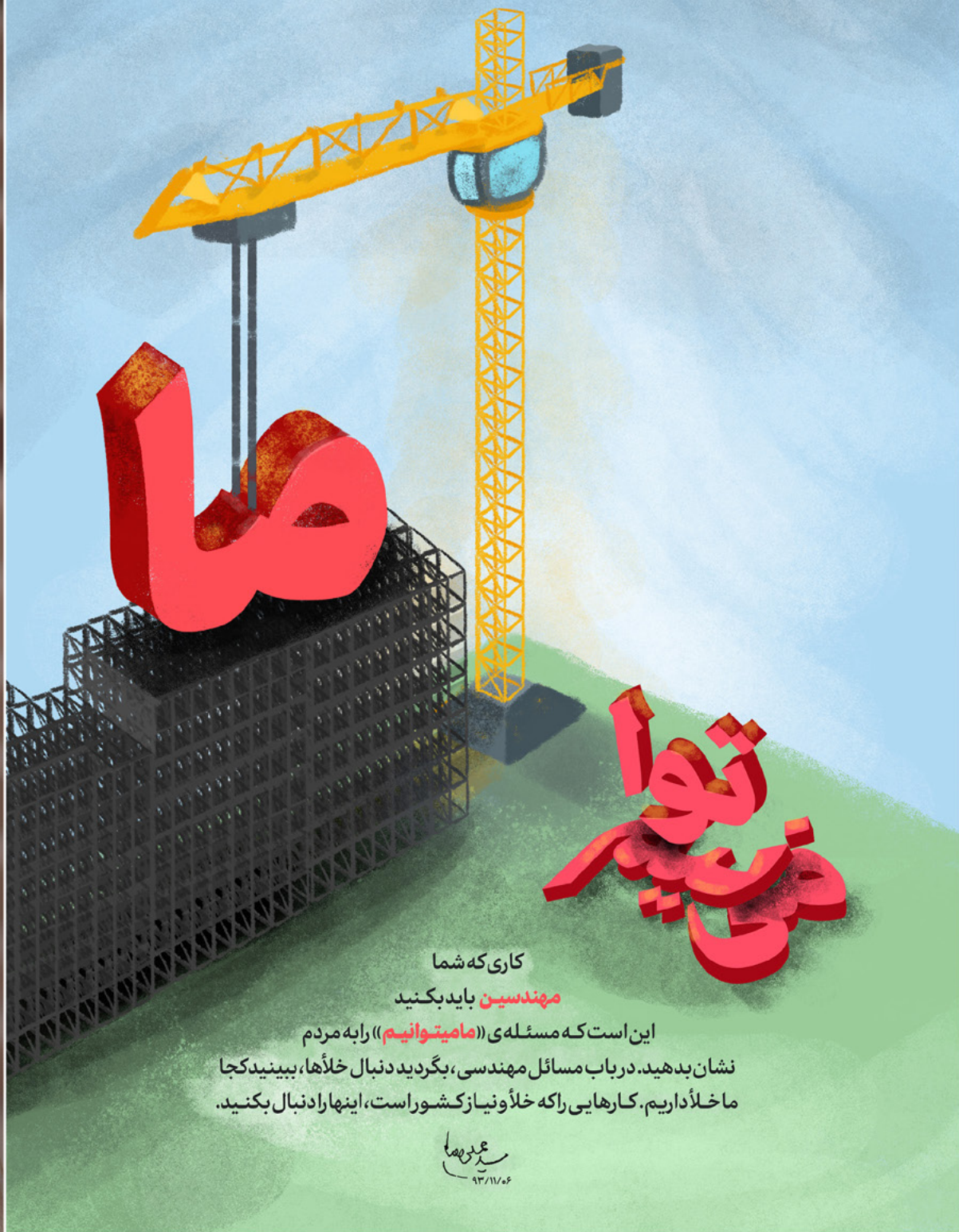


راه یافت اندیشه

فصلنامه راه یافت اندیشه را دنبال کنید



@rahyaft_andisheh
rahyaftandisheh@gmail.com



کاری که شما

مهندسين بايد بکنيد

اين است که مسئله‌ی «**مامیتوانیم**» رابه مردم

نشان بدهيد. در باب مسائل مهندسی، بگردید دنبال خلاها، ببينيد کجا
ما خلا داریم. کارهایی راکه خلا و نیاز کشور است، اينهارا دنبال بکنيد.

سیدرضا
۹۳/۱۱/۰۶